

مطالعات صلح، دموکراسی و حقوق بشر (۲)



درآمدے بر

مقاومت عارے از خشونت

مبانے فلسفے، نظریہ سیاسے، مطالعات کمے و تحلیل کیفے

محمد امین احمدے

درآمدے بر

مقاومت عارے از خشونت

مبانے فلسفے، نظریہ سیاسے، مطالعات کّمے و تحلیل کیفے
محمد امین احمدے





درآمدے بر
مقاومت عارے از خشونت
مبانے فلسفے، نظریہ سیاسی، مطالعات کمرے و تحلیل کیفی
محمد امین احمدے

طرح جلد و صفحہ آرائی: حمید فیدل
ویراستار: محمد ہدایت
ناشر: بنیاد اندیشه
نشر: آگست ۲۰۲۵

حق چاپ برای نویسنده محفوظ است

فهرست بخش نخست

فلسفه عدم خشونت	۷
مبنای اول: پنج مؤلفه اساسی فلسفه عدم خشونت.....	۷
الف- کرامت، آزادی و برابری	۷
نتیجه:	۱۰
ب- عدالت	۱۰
ج- بی‌عدالتی	۱۳
د- وظیفه اخلاقی مقاومت علیه بی‌عدالتی	۱۴
ه- عدم خشونت به مثابه مقاومت و راه‌کار ایجاد تحول در منازعه	۱۵
مبنای دوم: پیروی فعال از حقیقت.....	۱۷
اصول و مفاهیم اصلی نظریه گاندی	۱۸
عدم خشونت به مثابه مقاومت مستقیم و راهی به سوی تحول در منازعه	۲۱
الف. چرا در مقام مبارزه با بی‌عدالتی از خشونت اجتناب کرد؟	۲۱
۱. استدلال بر عدم خشونت از راه خط‌پذیری.....	۲۲
۲. برهان هدف و وسیله و عدم خشونت	۲۲
۳. سات‌یاگ‌راها یا پیروی فعال از حقیقت و عدم خشونت (اهیمسا)	۲۳
ب: آیا مقاومت بدون توسل به خشونت می‌تواند در برابر نظام شدیداً سرکوب‌گر و بی‌رحم موفق باشد؟	۲۴
میکانیسم عمل نیروی پیروی از حقیقت	۲۷
الف. نافرمانی و عدم همکاری:	۲۷
ب. پرهیز از خشونت (اهیمسا):	۲۹
ج. پرهیز از نفرت‌پراکنی، انسانیت‌زدایی و تحقیر مخالفین:	۲۹
د. تحمل رنج و فداکاری:	۳۰
ه. مقاومت عاری از خشونت به مثابه نحوه‌ای از وجود:	۳۰
و. برنامه‌های سازنده:	۳۱

- ز. عدم خشونت به مثابه قدرت متحدکننده: ۳۱
- ح. نظریه مقاومت عاری از خشونت معطوف به حل منازعه است: ۳۲
- اصول حاکم بر مقاومت عاری از خشونت..... ۳۳
- انتقادهای وارده بر نظریه عدم خشونت گاندی ۳۳
- بررسی انتقادات وارده بر فلسفه عدم خشونت گاندی ۳۶
- مرور و ارزیابی ۳۹
- الف. عدم خشونت به مثابه قدرت ۳۹
- ب. روش‌شناسی فلسفی و علمی گاندی..... ۴۰
- ج. نظریه گاندی در محک آزمون علمی و تاریخی ۴۱

بخش دوم

- مقاومت عاری از خشونت از منظر تحلیل قدرت سیاسی ۴۵
- مقدمه ۴۵
- تفاوت روش‌شناسی جین شارب و گاندی ۴۶
۱. مبارزه عاری از خشونت چیست و آیا می‌تواند جایگزین جنگ شود؟ ۴۷
- ۱.۱. تفاوت مبارزه عاری از خشونت با جنگ ۴۸
- ۱.۲. مقاومت عاری از خشونت بدیل جنگ..... ۴۹
- ۱.۲.۱. مستندات و شواهد تاریخی نظریه مقاومت عاری از خشونت ۵۰
- ۱.۲.۲. بررسی گزینه‌های بدیل ۶۱
- یکم: آیا می‌توان از راه جنگ و خشونت به آزادی و دموکراسی رسید؟ ۶۱
- دوم: راه‌های میانی دیگر برای رسیدن به آزادی و رهایی از دیکتاتوری ۶۲
۲. علل موفقیت و میکانیزم مبارزه عاری از خشونت..... ۶۳
- ۲.۱. منابع و ستون‌های قدرت سیاسی ۶۵
- ۲.۲. وابستگی منابع فوق بر اطاعت و همکاری حکومت‌شوندگان ۶۶
- ۲.۳. چرا و چگونه مردم اطاعت می‌کنند؟ ۶۷
- ۲.۳.۱. علل و عوامل اطاعت مردم از حکومت..... ۶۸
- ۲.۳.۲. اهمیت کارگزاران و جواسیس برای حکام ۶۹
- ۲.۴. اطاعت اجتناب‌ناپذیر نیست..... ۶۹
- ۲.۵. خروج مردم از اطاعت و نقش آن در سرنگونی حکومت ۷۰
- ۲.۵.۱. شناسایی نقاط ضعف دیکتاتوری و پاشنه‌آشیل آن ۷۳
- ۲.۵.۲. استعمال قدرت مقاومت عاری از خشونت ۷۶
- ۲.۵.۳. تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت ۷۷

- ۴.۵.۲. ویژگی‌های مهم تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت..... ۷۸
- الف. تداوم مقاومت، از میان بردن ترس و تقویت شجاعت ۷۹
- ب. حفظ اصول عدم خشونت ۸۰
- ۵.۵.۲. نقش تکنیک‌ها در قطع منابع قدرت و تغییر مناسبات قدرت..... ۸۰
- یکم: ایجاد تغییر در دیدگاه (Conversion)..... ۸۰
- عوامل مؤثر بر تغییر دیدگاه ۸۳
- الف. عوامل خارجی مؤثر بر تغییر دیدگاه ۸۵
- ب. عوامل داخلی مؤثر بر تغییر دیدگاه..... ۸۶
- دوم: میکانیزم مصالحه و توافق (accommodation) ۸۷
- سوم: میکانیزم اجبار عاری از خشونت (nonviolence coercion) ۸۸
- چهارم: میکانیزم فروپاشی (disintegration) ۹۱
۳. نقش مقاومت عاری از خشونت در ایجاد جامعهٔ سیاسی دموکراتیک..... ۹۲
۴. ضرورت پلان‌گذاری جامع و استراتژیک..... ۹۲
- ۱.۴. پلان استراتژیک جامع مبارزهٔ عاری از خشونت، نحوهٔ تدوین و اجزای آن..... ۹۴
- ۲.۴. ضرورت مطالعه و تحقیق برای تدوین پلان استراتژیک ۹۵
- ۳.۴. استراتژی بزرگ..... ۹۶
- الف. تعیین اهداف..... ۹۶
- ب. پرسش‌ها ۹۶
- ج. اصول کاربردی مهم در تعیین استراتژی مبارزه و تاکتیک‌های آن..... ۹۷
- د. تعیین و انتخاب ابزار و وسیلهٔ مبارزه..... ۹۸
- ه. برنامه‌ریزی برای دموکراسی و حل منازعه دوام‌دار اجتماعی..... ۹۹
- و. کمک‌های خارجی..... ۱۰۱
- ۴.۴. نحوهٔ صورت‌بندی استراتژی بزرگ ۱۰۲
- ۵.۴. استراتژی‌های مبارزه..... ۱۰۳
- یکم: اهداف خاص، روش‌ها، رهبری، ارتباطات، منابع مالی، نیازمندی‌های مردم..... ۱۰۳
- دوم. گسترش ایدهٔ عدم همکاری ۱۰۵
- سوم. نحوهٔ مقابله و پیش‌گیری از سرکوب..... ۱۰۶
- چهارم. عدم تخطی از پلان استراتژیک ۱۰۶
- پنجم. نشر و آموزش پلان جامع..... ۱۰۶
- ۶.۴. مراحل اجرا و تطبیق پلان جامع/ استراتژی بزرگ ۱۰۷
- الف. به کار بردن سرپیچی سیاسی ۱۰۷
- یکم. آمادگی‌های اولیه و مقاومت گزینشی ۱۰۸

- دوم. گسترش دادن مسئولیت ۱۰۹
- سوم: هدف قراردادن منابع قدرت دیکتاتوری به طور وسیع و گسترده ۱۰۹
- ب. شکست دادن دیکتاتوری ۱۱۰
- ج. برنامه های انتقال به دموکراسی ۱۱۱
۵. نقش رهبری و سازماندهی در مقاومت عاری از خشونت ۱۱۳
۱. ۵. آیا این نوع از مبارزه نیاز به رهبری دارد؟ ۱۱۴
۲. ۵. چه نوع رهبری، فردی، گروهی و یا ترکیبی از هردو؟ ۱۱۴
۶. نقدهای وارده بر نظریه قدرت جین شارب ۱۱۶

بخش سوم

- مقاومت عاری از خشونت در آزمون تحقیق کمی و مطالعات موردی ۱۲۱
- مقدمه ۱۲۱
- الف. تعیین حد و حدود فرضیه و موضوع تحقیق: ۱۲۳
- تعیین مراد از مفاهیم اساسی به کار رفته در تحقیق چنووث و نتایج آن ۱۲۵
- اول. نتایج تحقیق بر اساس تحلیل آماری ۱۲۷
- دوم. تبیین چرایی موفقیت مقاومت عاری از خشونت ۱۲۸
- الف. مشارکت گسترده مردم در مقاومت عاری از خشونت ۱۲۸
- مقایسه موانع و چالش های مقاومت خشونت پرهیز و خشونت آمیز ۱۳۰
۱. موانع فیزیکی ۱۳۰
۲. مشکلات دسترسی به اطلاعات ۱۳۱
۳. موانع اخلاقی ۱۳۲
۴. مشکل تعهد ۱۳۲
- ب. چرا مشارکت گسترده باعث موفقیت مقاومت عاری از خشونت می شود؟ ۱۳۳
- کیفیت مبارزه و کمیت مبارزان ۱۳۳
- نیروی اجبار ۱۳۶
- تغییر وفاداری ۱۳۷
- اثر معکوس / جوجیتسوی سیاسی ۱۳۸
- حمایت خارجی و بین المللی ۱۳۸
- ابداع و تنوع در تاکتیک ها ۱۳۸
- کدام عامل بیشترین تأثیر را در فروپاشی داشته است؟ ۱۳۹
- چرا در مواردی مبارزه خشونت آمیز موفق بوده اند؟ ۱۴۱
- سوم. بررسی فرضیه ها و تبیین های بدیل و کنترل متغیرهای رقیب ۱۴۲

الف. متغیرهای ساختاری.....	۱۴۲
۱. رژیم‌های دموکرات.....	۱۴۳
۲. رژیم‌های اقتدارگرا.....	۱۴۳
رژیم‌های قدرتمند.....	۱۴۴
رژیم‌های سرکوب‌گر.....	۱۴۵
۵. اهداف مشکل و حداکثری.....	۱۴۸
۶. تأثیر زمان و مکان.....	۱۴۹
ب. متغیرهای درون‌زا.....	۱۴۹
کنترل متغیرهای درون‌زا.....	۱۴۹
تحلیل کیفی چند مثال گویا.....	۱۵۰
آزمون کمی گسترده به منظور کنترل نقش متغیرهای درون‌زا.....	۱۵۱
چهارم: مطالعات موردی/ شواهد کیفی.....	۱۵۱
مورد اول: انقلاب ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۹).....	۱۵۳
گزارش.....	۱۵۳
تحلیل.....	۱۵۵
مورد دوم: سرزمین‌های فلسطینی/ انتفاضه نخست ۱۹۸۷-۱۹۹۲.....	۱۵۸
مورد سوم: انقلاب قدرت مردم در فیلیپین ۱۹۸۳-۱۹۸۶.....	۱۶۰
ویژگی‌های مهم انقلاب قدرت فیلیپین.....	۱۶۴
مورد چهارم: میانمار/ برمه ۱۹۸۸-۱۹۹۰.....	۱۶۴
پارادوکس‌های این استراتژی در قرن ۲۱ و راه حل آن.....	۱۶۵
نقد و بررسی فرضیه رقیب در تبیین پارادوکس.....	۱۶۶
فرضیه اصلی در تبیین پارادوکس.....	۱۶۸
سرکوب هوشمند چیست؟.....	۱۷۰
آیا مقاومت عاری از خشونت دیگر کار نمی‌دهد؟.....	۱۷۱
نقدهای وارده بر تحقیقات کمی چنووث بر اساس مطالعات کمی.....	۱۷۴
پاسخ‌های چنووث.....	۱۷۶
بازگشت به رهبرد جامع.....	۱۷۸

بخش چهارم

رابطه مقاومت عاری از خشونت با صلح و دموکراسی.....	۱۸۳
کلیات.....	۱۸۳
چگونه مقاومت عاری از خشونت به دموکراسی می‌انجامد؟.....	۱۸۵

- پاسخ سیاسی و جامعه شناختی ۱۸۵
- رابطه مستقیم میان مبارزه عاری از خشونت و دموکراسی ۱۸۷
- نقشه انتقال های ناشی از مقاومت عاری از خشونت به دموکراسی ۱۸۷
- چرا پاره ای از انقلاب های عاری از خشونت به دموکراسی نمی انجامند؟ ۱۹۴
- حفظ و تداوم بسیج مدنی ۱۹۴
۱. ایجاد و تقویت نیروهای مدنی مستقل و پاسخگو نگه داشتن رهبران جدید ۱۹۶
۲. برخورداری از چشم انداز دموکراتیک برای آینده و حفظ آن ۱۹۷
- اجتناب از رادیکالیزم خیابانی ۱۹۸
- مقایسه بسیج مدنی و رادیکالیزم خیابانی ۱۹۸
- راه نجات از رادیکالیزم خیابانی ۲۰۱
- حل منازعات دوام دار اجتماعی در منشور مبارزه و نقش آن در ایجاد دموکراسی ۲۰۳
- منازعه دوام دار اجتماعی چیست؟ ۲۰۳
- حل منازعه چیست و چگونه به دست می آید؟ ۲۰۸
- حل منازعه افغانستان در چارچوب رهبرد جامع مقاومت عاری از خشونت ۲۱۰
- منابع ۲۱۵
- الف. فارسی ۲۱۵
- ب. انگلیسی ۲۱۶

یادداشت نویسنده:

به نام آن که جان را فکرت آموخت

آنچه تقدیم حضور تان می‌شود یک اثر تألیفی است که عمدتاً بر اساس مطالعه دیدگاه نظریه‌پردازان و تحقیقات انجام شده در این عرصه (مقاومت عاری از خشونت/ مقاومت مدنی) نوشته شده است، و کوشش به عمل آمده است، این نظریه - با نظر و تأمل در مبانی فلسفی این مبحث و با نگاه به آن به عنوان یک نظریه سیاسی در باب قدرت مردم، و با توجه به تحقیقات کمی و کیفی انجام شده در این زمینه که از آن یک نظریه علمی و کاربردی ساخته است - در قالب یک نظریه منسجم به صورت جامع عرضه گردد و تا حدودی به تمامی اجزا و جوانب آن به گونه‌ای متوازن پرداخته شده است. شاید از این حیث حتی در زبان‌های خارجی کاری جدید به نظر آید. هم‌چنین، به منظور اجتناب از ساده‌سازی و یک‌جانبه‌نگری و رعایت شرایط حد اقلی تحقیق، به دیدگاه منتقدان نظریه مقاومت عاری از خشونت نیز توجه کافی به عمل آمده است و دست کم زمینه را برای خواننده منتقد فراهم کرده است. پیش از این، ترجمه دو رساله دیگر که عبارتند از رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت، نوشته «مایکل ان. ناگلر» و فلسفه عدم خشونت گاندی، گردآوری و شرح از «بریان سی. بارنت»، از طریق صفحه این جانب در وبسایت بنیاد اندیشه تقدیم حضورتان شده است.

در این جا لازم می‌دانم از همه عزیزانی که مرا در آماده‌سازی این اثر تألیفی برای نشر آن، کمک کرده‌اند تشکر کنم.

ارجمند فرهیخته جناب محمد هدایت از اعضای هیئت تحریریه مجله «عدالت و امید» با بزرگواری خود چندین بار متن اولیه را جهت اصلاح و تذکر نواقص آن مطالعه کرد و من نیز جهت اصلاح نواقص هر بار متن را مرور می‌کردم و این روند سه بار دیگر تکرار شد و متن نسبت به قبل پیراسته‌تر گردید. این همکاری از آن جهت مهم بود که برای نشر این کتاب به صورت رایگان، بودجه لازم و مورد نیاز در اختیارم نبود که به ویراستار حرفه‌ای می‌سپردم و به صورت فنی ویرایش می‌شد. از این رو ایشان حقی بزرگ بر این جانب دارد که وقت گذاشت و این متن را چندین بار از آغاز تا انجام خواند و در حد توان خود از نقاط ضعف آن کاست و به من نیز معایب کار را تذکر داد و موجب اصلاح آن شد اما به یقین که نقاط اشتباه و معایب آن صفر نشده است.

روزنامه‌نگار موفق و خوب افغانستان، جناب عارف یعقوبی نیز بخش‌هایی از این متن را از نظر گذراند و جناب حمید فیدل کار طرح جلد و صفحه آرایی را به عهده گرفت. به این وسیله ممنون بزرگواری ایشان نیز هستم. پیش از این در زمان نوشتن کتاب، جوان شایسته و برومند عبدالملک عاصی در بخش نمودارها که چگونه از منابع پژوهشی عیناً در متن این اثر، که فکر می‌کنم برای خوانندگان و محققان ما جهت کسب درک دقیق‌تر از موضوع و تجزیه و تحلیل آن بیشتر مفید خواهد بود، جای داده شوند، کمک کرد، برای ایشان آرزوی سلامتی و موفقیت می‌کنم.

در همین جا جا دارد از همکار سابقم جناب دکتر محمد شفق خواتی نیز تشکر کنم که نسخه ابتدایی این اثر را سال پار به درخواست این جانب از نظر محتوا ملاحظه فرمود و نسبتاً مرا مطمئن کرد که چندان در وادی جهل مرکب ذهن خود و خواننده را سرگردان نمی‌کنم.

نکته فرجامین این که این اثر مانند دو اثر قبلی، در صفحه این جانب در وبسایت بنیاد اندیشه منتشر می‌شود، تا دسترسی به آن‌ها برای

همه علاقه‌مندان در سراسر جهان؛ داخل و خارج، آسان و میسر باشد. اما یادآوری می‌کنم حق نشر این سه اثر را برای خود محفوظ می‌دانم.

رهی پیشم آور که انجام کار تو خشنود باشی و من رستگار

صفایی ده این خاک تاریک را که بیند این راه باریک را

محمدامین احمدی

۱۴۰۴/۴/۲۰ هجری خورشیدی

۲۰۲۵/۷/۱۱ میلادی

مقدمه

نمی‌خواهم در آغاز «مقاومت عاری از خشونت» را طبق معمول در چند سطر تعریف کنم. چون هدف اساسی این کتاب این است که در به دست دادن فهم جامع و عمیق از این سنخ از مقاومت به خوانندگان آن کمک کند. اما عجلالتا فقط به چهار ویژگی مهم آن اشاره می‌کنم:

۱. مقاومت عاری از خشونت با هرگونه سکوت و بی‌عملی، تعامل و مذاکره سیاسی تفاوت اساسی دارد. این نوع مبارزه در واقع مذاکره و تعامل با نظام دیکتاتوری و نیروی اشغال‌گر را در زمانی که به اندازه کافی ضعیف نشده باشد رد می‌کند و بر این اساس استوار است که این روش‌ها در برخورد با نظام‌های استبدادی و سرکوب‌گر، ناکام و موجب اعطای مشروعیت بیشتر به نظم مستقر می‌شود و مدعی است که هیچ دیکتاتوری‌ای با استدلال منطقی و مذاکره تغییر نکرده است و لذا هرگونه تغییر اساسی در این‌گونه از نظام‌ها بدون به‌کارگرفتن قدرت و مخالفت شدید سیاسی به دست نمی‌آید.

۲. هرگونه جنگ و خشونت را برای عبور از دیکتاتوری به دموکراسی، دست‌کم پرهزینه و ناموفق و غیرلازم می‌داند و بر پرهیز از هرگونه خشونت در این نوع از مبارزه تأکید می‌کند.

۳. با روش‌های عاری از خشونت که پایه اساسی آن بر نافرمانی و عدم همکاری وسیع و گسترده اجتماعی و سلب هرگونه مشروعیت از نظم مستقر استوار است، می‌توان دیکتاتوری، اشغال خارجی و قوانین غیر عادلانه را تغییر داد.

۴. مورد کاربرد مقاومت عاری از خشونت در تحقیقات پژوهشگران این عرصه، نزاع‌های حاد است که در آن با اشغال خارجی و یا نظامی شدیداً سرکوب‌گر و بی‌رحم مقابل باشیم. یعنی ادعای مدافعان این نظریه این است که این نوع از مبارزه در این‌گونه از نزاع‌های حاد می‌تواند بدیل موفق برای جنگ و خشونت باشد.

در واقع مقاومت عاری از خشونت در چارچوب یک نظریه فلسفی و سیاسی به دست داده شده است. مصادیق و نمونه‌های این نوع از مبارزه را می‌توان در درازنای تاریخ مکتوب بشر نشان داد. اما از زمان طرح این نظریه تحت عنوان نافرمانی مدنی در قرن ۱۹ توسط هنری دیوید ثورو که گاندی آن را بسط داد و عملاً به کار گرفت، طی بیش از صد سال در سراسر جهان به شکل وسیع و گسترده به کار برده شده است. لذا آن را به عنوان نظریه‌ای که کاربرد عملی داشته است، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

با توجه به نکته‌های فوق نظریه مقاومت عاری از خشونت از سه منظر قابل بررسی است: ۱. از منظر فلسفی، ۲. از منظر نظری در علم سیاست و جامعه‌شناسی، ۳. از منظر تحقیقات تجربی بر پایه داده‌های تاریخی و مطالعه موردی (تحقیقات کمی و کیفی).

به نظر این جانب ادعای این نظریه که این سنخ از مقاومت هم اخلاقی است و هم بهترین و موفق‌ترین روش برای عبور از یک وضعیت غیرعادلانه که با بی‌رحمی و سرکوب بر مردم تحمیل می‌شود، (منازعات حاد)، به آزادی و دموکراسی پایدار است، از هر سه منظر چنان‌که خواهیم دید، تأیید می‌گردد. یعنی این نظریه آن‌گونه که توسط گاندی عمدتاً با رویکرد فلسفی طرح و به کار گرفته شد و بعدها توسط جین شارب به عنوان یک نظریه در چارچوب علوم سیاسی صورت‌بندی گردید و سپس در دهه نخست این قرن، یعنی قرن بیست و یکم، توسط

دو محقق دانشگاهی به محک مطالعات میدانی و تاریخی گرفته شد که آیا داده‌های میدانی و تاریخی مؤید ادعاها و فرضیه‌های این نظریه است و یا آن را ابطال می‌کند، همه به نتایج یک‌سان می‌رسند.

فهم و برداشت فلسفی گاندی از عدم خشونت به عنوان بزرگترین نیروی روح که می‌تواند با رعایت یک سلسله اصول، بر خشونت و بی‌رحمی فایق آید، هم توسط جین شارپ که این مسئله را از منظر علم سیاست به گونه علمی‌تر تحلیل و بررسی کرده است و هم توسط تحقیقات میدانی و تاریخی اریکا چنووت و ماری استفان تأیید گردیده است. این نظریه، حتی در جزئیات خود در سه سطح یادشده هم‌پوشانی دارد. برای مثال اگر گاندی می‌گوید که خشونت، و لو اندک، مساوی با خشونت تمام عیار است و هیچ سنجیتی با مقاومت عاری از خشونت ندارد، عیناً در نظریه جین شارپ از منظر سیاسی نشان داده می‌شود که خشونت سبب می‌شود که جوچیتسوی سیاسی و برتری اخلاقی مقاومت خشونت‌پرهیز نابود گردد و مبارزان را وارد نبرد در عرصه خشونت‌بار می‌کند و در میدان خشونت هم، کسی پیروز است که از قدرت اعمال خشونت بیشتر برخوردار است و عین این نتیجه در تحقیقات میدانی نیز به دست داده شده است.

نکته جالب‌تر این است که تحقیقات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که میزان موفقیت مبارزات عاری از خشونت، علی‌رغم افزایش این گونه از مبارزات نسبت به سال‌های پیش، کاهش یافته است. محققان این پروژه در تجزیه و تحلیل عوامل این کاهش در میزان موفقیت، عواملی را شناسایی کرده‌اند که دقیقاً گاندی آن‌ها را می‌شناخت و در آموزش‌های خود بر اساس اصل بنیادین خویش یعنی «سات‌یاگ‌راها» که به معنای پیروی فعال از حقیقت است، روش‌هایی را به کار می‌بست و پیشنهاد می‌کرد که مانع از ظهور و بروز این عوامل می‌گردید. برای مثال او بر آموزش، برنامه‌ریزی، تعهد عمیق و جودی به حقیقت و عدم خشونت، تأکید می‌کرد و آن را فراتر از یک استراتژی می‌دانست. اما امروزه در نتیجه دیجیتالی شدن فضای عمومی و ارتباطات، آموزش‌ها و ارتباطات مستقیم تضعیف شده است و لذا آموزش‌های عمیق و ارتباطات پایدار به وجود نمی‌آید و این خود به عامل شکست تبدیل شده است. یا محققان یادشده به عامل نوظهور دیگر رو به رو شده‌اند و آن این که در مواردی دیکتاتوری خود توسط یک جنبش ضد لیبرال و شدیداً متعصب و وفادار حمایت می‌شود، طبیعتاً این پرسش به وجود آمده است که چگونه می‌توان راهی برای نفوذ فکری، اخلاقی و معنوی در هسته سخت و متصلب آن به دست آورد. محققان یادشده، اذعان کرده‌اند که برای این مشکل از منظر علوم سیاسی محض نمی‌توان راه حلی یافت. لذا چاره را در این دیده‌اند که راه حل فلسفی برای آن جست‌وجو شود. این ایده سبب شده است که بازگشت به «رهبر جامع» و عدم خشونت اصولی و سیستماتیک به عنوان یک راه حل پیشنهاد گردد که همان فلسفه عدم خشونت گاندی است. یعنی می‌توان گفت که جنبش‌های ضد لیبرال در مواجهه با رویکرد پیروی فعال از حقیقت در فکر، گفتار و کردار، که در آن عدم خشونت، خشونت‌پرهیزی و اجتناب از نفرت، انسان دوستی و مخالفت با هرگونه تبعیض به نحو‌ای زیست و وجود مبارزان تبدیل می‌شود، این توهم را که از برتری اخلاقی برخورداراند از دست خواهند داد و در درون و در صفوف حامیان خود گرفتار بحران مشروعیت ایدئولوژیک خواهند شد.

با بیان این مقدمه، شاید روشن شده باشد که این مبحث را باید در این سه سطح مطالعه باید کرد تا دیدگاهی نسبتاً جامع در مورد آن حاصل آید. به نظر می‌آید درک دقیق و عمیق از این نظریه، جزئیات و ظرفیت‌های آن، بدون مطالعه در این سه سطح به دست نمی‌آید و به نظر این جانب، منشاء بسیاری از بدفهمی‌های موجود در مورد مبارزه خشونت‌پرهیز این است که این نظریه از این سه منظر دیده نمی‌شود و لذا ظرفیت‌ها، اصول و شرایط آن به خوبی فهم نمی‌گردد. از این رو نگارنده این نظریه را از این سه منظر در چهار بخش تحت عناوین ذیل توضیح خواهم داد:

بخش نخست: «فلسفه عدم خشونت»، بخش دوم: «مقاومت عاری از خشونت از منظر تحلیل قدرت سیاسی»، بخش سوم: «مقاومت عاری از خشونت در آزمون تحقیق کمی و مطالعات موردی»، بخش چهارم: «رابطه مقاومت عاری از خشونت با صلح و دموکراسی در آزمون تحقیقات تجربی». در بخش نخست کوشش به عمل آمده است توضیح داده شود که چرا اخلاقاً مجاز و یا موظف هستیم که علیه بی‌عدالتی مقاومت کنیم و چرا این مقاومت باید عاری از خشونت باشد. چگونه ممکن است که بدون خشونت بر ساختار سرکوب‌گر و بی‌رحم که از خشونت، قدرت نظامی و امنیتی استفاده می‌کند، بدون توسل به خشونت، صرفاً با نا فرمانی مدنی و روش‌های آن فایق آمد.

روش بحث در این بخش فلسفی است؛ عمدتاً آرا و دیدگاه‌های گاندی که نظریه‌پرداز اصلی مقاومت عاری از خشونت به شمار می‌آید، محور بحث خواهد بود. اما در پاسخ به پرسش نخست از آرای کانت، جان رالز و دیگر فیلسوفان معاصر حقوق و اخلاق بهره خواهیم برد. لازم می‌دانم یادآوری کنم که جان رالز نیز در مبارزه علیه بی‌عدالتی بر نافرمانی مدنی تأکید می‌کند.

در بخش دوم، نظریه جین شارپ را که نظریه‌پرداز اصلی انقلاب‌های نرم محسوب می‌شود و خود از گاندی متأثر بوده است، توضیح خواهیم داد. رویکرد شارپ به مقاومت عاری از خشونت، اخلاقی و دینی نیست، برخلاف گاندی که مقاومت عاری از خشونت برای او، ریشه و معنای دینی و اخلاقی داشت، اما با فراست و حکمت در سیاست و حل منازعه به کار می‌برد و لذا می‌کوشید آن را به لحاظ فلسفی قابل فهم کند. ولی شارپ آن را از ریشه‌های اخلاقی و دینی‌اش جدا کرد و صرفاً از منظر قدرت که موضوع اساسی علوم سیاسی است مورد بحث قرار داد. او کوشید توضیح دهد که قدرت چیست و چگونه به وجود می‌آید و چگونه و با چه روش‌هایی بدون توسل به خشونت، سقوط می‌کند. استراتژی، تکنیک‌ها و روش‌های این‌گونه مبارزه چه هستند. در واقع او مقاومت عاری از خشونت را در چارچوب یک نظریه علمی که به لحاظ تجربی قابل آزمون باشد، صورت‌بندی کرد و به این وسیله راه را برای مطالعات میدانی و مبتنی بر داده‌های تاریخی باز کرد.

در بخش سوم به مطالعات میدانی خواهیم پرداخت که توسط اریکا چنووث استاد دانشگاه هاروارد و ماری استفان انجام شده است. این دو محقق در اثر مشترک شان داده‌های مربوط به مقاومت عاری از خشونت را در یک بازه زمانی طولانی از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۶ در سطح جهان جمع‌آوری، تجزیه و تحلیل کرده‌اند. آنان در این تجزیه و تحلیل کوشیده‌اند عوامل موفقیت این سنخ از مبارزه‌ها را در مقایسه با جنگ و خشونت توضیح دهند، یعنی روشن کنند که چرا مقاومت عاری از خشونت، در زمانی کمتر و با هزینه بسیار کم‌تر به مراتب بیشتر از جنگ موفق بوده است. این سنخ از تحقیقات توسط اریکا چنووث هم در بخش مطالعه داده‌ها و تغییرات به وجود آمده در این عرصه و هم در مورد تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی و سیاسی آن ادامه یافته است (او در تحقیق جدیدتر خویش نیز که تا سال ۲۰۱۹ را شامل می‌شود، یافته‌های تحقیق پیشین را تأیید کرده است)، تحقیقات ایشان هم‌چنان ادامه دارد، در این تحقیقات هم به منتقدان خود جواب داده است و هم به معرفی بروز مشکلات و موانع تازه بر سر راه موفقیت این‌گونه مبارزات پرداخته است.

در بخش چهارم به گزارش از یک تحقیق میدانی دیگر می‌پردازیم که در آن میزان موفقیت مبارزه مدنی عاری از خشونت در رسیدن به دموکراسی پایدار بررسی شده است و به این پرسش جواب داده است که این نوع از مبارزات در چه صورت و تحت چه شرایطی به دموکراسی پایدار می‌رسند و چرا در مواردی با وجود این‌که دیکتاتوری مستقر را ساقط می‌کنند اما به استقرار دموکراسی نمی‌انجامند. در این خصوص تحقیق جان‌اتان پینکنی^۱ در دانشگاه دنور که تحت عنوان «چه وقت مقاومت مدنی موفق می‌شود: اعمار دموکراسی بعد از قیام عمومی غیر خشونت‌آمیز» انجام شده است، بسیار آموزنده است. به نظر این جانب به کمک این تحقیق می‌توان علل و عوامل عدم استقرار دموکراسی را در خاورمیانه و در کشورهایی چون افغانستان، شناخت. و در عین حال کمک می‌کند که چگونه مبارزه باید کرد تا نتیجه آن دموکراسی پایدار باشد.

برای اجتناب از ساده‌سازی و گزارش یک‌جانبه، در سه بخش نخست، آراء و یافته‌های تحقیقات منتقدان را نیز تا حدودی گزارش و تحلیل کرده‌ام. در بخش نخست به بیان دیدگاه منتقدان گاندی که عمدتاً از موضع چپ رادیکال به عمل آمده است پرداخته شده است، در بخش دوم دست‌کم یک نقد جدی دانشگاهی از نظریه شارپ به خوبی بیان و تحلیل شده است و در بخش سوم یافته‌های پژوهش میدانی و کمی محمدعلی کدیور و یک نقد جدی دانشگاهی دیگر بر یافته‌های چنووث، گزارش و تحلیل شده است. این نقدها می‌توانند به دانش‌پژوهان ما کمک کنند تا به جستجوی انتقادی خویش در باب این نظریه ادامه دهند.

هم‌چنین، همان‌گونه که جین شارپ اذعان می‌کند و یافته‌های اریکا چنووث نیز نشان می‌دهد، بر اساس این مطالعات فقط می‌توان

گفت که این نوع از مبارزه در هر نوع از شرایط فرهنگی، سیاسی و در سراسر جهان ممکن است و می‌تواند به موفقیت بینجامد. اما این که در کشوری خاص چگونه می‌تواند به نتیجه برسد، نیازمند تحقیق مخصوص و ویژه است تا مشخص کند در آن کشور چه ابزارها، روش‌ها و تکنیک‌هایی در دسترس مردم آن کشور هستند و این که آنان چگونه می‌توانند بر اختلافات خود فایز آیند و قدرت بر عمل جمعی و مشترک به دست آورند و چگونه می‌توانند برنامه و پلان جامع استراتژیک خویش را تدوین و بر آن توافق کنند. به گفتهٔ شارپ در این خصوص نسخهٔ جهانی مشترک وجود ندارد، بلکه هر کشور نیازمند تحقیق خاص و ویژهٔ خود است. لذا در خصوص این پرسش که آیا این امکان وجود دارد که مردم افغانستان بدون توسل به خشونت در کشور خود تغییر به وجود آورند و به صلح پایدار برسند، بر اساس این مطالعات فقط می‌توان گفت احتمال و امکان آن نسبت به هر روش دیگر، بیشتر است. (هرچند امکان برقراری یک دموکراسی پایدار در این کشور، بر اساس تحقیقات پینکنی که در بخش چهارم توضیح داده شده است دشوارتر به نظر می‌رسد، اما در مجموع نمی‌توان امکان عملی آن را منتفی دانست). این که چگونه می‌توان این نوع از مبارزه را در افغانستان به کار برد و عملی ساخت (و یا دست کم به کمک این نوع از مبارزه، تکنیک‌ها و اخلاق سیاسی آن، دسترسی به عدالت، برابری و رعایت حقوق شهروندی را تا حدودی بهتر ساخت) نیازمند تحقیق خاص و ویژه است. گزارش‌ها و بررسی‌های این کتاب می‌تواند در ارائهٔ چارچوب نظری یک تحقیق کیفی خاص در مورد افغانستان کمک کند. امیدوارم محققان و پژوهشگران ما این تحقیق را انجام دهند و این پروژه نا تمام را به سرانجام برسانند.

بخش نخست

فلسفه عدم خشونت

در این بخش کوشش می شود، از دو منظر فلسفی، نظریه مقاومت عاری از خشونت توضیح داده شود:

۱. بر مبنای کرامت انسان در وجود انضمامی هر فرد انسانی؛

۲. پیروی فعال از حقیقت و پیوند اصیل انسانیت هر فرد با حقیقت.

مبنای اول: پنج مؤلفه اساسی فلسفه عدم خشونت

مبنای اول را می توان بر اساس پنج مؤلفه توضیح داد که عبارتند از:

۱. کرامت و پیوند آن با آزادی و برابری برای هر فرد،

۲. عدالت،

۳. بی عدالتی،

۴. وظیفه اخلاقی مقاومت علیه بی عدالتی،

۵. عدم خشونت به مثابه مقاومت و راه کار ایجاد تحول در منازعه^۲.

الف- کرامت، آزادی و برابری

ما در صورتی می توانیم بگوییم برای یک انسان کرامت قائل شده ایم که: (۱) او را دارای ارزش ذاتی بدانیم. یعنی بگوییم که او از آن حیث که انسان است، قطع نظر از عقیده، دین، جنسیت و ملیت، ذاتا ارزش مند است و از اهمیت اخلاقی عینی برخوردار است و می توان افزود که خوب زندگی کردن هر فرد نیز از «اهمیت عینی»^۳ برخوردار است، (۲) برای وی ارزش برابر با دیگران قائل باشیم.^۴ بنابراین در حالات ذیل نمی توانیم بگوییم که ما ارزش ذاتی این فرد و به عبارتی کرامت او را رعایت کرده ایم:

۲. این چارچوب را از داله اسنوورت (Dale Snauwaert) استاد دانشگاه تولدو (The University of Toledo) اخذ و اقتباس کرده ام. وی در درس گفتاری تحت عنوان «The Philosophy of nonviolence» با عنوان فرعی «Foundation» این چارچوب را به دست داده است و من از این درس گفتارها که توسط دانشگاه یادشده در شبکه اجتماعی یوتیوب منتشر شده است استفاده کرده ام. اما کوشیده ام مطالب را به گونه ای تقریر و برای هر یک استدلال کنم که خودم منطقا به قناعت برسم. بنابراین در تقریر مطالب و نحوه استدلال از ایشان پیروی نکرده ام.

3. objective important

۴. برای تحصیل فهم دقیقتر از این موضوع بنگرید به: Donald Dworkin, Justice for Hedgehogs, p. 202 – 209

- در صورتی که با او به مثابه یک شیء رفتار کنیم. یعنی ارزش ذاتی فرد ایجاب می‌کند که با او هم‌چون غایت بالذات رفتار کنیم نه به عنوان وسیله و ابزار. برای مثال برده‌داری نمونه‌ای واضح از رفتاری است که ما با این فرد هم‌چون یک شیء رفتار می‌کنیم و او را در حد مملوک خود تنزل می‌دهیم. این سنخ از رفتار در مناسبات مردسالارانه نسبت به زنان نیز اعمال می‌گردد و زن متعلقه به حساب می‌آید و به عنوان یک شخص مستقل دیده نمی‌شود و به مثابه کالا نگریسته می‌شود.

- او را دارای ارزش برابر با دیگران ندانیم. برای مثال بگوییم چون زن هستی، حق برابر با مرد نداری و نمی‌توانی بدون اجازه همسرت سفر کنی، اما او می‌تواند بدون رضایت تو سفر کند. یعنی با یک زن و مرد در شرایط مشابه و یک‌سان، صرف بر مبنای جنسیت شان که یک ویژگی غیر اکتسابی است، نه فضیلت محسوب می‌شود و نه رذیلت، ارزش‌گذاری و رفتار متفاوت داشته باشیم. در این حالت نمی‌توانیم مدعی شویم که کرامت آن زن را رعایت کرده‌ایم. بنابراین برابری هر فرد آدمی با سایر افراد و رفتار با آنان در شرایط مشابه و یک‌سان لازمهٔ بین کرامت انسانی است. مراد از شرایط مشابه و یک‌سان، این است که آنان از نظر فضائل اکتسابی و نیازهای انسانی در شرایط مشابه قرار داشته باشند، برای مثال هردو انسان بالغ اند و از توانایی ذهنی یک‌سان برخوردارند. فقط از حیث جنسیت، رنگ پوست و یا باورهای دینی که خصوصیات غیر اکتسابی به شمار می‌آیند، متفاوت اند.

- او را ملزم کنیم که مطابق عقائد و احساسات ما عمل کند، به او اجازه ندهیم که مطابق تعریف و فهم خود از زندگی خوب و زندگی بد، عمل کند. معنای این سخن این است که این فرصت را از او دریغ کنیم که بتواند مطابق احساس، عواطف، فکر و اندیشهٔ خودش زندگی کند و استعدادهای ذاتی خود را شکوفا کند و به فعلیت برساند، مالک سرنوشت و بدن خود نباشد و نتواند زندگی خود را جدی بگیرد و خوب زندگی کند؛ یعنی او را از «خوب زندگی کردن»^۵ که بدون آزادی و انتخاب شیوهٔ زندگی بر اساس ویژگی‌ها و ارزش‌هایی که آن‌ها را مهم و اصیل می‌دانند محقق نمی‌شود، محروم می‌کنیم. این «ما» که فرد را کنترل می‌کند فرق نمی‌کند، یک فرد، برای مثال شوهر و پدر باشد، یا قوم و قبیله باشد و یا اکثریت جامعه و دولت باشد. بنابراین آزادی نیز از لوازم روشن کرامت انسانی است، با سلب آزادی از یک فرد نمی‌توانیم مدعی شویم که کرامت او را حفظ کرده‌ایم.

- نسبت به سرنوشت او بی‌اعتنا باشیم. برای مثال او را در شرایط سخت و شدید رقابتی حاکم بر بازار آزاد بدون هیچ‌گونه سیستم حمایتی رها کنیم در حالی که او بدون این‌که در اختیار خودش بوده باشد در خانوادهٔ فقیر به دنیا آمده است و یا عضو گروهی از جامعه بوده است که به گونهٔ تاریخی مورد تبعیض ساختاری و سیستماتیک بوده است و یا در نتیجهٔ عوامل ژنتیکی، از بهره‌هوشی کم‌تر برخوردار است و یا ساختارهای اقتصادی و سیاسی به گونه‌ای است که به جای انتخاب فرد، شانس و عوامل غیر اختیاری در بالا و پایین شدن ثروت و فرصت‌ها، اثرگذار اند، نتیجهٔ چنین وضعیتی این خواهد بود که این فرد از همان آغاز در شرایط نابرابر قرار می‌گیرد و یا در جریان روند طبیعی بازار، در وضعیت نابرابر قرار می‌گیرد و لذا ممکن است بدون این‌که خودش مسؤول باشد، از حد اقل امکانات یک زندگی خوب محروم گردد و بیش از پیش در مغاک فراموشی و ناتوانی فرو رفته توانایی‌های انسانی او فعلیت نیابد. بنابراین، اگر جامعه و دولت، نسبت به سرنوشت این افراد بی‌اعتنا باشند، نمی‌توانیم ادعا کنیم که کرامت آنها را رعایت کرده ایم و حتی می‌توانیم بگوییم که چنین حالتی در واقع نوعی بی‌اعتنایی به کرامت هر انسان محسوب می‌شود. چون ممکن است، فردی در چنین وضعیتی قرارگیرد، در واقع هریکی از ما و افرادی که علاقهٔ شدید به آن‌ها داریم برای مثال فرزندان مان، می‌توانند از جملهٔ این افراد باشند و در چنین موقعیتی گرفتار شوند. بنابراین، این سرنوشت فاجعه بار، هر انسانی را تهدید می‌کند، کرامت انسانی ایجاب می‌کند که برای وی در برابر این سنخ از سرنوشت، مصونیت ایجاد کنیم. هم‌چنین می‌توان گفت که تأمین حد اقل رفاه و دسترسی به فرصت‌های برابر، برای هر فردی، به تعبیر مصطفی ملکیان مصداق تقلیل مرارت نیز به شمار می‌آید و تقلیل مرارت از لوازم باور به رعایت کرامت انسانی است. چون شهود و ارتکاز اخلاقی ما به وضوح شهادت می‌دهد، اگر ما شاهد رنج

5. Living well

۶. مصطفی ملکیان، «تقریر حقیقت و تقلیل مرارت، وجه اخلاقی و تراژیک زندگی روشنفکری»، آفتاب، سال دوم شماره ۱۳ اسفند ۱۳۸۰ صص ۴۴ - ۴۷.

درآمدی بر مقاومت عارے از خشونت

و مرارت یک انسان باشیم، اما نسبت به آن بی اعتنا باشیم و او را به حال خودش رها کنیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که کرامت انسانی و اهمیت عینی او را رعایت کرده‌ایم؛ یعنی عملاً او را و زندگی (و خوب زندگی کردن‌اش) را مهم نشمرده‌ایم و مصداق این سخن سعدی خواهیم شد: «تو کز محنت دیگران بی غمی - نشاید که نامت نهند آدمی». در واقع این بیت سعدی به خوبی درک انسان را از این رابطه و اهمیت عینی هر فرد انسانی بیان می‌کند.

- عواطف و احساسات هر شخصی معیار اساسی تشخیص رعایت کرامت است. ما زمانی می‌توانیم مدعی شویم که کرامت یک شخص را رعایت کرده‌ایم که او از درون حس کند که حرمت اش رعایت می‌گردد.

این تفسیر از کرامت همراه با لوازم آن را می‌توان از «قاعده زرین»، «حکم مطلق عقل عملی محض» کانت و «اصول عدالت و انصاف» جان رالز که در «وضعیت نخستین» مورد «توافق عقلانی عقلا» قرار می‌گیرند، استنتاج کرد.

قاعده زرین حکم می‌کند «هرآنچه را برای خود نمی‌پسندی تحت شرایط مشابه برای دیگران نیز می‌پسند و هرآنچه را برای خود می‌پسندی تحت شرایط مشابه برای دیگران نیز می‌پسند». هر یک از ما برای خویش نوعی ارزش ذاتی قائل بوده و خواهان احترام هستیم. این خواست و طلب به موجب قاعده یاد شده می‌تواند به حکم کلی تبدیل شود، یعنی اگر برای خود ارزش ذاتی قائلیم پس باید برای هر شخص فارغ از عقیده، دین، نژاد و جنسیت وی قائل باشیم؛ چون هریکی از ما خواهان کرامت و احترام خود تحت هر وضعیت هستیم. برای مثال اگر فرض کنیم من مسلمان، مرد و هزاره به دنیا نمی‌آمدم و یا دین، جنسیت و رنگ پوست من به هر دلیلی تغییر کند، اما خواست کرامت و احترام برای خودم به جای خویش هم‌چنان باقی است. پس من تحت هر شرایطی برای خود ارزش و احترام قائل هستم و به همین ترتیب باید کرامت را برای دیگران تحت شرایط مشابه که برای خود قائلیم، نیز قائل باشم و به آن حکم کنم.

در واقع با این تحلیل می‌توان گفت که حکم به کرامت با تمامی لوازم آن، به تعبیر کانت امر مطلق اخلاقی اند، یعنی قابلیت تبدیل شدن به قاعده عام و استثنا ناپذیر را دارند. به مجردی که به هریک حکم کنیم، می‌تواند قاعده عام و غیر قابل تخصیص شود که آن را کانت «امر مطلق» می‌نامد و امر مطلق چیزی است که عقل عملی محض که فارغ از هرگونه هوا و وهوس، میل طبیعی و سنجش سود و زیان در نظر گرفته شود، به آن حکم می‌کند.

هم‌چنین با استفاده از استعاره «وضعیت نخستین» جان رالز می‌توان به خوبی تصور کرد که چگونه تمامی انسان‌ها می‌توانند بر این حکم که هرکس دارای کرامت است و در برخورداری از این کرامت ذاتی و اصلی با دیگران برابر است، به توافق جمعی عقلانی و عقلایی برسند و یا رسیده‌اند. چون گفتیم هر انسانی را اگر در وضعیت‌های گوناگون، تصورا و با تخیل خلاق، قرار دهیم دست از کرامت و حکم به آن برای خود بر نمی‌دارد. باز اگر بخواهیم از تک تک این افراد پرسیم آیا می‌توانند هر کدام شان به وجود چنین حقی برای دیگران تحت شرایط مشابه، بدون تناقض گویی، قائل نباشد و بگوید که دیگری اگر نامسلمان بود از این حق برخوردار نیست اما اگر من نامسلمان می‌بودم و یا نامسلمان شوم باز هم از چنین حقی برخوردارم؟ این آزمایش فکری به خوبی نشان می‌دهد که در مقام تعقل و یا شهود ارتکازی اخلاقی، نوعی توافق عقلانی بر این حکم وجود دارد، لیکن می‌توان آن را به کمک استعاره وضعیت نخستین جان رالز واضح‌تر و قابل فهم‌تر ساخت.

توضیح این‌که به گفته رالز اگر تمامی انسان‌های عالم را در وضعیتی تصور کنیم که همه با هم یک جا جمع شده‌اند و می‌خواهند در مورد یک چارچوب سیاسی و اجتماعی برای زندگی جمعی شان که در آینده می‌خواهند زندگی کنند به توافق برسند، به نظر شما بر چه اصولی توافق خواهند کرد؟ در نظر داشته باشیم از ویژگی مهم این اجتماع فرضی این است که هر فرد نسبت به وضعیت خود در آینده بی‌خبر است و به گفته رالز پشت حجاب جهل قرار دارد. لذا نمی‌داند که مرد خواهد بود یا زن، سیاه خواهد بود و یا سفید، مسلمان خواهد بود و یا نامسلمان، ثروت مند خواهد بود و یا فقیر، حاکم خواهد بود و یا محکوم. این افراد دو ویژگی دیگر هم دارند:

اول این که عاقل اند و به موجب عقل در مورد آینده خود تلاش خواهند کرد معقول‌ترین تصمیم را اتخاذ کنند و دوم این که چون از وضعیت خود بی‌خبر اند تحت تأثیر منافع موجود خویش نیستند و لذا اخلاقی اند. پس این افراد که در واقع تمامی انسان‌ها به شمول هر یک از خودمان هستیم، در این وضعیت معقول‌ترین و منصفانه‌ترین و در نتیجه اخلاقی‌ترین تصمیم را اتخاذ خواهند کرد. در این وضعیت بی‌گمان همه توافق می‌کنند که از حقوق و آزادی‌های بنیادین به گونه‌ای برابر برخوردار باشند و در رأس این حقوق کرامت و ارزش ذاتی هر انسان است که باید رعایت و احترام گردد.

در واقع می‌توان گفت به کمک این استعاره می‌توانیم خودمان و تمامی انسان‌های عالم را در یک وضعیت اخلاقی و عقلی محض قرار دهیم - که کانت از منظر نقد عقل عملی قائل به وجود آن در عقل عملی انسان است - و توافق و شهود عقلانی بشر را در مورد اصول مهم اخلاقی کشف کنیم. این توافق هم عقلایی است، یعنی توافقی عقلی و مهم‌تر از آن بر اساس تحلیل کانت عقلانی است، یعنی عقل در این مقام حکم عقل عملی محض را بر عدالت و برابری شهود می‌کنند.

در پایان باید بیفزاییم این استدلال واجد دو صفت مهم منطقی می‌باشد که مفاهیم اخلاقی از آن باید برخوردار باشند؛ این دو صفت عبارتند از (۱) قابلیت تعمیم (universalizability) و (۲) تجویزی بودن (prescriptivity). یعنی حکم اخلاقی‌ای کلی که اگر به آن باور داشته باشیم، تعیین می‌کند که چگونه رفتار کنیم، چه چیزهایی را انجام دهیم و چه چیزهایی را ترک کنیم. مفاهیمی را که در این تحلیل به کار بردیم از این دو ویژگی منطقی برخوردار بود، لذا استدلال مان از خصوصیت استدلال منطقی برخوردار است، چون همه گزاره‌هایی را که به کار بردیم همان‌گونه که توضیح دادیم می‌توانستند امر مطلق باشند و به قاعده و قانون عام تبدیل شوند و دوم همه این قواعد به دست آمده حالت تجویزی دارند، یعنی می‌توانند تعیین کنند که چگونه رفتار کنیم؛ برای مثال اگر با زن و مرد در شرایط یکسان رفتار نابرابر داشته باشیم و زن را به دلیل جنسیت‌اش بگوییم که از آزادی کم‌تر برخوردار می‌باشد، منع می‌کند.

نتیجه:

هر انسانی ارزش و اهمیت ذاتی و احترام برابر برخوردار است و هیچ انسانی ذاتاً به موجب ویژگی‌های غیر اکتسابی خویش فرو دست‌تر از انسان دیگر نیست. و هر انسانی حق دارد، مطابق احساس و فهم خود از زندگی خوب، بکوشد از آن برخوردار گردد و آن را برای خود محقق کند و بر سرنوشت و بدن خویش مسلط باشد. (کرامت، برابری و آزادی)

ب- عدالت

از بیان گذشته در ذیل کرامت ذاتی هر انسان تا حدودی معلوم شد که عدالت از لوازم کرامت ذاتی هر انسان است. یعنی اگر هر انسان ارزش ذاتی برابر با دیگری داشته باشد، ایجاب می‌کند که نیازها و حقوق اساسی او در هر چارچوب و سامانه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که به وجود می‌آوریم نادیده گرفته نشود. اگر نادیده گرفته شده است، جبران کنیم و زمینه دسترسی هر فرد را به آنچه به هر فرد تعلق دارد و باید از آن برخوردار باشد، فراهم کنیم. یعنی نه تنها هیچ‌گونه مانع رسمی و یا غیر رسمی وجود نداشته باشد، بلکه از دسترسی فرد به این حقوق و نیازها حمایت شود. اما آنچه به هر شخص تعلق دارد و حق دارد از آن برخوردار باشد، عبارتند از:

۱. ارزش‌هایی که او برای تحقق زندگی خوب برای خود لازم می‌داند. برای مثال یک دختر جوان تحت حاکمیت طالبان، می‌خواهد درس بخواند، کار و فعالیت اجتماعی داشته باشد و آن را برای تحقق زندگی خوب برای خود لازم می‌داند.
۲. هر فرد به عنوان غایت بالذات شناخت شود، هرگونه برنامه، ساختار حقوقی، سیاسی و رفتار فردی و یا گروهی که فرد را در حد شیء و یا ابزار تنزل دهد، غایت بالذات بودن فرد را نقض می‌کند. برای مثال تبعیض سیستماتیک علیه زنان و اصول فلسفی آپارتاید موجود در افغانستان علیه آنان، مصداق واضح و روشن غایت بالذات ندانستن زنان و تنزل دادن آنان در حد ناموس مردان قبیله و خانواده و یا تنزل دادن آنان در حد موجودات و سوسه برانگیز است. در یک کلام هرگونه رفتار نابرابر، تبعیض و نابرابری، سرکوب و شکنجه، فرد را در حد شیء تنزل می‌دهد.

۳. در انجام هر چیزی که برای خود آن را ارزشمند می‌داند، آزادی داشته باشد، یعنی بتواند مطابق فکر و اراده خود برای بهبود زندگی خود انتخاب داشته باشد و براساس انتخاب خویش و در محدوده‌ای که از توانایی انتخاب برخوردار است مسؤول شناخته شود، یعنی مبنا و محور مسؤولیت اجتماعی فرد، انتخاب و قدرت بر انتخاب باشد، نه چیزی که فراتر از قدرت انتخاب وی است. البته ممکن است فرد بر مبنای دین خود، دست به انتخاب بزند و ارزشهای زندگی خود را تعیین کند. این آزادی مستلزم آن است که وجود خود او به عنوان یک شخص به عنوان کانون اصلی تصمیم‌گیری در مورد خودش به رسمیت شناخته شود، یعنی ولایت او بر خودش پذیرفته شود و بتواند آزادی فکر داشته باشد و بتواند بر اساس وجدان، احساس (برای مثال عواطف و حس زیبایی شناختی‌اش) فکر و باور (باورهای دینی، فلسفی و اخلاقی) خود عمل کند و سبک زندگی خود را انتخاب کند.

۴. بتواند در تعیین سرنوشت جمعی خود به صورت برابر با دیگران تأثیرگذار باشد، چون ساختارهای حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و سیاست‌های کلان و بنیادین که سرنوشت جمعی را رقم می‌زند، و تشکیل دهنده جامعه سیاسی است، به طور مستقیم و غیر مستقیم سرنوشت هر فرد را رقم می‌زند و لذا فرد به موجب این که حق دارد بر سرنوشت خود مسلط باشد و هیچ کسی از حق ولایت بر او و بر جامعه برخوردار نیست، باید بتواند در تعیین این سیاست‌های کلان و بنیادین مؤثر باشد. بنابراین ساختارهای بنیادین در صورتی عادلانه خواهند بود که (۱) بر فرد در نتیجه تغلب و یا در نتیجه روندهای غیر منصفانه تحمیل نشده باشد. (۲) قدرت انتخاب فرد را در اصلاح و تغییر این ساختارها و روندهای تعیین قدرت و تصمیم‌گیری افزایش دهد. (۳) هم در مورد این که حقیقتاً سرنوشت وی در زندگی به لحاظ بهره‌مندی از منابع ثروت و منزلت اجتماعی چه خوب و چه بد، عمدتاً محصول انتخاب خود وی باشد، نه محصول شانس، تدابیری اتخاذ گردد. این نکته ذیل عنوان بعدی بیشتر توضیح داده می‌شود.

۵. دسترسی فرد به نیازهای اساسی مادی زندگی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن مناسب، آموزش و تفریح/شادی (یعنی دسترسی به فرصت‌های برابر برای رشد) میسر باشد. در واقع فقر و عدم دسترسی فرد به این نیازهای اساسی با کرامت ذاتی او سازگار نیست. هم‌چنین فقر عمدتاً محصول ساختارهای مسلط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی است، این ساختارها مستقیم و غیر مستقیم فقر را بر فرد تحمیل می‌کند و موجب توزیع نابرابر فرصت‌ها و منابع می‌شوند. برای مثال فردی که در کشور، خانواده و یا گروه اجتماعی فقیر به دنیا می‌آید و یا در نتیجه یک سلسله تفاوت‌های ژنتیکی و ارثی است که خود فرد در آن نقشی نداشته است، به خودی خود از دسترسی به بسیاری از فرصت‌ها محروم می‌گردد. در واقع، ساختارهای بنیادین و آنچه به لحاظ طبیعی به فرد داده می‌شود، روی هم‌رفته او را در وضعیتی قرار می‌دهد که سرنوشت وی بیش از آن که تحت تأثیر انتخاب خودش باشد، تحت تأثیر شانس بی‌رحم است، حتی آنجایی که به ظاهر انتخاب می‌کند و نتیجه خوب به دست نمی‌آورد، انتخاب او تحت تأثیر عوامل یادشده است که در واقع خود در تعیین آنها نقشی نداشته است. بنا براین ساختارهای بنیادین به گونه‌ای (برای مثال قوانین حاکم بر بازار) اصلاح شود تا واقعاً این ساختار که در حالاتی سرنوشت فرد را تابع شانس می‌کند، از طریق افزایش قدرت انتخاب واقعی که موجب مسؤولیت فرد می‌شود، برابری بیشتر به وجود آورد و ساختار خود، مولد نابرابری نباشد. اما از آن جهت که تأثیرگذاری این عوامل ناخواسته و خارج از کنترل فرد بر سرنوشت او، صفر نمی‌شود، هم‌چنان او مسؤول وضعیت بد زندگی خود که در نتیجه این عوامل پدید می‌آید، خود شناخته نمی‌شود تا حق هرگونه حمایت را از دست دهد. بلکه حکم اخلاقی به رعایت کرامت ذاتی هر فرد که پیش از این توضیح داده شد ایجاب می‌کند که جامعه و دولت از فرد در این موقعیت حمایت کنند و نسبت به سرنوشت وی بی‌تفاوت نباشند.

در واقع این پنج دسته از حقوق که در قالب پنج گزاره و قاعده قابل بیان اند، به هر فرد تعلق دارند، همان‌گونه که در بخش نخست توضیح دادم از کرامت ذاتی انسان ناشی می‌شوند و می‌توان آن‌ها را بر اساس استدلال اخلاقی‌ای که در ذیل بخش نخست آوردم، قابل فهم‌تر کنیم:

هر انسانی در شرایط گوناگون می‌خواهد که از این حقوق پنج‌گانه برخوردار باشد و هرگونه رفتار با او مطابق این پنج قاعده باید باشد. لذا به موجب قاعده زرین باید رعایت این پنج قاعده را در مورد دیگران نیز قبول کند.

هم چنین اگر انسان‌ها را در وضعیت نخستین قرار دهیم بر این پنج قاعده توافق می‌کنند، یعنی این آزمایش فکری نشان می‌دهد که نوعی توافق عقلانی و عقلایی بر این پنج اصل به عنوان چارچوب منصفانه برای هرگونه همکاری اجتماعی وجود دارد؛ چون در وضعیت نخستین این پنج اصل را هر فردی به نفع خود می‌داند (تصمیم معقول) و هم منصفانه (اخلاقی) تلقی می‌کند.

با توجه به این دو استدلال می‌توان گفت که این پنج اصل قابلیت تبدیل شدن به قاعده عام و قانون مطلق را دارند، لذا از آن تحت عنوان قاعده یاد می‌کنیم. در واقع تمرکز این پنج قاعده، بر حقوقی است که هر فرد می‌باید داشته باشد و این رویکرد، مبتنی بر دکترینی خاص در باب زندگی خوب نیست، بلکه دو مسئله را از یکدیگر تفکیک می‌کند: حقوق فرد و این که هر یک از ما در یک جامعه سیاسی از چه حقوقی برخوردار باشیم و از جمله حق داشته باشیم، خود ما زندگی خوب و بد و زندگی مطلوب خویش را مطابق باورهای دینی، فلسفی و یا احساس خود، تعریف کنیم و مطابق آن زندگی کنیم. مطابق این تفکیک، تعریف زندگی خوب جزو حقوق هر فرد است که بتواند خود زندگی خوب و بد را تعریف و مطابق آن زندگی کند. دولت و جامعه حق ندارند این حق را با تحمیل دکترین عام خود، در باب زندگی خوب و بد، از وی سلب کنند. اما حقوق، چیزی است که می‌توان فارغ از دیدگاه دینی و اخلاقی و دکترینی خاص، بر اساس عقل عام، بر آنها توافق کرد. یعنی حقوق چیزی است که افراد با هر عقیده و تابع هر دکترینی که باشند، می‌توانند با عقل عام و قابل درک برای همه در مورد آن‌ها بحث و مذاکره کنند و به توافق برسند. اما اگر دکترینی خاص که در پی ارائه فلسفه جامع برای زندگی اند، مبنا قرار گیرد، بحث و گفت‌گو بر اساس عقل عام در مورد حقوق از میان می‌رود. پس بدون رجوع به دکترینی خاص که در جامعه متکثر، می‌توان با اتکا بر عقل مشترک در مورد حقوق مذاکره کرد و به توافق عقلانی و عقلایی رسید.

این مدعا در آزمایش‌های فکری وضعیت نخستین، موجه و مدلل گردید و یا می‌توان مدلل کرد. در واقع به همین دلیل است که حقوق، قابلیت تبدیل شدن به قواعد عام را دارند و لذا می‌توانند قانون عام شوند، اما دیدگاه دینی یک فرقه خاص در مورد زندگی خوب و بد، معمولاً قابلیت تبدیل شدن به قاعده عام را ندارند، چون اگر بخواهند قاعده عام شوند، به دلیل تبعیض آمیز بودن شان به تناقض می‌انجامد. زیرا عام بودن یک قاعده به این معنا و مفهوم است که قاعده شامل خود کسی که حکم می‌کند که کافر و یا کسی که ملا نیست در موقعیت حقوقی برابر با مسلمان و ملا قرار ندارد، نیز می‌گردد. فرض کنیم خود این حکم‌کننده اگر کافر می‌بود و یا ملا نمی‌بود و بر اثر تزریق یک دارو کافر و یا سواد دینی خود را از دست دهد و دانش غیر دینی در ذهن او تزریق شود، حکم خود را شامل خود نیز بداند، اما در واقع نمی‌داند؛ چون هیچ کسی حاضر به قبول تبعیض علیه خود نیست.

اکنون می‌توان گفت ساختار حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و چارچوب اجتماعی‌ای عادلانه است که بتواند این پنج قاعده و در نتیجه کرامت ذاتی هر انسان را، رعایت کند. یعنی باید دید با کدام نوع از نظام حقوقی و سیاسی می‌توان این پنج قاعده و در واقع کرامت ذاتی هر فرد را تأمین کرد و در یک جامعه متکثر توافق فراگیر و با ثبات به وجود آورد؟ بر این اساس عجالتا می‌توان گفت که ساختار حقوقی و سیاسی باید دست کم از چهار ویژگی برخوردار باشد تا عادلانه به حساب آید:

الف. زمینه و بستر تأثیر گذاری منصفانه و برابر همه اعضای جامعه را در تعیین سیاست‌های کلان و از طریق فرایندها و نهادهای خویش - یعنی ساختارهای بنیادین - فراهم کند.

ب. نه تنها دسترسی برابر و منصفانه به همه منابع ثروت، قدرت و منزلت اجتماعی برای همه اعضای جامعه فراهم باشد تا هرکسی بر حسب فضایل اکتسابی، کوشش و استعداد فردی خود بتواند بهره‌مند گردد، بلکه افزون بر آن قدرت انتخاب فرد، بر انتخاب درست و مفید، حقیقتاً افزایش یابد تا زندگی او محصول انتخاب خودش باشد نه شانس بی‌رحم و ساختارهایی که انتخاب‌ها را به شانس‌های خوب و بد تنزل می‌دهد، نمی‌توانند عادلانه به حساب آیند.

ج. از فرد در بدترین وضعیت حمایت شود و نسبت به سرنوشت او در این سیستم که سیستم رقابتی است، بی‌تفاوت نباشد.

د. دستگاه داوری و اصول اجرائات منصفانه در مورد داوری و صیانت از این حقوق و حقوق بنیادین دیگر از هرگونه تعرض و تجاوز، وجود داشته باشد.

ج- بی عدالتی

بر اساس تحلیلی که از عدالت به دست دادیم، می توان دانست که بی عدالتی چیست. هر ساختار سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و رفتاری که پنج قاعده یاد شده را نقض کند، بی عدالتی محسوب می شود. به طور خاص می توان گفت: عدالت ایجاب می کند با اشخاص هم چون غایت بالذات رفتار کنیم، توجه برابر به خوبی و رفاه همه افراد داشته باشیم. جامعه ای عادلانه است که ساختار همه شمول و مشارکتی را بر مبنای برابری، آزادی و ساختارهای منصفانه، برای همه اعضای خویش تأمین کند. حقوق از جمله حق آزادی را برای فرد رعایت کند، چون آزادی اهمیت اساسی برای کرامت فرد دارد و فرد از ابزار مادی کافی برای استفاده از این حقوق برخوردار باشد و اگر نه عملاً فرودستی و نابرابری و فقدان آزادی برای فرد لاینحل می ماند و فرد در مغاک فراموشی و فرسودگی می ماند.

بنابراین قوانینی که شخصیت و فردیت فرد را تنزل می دهد غیر عادلانه است، قوانینی که انسان را از آزادی محروم می کند و او را در حد شیء تنزل می دهد، غیر عادلانه است. ساختاری که افراد را به دلیل قومیت، مذهب، جنسیت و تعلق صنفی اش حذف می کند و به تبعیض سیستماتیک می انجامد، مشارکت همه شمول و منصفانه را فراهم نمی کند، غیر عادلانه است. نتیجه ملموس قوانین و ساختار غیر عادلانه که می توان بی عدالتی را از آن به شکل شدید حس کرد، این است که به انحصار قدرت، ثروت، منابع طبیعی و منزلت اجتماعی می انجامد و در بدترین حالت مولد آپارتاید در اشکال گوناگون آن گردیده، تفکیک نژادی، جنسیتی و مذهبی به بار می آورد. هم چنین ساختاری که تسلط فرد بر سرنوشت خویش و نقش او را در تعیین سیاست های کلان نابود می کند، غیر عادلانه است، ساختاری که زمینه دسترسی منصفانه به همه فرصت ها را برای همه اعضای جامعه فراهم نمی کند و یا ساختارها را به گونه ای اصلاح و ساماندهی نمی کند که واقعا زندگی فرد محصول انتخاب خودش باشد نه شانس های بی رحم و یا نسبت به سرنوشت افراد در بدترین حالات ممکن که خارج از کنترل خود وی بوده است، بی تفاوت باشد، غیر عادلانه به حساب می آید.

پس در یک کلام هر ساختاری که پنج قاعده را که در بخش پیشین توضیح دادیم نقض کند، غیر عادلانه است. در فهم و توضیح آن می توان از آزمایش فکری وضعیت نخستین استفاده کرد. اگر همه افراد از جمله زمامداران یک نظام غیر عادل را در آن وضعیت قرار دهیم، تصدیق خواهند کرد که به هیچ وجه چنین نظامی مورد قبول هیچ یک از آنان نیست و بالاتفاق آن را غیر عادلانه خواهند شمرد. البته همان گونه که اشاره کردم در این میان پاره ای از آن ها از مصادیق شدید بی عدالتی به شمار می آیند:

- برای مثال قوانینی که آزادی فرد را سلب می کند و او را در حد شیء تنزل می دهد و انواع گوناگون کنترل را بر فرد و جامعه تحمیل می کند.
- ساختارها و قوانینی که تفکیک نژادی، مذهبی و جنسیتی به بار می آورد و وضعیتی را بر قشری از اعضای جامعه تحمیل می کند که فقط با عنوان آپارتاید مذهبی و جنسیتی قابل بیان و توصیف است و گروه های گوناگون از جامعه به دلیل عقائد مذهبی و تعلق نژادی خود از قدرت و سیاست حذف می شوند.
- ساختاری که دیدگاه دینی و مذهبی گروهی از جامعه و تعریف آنان از زندگی خوب را به قانون عام تبدیل می کند.
- ساختاری که قدرت، توزیع منابع ثروت و منابع طبیعی و منزلت اجتماعی را در انحصار گروهی خاص قرار می دهد و یا عملاً به چنین نتیجه ای منجر می شود. چون وقتی شما در تعیین سیاست های کلان نقشی نداشته باشید و به کلی از قدرت سیاسی محروم باشید، فاقد منزلت اجتماعی و مقام شهروندی می گردید و در حد رعیت محض تنزل می کنید و بالتبع نمی توانید - توسط خودتان و یا توسط نمایندگان تان - مانع از اتخاذ تصمیم هایی شوید که به موجب آن ها، منابع ثروت و به طور خاص منابع طبیعی بر اساس اهداف غیر عادلانه توزیع می شوند و دسترسی به آن ها برای شما محدود و ناچیز می گردد. در چنین حالتی اعضای

جامعه‌ای که در معرض این گونه از رفتارها و قوانین قرار می‌گیرند، ضمن این که ممکن است دچار رنج ناشی از فقر، سلب آزادی و از دست دادن سایر حقوق شوند، شدیداً حس بی‌عدالتی کرده و احساس می‌کنند کرامت ذاتی آن‌ها مورد تعرض قرار گرفته و مبتلا به حس بی‌احترامی گردند، یعنی حس احترام به خود را از دست می‌دهند. به هر میزان که بی‌عدالتی شدیدتر باشد، این احساسات شدیدتر خواهد بود و فرد دست‌خوش خشم و ناراحتی بیشتر می‌گردد.

د- وظیفه اخلاقی مقاومت علیه بی‌عدالتی

۱. کرامت ذاتی و احترام به خود، ارزش‌های بنیادینی هستند که بر مبنای آن‌ها گفتیم هر فرد دست‌کم از پنج دسته از حقوق برخوردارند. کرامت و احترام به خود و سایر حقوق همه جزو حقوق بنیادین هر فرد هستند که همه از کرامت ذاتی فرد ناشی می‌شوند. هم‌چنین گفتیم که هر فرد این حقوق را برای همه افراد دیگر نیز باید قائل باشند.
۲. هر جا حق باشد، وظیفه و مسؤولیت^۷ نیز وجود دارند. ما حق داریم و همه افراد حق دارند که کرامت و احترام داشته باشند و همه وظیفه داریم که از حق خود محافظت کنیم، یعنی از کرامت و احترام خود محافظت کنیم. نگذاریم در حد شیء تنزل کنیم و همین‌طور وظیفه داریم که حقوق سایر افراد را که در واقع چیزی جز رعایت احترام و کرامت ذاتی آنان نیست رعایت کنیم. رعایت حقوق دیگران ما را ملزم می‌کند در هرگونه فعل و ترک فعل اجتماعی خود که منجر به استقرار قوانین و ساختارهای حقوقی، سیاسی و اقتصادی می‌شوند، از چیزی حمایت کنیم که از حقوق دیگران نیز حمایت می‌کند.
۳. از لازمه اصل دوم این است که مجاز به اطاعت از قوانینی نیستیم که حقوق دیگران را نقض می‌کند و هم‌چنین مجاز نیستیم با ساختارهایی همکاری کنیم که به صورت سیستماتیک این گونه از حقوق را نقض می‌کنند.

۷. بهترین تحلیل از مفهوم حق، که می‌تواند ما را در فهم رابطه آن با مسؤولیت کمک کند، تحلیلی است که هوفلد (Hoffeld) انجام داده است. بر اساس تحلیل او، وقتی می‌گوییم شخصی نسبت به چیزی حق دارد از چهار حالت بیرون نیست:

به معنای این است که شخصی دیگر وظیفه دارد که آن چیز را به نفع او اجرا کند؛ مثلاً از خانه او بیرون رود. در این نوع از حق، فرد حق مطالبه از شخص دیگر را دارد و آن شخص دیگر در برابر او وظیفه دارد که مطالبه او را عملی کند.

فکر می‌کنم در کنار این سنخ از حق، حق انتفاع را که فقها و اصول‌دانان مسلمان از جمله آیت الله محمد اسحاق فیاض در بحث از «قاعده لاضرر» به خوبی آن را توضیح داده است، افزود تا این تقسیم‌بندی جامع شود. برای مثال آیت الله فیاض می‌گوید - به تعبیر خودش - هر مسلمانی حق دارد به اندازه نیاز خویش از ثروت‌ها و منابع طبیعی استفاده کند. بنابراین هر عملی که از سوی دیگران سبب شود که او نتواند به اندازه نیاز خود از ثروت‌های طبیعی استفاده کند، مصداق وارد کردن ضرر به حساب می‌آید و ممنوع است. (درس خارج اصول، قاعده لاضرر، ۹ جمادی الاولی ۱۴۴۳ هجری قمری، <https://t.me/alfayadhlessons>) بنابراین اگر برخی از حقوق مندرج در قواعد پنجگانه ذیل چهار رابطه حقوقی‌ای که هوفلد به دست داده است، ننگند، می‌تواند مصداق حق انتفاع باشد.

۲. به معنای حق اختیار و آزادی شخصی. به موجب این حق او می‌تواند کاری را انجام دهد یا ترک کند و دیگری وظیفه‌ای در قبال او ندارد، مثلاً می‌تواند به هر جایی که خواسته باشد سفر کند، او در فعل و ترک این کار آزاد است. این نوع حق را حق - آزادی نامیده است.

۳. قدرت بر تغییر موقعیت حقوقی خود دارد و طبیعتاً در نتیجه اعمال این حق توسط او، موقعیت حقوقی دیگران در برابر او تغییر می‌کند، مثلاً می‌تواند در مال خود تصرف کرده برای مثال از طریق وصیت آن را به گونه‌ای که خود می‌خواهد توزیع کند و این نوع حق را حق - قدرت نامیده است.

۴. به معنای مصونیتی است که شخص نسبت به چیزی دارد؛ یعنی دیگران نمی‌توانند در مورد تصمیم و کاری که فرد در باب آن چیز می‌گیرد و انجام می‌دهد مداخله کند؛ مثلاً او می‌تواند به حزبی خاص بپیوندد.

به عبارت دیگر مطابق این تحلیل واژه حقوق بر چهارگونه رابطه حقوقی دلالت می‌کند و در چهار قلمرو مختلف حقوقی به کار برده می‌شود: مطالبه، آزادی، قدرت (اختیار) و مصونیت. و ما هم حق انتفاع را افزودیم. بر اساس این پنج رابطه حقوقی می‌توان مسؤولیت را به ترتیب ذیل توضیح داد: هر فردی حق دارد که رعایت این حقوق و حمایت از همه آن‌ها را از دولت طلب کند، مخصوصاً حقوقی که از سنخ حق مطالبه از دولت و حق انتفاع از منابع عمومی است، حمایت دولت از آن‌ها به عنوان یک وظیفه بیشتر قابل درک است. اما سایر افراد همه موظف‌اند که این حقوق را رعایت کنند و در نقض این حقوق مستقیم و یا غیر مستقیم شرکت نکنند. در خصوص دیدگاه هوفلد رجوع کنید به:

۴. همان‌گونه که در قسمت پیش به تفصیل توضیح داده شد، حق اساسی ما بر کرامت و احترام ایجاب می‌کند که هرگونه ساختار اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی باید تأمین‌کننده کرامت ذاتی و قواعد پنج‌گانه ناشی از آن برای همه افراد جامعه باشد؛ یعنی از این حقوق محافظت و حمایت کنند تا افراد بتوانند این حقوق را برای خود محقق کنند. بنابراین، چون یکایک ما از چنین حقی بر خوردار می‌باشیم که چنین نظامی داشته باشیم و همه نیز قبول داریم که به جز از خودفردی مان، همه افراد دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند. پس همه وظیفه داریم هم نسبت به جهت حق خود و هم به جهت حق دیگران چنین نظامی را به وجود بیاوریم. چون در مقدمه دوم گفتیم که وظیفه داریم از حق خود و دیگران و یا همان کرامت خود و دیگران محافظت کنیم. محافظت از کرامت خود و دیگران بدون قوانین و ساختارهای عادلانه، به دست نمی‌آید. برای مثال بدون دموکراسی و حقوق بشر نمی‌توان از کرامت ذاتی خود و دیگران محافظت کرد.

۵. اگر ما وظیفه داریم که از حق خود و دیگران محافظت کنیم و نظامی را به عنوان حافظ این حقوق ایجاد کنیم، وظیفه داریم علیه نظام و ساختاری که حقوق اساسی و کرامت انسانی را نقض می‌کند، یعنی قوانین و ساختارهای اساسی آن غیر عادلانه است مقاومت کنیم تا نظامی که حافظ این حقوق باشد به وجود آید.

۶. برای این‌که به این پرسش پاسخ دهیم که چگونه می‌توانیم با استدلال منطقی اخلاقی نشان دهیم که ما به لحاظ اخلاقی موظف به مقاومت علیه ساختارها و قوانین غیر عادلانه هستیم، نیازمند دقت و تحلیل بیشتر می‌باشیم.

ه- عدم خشونت به مثابه مقاومت و راه‌کار ایجاد تحول در منازعه

قوانین و ساختارهای غیر عادلانه همان‌گونه که توضیح دادیم، کرامت ذاتی انسان را نقض می‌کنند و مغایر با احترامی هستند که هر فرد باید از آن برخوردار باشد. ما حق نداریم از قوانینی اطاعت کنیم که کرامت ذاتی ما و دیگران را نقض می‌کنند و هم چنین حق نداریم با ساختارهای حقوقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌ای همکاری کنیم که کرامت ذاتی ما و دیگران را نقض می‌کنند. چون ما با اطاعت و همکاری خود عملاً در نقض کرامت انسانی خود و دیگران شریک می‌شویم. پس ما موظف به نافرمانی، عدم همکاری و خروج از اطاعت حکومت و ژیمی هستیم که بر چنین ساختارهایی استوار می‌باشند و از آن‌ها حمایت می‌کنند، تا قوانین و ساختارهای غیر عادلانه اصلاح شوند و یا تغییر کنند. در واقع نکته اساسی در این استدلال این است که ما اولاً ملزم به اطاعت از قوانین و ساختارهای غیر عادلانه نیستیم. قوانین و ساختارهای غیر عادلانه فاقد مشروعیت اند و حق ندارند افراد را ملزم به اطاعت و همکاری کنند. چون در واقع این‌گونه دستورها و مقررات، با اصول اخلاقی عدالت و کرامت سازگار نیستند نمی‌توانند مشروعیت اخلاقی داشته باشند و لذا اخلاقاً مبنای الزام واقع نمی‌شوند. به عین استدلال ما هم اخلاقاً ملزم به اطاعت از این‌گونه دستورات و ساختارها نیستیم، پس می‌توانیم از این قوانین و ساختارها اطاعت نکنیم و از اطاعت شان خارج شویم. اما بخشی دیگر از ادعا این است که آیا اخلاقاً ملزم به نافرمانی، عدم همکاری و خروج از اطاعت هستیم یا خیر؟ جواب این پرسش را وقتی می‌توانیم به خوبی به دست بیاوریم که پرسش را اندکی تغییر دهیم و آن این‌که آیا اخلاقاً مجاز به اطاعت از دستورات غیر عادلانه که کرامت انسانی ما و دیگران را نقض می‌کنند، می‌باشیم؟ و آیا اخلاقاً مجاز هستیم با این ساختارهای ظالمانه همکاری کنیم؟ واضح است که مجاز نیستیم، چون اولاً مستلزم مشارکت در ظلم و تقویت ساختار ظالمانه است و ثانياً با وظیفه اخلاقی ما در باب محافظت از کرامت و احترام خود و دیگران سازگار نیست. پیش از این گفتیم اخلاقاً موظفیم که از کرامت و احترام خود و دیگران محافظت کنیم. اطاعت از قوانین غیر عادلانه و همکاری با ساختارهای غیر عادلانه در واقع مستلزم ترک این وظیفه است که از کرامت و احترام خود دفاع نکنیم. داشتن درک واضح از شخصیت، فردیت شخص، مفهوم کرامت و اهمیت آزادی و عدالت برای صیانت از کرامت، فردیت، احترام و شخصیت شخص و این‌که چگونه قوانین و ساختارهای غیر عادلانه شخصیت و فردیت را در حد شیء و ابزار تنزل می‌دهد، می‌تواند محتوا و اهمیت اخلاقی محافظت از کرامت را و این‌که چرا مجاز به اطاعت و همکاری نیستیم روشن‌تر می‌کند. به دلیل نقش و اهمیت عدالت - به معنا و مفهومی که ذیل عنوان عدالت توضیح داده شد - در حفظ و صیانت از شخصیت و «احترام به خود» و کرامت هر فرد، فضیلت نخست ساختارهای اجتماعی محسوب می‌شود، یعنی ساختارهای اجتماعی

فضیلت و نقشی مهم‌تر و اساسی‌تر از عدالت ندارند. با ساختار عادلانه است که فرد فرصت می‌یابد بر اساس فهم، کوشش و انتخاب اصل خود اخلاق فضیلت، خرد و حکمت را در وجود خود تقویت کند. بنابراین، فضیلت اخلاقی، خرد و حکمت از فضایل و وظایف فرد است نه ساختارهای سیاسی و حقوقی.

تفاوت اساسی این دیدگاه با دیدگاه حکمای پیشین چون فارابی و افلاطون در همین نکته نهفته است. از نگاه آنان، فضیلت نخست حکومت و یا رئیس مدینه این است که اهل خرد باشد و تمامی قوای نفسانی‌اش تحت تسلط خرد و حکمت او قرار داشته باشد تا بتواند جامعه را در مسیر تقویت فضائل، توازن و اعتدال رهبری و مدیریت کند. مطابق این دیدگاه رهبر فرزانه و حکیم، مدینه و تمامی اعضای آن را مطابق دکترین فلسفی و یا دینی و فهم خود از فضیلت و حکمت، هدایت و مدیریت می‌کند، که در دوره مدرن نتیجه‌ای جز حکومتی توتالیتر نداشته است. یعنی پیامد این دیدگاه در روزگار تکنالوژی و گسترش خارق‌العاده تکنیک‌ها و روش‌های کنترل و بازتولید قدرت در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، توتالیتریسم، پادشاهی و شهریاری مطلقه است که حکیم و فرزانه پنداشته می‌شود می‌انجامد.

اما در دیدگاه ما، فضیلت نخست و مهم ساختارها به شمول نهاد ریاست حکومت و دولت این است که پنج دسته از حقوق اساسی را برای هر فرد رعایت و از دسترسی آن‌ها به این حقوق حمایت کند. اما تعیین این‌که فضیلت چیست و چگونه می‌توان آن‌ها را در وجود خود تقویت کرد، جزو حقوق اساسی هر فرد است که بتواند تعریف خود از زندگی خوب و فضائل را داشته باشد و با استفاده از مجموعه حقوق خود که حکومت موظف به حمایت از آن‌هاست، فضائل مورد نظر خویش را کسب کند. پس فضیلت هم‌چنان مهم است و حکومت نیز زمینه کسب فضیلت را توسط هر فرد به انتخاب و فهم خودش فراهم کند. فقط نتیجه رعایت این آزادی برای هر فرد، در روزگار معاصر که همه ارزش‌های سنتی اقتدار اخلاقی و معرفتی خود را از دست داده اند، پیدایش سبک‌هایی از زندگی در بخش‌هایی از جامعه است که در زندگی بشر کم سابقه بوده است و با ارزش‌های سنتی مخصوصاً دینی در تضاد می‌باشند که ظاهراً نمی‌توان رهایی از توتالیتریسم و رعایت حق آزادی فردی را در مورد زندگی خوب، البته در فرهنگ مسلط کنونی، با کنترل این گونه از سبک‌های زندگی جمع کرد، یعنی هزینه‌ای است که برای آزادی و مزایای آن بشر، حد اقل در فرهنگ مسلط جهانی فعلی، پرداخت می‌کند.

البته این امکان وجود دارد که بشر در عین آزادی به نوعی از درک فلسفی و اخلاقی مشترک در باب فضائل، رذائل و زندگی خوب برسند که دیگر کسی این‌گونه از سبک‌ها را انتخاب نکنند. هم‌چنین مطابق این دیدگاه نیز می‌توان گفت که ساختارهای عادلانه، بدون حکمت و خردورزی و به تعبیر گاندی بدون پیروی فعال از حقیقت به وجود نمی‌آید. لیکن این خردورزی در این‌گونه از ساختارها، باید محصول نتیجه عقل و خرد جمعی باشد، نه پادشاه، امیر، رهبر و مانند آن. لذا از آفت‌های مهم این نوع از نظام‌ها این است که در معرض عوام‌گرایی و بیگانه شدن از خرد و حکمت است. اما ممکن است عقل جمعی بشر با پرداخت هزینه‌هایی در نهایت بر مشکل عوام‌گرایی و بیگانه شدن از خرد و حکمت فایق آید. برای مثال جامعه آمریکا به عنوان مهم‌ترین دموکراسی جهان، بر ترامپسیسم غالب آید. لذا در این دیدگاه به جای ولایت بر مبنای فقاقت و عدالت به مثابه یک فضیلت فردی، امارت بر مبنای نظام موسوم به شریعت و شهریاری بر مبنای فره ایزدی ساختارها را عادلانه کنیم که وظیفه و کارکرد نخست آن این است که از شخصیت، فردیت و احترام به خود، هر فرد محافظت می‌کند. هر نظامی که پنج قاعده پیش گفته را در باب حقوق افراد به هر میزانی که نقض کند به همان میزان فاقد این فضیلت بوده و غیر عادلانه به حساب می‌آید و ما موظف هستیم که از آن اطاعت نکرده و همکاری نکنیم این عدم همکاری و خروج از اطاعت مقید است به اصلاح قوانین و تغییر ساختار غیر عادلانه. می‌توان این مخالفت را تحت عنوان نافرمانی مدنی توصیف کرد که جان رالز و گاندی هردو از آن یاد کرده و اخلاقی دانسته‌اند.

اما این‌که آیا برای ایجاد تغییر و اصلاح در قوانین غیر عادلانه و ساختارهای تبعیض‌آمیز مجاز و یا موظف به اعمال خشونت هستیم و یا خیر، بر اساس این مبنا دیدگاه فلسفی قوی و منسجمی مبنی بر پرهیز از جنگ و خشونت علیه بی‌عدالتی به دست داده نشده است. هرچند می‌توان در قالب اصول اخلاقی این نظریه نیز دلایلی بر ضرورت اجتناب از جنگ و خشونت آورد، لیکن انسجام و چارچوب استدلال منطقی اخلاقی آن تا حدودی زیاد نیازمند مبنای دوم و در واقع مبانی فلسفی گاندی نظریه‌پرداز اصلی نظریه عدم خشونت است. لذا این

بحث را که مقاومت باید عاری از خشونت باشد به تأخیر می‌اندازیم و بعد از تقریر مبنای دوم، با ترکیب امکانات منطقی هر دو مبنا این ویژگی را که مقاومت باید عاری از خشونت باشد، توضیح خواهیم داد.

مبنای دوم: پیروی فعال از حقیقت

در این بخش کوشش می‌شود نظریه گاندی در باب مقاومت عاری از خشونت علیه بی‌عدالتی توضیح داده شود.

نقطه عزیمت این نظریه در واقع خود حقیقی و اصیل انسانی است که در وجود و ذات هر کسی نهفته است که پایه اساسی فردیت و شخصیت او را می‌سازد. این خود اصیل و حقیقی که به صورت بالقوه در وجود هر کس است، مبنای وحدت نوع بشر است. یعنی بر اساس این دیدگاه می‌توانیم قائل به وحدت ذاتی نوع بشر شویم و بگوییم وحدت قلبی^۸ در میان انسان‌ها علی‌رغم تفاوت شان، وجود دارد که آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از ویژگی‌های مهم این خود اصیل این است که میل و کشش به سوی تعالی و فراتر رفتن از خود (اگو) و به عبارتی از نفسانیت، تمنای پیروی از حقیقت و خیر و خوبی را دارد. لذا شر و ویژگی ذاتی و مسلط بشر نیست و هر انسانی قابل تغییر است. در این نظریه، دو مفهوم اساسی داریم: انسانیت و حقیقت.

گاندی یک اصل جامع و بسیار کاربردی را که او آن را «سات‌یاگراها»^۹ می‌نامد، پایه و اساس فلسفه مقاومت خشونت‌پرهیز خود قرار داده است. «سات‌یاگراها» یک واژه سانسکریتی است که گاندی آن را به معنای نیروی روح و به معنای عشق به حقیقت استعمال کرده است. جامع‌ترین تعریف وی از این مفهوم این است که آن را به معنای تمسک به حقیقت و به معنای دقیق‌تر به مفهوم پیروی فعال از حقیقت در فکر، گفتار و کردار، استعمال کرده است. یعنی اولاً در مرحله فکر و فعالیت ذهنی جز در پی کشف حقیقت نباشد، ثانیاً آن‌چه را حقیقت می‌شمارد بدون کم و زیاد بیان کند و ذهن و زبان دوگانه نداشته باشد و ثالثاً مطابق گفتار خود عمل کند، یعنی وحدت در گفتار و کردار داشته و در نتیجه مطابق حقیقت عمل کند. در بیان حقیقت و عمل مطابق آن، ذره‌ای کوتاهی نکند و لو مستلزم تحمل رنج فراوان باشد. لذا تحمل رنج و فداکاری از نگاه گاندی از لوازم پیروی و تمسک فعال به حقیقت - سات‌یاگراها - است.

گاندی به کمک این مفهوم می‌کوشد سایر اصول فلسفه مقاومت عاری از خشونت را استخراج کند و توضیح دهد و از جمله روشن کند چرا مقاومت عاری از خشونت، یگانه روش مشروع و درست مقاومت است و همچنین ما را به موفقیت‌آمیز بودن این روش، در پایان دادن به ستم و بی‌عدالتی متقاعد کند.

پس در قدم نخست باید دید حقیقت چیست؟ گاندی خود این‌گونه توضیح می‌دهد: «واژه سات‌یا (حقیقت) از سات که به معنای «وجود» است، مشتق شده است. در واقع چیزی نیست و یا وجود ندارد جز حقیقت. به این دلیل است که چرا سات و یا حقیقت، شاید مهم‌ترین نام خداوند باشد. در واقع درست‌تر آن است به جای این‌که بگوییم خداوند حقیقت است، بگوییم حقیقت خداوند است.»

بنابراین، حقیقت مطلق مراد اوست که شامل وجود مطلق و آن‌چه می‌باید باشد می‌گردد. گاندی باور عمیق به وجود مطلق و نامتناهی که از اصول مهم فلسفی هندوئیسم است، داشته است. به باور او وجود در حد ذات خود مطلق و نامتناهی است که از آن می‌توان تحت عنوان وجود مطلق یا «حقیقت» (Truth) با T بزرگ و خداوند (God) با G بزرگ یاد کرد. به باور او این وجود مطلق و نامتناهی در همه اشیا عالم ساری و جاری است و همه موجودات عالم نسبت به او چون شاخه‌های درخت اند. هم‌چنین این وجود خیر محض است و زندگی انسان با کشف این وجود به عنوان حقیقت، معنا و مفهوم پیدا می‌کند و با کشف این حقیقت، تمامی گزاره‌ها، اصول و قواعد درست که در مقام فکر و اندیشه به آن‌ها باید باور داشته باشیم و در مقام گفتار اظهار و بیان کنیم و در مقام عمل مطابق آن‌ها رفتار کنیم، به عنوان بخشی از حقیقت مطلق بر ما منکشف می‌گردد. ما باید تعهد عمیق به این حقیقت داشته باشیم، یعنی در فکر، گفتار و کردار خود ذره‌ای از حقیقت عدول نکنیم و مطابق آن نفس بکشیم و در واقع پیروی از حقیقت در این سه مقام و عشق به آن، جزو وجود بلکه فراتر از آن، نحوه

وجود ما شود. باز به قطعه‌ای از نوشته گاندی توجه کنیم: «وفاداری عمیق به این حقیقت، یگانه توجیه وجود ماست. تمامی فعالیت‌های ما باید متمرکز بر حقیقت باشد. حقیقت باید نفس‌های (دم و بازدم) فراوان زندگی ما باشد. همین‌که زائر یک بار به این مرحله از پیشرفت نایل آید، تمامی دیگر قواعد درست زیستن بدون کوشش فراهم می‌گردند و اطاعت از آن قواعد فطری ما می‌گردد. لیکن بدون حقیقت محال است که در زندگی خود اصل و یا قاعده‌ای را رعایت کنیم.

به‌طور کلی رعایت قانون حقیقت صرفاً به این صورت فهمیده شده است که ما باید حقیقت را بیان کنیم. لیکن ما در اشرام (کمونیتی روحانی) باید واژه‌های سات‌یاگ‌راها و یا حقیقت را به معنای وسیع‌تر اخذ کنیم. به معنای حقیقت در فکر، حقیقت در گفتار و حقیقت در رفتار. شخصی که این حقیقت را به گونه‌ای کامل آن فهمیده باشد، چیزی دیگر برای دانستن نمانده است که او نداند، چون تمامی معرفت، بالضروره مندرج در آن است. چیزی که در آن مندرج نباشد، حقیقت نیست و صلح درونی بدون معرفت حقیقی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر ما فقط یک بار بتوانیم بیاموزیم که چگونه آن را به کار ببریم، دیگر هرگز در آزمون حقیقت ناکام نمی‌مانیم، ما یک باره قادر خواهیم شد که درک کنیم که چه چیز شایسته است انجام شود، و چه چیز شایسته است دیده شود و چه چیز شایسته است خوانده شود...»^{۱۰}

قوانین و ساختارهای غیر عادلانه، برای مثال تفکیک نژادی، ضمن این‌که ذاتاً شر هستند و با حقیقت سازگار نیستند، مانع از تحقق از حقیقت در وجود افراد تحت ستم می‌شوند و در واقع انسانیت را نه تنها در وجود آنان بلکه حتی در وجود ستمگران سرکوب و لگدمال می‌کنند. چون خشونت و ستم با ذات و فطرت انسانی و نیروی عشق به حقیقت بیگانه است و لذا سبب می‌شود که با خشونت و ستم، فرد ستمگر، انسانیت خود را از دست دهد و قربانی تحقیر شود. البته قربانی در صورتی انسانیت خویش را از دست می‌دهد که تسلیم خشونت، تحقیر و ستم شود و علیه آن مقاومت نکند؛ چون قبول ستم و تحقیر به معنای عدم پیروی از حقیقت و سرکوب نیروی عشق به حقیقت است که در وجود قربانی نهفته است.

بنابراین پیروی فعال از حقیقت و همدردی و همدلی با هر انسان حتی ستمگر از آن حیث که انسان است ایجاب می‌کند، که در برابر بی‌عدالتی و ستم مقاومت کنیم، از دستورات و قوانین غیر عادلانه اطاعت نکنیم و با نظام غیر عادلانه همکاری نکنیم. یعنی پیروی از حقیقت ایجاب می‌کند که حق را اظهار کنیم. برای محقق کردن حقیقت به گونه‌ای کامل، باید بی‌عدالتی و قوانین غیر عادلانه را نقض و در این راه نافرمانی باید کرد.

در واقع این مبارزه که پیروی فعال از حقیقت و انسان‌دوستی جوهر و اساس آن را تشکیل می‌دهند، خود نوعی سیر و سلوک لازم برای رسیدن به خود حقیقی و اصیل خویشتن خویش است. یعنی ما نمی‌توانیم وجود خود را بدون پیروی از حقیقت معنا ببخشیم و وجود خود را توجیه کنیم. پیروی از حقیقت یگانه توجیه وجود ماست. باید تمامی فعالیت‌های ما متمرکز در حقیقت باشد. حقیقت باید هر نفس زندگی ما باشد. در این صورت است که اصول دیگر زندگی کشف می‌شوند.

اصول و مفاهیم اصلی نظریه گاندی

- سات‌یاگ‌راها: حقیقت را تحت هر شرایطی اظهار و از آن پیروی باید کرد و پیروی از حقیقت، وسیله تحقق انسانیت در وجود ما است و ما فقط با پیروی فعال از حقیقت می‌توانیم به وجود خود معنا ببخشیم. پیروی فعال از حقیقت به این معنا است که در فکر، گفتار و کردار در پی حقیقت باشیم؛ یعنی جز به حقیقت نیندیشیم و در پی درک کامل حقیقت باشیم، اگر به شناخت حقیقت یا همان «سات» نایل شویم دیگر چیزی ناشناخته نمی‌ماند؛ تمامی اصول و قواعدی را که باید از آن پیروی کنیم بر ما منکشف می‌گردند. در مسیر فهم حقیقت که مطلق است ممکن است تصور کامل به دست نیاوریم، ولی چون خالصانه در پی کشف حقیقت هستیم، از مسیر تعادل خارج نخواهیم شد و سرانجام به آن می‌رسیم. پس توسل به حقیقت و پیروی فعال از حقیقت

۱۰. بارت بریان سی، فلسفه عدم خشونت گاندی؛ گزیده‌های اساسی، ترجمه محمدامین احمدی، فصل دوم، ص ۱۶ - ۱۷.

ایجاب می‌کند که مدام در پی کشف حقیقت باشیم و جز به حقیقت نیندیشیم و در ذهن خود جز چیزی را که حقیقت می‌دانیم حفظ و به آن فکر نکنیم. در مقام گفتار نیز جز حقیقت چیزی دیگر را به زبان نیاوریم، و در مقام رفتار و عمل نیز به گونه‌ای عمل کنیم که ذره‌ای از حقیقت تجاوز نکنیم. این مطلب توسط گاندی این‌گونه خلاصه می‌شود: حقیقت در فکر، حقیقت در گفتار، حقیقت در رفتار. این پیروی همه‌جانبه و بدون انعطاف از حقیقت، مستلزم تحمل رنج و فداکاری در حد قبول مرگ است.

- **نیروی عشق:** در وجود هر انسانی نیروی عشق، و عشق رسیدن به حقیقت نهفته است که اگر فعال شود، فرد راه خود را به سوی خودشکوفایی و کمال باز می‌کند. همه انسان‌ها در عمق وجود خود از این نیرو برخوردارند. در واقع می‌توان گفت هر انسانی در عمق ذات خود نیروی عشق و حامل حقیقت است. این نیرو در وجود آدمی با پیروی فعال از حقیقت، به معنا و مفهومی که توضیح دادم، فعال و شکوفا می‌گردد. یعنی با پیروی فعال از حقیقت در فکر، گفتار و کردار خود واقعی ما تحقق می‌یابد. در واقع هدف اساسی از پیروی فعال به حقیقت این است که فرد بتواند خودش را به فعلیت برساند. به گفته گاندی «چیزی که من می‌خواهم به آن برسم... به فعلیت رساند خویشتم (self-realization) است. به منظور تعقیب و پیگیری این هدف زندگی می‌کنم حرکت می‌کنم و وجود دارم. تمامی آنچه من با سخن گفتن و نوشتن انجام می‌دهم و تمامی آنچه چتر من در حوزه سیاسی است، معطوف به همین هدف و غایت است.»^{۱۱}

- **انسانیت مشترک:** همه انسان‌ها در انسانیت مشترک اند و وحدت ذاتی دارند. به گفته گاندی: «من معتقد به وحدت ذاتی انسان هستم»^{۱۲} و به گفته کینگ به همین دلیل انسان‌ها و جوامع بشری ارتباط متقابل و سرنوشت مشترک دارند و لذا هرچیزی که یکی از این جوامع را متاثر می‌کند، مستقیم و یا غیر مستقیم جوامع دیگر نیز از آن متأثر می‌گردند؛

- **قابلیت تغییر:** هر انسانی چون در ذات خود طالب و عاشق حقیقت است، شر و بی‌ژگی ذاتی او نیست و لذا هر انسانی قابل تغییر و قابل گفت‌وگو است؛

- **عدم خشونت به مثابه نیروی مثبت:** عدم خشونت، نیروی مثبت و فعال و قانون انواع است و بزرگترین قدرتی است که انسان می‌تواند برخوردار باشد و با پیروی فعال از حقیقت به نیروی اساسی برای تغییر و ایجاد همبستگی تبدیل می‌شود، یعنی از سنخ قدرت متحدکننده است نه از سنخ قدرت تهدید و یا معامله/ مبادله. با نیروی عدم خشونت می‌توان آگاهی و وجدان انسانی یا همان نیروی عشق و محبت را در هرکسی از جمله در دل مخالفان خود احیا کرد، و با عشق و احترام منابع مورد نیاز را پایان ناپذیر ساخت و رقابت را از میان برد. لذا عدم خشونت، قدرت و نیرویی است که بشر را از هرگونه خشونت بی‌نیاز می‌کند و زمینه اساسی را برای حل پایدار هرگونه منازعه فراهم می‌کند؛

- **مسئولیت در قبال دیگران:** توسل به حقیقت و پیروی فعال از آن، حکم می‌کند نسبت به خیر و خوبی، نجات و سرنوشت هر انسانی حتی دشمنان خود مسؤول هستیم و باید دل‌نگران آن‌ها باشیم؛ هم‌چنین، وابستگی متقابل، وحدت ذاتی نوع بشر و سرنوشت مشترک انسان‌ها نیز ایجاب می‌کند که دل‌نگران سرنوشت همه انسان‌ها باشیم؛

- **دوست داشتن هر انسان:** هر انسانی و لو دشمن خود را دوست باید داشت و از آن‌ها انسانیت زدایی نکنیم و هیچ انسانی را تحقیر نکنیم و از هیچ کسی تحقیر را تحمل نکنیم. این حکم نیز از لوازم توسل به حقیقت و اجتناب از ضرر زدن به دیگران است؛

- **نافرمانی از قوانین غیر عادلانه:** از قوانین غیر عادلانه اطاعت نکنیم و با نظام غیر عادلانه همکاری نکنیم (نافرمانی و عدم همکاری). اطاعت از این قوانین و همکاری با سیستم غیر عادلانه به معنای این است که تسلیم شر شویم و تحقیر را قبول و از کرامت خود دست برداریم، و از حقیقت در فکر، کردار و گفتار خود پیروی نکنیم؛

11. Dale Sanauwaert, Philosophy of Nonviolence, Par 1, Gandhi – Satya,

12. Dale Sanauwaert, Philosophy of Nonviolence, Part 3 Duty to Resist Injustice,

- «اهیمسا» یا نفی خشونت و آسیب زدن به هیچ زنده جانی: به هیچ انسانی و حتی هیچ موجود زنده‌ای آسیب نزنیم و خشونت نکنیم. اصل پرهیز از خشونت و ضرر زدن در نزد گاندی «اهیمسا» نامیده می‌شود. اهیمسا^{۱۳} از نگاه گاندی مهم‌ترین ابزار سات‌یاگ‌راهاست. یعنی شما در مسیر پیروی فعال از حقیقت که مستلزم نفی هرگونه خشونت است فقط با اهیمسا می‌توانید وفادار فعال حقیقت بمانید. اما اهیمسا به تعبیر گاندی «صرفاً وضعیت سلبی عاری از آسیب و ضرر نیست، بلکه یک وضعیت مثبت ناشی از عشق است که حتی با کسی که عامل شر است، خوب رفتار باید کرد.» یعنی اهیمسا که واژه‌ای است سانسکریتی به گفته گاندی معمولاً به «ضرر زدن» و یا «عدم خشونت» ترجمه می‌شود، آن را در حد حالت سلبی که به معنای ترک فعل آسیب‌زننده است، تقلیل می‌دهد. در حالی که از نگاه او این مفهوم بیان‌کننده نیروی مثبت و فعال، یعنی همان عشق است که به موجب آن اراده و خواست هرگونه ضرر زدن در وجود سالک طریقت حقیقت اساساً وجود ندارد، نه این‌که فقط صرف به معنای خودداری از ضرر زدن باشد. بلکه به جای میل به خشونت، نیروی عشق و محبت است که او را به عمل می‌کشاند و رفتار او را در مورد هرکس و هرچیز جهت می‌دهد که با هرکس و هر چیز خوب رفتار کند و هیچ کس حتی عامل شر را نه تنها تحقیر نکند و با آن رفتار بد نداشته باشد بلکه با احترام، عشق و محبت با آن‌ها رفتار کند و به همین دلیل است که می‌گویند میان شخص ستمگر که عامل شر است با فعل او که شر و ستم است، تفکیک باید قائل شد، شخص را با شر و ستم یکی ندانست و از او انسانیت زدایی نباید کرد. اما در عین حال گاندی تأکید می‌کند: «این سخن به این معنا نیست که عمل‌کننده شر به کار ناصواب و خطای خود ادامه دهد و یا با رضایت منفعلانه، تحمل شود. بلکه بر عکس، عشق - حالت فعال اهیمسا - ایجاب می‌کند که شما در مقابل فاعل عمل نادرست با جدا کردن خود از وی مقاومت کنید، حتی اگر بر شما حمله کند و شما را مجروح کند.»^{۱۴}

- مقاومت عاری از خشونت، نتیجه پیروی فعال از حقیقت (سات‌یاگ‌راها) و پرهیز از خشونت و اجتناب از ضرر زدن به دیگران (اهیمسا) است. یعنی مرکب از این دو اصل است که از آن به دو دست مقاومت عاری از خشونت، تعبیر شده است؛ دستی که با پیروی فعال از حقیقت و لو به قیمت جان خود، ستم و خشونت را نفی می‌کند و دستی که با محبت و عشق از هیچ کسی نفرت ندارد و آغوشش به روی همه حتی شخص ستم‌گر از آن حیث که یک فرد و انسان است، باز است و به هیچ کسی حتی به دشمنان خود که دارد با ستم آنان مبارزه می‌کند، ضرر نمی‌زند.

در واقع سات‌یاگ‌راها، یعنی پیروی فعال از حقیقت خود مستلزم اهیمسا، یعنی عدم خشونت است، چون پیروی فعال از حقیقت حکم می‌کند که به دیگران ضرر نزنیم اما در عین حال به هیچ قیمتی تسلیم بی‌عدالتی نشویم. مقاومت توأم با عشق و عاری از نفرت و خشونت بزرگترین نیروی روح و حقیقت است و به تعبیر گاندی قدرتمندترین اسلحه علیه بی‌عدالتی است^{۱۵} و ما را از هرگونه خشونت بی‌نیاز می‌کند.

این دو وجه مقاومت عاری از خشونت به خوبی توسط نویسنده فیمینیست آمریکایی و مدافع خشونت‌پرهیزی باربارا دیمینگ (۱۹۱۷-۱۹۸۴) توضیح داده شده است:

با یک دست به کسی که خشمگین و یا ستمگر است و یا به سیستم غیر عادلانه می‌گوییم: «از آن‌چه دارید می‌کنید، دست بکشید. من در خصوص آنچه شما می‌خواهید همکاری نمی‌کنم. من از ساخت دیوار و بمب خودداری می‌کنم و من برای تفنگ مالیه نمی‌دهم. با این دست من در کار نادرستی که دارید انجام می‌دهید مداخله می‌کنم. من می‌خواهم روند زندگی‌ای را که بر طبق آن رفتار می‌کنید مختل کنم.»

لیکن آن‌گاه مدافع خشونت‌پرهیزی دست دیگر خود را بلند می‌کند. این دست درازشده، با عشق و از سر همدردی بلند شده است و

شاید هم نباشد ولی همیشه دراز و گشوده خواهد بود.... با این دست می‌گوییم «من نمی‌خواهم شما به حال خود رها شوید و یا از جامعه بشری خارج شوید. من ایمان دارم شما می‌توانید انتخاب بهتر از آن‌چه که اکنون دارید می‌کنید، داشته باشید، وقتی که شما حاضر باشید من در این جا خواهم بود. خواه دوست داشته باشید و خواه نه، ما جزو یک پیکریم.»^{۱۶}

فکر می‌کنم با درک این اصول، تصویری روشن از مفهوم مقاومت عاری از خشونت علیه بی‌عدالتی به دست آید. مهم‌تر از آن، با توجه به این اصول به سه پرسش اساسی دیگر نیز می‌توانیم پاسخ دهیم:

چرا در مقام مبارزه با بی‌عدالتی از خشونت اجتناب باید کرد؟

آیا مقاومت بدون توسل به خشونت می‌تواند موفقیت داشته باشد و منجر به تغییر و یا اصلاح ساختارهای غیر عادلانه شود؟ آیا با این نوع از مقاومت می‌توان نظامی شدیداً سرکوب‌گر و بی‌رحم را تغییر داد؟

اصول حاکم بر مقاومت عاری از خشونت که حتماً باید رعایت شوند، چیستند؟

به این سه پرسش ذیل عنوان «عدم خشونت به مثابه مقاومت مستقیم و تحول منازعه» جواب خواهیم داد.

عدم خشونت به مثابه مقاومت مستقیم و راهی به سوی تحول در منازعه

مدعا این است که خشونت که مستلزم ضرر زدن به دیگران و به خود است، وسیله اخلاقی و معقول برای ایجاد تغییر و تحول در منازعه که با اصلاح و یا تغییر ساختار غیر عادلانه و تبدیل آن به ساختار عادلانه به دست می‌آید، نیست. یعنی خشونت نه معقول است، چون با صرف هزینه زیاد، چیزی جز جایگزین ساختن خشونت دیگر به جای خشونت قدیمی، نتیجه‌ای در باب استقرار صلح و عدالت ندارد و نه اخلاقی است، چون به انسانیت خود و دیگران آسیب می‌زنیم. اما مقاومت عاری از خشونت، هم معقول است، یعنی با هزینه کم‌تر، با موفقیت خیره‌کننده ما را به موفقیت پایدار می‌رساند و هم اخلاقی است، چون به کسی ضرر نمی‌زنیم. پس عدم خشونت، به مثابه نوعی مقاومت مؤثر که تغییر و تحول در منازعه ایجاد می‌کند، موضوع این بحث است. معنا و مفهوم این سخن این است که ما برای ایجاد تغییر در ساختار و قوانین غیر عادلانه که ممکن است با سرکوب و بی‌رحمی فراوان از آن حمایت شود و حتی ممکن است یک جنبش اجتماعی ضد لیبرال حامی آن باشد، نیازمند هستیم که مخالفت کنیم و در واقع منازعه بالقوه را که اساس آن در ساختار خشونت‌آمیز و غیر عادلانه موجود است، زیر سوال ببریم و در برابرش چالش ایجاد کنیم و به این وسیله آن را به یک منازعه جدی و بالفعل تبدیل کنیم. اما هدف ما باید تغییر این منازعه باشد. این تغییر با استقرار ساختار جدید به وجود می‌آید. اما ایجاد تغییر در منازعه بدون نیرو و قدرتی که حد اقل معادل قدرت سرکوب‌گر باشد، به دست نمی‌آید. پرسش این است، این نیرو و قدرتی که بتواند قدرت سرکوب را درهم بشکند و بر آن غالب آید، چیست؟ جواب متعارف این است که بر اساس آن ضرب‌المثل رایج در میان مردم در افغانستان «سزای قروت»^{۱۷} آب جوش است» و یا به گفته مائو قدرت از دم شمشیر به دست می‌آید، یعنی خشونت را فقط با خشونت می‌توان شکست داد. ولی جواب دیگر این است که با نیروی عدم خشونت می‌توان این تغییر را به وجود آورد.

با این مقدمه می‌پردازیم به طرح و بررسی سه پرسشی که پیش از این مطرح کردیم:

الف. چرا در مقام مبارزه با بی‌عدالتی از خشونت اجتناب کرد؟

برای این که پاسخ این پرسش عمیقاً درک شود، پیش از آن لازم است به دلایل کسانی، چون فرانکس فانون و مالکوم ایکس که خشونت را برای مبارزه علیه بی‌عدالتی اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، توجه کنیم:

مهم‌ترین استدلال آنان در باب مبارزه خشونت‌پرهیز این است که بی‌عدالتی و ستم (تجاوز، سلطه و سرکوب) با مذاکره و استدلال

۱۶. همان.

۱۷. در گویش ایرانی کشک نیز گفته می‌شود.

منطقی که در پی ایجاد توافق و یا مصالحه است، تغییر نمی‌کند و ستمگران دست از قدرت و منفعت خود بر نمی‌دارند. بلکه فقط با قدرت فیزیکی زیاد و خرد کننده می‌توان بر قدرت سرکوب‌گر غالب آمد و آنرا کنترل و یا نابود کرد. در واقع قدرت از «سنخ فرمانی است که اطاعت می‌شود» یعنی شخص و یا سازمانی می‌تواند فرمان صادر کند و چون با استفاده از قدرت سازمانی خود می‌تواند هرگونه تخلف از فرمان را با خشونت، مجازات کند، اطاعت می‌شود، لذا قدرت سیاسی معادل سازمان خشونت است که اطاعت از فرمان را تضمین می‌کند. بنابراین، یگانه راه‌هایی از بی‌عدالتی این است که بتوانیم نیرویی را علیه آن به کار ببریم که این حلقه و یا رابطه فرمان و اطاعت و سازمان خشونت را که تضمین کننده اطاعت از فرمان است، نابود کنیم. این نیرو چیزی جز نیروی نظامی مسلح که به لحاظ فیزیکی قدرتمندتر و یا حد اقل معادل سازمان خشونت باشد، نیست.

این استدلال بر این نکته متکی است که یک قدرت خشونت‌آمیز فیزیکی جز با قدرت فیزیکی‌ای از جنس خودش، شکست نمی‌خورد و لذا بدون خشونت نمی‌توان به عدالت رسید و از چنگال ستم‌رهای یافت. پس استعمال خشونت، برای رهایی از ستم یک ضرورت اجتناب ناپذیر اخلاقی است. ولی ادعا از جهات متعدد مخدوش و غیر قابل اتکا دانسته شده است:

اول این‌که که نمی‌توان با این استدلال و یا هر استدلال دیگر اعمال خشونت را به لحاظ اخلاقی موجه و قابل قبول ساخت؛ دوم این‌که خشونت به لحاظ کارکرد و نتیجه نیز ما را به عدالت نمی‌رساند. از خشونت جز خشونت و بی‌عدالتی دیگر باز تولید نمی‌شود؛ سوم این‌که نیروی قوی‌تر و مؤثر تر از جنگ و خشونت وجود دارد و آن مقاومت عاری از خشونت است، پس هیچ نیازی به خشونت نداریم، یعنی استعمال خشونت برای رسیدن به عدالت و رهایی از ستم نه تنها ضروری نیست بلکه مضر است و مانع پیروزی و غلبه بر ستم و ستمگری می‌شود. پس چاره‌ای جز استفاده از روش‌های عاری از خشونت نیست. در ادامه دلایل این ادعاها را بررسی می‌کنیم:

۱. استدلال بر عدم خشونت از راه خطاپذیری

اصل نخست بر مبنای آموزه گاندی این است که اخلاقاً مجاز نیستیم به دیگران ضرر بزنیم. لذا هرگونه خشونت که مستلزم ضرر زدن به دیگران است، اخلاقاً باید موجه باشد. ولی نمی‌توانیم معلوم کنیم که قربانی کردن زندگی دیگران، برای رهایی از ستم اجتناب‌ناپذیر بوده و یک ضرورت است، چون همیشه این احتمال وجود دارد که در قضاوت و تشخیص خود، خطا کنیم. ما نمی‌توانیم احتمال خطای خود را صفر کنیم، پس نمی‌توانیم با قطع و یقین اثبات کنیم که کشتن دیگران و استفاده از خشونت، برای رسیدن به عدالت یک ضرورت است. خطاپذیری، یعنی این‌که هر کسی ممکن است حتی اگر اشتباه می‌کند باز هم تا حدودی کارش درست است، که ویژگی مشترک همه ما آدمیان است، ایجاب می‌کند که اهل مدارا و تسامح باشیم، با دیگری وارد گفت‌وگو شویم و در پی تحمیل دیدگاه خود بر دیگری، مطیع ساختن وی و یا نابودی او نباشیم.^{۱۸}

۲. برهان هدف و وسیله و عدم خشونت

گاندی و هم‌فکران او معتقد به وجود رابطه ذاتی و تفکیک‌ناپذیر میان هدف و وسیله هستند، یعنی گویا هدف هم‌چون یک استعداد و «بذر» در وسیله وجود دارد. بر این اساس استدلال می‌کنند که هدفی اخلاقاً مشروع، معقول و عادلانه خود تعیین می‌کند که از هر وسیله‌ای برای رسیدن به آن نمی‌توان استفاده کرد. می‌توان این استدلال را در دو گزاره توضیح داد:

یکم: تلاش و کوشش برای رسیدن به عدالت که هدف اخلاقی است، ایجاب می‌کند که وسایل و ابزارهای رسیدن به آن نیز اخلاقاً درست، موجه و عادلانه باشد؛ چون هدف در وسیله نهفته است، نمی‌توان این دو را از یکدیگر تفکیک کرد. اخلاقی بودن هدف باید در وسیله وجود داشته باشد، خشونت و ضرر زدن به دیگران با توجه به مقدماتی که پیش از این توضیح داده شد، اخلاقاً نادرست است و به دلیل پیوند ذاتی هدف و وسیله نمی‌توان گفت، هدف وسیله را توجیه می‌کند. چون هدف اقتضایی جز عدالت و پرهیز از خشونت ندارد.

18. Dale Snauwert, The Philosophy of Nonviolence, Moral duty to resist injustice, the University of Toledo, Lecture fourth.

پیش از این طی چندین مقدمه توضیح دادیم که خشونت و ضرر زدن به دیگران با اصل پیروی از حقیقت در تضاد است و مستلزم آسیب زدن به کرامت خود و دیگران است.

دوم: گزاره مهم‌تر این است که به دلیل همان پیوند ذاتی میان هدف و وسیله که هدف هم‌چون بذر در وسیله موجود است با خشونت نمی‌توان به نتیجه مطلوب که عدالت است رسید، بلکه خشونت جدید، جایگزین خشونت و سرکوب قدیم می‌شود. گویا خشونت به عنوان یک وسیله چیزی جز خشونت و بی‌رحمی به بار نمی‌آورد. یعنی از وسیله بد نمی‌توان به نتیجه خوب رسید. لذا برای رسیدن به نتیجه خوب باید از وسیله خوب و اخلاقاً مشروع که عاری از خشونت، ضرر و نفرت باشد، استفاده باید کرد.^{۱۹}

به لحاظ فلسفی نکته اصلی همین است که گفتیم از شر، خیر پدید نمی‌آید بلکه خیر از خیر پدید می‌آید. اما اگر خواسته باشیم آن را انضمامی‌تر بفهمیم باید گفت به سه دلیل با خشونت به عنوان یک وسیله نمی‌توان به هدف رسید: اول این‌که خشونت خود ما را دست‌خوش نفرت می‌کند و به کرامت خود مان و دیگری آسیب می‌زند. دوم این‌که خشونت موجب افزایش نفرت و ترس می‌شود و احتمال آشتی، توافق و برپایی عدالت پایدار را کاهش می‌دهد. سوم این‌که روش‌های خشونت‌آمیز، توسل به وجدان انسانی ستمگر و عواملی را که گفتیم از آن برخوردارند، از میان می‌برد، در حالی‌که تحمل رنج هدفمند و مبتنی بر پیروی فعال از حقیقت که با شجاعت خیره‌کننده انجام می‌شود، می‌تواند مخالفان و یا دست‌کم نیروها و عوامل وابسته به آنان را خلع سلاح و متقاعد به قبول عدالت کند. خلع سلاح به این معنا که جانب مقابل، به طور خاص عوامل سرکوب که سازمان خشونت را سر پا نگه می‌دارند، برای شان آتش گشودن بر روی مردمی که جز عشق و تعهد به آرمان‌های والای اخلاقی و انسانی چیزی دیگر، از خود بروز نمی‌دهند، شدیداً سخت و دشوار و پرهزینه می‌گردد و به این وسیله در صفوف شان ریزش ایجاد می‌گردد. این دلایل به کرات مورد استناد گاندی و پیروان او از جمله مارتین لوتر کینگ واقع شده است.

۳. سات‌یاگ‌راها یا پیروی فعال از حقیقت و عدم خشونت (اهیمسا)

گاندی، همان‌گونه که در مقدمات پیشین در مقام توضیح نظریه او آوردم، معتقد است که نیروی قدرتمندی وجود دارد که او آن را نیروی روح و عشق به حقیقت می‌نامد، اهیمسا یا همان عدم میل به خشونت را مهم‌ترین و اصلی‌ترین ابزار آن می‌داند. یعنی معتقد است که این قدرت، با پیروی فعال از حقیقت که عدم خشونت و ضرر زدن به هیچ کسی جز تحمل رنج، جزء اساسی و تفکیک‌ناپذیر آن است، عمل می‌کند. در واقع گاندی در این استدلال بر دو نکته تکیه می‌کند: اول این‌که ضرر زدن به دیگران، آسیب زدن به انسانیت و از جمله انسانیت خود مان است. در واقع خشونت، ویرانگر انسانیت و کرامت است و به همین دلیل سبب می‌شود که نتوانیم از نیرو و قدرت اصلی که نیروی روح و عشق به حقیقت است، استفاده کنیم. به همین دلیل از نگاه گاندی و پیروان او ترکیب اندکی از خشونت با روش‌های عاری از خشونت و نافرمانی مدنی مساوی است با خشونت تمام عیار و مثل این است که شما اساساً خشونت‌پرهیز نبوده‌اید و از روش‌های آن استفاده نکرده‌اید. دوم این‌که پیروی فعال از حقیقت بدون اهیمسا یعنی عدم خشونت ممکن و میسر نیست، اهیمسا و سات‌یاگ‌راها دو روی یک سکه‌اند. حقیقت در فکر، در گفتار و در عمل ایجاب می‌کند که شخص به هیچ‌وجه از بیان حقیقت و مخالفت با ستم و ستمگری دست نکشد، از فرامین ظالمانه اطاعت نکند و با سیستم غیر عادلانه همکاری نکند و لو به قیمت جان او تمام شود، اما با این همه همین حقیقت در عمل ایجاب می‌کند که ذره‌ای خشونت نکند و به کسی آسیب نزند و این مقتضای ذاتی پیروی فعال از حقیقت است. با اندکی خشونت از مسیر پیروی فعال از حقیقت خارج می‌شویم.

با این سه دلیل امیدوارم به پرسش اول که چرا مبارزه برای عدالت عاری از خشونت باشد، (البته از نگاه گاندی و پیروان فکری او) جواب داده شده باشد. اکنون می‌پردازیم به پرسش دوم.

ب: آیا مقاومت بدون توسل به خشونت می‌تواند در برابر نظام شدیداً سرکوب‌گر و بی‌رحم موفق باشد؟

در واقع مشکل‌ترین مسئله این مبحث، ارائه جواب روشن و مستدل به همین پرسش است که چگونه می‌توانیم بدون ذره‌ای خشونت فقط با نافرمانی و عدم همکاری، مخالفت و اعتراض که ممکن است با روش‌ها و تکنیک‌های گوناگون و متنوع به کار برده شوند بر یک قدرت سرتاپا مسلح و کاملاً بی‌رحم و خون‌ریز مانند آلمان نازی پیروز شد و آن را تغییر داد؟

به همین دلیل گاندی و پیروان او کوشیده‌اند توضیح دهند که چگونه چنین چیزی ممکن است. به باور آن‌ها دلیل این‌که معمولاً نسبت به روش‌های خشونت‌پرهیز برای آوردن تغییر، به جنگ و خشونت اعتماد و اتکای بیشتر وجود دارد و معمولاً جنگ را راه حل اصلی حداقل برای وادار کردن طرف مقابل برای مذاکره معنا دار و عادلانه، می‌دانند ناشی از پارادایم^{۲۰} معرفتی مسلط در باب قدرت، انسان و ساختار جهان است که به موجب آن: (۱) رقابت، امری اجتناب‌ناپذیر دانسته می‌شود، قدرت بر خشونت بیشتر می‌تواند، دست کم بازدارنده باشد. (۲) جهان اساساً مادی است و در این جهان مادی عشق و فکر مثبت باعث تغییر در دیگران نمی‌شود و اساساً چیزی تحت عنوان نیروی روح در این چارچوب قابل فهم و قابل اتکا نیست. وحدت ذاتی نوع بشر و این‌که انسان با آسیب زدن به دیگران به خود آسیب می‌زند، قابل فهم نیست. (۳) نوعی جبر و اصالت تعیین بر جهان و انسان حکومت می‌کند و لذا در چارچوب این فهم از رویدادها، مسؤول دانستن خود چندان معقول به نظر نمی‌رسد، یعنی جبرانکاری با مسؤولیت سازگار نیست. در این چارچوب فکری چنگال طبیعت خونین و ضعیف پایمال دیده شده و شمشیر نماد قدرت به حساب می‌آید. هم‌چنین به باور مایکل ناگلر، تسلط این پارادایم سبب شده است که وجود خشونت و عوامل آن در طبیعت و انسان، دیده شود و بر مبنای عوامل خشونت‌ساز که گویا وجه مسلط و غالب هستی و جهان را تشکیل می‌دهد، تفسیر گردد اما نشانه‌های عدم خشونت و تأثیرگذاری آن به چشم نیاید. او برای اثبات این مدعای خود نمونه‌های فراوان نقل می‌کند.^{۲۱}

لذا گاندی و هم‌فکرانش کوشش می‌کنند دیدگاه خود را در باب توانایی عدم خشونت با یک پارادایم متفاوت توضیح دهند و از این میان مایکل ان ناگلر مدعی است علم جدید و مطالعات مربوط به پیامدهای روانی خشونت علیه دیگران، تغییر در پارادایم غالب را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. به گفته او مدلی که پارادایم غالب به دست می‌دهد عبارت است از: (۱) ماده + انرژی + آگاهی و (۲) نیازهای اساسی انسان عبارتند از غذا، لباس و سرپناه و چون منابع طبیعی در این ساختار محدود است و حرص انسان زیاد، پس رقابت بر سر این منابع اجتناب‌ناپذیر است و رقابت به خشونت می‌انجامد. اما به گفته او علم جدید و مطالعات روان‌شناختی با این دو مدعا و مدل ناسازگار است. به گفته او مدل بدیل از ساختار جهان و نیازهای انسانی رقابت را به همکاری و خیرخواهی متقابل تبدیل می‌کند. این مدعا را در سطور بعدی در ذیل مقدمه شماره ۲ توضیح خواهیم داد. در واقع می‌توان استدلال آنان را بر این مدعای مهم که با مقاومت عاری از خشونت می‌توان یک رژیم سرکوب‌گر و بی‌رحم را تغییر داد، این‌گونه خلاصه کرد و توضیح داد:

۱. عدم خشونت یک حالت سلبی نیست، یعنی انفعال و بی‌عملی نیست، بلکه در واقع بزرگترین و قدرتمندترین نیرویی است که انسان می‌تواند داشته باشد و با هیچ نیروی نظامی و دستگاه سرکوب قابل مقایسه نبوده و نمی‌توان آن را شکست داد. اما این‌که چگونه به این نتیجه رسیده‌اند که عدم خشونت، به مثابه نیروی روح و نیروی عشق به حقیقت، اولاً در وجود انسان هست و ثانیاً بزرگترین نیرویی است که با قدرت فیزیکی شکست داده نمی‌شود، می‌توان آن را نتیجه نوعی درک شهودی از خود دانست که با تجارب عرفانی و آموزه‌های دینی هندوئیسم، بودیسم و مسیحیت نیز گره خورده است. یعنی این برداشت از نیروی عشق و عدم خشونت، به باور گاندی و پیروان فکری او، می‌تواند تفسیر و تبیین خوب از تجربه عرفانی در باب روح، معنویت و قدرت روحی انسان و آموزه‌های مهم این سه دین، به دست دهد. در واقع می‌توان آن را فرضیه‌ای دانست که از قدرت تبیین و تفسیر برخوردار

۲۰. paradigm را مایکل ناگلر در این مبحث به همان معنایی به کار می‌برد که مورخ و فیلسوف علم آمریکایی توماس کوهن به کار برده است. مراد او از پارادایم مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و مفاهیمی است که نظام و الگویی خاص از تفکر را به وجود می‌آورد، و علم در چارچوب آن رشد می‌کند تا دچار بحران شده و با پیدایش بحران در نظام علم، انقلاب علمی رخ می‌دهد و نظام جدید جایگزین نظام قدیم می‌شود.

۲۱. رجوع کنید به درس گفتارهای مایکل ان ناگلر Micheal N Nagler تحت عنوان Pease and Conflict Studies صلح و مطالعات منازعه، درس سوم. مایکل این درس‌ها را در دانشگاه کالیفرنیا ارائه کرده است و در یوتیوب با همین عنوان با نشانی <https://mettacenter.org> در دسترس می‌باشد.

است و می‌توان در تأیید آن شواهد و قرائن تاریخی آورد و یا عملاً در مقام پیروی از حقیقت در گفتار و کردار آن را آزمود و نتایج عملی آن را مشاهده کرد و هم‌چنین با شرح میکانیزم تأثیرگذاری آن، این فرضیه را قابل فهم‌تر و موجه‌تر ساخت. پس می‌توان در ساختار یک فرضیه شهودی که (۱) از قدرت تبیین و تفسیر داده‌های گوناگون عرفانی، دینی و علمی - در دو بخش بعدی این کتاب داده‌های علمی که حاکی از موفقیت مقاومت عاری از خشونت است، معرفی می‌گردد - برخوردار است و در واقع بهترین تبیین از مجموعه این داده‌ها به دست می‌دهد. (۲). شواهد و قرائن تاریخی - چنان‌که به آن اشاره شد - در تأیید آن وجود دارد و مهم‌تر از آن می‌توان آن را در مقام عمل آزمود. در واقع گاندی و مارتین لوتر کینگ هر دو به وجود این قدرت و مؤثریت آن باور داشتند و لذا بدون تردید آن را در مقام عمل به کار می‌گرفتند و عملاً نتیجه آن را نشان می‌دادند و به این وسیله درک شهودی خود را به فرضیه عملی و قابل آزمون تبدیل کرده بودند و سرانجام هر دو موفق شدند. این نظریه سرآغاز جنبش‌های موفق گسترده در سراسر جهان شد و روز به روز شواهد بیشتر در تأیید آن فراهم گردید و تأیید شده رفت. مایکل ان ناگلر و دیگران در دفاع از این نظریه به این شواهد و قرائن تاریخی استناد می‌کنند، برای مثال به مواردی از موفقیت این روش در مبارزه با نازی‌ها و ارتش سرخ، اشاره می‌کند، البته ممکن است کسی بگوید که استناد به این شواهد گزینشی است و به شواهد و قرائن ابطال‌کننده توجه نمی‌شود. لکن اولاً این نظریه متضمن یک جزء مهم دیگر است که توضیح می‌دهد میکانیزم عمل آن چیست و چرا پاره‌ای از این مبارزات به نتیجه نمی‌رسد، این جزء را در ادامه همین بحث به زودی توضیح خواهیم داد و ثانیاً همان‌گونه که اشاره شد، تحقیقات علمی و داده‌های آن نیز مؤید این نظریه است و این تحقیقات تا کنون با شواهدی مواجه نشده است که در چارچوب این نظریه قابل توضیح نباشند.

۲. این نیرو نه تنها در انسان که ساختار جهان نیز با آن هم‌نوا است. یعنی چنگال طبیعت خونین نیست، و لذا امکان بقای انسان در طبیعت در گرو این نیرو یعنی عدم خشونت و ضرر زدن به طبیعت و انسان است. این بخش از استدلال بیشتر مورد تأکید مایکل ناگلر است و لذا کوشیده است آن را توضیح دهد. خلاصه شرح و توضیح او در این باب از این قرار است: همان‌گونه که گاندی می‌گفت انسان‌ها وحدت ذاتی دارند و در وجود هر انسانی نیروی عشق به حقیقت نهفته است و به تعبیری ساده‌تر هر انسانی از وجدان انسانی برخوردار است که از قابلیت بیدار شدن برخوردار است. ما با ضرر زدن به دیگران و بی‌احترامی به آنان به خود ضرر زده و احترام خود را از بین می‌بریم. ما می‌توانیم با رفتار، کردار و احساسات خود از جمله از طریق احترام گذاشتن به دیگران از جمله مخالفان خود، در آنها تغییر به وجود آوریم. ما می‌توانیم از رقابت بر سر منابع بی‌نیاز باشیم و از رهگذر احترام و عشق به دیگران، منابع مورد نیاز خود را افزایش دهیم. اساساً همان‌گونه که یوهان گالتونگ توضیح داده است، هیچ منازعه‌ای نیست که راه حل نداشته باشد، هرگونه رقابت و منازعه بر سر منابع و اهداف اساسی، راه حل واقعی دارد.^{۲۲}

ناگلر این مدعا را که انسان با ضربه زدن به دیگران به خود آسیب شدیدتر می‌زند، از جمله به تحقیقات انجام شده در مورد سربازان مجروح و معلول آمریکایی که از جنگ عراق برگشته‌اند استناد می‌کند که این سربازان از این‌که مرتکب قتل و یا هر آسیبی به افراد بیگناه شده بودند، بیشتر دچار تروما شده‌اند تا معلولیت و مجروحیت جسمی شان. در مصاحبه‌ای که با این سربازان در یک فیلم مستند انجام شده است، در مورد جریان زخمی شدن خودشان با شوخی و خنده سخن می‌گویند اما به مجرد این‌که با این پرسش مواجه می‌شوند که خود شما با دیگران چه کردید، سکوت سنگین آنان را فراگرفته و آثار حسرت و بعضی از آنان این ترومای خود را این‌گونه بیان کرده‌اند که ما روح خود را در عراق جا گذاشتیم و حاضریم همه چیز خود را بدهیم تا به وضعیت پیش از آن برگردیم. مایکل ناگلر نتیجه می‌گیرد که این مطالعه نشان می‌دهد، حقیقتاً ما با آسیب زدن به دیگران به خود آسیب می‌زنیم و این وضعیت در چارچوب پارادایم غالب قابل توضیح نیست.

در خصوص این‌که چگونه ممکن است ما با افکار و احساسات خود، برای مثال از طریق احترام، عشق، خیرخواهی، در دیگران

تغییر ایجاد کنیم، به مطالعات انجام شده در مورد «نرون‌های آینه‌ای»^{۲۳} استناد می‌کند که چگونه حالات روحی یک فرد بر این نرون‌ها در سیستم عصبی - مغزی فرد دیگر منعکس و موجب انتقال این حالت‌ها برای مثال خشم و محبت از یک فرد به فرد دیگر می‌شود.

اما این که چگونه می‌توانیم از رقابت بر سر منابع بی‌نیاز شویم و از طریق احترام به حقوق و کرامت دیگران از جمله ستمگران، این منابع را افزایش دهیم، بر دو مدعا استوار است: نخست این که ساختار جهان بر آگاهی استوار است، نه ماده. یعنی مدل جهان به این ترتیب است: آگاهی + انرژی + ماده. او این مدعا را نتیجه تحقیقات در فیزیک می‌داند. به باور او فیزیک کوانتوم، نسبیت و عدم قطعیت هایزنبرگ، نشان می‌دهد که ساختار جهان از سنخ صورت‌بندی ریاضی است، از جنس ماده سفت و سخت نیست، بلکه انرژی است که نوعی عدم تعین در آن دیده می‌شود و فقط با میزانی از احتمال رفتار آن‌ها قابل پیش‌بینی است. پس تفسیر ماتریالیستی از جهان که جزو پارادایم غالب است، درست نیست، بلکه جهان در اساس خود از سنخ آگاهی است. دوم این که به موجب مطالعات روان‌شناختی جدید نیازهای اساسی در غذا، لباس و سرپناه خلاصه نمی‌شود، تا رقابت بر سر منابع اجتناب ناپذیر باشد. خلاصه کردن نیازهای اساسی انسان در این سه چیز از «قدرت تبیین‌گری» کافی برخوردار نیست، بلکه انسان‌ها سه نیاز اساسی روحی نیز دارند که عبارتند از: وابستگی روحی به دیگران، معنی‌داشتن زندگی و خود مختاری. یعنی ما نمی‌توانیم مجزا و ایزوله شده از یکدیگر زندگی کنیم. چون به یکدیگر نیاز داریم و همه به نوعی نیاز داریم که زندگی را با معنا بدانیم و در نتیجه خود مختاری و انتخاب است که زندگی ما اصیل می‌شود.

چون بر اساس مدل آگاهی + انرژی + ماده، که جهان از سنخ آگاهی است می‌توان گفت: (۱) وحدت ذاتی و قلبی بشر و پیوند آن‌ها با یکدیگر قابل فهم‌تر است، (۲) وحدت ذاتی و قلبی بشر این حالت را به وجود آورده است که هر انسانی به لحاظ روحی به گونه‌ای باشد که خیر و رفاه دیگری را طلب کند و از رسیدن خیر به دیگری شاد شود و از رنج آنان رنجور،^{۲۴} (۳) منابع مادی به اندازه نیازهای همه وجود دارد، لیکن به مقدار حرص و آز همگان ممکن است نباشد، (۴) اما منابع معنوی نیازهای سه گانه روحی، از طریق احترام به یکدیگر و همکاری با دیگران و رعایت حق خودمختاری و انتخاب دیگران که از سنخ احترام گذاشتن و رعایت حق دیگران است، نه تنها کاهش پیدا نمی‌کند، بلکه افزایش می‌یابد. یعنی ما با احترام گذاشتن به دیگران، از میان بردن نفرت و تحقیر، و رفتار بر پایه محبت سبب می‌شویم که این سنخ از سلوک، منش و خصوصیات اخلاقی مربوط به آن‌ها، در جوانب دیگر نیز تقویت شود و در نتیجه در مجموع افزایش یابد. بنابراین رقابت بر سر این سنخ از منابع معنا و مفهوم ندارد. (۵) اما منابع مادی در پرتو افزایش احترام و خواست خیر و رفاه دیگران که مقتضای وحدت قلبی بشر است، هر کس می‌تواند به اندازه نیازهای مادی خود از این منابع بهره‌مند گردد.

ناگلر با استناد به مجموعه‌ای از این شواهد که همه را نیاوردیم، تغییر پارادایم را اجتناب ناپذیر می‌داند و معتقد است از موانع اساسی درست درک نشدن گاندی و فلسفه عدم خشونت او، پارادایم غالب است که در نتیجه برداشت فلسفی از فیزیک نیوتن برجای مانده است.

به باور او، گاندی به عنوان یک فیلسوف و روح بزرگ، نیروی روح و عشق را به مثابه مؤثرترین، قدرتمندترین و سازنده‌ترین نیرو که

23. mirror neurons

۲۴. به گفته مایکل ناگلر یکی از مفاهیم عمده پارادایم جدید وحدت قلبی heart unity است. در وحدت قلبی «من رفاه شما را می‌خواهم.» مهم نیست شما با من موافق باشید یا نباشید نگاه تان مانند من باشد یا نباشد، من می‌خواهم مناسبات ظالمانه، ارباب و رعیتی، برقرار نباشد، نه این که به شما ضرر بزنم و شما را ساقط کنم. حدیث منقول از پیامبر اسلام که می‌گوید به همه حتی به ستمگر کمک کنید و به ستمگر از طریق بازداشتن اش از ستم کمک کنید بر همین معنا و مفهوم دلالت دارد. وحدت قلبی این است که بر جدایی بدون فداکردن تفاوت‌ها غالب آییم.

Micheal Nagler, Peace and Conflict Studies, Lecture 4, <https://mettacenter.org>

بشر در اختیار دارد، درست همان زمانی که انشتین، ماکس پلانک و دیگران داشتند به کشفیات جدید در فیزیک دست می‌یافتند، کشف کرد که بشر را از جنگ و خشونت بی‌نیاز می‌کند.^{۲۵} انیشتین نیز در گفت‌وگو با نهرو به اهمیت این کشف مهم گاندی یعنی سات‌یاگ‌راها، اذعان می‌کند. به گزارش ناگلر و جین شارپ، انیشتین بیش و پیش از دیگران متوجه اهمیت کشف گاندی شد و برای آشنایی بیشتر به هند سفر کرد.^{۲۶} در واقع گاندی برای انشتین که در راه صلح و عدالت مبارزه می‌کرد و معتقد به تشکیل دولت و صلح جهانی بود و هرگونه جنگ و خشونت را نفی می‌کرد، بزرگترین نظریه پرداز و معلم سیاست بود. او یک بار در مورد گاندی گفته بود که نسل‌های بعدی به سختی باور خواهند کرد که انسانی از جنس گوشت و پوست و خون، اینگونه بوده است.

در خصوص اجتناب‌ناپذیر دانستن تغییر پارادایم شاید بتوان گفت که فیزیک جدید راجع به این‌که آیا واقعا جهان مادی نیست بلکه از جنس آگاهی است، چیزی نمی‌گوید. اگر صورت‌بندی ریاضی از ذرات و انرژی بنیادین که شناخت علمی انسان از ساختار جهان است، در ذهن گاندی و پیروان وی موید ایده‌آلیسم و اصالت آگاهی است، متأثر از دیدگاه دینی و فلسفی آنان است، نه از لازمه منطقی فیزیک جدید. اما می‌توان گفت اگر فیزیک جدید، مؤید این دیدگاه که جهان را از جنس آگاهی بدانیم، نباشد، مؤید برداشت ماتریالیستی از جهان هم نیست.

خوب است این نکته را نیز بیفزایم که اصل این دیدگاه یعنی وحدت ذاتی نوع بشر و این‌که در جهان نوعی عشق، معنویت و آگاهی فراگیر وجود دارد با هستی‌شناسی فلسفی و عرفانی حکمای مسلمان نیز سازگار است. البته در طبیعت‌شناسی حکمای مسلمان ماده مانند عقل جزو واقعیت وجود است و هرچند نمی‌توان ماده را به آگاهی فروکاست، اما تحت تدبیر عقل قرار دارد. این جانب مطلب نخست، از این دو مطلب را سال‌ها پیش در مقاله‌ای تحت عنوان «نظریه صلح در کلام و مرام مولانا» توضیح داده‌ام.^{۲۷}

۳. پرسش سوم این است که باید میکانیزم عمل این نیرو را شناخت و این‌که چگونه عمل می‌کند؟ اگر میکانیزم عمل آن را نشانسیم و مطابق آن زندگی نکنیم، یعنی آن را به شیوه وجود و زیست خود تبدیل نکنیم نمی‌توانیم موفق باشیم.

میکانیزم عمل نیروی پیروی از حقیقت

می‌توان میکانیزم عمل این نیرو را به شرح زیر توضیح داد:

الف. نافرمانی و عدم همکاری:

اساس و بنیاد میکانیزم عمل این نیرو پیروی فعال از حقیقت (سات‌یاگ‌راها) است. یعنی حقیقت در فکر، حقیقت در گفتار و حقیقت در عمل بدون ذره‌ای تخلف. بنابراین پیروی فعال از حقیقت ایجاب می‌کند که هیچ‌گاهی و لو به قیمت جان مان، در برابر بی‌عدالتی سکوت نکنیم و از قوانین و نظام غیر عادلانه اطاعت نکرده و با آن همکاری نکنیم. گاندی این اصل را نافرمانی مدنی خواند. البته پیش از او ثورو^{۲۸} این اصطلاح را به کار برده بود و گاندی از او در این نام‌گذاری پیروی کرد. اما این گاندی بود که این اصل را در آفریقای جنوبی و هندوستان به صورت دقیق به کار برد و مبارزه عاری از خشونت را به عنوان یک نیرو معرفی و به تعبیر خودش کشف کرد و به پیروی از او، لوتر کینگ در آمریکا و بسیاری از انقلاب‌های خشونت‌پرهیز در سراسر جهان، کم و بیش از این اصل پیروی کرده‌اند و این نیرو و روش‌های استفاده

25. Micheal Nagler, Peace and Conflict Studies 164A: Introduction to Nonviolence, Lectures 3,4,5 and 6, 2017, <https://mettacenter.org>

26. Ibid, Lecture 7.

۲۷. محمدامین احمدی، «نظریه صلح در کلام و مرام مولانا»، سراج، نشریه مرکز فرهنگی و اجتماعی سراج، ۱۳۸۶ شماره ۲۹ - ۳۰، ص ۱۵۵ - ۱۷۶.
۲۸. یکی از منابع قدیمی اندیشه‌های گاندی در باب شکستن قوانین غیرعادلانه هنری دیوید ثورو (۱۸۱۷-۱۸۶۲) متفکر طبیعت‌گرا و متعالی‌گرای آمریکایی بود. او اصطلاح نافرمانی مدنی را در مقاله خویش (۱۸۴۹) تحت عنوان «در باب وظیفه نافرمانی مدنی» - On the Duty of Civil Disobedience - در دفاع عمل خویش که در اعتراض علیه برده‌داری از پرداخت مالیه خود داری کرده بود نوشت. او به جهت امتناع از پرداخت مالیه، بازداشت شده بود. (فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل اول، ص ۱۵).

از آن را مطابق آموزه‌های گاندی به کار برده‌اند و به نتایج درخشان رسیده‌اند. لذا گفته‌اند: نیرویی که گاندی کشف کرد قرن بیستم را تغییر داد.^{۲۹} اما کسی که واقعا مطابق این اصل دقیق عمل می‌کرد خود گاندی بود. لذا شرح زندگی او در این عرصه در واقع توضیح و بیان این اصل و چگونگی به کار بردن آن است. به همین دلیل، مایکل ان ناگلر در درس‌گفتارهای خویش تحت عنوان مطالعات صلح و منازعه در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، می‌کوشد سات‌یاگ‌راها، اصول فلسفی و قواعد عملی آن را بر اساس شرح زندگانی گاندی توضیح دهد.

گاندی به قدرت نهفته در این اصل که - در صورتی که درست به کار برده شود - می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، یقین داشت. لذا می‌گفت هیچ ملتی در برابر تجاوز خارجی برای دفاع از خود نیازمند جنگ مسلحانه نیست و می‌گفت برای مثال اگر جاپان در جریان جنگ جهانی دوم بر هند حمله و آن را اشغال کند، کافی است که ملت هند هرگونه اطاعت از اشغالگران و از همکاری با آنان خود داری کند، برای مثال حتی آب و غذا به آنان نفروشد، اگر آنان مردم را مجبور به دادن آب و غذا کنند، تا حد قبول مرگ از آن خودداری کنند. در واقع گاندی می‌دانست که اعمال حاکمیت یک حکومت در نتیجه اطاعت و همکاری مردم ممکن می‌گردد. اگر مردم بخواهند، به قیمت جان خود اطاعت نکنند، حکومت از راه زور نمی‌تواند اراده آنان را شکست دهد. پس با عدم اطاعت و همکاری مردم اگر وسیع باشد، حکومت کردن ناممکن می‌شود. مورخ انگلیسی توین بی با اشاره به همین واقعیت بود که گفت: گاندی حکومت کردن بریتانیا بر هند را ناممکن ساخته بود. این روش از دفاع، تا حدودی در سیاست دفاعی دولت فدرال سوئیس، به کار برده شده است. برای مثال ارتش سوئیس به سلاح‌های تهاجمی دوربرد مسلح نمی‌شود و حتی جنگ در مرزها و دفاع از مرزها جزو برنامه دفاع ملی نیست بلکه مقابله با مهاجم در درون مرز استراتژی دفاعی سوئیس را تشکیل می‌دهد، یعنی هدف از این سیاست‌گذاری این است که در داخل مرز لشکر اشغال‌گر با انواع مقاومت و عدم همکاری مدنی و دفاع مسلحانه مورد قرار گیرند، تا خسته و ناتوان شوند.^{۳۰} هم‌چنین جین شارپ - که در بخش دوم به تفصیل توضیح خواهیم داد - این بخش از نظریه گاندی را مبنای نظریه خود قرار داده است. به اعتقاد شارپ گاندی بزرگترین نظریه پرداز سیاسی بوده است، ماهیت قدرت سیاسی و منابع آن را به خوبی می‌شناخته است. از این رو تشخیص داده بود که مردم منبع اساسی قدرت‌اند و آنان می‌توانند با نافرمانی و عدم همکاری خود قدرت را ساقط کنند.

از این رو نافرمانی مدنی و عدم همکاری در واقع موتور محرک این نوع از مبارزه است. اما اولین شرط لازم این نوع از مبارزه برای این که بتواند اساسا به وجود آید و مؤثر واقع شود، این است که عمومی شود، یعنی واقعا پایه‌های اساسی قدرت حکومت، در میان مردم و توسط آنان متزلزل و ویران گردد. چنین حالتی که می‌توان از آن به انقلاب قدرت مردم یاد کرد بدون مشارکت وسیع مردم به وجود نمی‌آید. در واقع مشارکت وسیع مردم دستگاه مجازات و سرکوب رژیم را از کار می‌اندازد و از کار افتادن دستگاه مجازات و سرکوب نقش مهم در فروپاشی آن ایفا می‌کند. گاندی به خوبی این قدرت را می‌شناخت و در واقع او درک کرده بود که قدرت اساسا در مردم است که از طریق اطاعت و همکاری خود به حکومت‌گران که اقلیتی بیش نیستند، مشروعیت می‌دهند و لذا می‌گفت صد هزار سرباز ارتش بریتانیایی سیصد و چهل میلیون هندی را کنترل می‌کنند. اگر این سیصد و چهل میلیون آدم، دست از اطاعت بکشند و همکاری نکنند، صد هزار سرباز نمی‌توانند، آن‌ها را کنترل کنند. چون او معتقد بود که کنترل هند توسط بریتانیا وابسته و متکی بر همکاری هندیان است، نه زور و اجبار بریتانیا و معتقد بود راه شکست دادن یک قانون غیر عادلانه این است که با آن همکاری صورت نگیرد.^{۳۱} میزان مشارکت مردم در این گونه مبارزات و نحوه تأثیرگذاری آن یکی از محورهای اساسی تحقیقات بعدی است که در بخش دوم کم‌تر و در بخش سوم بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

۲۹. برای فهم بهتر نیروی مقاومت عاری از خشونت که گاندی آن را به عنوان قدرت و نیروی برتر، مطرح کرد و این که عملاء چگونه تجربه شده است و تا چه اندازه در انقلاب‌ها و مبارزات مردم در سطح جهان مؤثر بوده است، از سوی صاحب نظران دیدن فیلم زیر توصیه می‌شود: نیرویی قدرتمندتر؛ یک قرن مبارزه خشونت‌پرهیز، ساخته بن کینگسلی (Force more powerful, A Century nonviolent Conflict) این فیلم در سال ۱۹۹۹ ساخته شده است، شامل چند قسمت است. مبارزه خشونت‌پرهیز را در هند، آمریکا، آفریقای جنوبی، شیلی، دانمارک و پولند روایت می‌کند. این فیلم در کانال یوتیوب ICNC با زبان اصلی در دسترس است.

30. Johan Galtung, Transcend and Transform: An introduction to conflict work, (Publisher, Bulder, Colorado), p. 67.

۳۱. فیلم مستند پیشین، بخش نخست، هند.

مشارکت مردم و تبدیل شدن آن به قدرت، نیازمند سازماندهی و رعایت اصول مبارزه مدنی است. لذا گاندی اهمیت شکل و سازماندهی را به خوبی می‌شناخت، چون هیچ یک از اصول مهم این مبارزه بدون شکل، سازماندهی و آموزش به وجود نمی‌آمد. لذا بر تشکیل ارتش خشونت‌پرهیز توسط کنگره تأکید می‌کرد تا به کمک این ارتش چند کار مهم اساسی را انجام دهد: شکل و سازماندهی مردم و بسیج آنان برای نافرمانی، آموزش مردم در مورد نافرمانی مدنی خشونت‌پرهیز، اجرای برنامه‌های سازنده و پاسبانی از صلح و جلوگیری از خشونت.^{۳۲} خان عبدالغفار خان دقیقاً بر اساس این اندیشه، ارتش خدایی خدمت‌گار را تشکیل داد. اما گاندی پیش از هر مبارزه عملی، بر اهمیت آموزش تأکید می‌کرد، چون معتقد بود نافرمانی مدنی کاملاً عاری از خشونت و نفرت و کاملاً متمایز از قانون‌گریزی و قانون شکنی است. از نگاه گاندی، مانند سقراط، اطاعت از قانون یک فضیلت مهم اخلاقی به حساب می‌آمد و لذا شدیداً نگران بود که نافرمانی مدنی در اذهان عامه ارزش اطاعت از قانون را نابود نکند. در این نوع از مبارزه، اطاعت از قوانین عادلانه که ناشی از درک اخلاقی فرد باشد یک فضیلت شمرده شده و کوشش می‌شود که اطاعت آگاهانه و ارادی از این قوانین افزایش یابد.^{۳۳}

ب. پرهیز از خشونت (اهیمسا):

با پرهیز از خشونت در برابر سرکوب، نیروی روح و حقیقت پویاتر می‌گردد و جوجیتسوی اخلاقی^{۳۴} بروز و ظهور می‌کند و سرکوب را به ضد خودش تبدیل می‌کند و به صورت یک نیروی مثبت به خود سرکوب‌گران بر می‌گرداند و چنانکه ذیل عنوان تحمل رنج توضیح خواهیم داد باعث بیداری وجدان، همبستگی مردم و ریزش در دستگاه سرکوب می‌گردد. لذا خشونت و لو اندک، تاثیرگذاری خشونت‌پرهیزی، تحمل رنج و فداکاری را نابود می‌کند. دلیل فلسفی آن این است که ارتکاب خشونت و لو اندک عدول از حقیقت است که آسیب‌زدن بخش انفکاک‌ناپذیر آن است، به همین دلیل مایکل ان ناگلر، ترکیب میزانی اندک از خشونت را با خشونت‌پرهیزی مساوی با خشونت می‌داند. در این خصوص فرمولی به دست داده است که تحت عنوان قانون ناگلر شناخته می‌شود.^{۳۵}

ج. پرهیز از نفرت‌پراکنی، انسانیت‌زدایی و تحقیر مخالفین:

دشمنان خود را باید دوست داشت و هرگز علیه آنان نفرت تولید نکرد و از آن‌ها انسانیت‌زدایی نکرد و در واقع میان شخص و رفتار ستم‌گرانه تفکیک باید کرد، با ستم مبارزه کرد تا با ذات و شخص ستمگر. این اصل خود از لوازم اهیمسا و پیروی از حقیقت و اصل وحدت ذاتی نوع بشر است. این تفکیک کمک می‌کند که خشم ما بر مبارزه با ستم متمرکز شود، «جوجیتسوی اخلاقی» با قوت بیشتر ظهور کند و زمینه همبستگی وسیع اجتماعی فراهم و عبور مسالمت‌آمیز و حل منازعه بر پایه ایجاد اجماع جدید، فراهم گردد. در نتیجه پیروی از این اصول بود که مورخ انگلیسی آرنولد توین بی، در مورد گاندی گفت: او به این دلیل موفق شد که اولاً تداوم حکومت بریتانیا را در هند، غیر ممکن ساخت و ثانیاً زمینه و بستر خروج آبرومندانه این کشور را از هند فراهم کرد.^{۳۶} در واقع گاندی با کمک نافرمانی و عدم همکاری هندیان تداوم حکومت بریتانیا را غیر ممکن ساخته بود و با پرهیز از خشونت، نفرت و عدم تحقیر، نوعی همبستگی میان هند و بریتانیا به وجود آورده بود و می‌کوشید برای تمامی نگرانی‌های بریتانیا از جمله میراث بریتانیا به عنوان یک امپراتوری در هند که محافظت از اقلیت مسلمان در برابر خشونت و بی‌رحمی اکثریت هندو بود، راه‌حل پیدا کند، زمینه خروج محترمانه و آبرومندانه بریتانیا از هند را فراهم کرد. در واقع

۳۲. فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل ۷، ص ۳۱ و ۱۲، ص ۴۷

۳۳. فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل نهم، ص ۳۸.

۳۴. در واقع مبارز خشونت‌پرهیز دستگاه سرکوب را به انتخاب یکی از دو گزینه وادار می‌کند: یا خواست مبارزان را قبول کند و یا آنان را رنج دهد. لکن اگر مخالفان فاقد حکمت و خرد باشند، گزینه رنج دادن مبارزان را انتخاب کنند، آن‌گاه شجاعت و استقامت تزلزل‌ناپذیر مبارزان سبب شود که در چشم آن‌ها مقام انسانی آنان زنده شود، این حالت باعث پدید آمدن نابسامانی شناختی (cognitive dissonance) در آنان می‌گردد که راه حل بالقوه آن، تغییر و تحول در چشم‌انداز اخلاقی آنان است - این سنخ از پیامد، پدیداری است عام که فیلسوف اجتماعی و اصلاح‌گر آمریکایی ریچارد گریگ (۱۸۸۵ - ۱۹۷۴) آن را در کتاب خود، قدرت عدم خشونت، که نخستین کتابی است در ارائه منظم و سیستماتیک فلسفه گاندی، جو - جیتسوی اخلاقی (Moral jiu-jitsu) نامیده است. (۱۹۳۵، فصل دوم) (رجوع کنید به فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل پنجم، جعبه ۱۲، ص ۲۷).

۳۵. فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل ۱۴، جعبه ۲۶، ص ۵۹.

۳۶. به نقل از مایکل ناگلر، رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت، ترجمه محمد امین احمدی، ص ۳۹.

یک بخشی مهم، از مبارزات خشونت‌پرهیز گاندی در سال‌های پایانی غلبه او بر خشونت فرقه‌ای در هند بود تا هند متحد بماند و خانه مشترک همه هندیان شود، در این راستا طرح نظام سکولار، دموکراتیک و فدرال مورد حمایت او بود و مهم‌تر از آن او کوشید خشونت‌های فرقه‌ای را با روزه‌های طولانی خویش که تا حد مرگ ادامه می‌یافت کنترل کند و با تقسیم جامعه و افراد آن تحت عنوان نجس و غیر نجس، مبارزه کند.^{۳۷}

د. تحمل رنج و فداکاری:

پیروی فعال از حقیقت که مستلزم اظهار مخالفت، اعتراض، نافرمانی و عدم همکاری است، در مواجهه با رژیم‌های بی‌رحم و سرکوب‌گر مستلزم تحمل رنج و فداکاری است. لذا سات‌یاگ‌راها به تدریج سات‌یاگ‌راهی^{۳۸} (فرد مبارز) را به سوی تحمل رنج و سرانجام قبول فداکاری در حد مرگ سوق می‌دهد. در واقع تحمل رنج و فداکاری دو نقش عمده ایفا می‌کند: نخست این که شجاعت اخلاقی سات‌یاگ‌راهی سبب می‌شود که سرکوب نتیجه ندهد و مبارزه را خاموش نتواند و اراده ناشی از نیروی عشق به حقیقت، تابع و تسلیم زور و خشونت نشود. چون این سلسله توسط سات‌یاگ‌راهی‌های دیگر ادامه می‌یابد. به گفته گاندی زندان و کشتن فقط بدن انسان را در بند می‌کند و یا جسم انسان را از وی می‌گیرد اما اراده او را شکست داده نمی‌تواند و بر روح و روان وی مسلط نمی‌شود. بنابراین انسان سلطه‌ناپذیر و شکست‌ناپذیر می‌ماند. دوم، تحمل رنج، فداکاری و شجاعت سات‌یاگ‌راهی که فارغ از هرگونه خشونت و نفرت به عمل می‌آید، وجدان انسانی را در نیروهای سرکوب، در میان مردم ساکت و حتی احتمالا در سردمداران نظام سرکوب بیدار می‌کند. یعنی جوجیتسوی اخلاقی توسط تحمل رنج و فداکاری که با شجاعت و اخلاص کم نظیر انجام می‌شود، به صورت غیر قابل وصف پدید می‌آید و بر وجدان جامعه از جمله مخالفان تأثیر می‌گذارد و سرکوب را به عامل ناکامی سرکوب‌گران تبدیل می‌کند. بیداری وجدان در نیروهای سرکوب، موجب ریزش آنان و موجب همبستگی آنان با مبارزان و در میان مردم نیز موجب همبستگی بیشتر، می‌گردد و در مجموع به میزانی که وجدان انسانی بیدار می‌شود، زمینه همبستگی و ایجاد توافق میان همه نیروهای جامعه و تغییر سیستم، به صورت صلح آمیز بیشتر می‌گردد.

ه. مقاومت عاری از خشونت به مثابه نحوه‌ای از وجود:

پیروی فعال از حقیقت ایجاب می‌کند که عدم خشونت و نفرت نداشتن، در مقاومت فقط یک تاکتیک و استراتژی نیست، بلکه نحوه‌ای از وجود است که سات‌یاگ‌راهی با آن زندگی می‌کند. اگر در مقاومت نگاه مان به عدم خشونت از نوع تاکتیک باشد، به این معنا و مفهوم است که چون قدرت بر اعمال خشونت را نداریم فعلا از آن استفاده نمی‌کنیم، نه این که خشونت‌پرهیزیم و اهل آسیب زدن نیستیم و از دیگران نفرت نداریم. اگر عدم خشونت برای ما یک استراتژی است باز نگاه مان به آن صرفا نگاه ابزاری است نه این که اهل خشونت و بی‌رحمی نیستیم. در این صورت این سنخ از عدم خشونت نمی‌تواند نیروی روحی مثبت و سازنده به حساب آید و احتمالا به عدم خشونت پایدار هم نمی‌انجامد. چون از سنخ «قدرت تهدیدکننده» و یا «مبادله‌ای» است نه از سنخ «قدرت متحدکننده». اما وقتی عدم خشونت به نحوه وجود و زیست ما تبدیل می‌شود، جوجیتسوی اخلاقی ناشی از آن بیداری و انسجام اجتماعی بیشتر ایجاد می‌کند و بیشتر باعث ریزش در صفوف مخالفین می‌شود. چون فقط این نوع از خشونت است که از سنخ قدرت متحد کننده است. این سه گونه از قدرت را، در پایان این مبحث توضیح خواهم داد. اما تفاوت عدم خشونت به مثابه تاکتیک و استراتژی را با عدم خشونت به مثابه نحوه زیست و وجود می‌توان از جواب یک مبارز یمنی در جریان بهار عربی که به یکی از دوستان ناگلر و اصلاح این جواب توسط ناگلر به خوبی فهمید: مبارز یمنی گفت: «آن‌ها نمی‌توانند ما را شکست دهند، چون ما تفنگ‌های خود را خانه گذاشته‌ایم». ناگلر می‌گوید این کافی نیست «تغییرات

۳۷. در این خصوص بنگرید به قسمت‌های پایانی مهاتما: زندگی گاندی ۱۹۴۸-۱۸۶۹، با کارگردانی ویتال‌بهای جاویری تولید صندوق بزرگداشت ملی در همکاری با بخش فیلم حکومت هند:

(1968) (Mahatma: Life of Gandhi 1869 – m1948, directed by Vithalbhaj Jhaveri, produced by The Gandhi National Memorial Fund in cooperation with the Film Division of Government of India (1968)).

۳۸. گاندی افراد مبارز را که مطابق اصل سات‌یاگ‌راها مبارزه می‌کنند، سات‌یاگ‌راهی می‌نامد.

عمیق‌تر و پایدارتر زمانی رخ می‌دهند که ما نفرت خود را در خانه بگذاریم»^{۳۹} البته یمنی‌ها رژیم صالح را شکست دادند ولی چون نفرت فعال بود به جنگ دیگر کشیده شدند.

و. برنامه‌های سازنده:

اعتراض، نافرمانی و عدم همکاری که ممکن است به شیوه‌های گوناگون ابراز شود، ممکن است که به مانع در راه اعمال قدرت، توسط قدرت حاکمه ایجاد کند، یعنی از سنخ قدرت مسدودکننده باشد که صرفاً بن بست ایجاد می‌کند. گاندی ایجاد بن بست را کافی نمی‌داند، بلکه معتقد است مبارزان و سات‌یاگ‌راهی‌ها با طراحی و اجرای برنامه‌های سازنده باید بتوانند، بدیل مناسب برای برنامه‌های سدکننده ارایه کنند. به این وسیله، عدم همکاری و عدم اطاعت، مؤثرتر و نقش نظام حاکم به عنوان حکومت بیش از پیش تضعیف می‌شود و در عین حال به نیازهای اساسی مردم و تأمین عدالت برای آنان توجه اساسی صورت می‌گیرد. گاندی تحت عنوان نافرمانی و عدم همکاری با بریتانیا، تحریم تمامی کالاهایی را که توسط کارخانه‌های بریتانیایی به طور خاص در هندوستان با کارگر ارزان هندی تولید می‌شد، لازم می‌دانست و می‌گفت بدون این تحریم، هند به استقلال نمی‌رسد و اقتصاد ملی خود را احیا نمی‌تواند و فقر را کاهش نمی‌تواند، چون معتقد بود که صنایع جدید تولید، پارچه و لباس، صنایع روستایی هند را که میلیون‌ها خانواده هندی از آن طریق شغل و درآمد داشتند، نابود کرده است و جامعه روستایی هند را که اکثریت مطلق هندیان را تشکیل می‌دادند، دست‌خوش فقر شدید کرده است. لذا معتقد بود تحریم که مصداقی از برنامه مسدودکننده است، به تنهایی مؤثر نیست، لذا احیای صنعت نخ‌ریسی سنتی و بافت پارچه‌های هندی به شکل سنتی به عنوان یک برنامه سازنده توسط وی طراحی و به تدریج از سوی مردم استقبال و به یک برنامه سازنده فراگیر تبدیل شد و تحریم پارچه‌های تولید شده در کارخانه‌های بریتانیا را به ابزار مؤثر که از قدرت فلج‌کننده برخوردار بود، تبدیل کرد. عین این راهکار، توسط خان عبدالغفار خان با تأسیس ارتش خدایی خدمت‌گار، به کار گرفته شد. از اهداف مهم این ارتش، اجرای برنامه‌های سازنده از قبیل ساخت مکتب برای دختران و آموزش آنان در پختن‌خوا (سرزمین پشتون‌ها/ ایالت سرحد) بود.^{۴۰}

ز. عدم خشونت به مثابه قدرت متحدکننده:

یکی از ویژگی‌های عدم خشونت و اصول آن که توضیح دادیم این است که از سنخ قدرت هم‌بستگی آفرین است. توضیح این‌که کنش بولدینگ، یکی از بنیانگذاران مطالعات مدرن صلح، برای تأثیراتی که عدم خشونت و اصول آن دارد، اصطلاح «قدرت هم‌بستگی آفرین»^{۴۱} را ابداع کرده است و آن را با «قدرت تهدید»^{۴۲} و «قدرت مبادله»^{۴۳} مقایسه کرده است. برای مثال، خشونت، بی‌رحمی و جنگ از هرنوع آن از سنخ قدرتی است که تهدید می‌کند. امتیاز دادن و امتیاز گرفتن و سیاست مبتنی بر آن از سنخ قدرت مبادله است.

اما عدم خشونت اصولی، هم‌بستگی و اتحاد به وجود می‌آورد، چون به کمک عدم خشونت و اصول آن تعهد خود را به حقیقت و پیوند مشترک خود با مخالفان خویش را عملاً نشان می‌دهیم و عمیقاً می‌کوشیم که آن‌ها نیز این پیوند و سرنوشت مشترک را ببینند. ما در واقع با عدم خشونت و با پرهیز از هرگونه نفرت و انسانیت‌زدایی محرک‌های تفرقه افکن را که بر جدایی تأکید می‌کند کنترل می‌کنیم و با این کنترل دینامیسمی فعال می‌شود که جهان را تغییر می‌دهد و چنان‌که پیش از این توضیح دادیم منابع احترام افزایش می‌یابد، وحدت قلبی و پیوند ذاتی انسان‌ها ملموس‌تر می‌گردد و به گفته مایکل ان ناگلر گاندی کاملاً این دینامیک را می‌شناخت. خود گاندی گفته بود: «من از طریق تجربه‌های بهتر یک درس بسیار عالی برای کنترل خشم خود آموختم و چنان‌که نفرت انباشت شده می‌تواند به انرژی تبدیل شود، در عین حال خشم کنترل شده می‌تواند به قدرتی تبدیل شود که جهان را تغییر دهد.» کینگ نیز توضیح می‌دهد که قدرت مقاومت عاری از

۳۹. مایکل ناگلر، رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت، ذیل عنوان نحوه‌ای از بودن، ص ۵۵ - ۴۷

40. My Life and Struggle, Autobiography of Badshah Khan, p. 93 - 97 & Micheal N Nagler, Peace and Conflict Studies 164A: Introduction to Nonviolence, Lecture 14, <https://mettacenter.org>.

41. Integrative power

42. threat power

43. exchange power

خشونت به عنوان یک استعداد ذاتی وقتی که تحت تأثیر خشم و ترس و سایر محرک‌های منفی قرار نمی‌گیرد، می‌تواند رها شود و به نیرویی که همبستگی و تغییر به وجود می‌آورد، تبدیل می‌شود. اما اگر تحت تأثیر خشم، ترس، نفرت و سایر محرک‌های منفی قرار گرفت مردم را دچار گسست و تجزیه می‌کند. این نیروهای منفی و ابزارهای آن در حقیقت از سنخ خشونت اند، نه عدم خشونت. با رها شدن این نیروی همبستگی آفرین، ریزش در صفوف مخالفین پدید می‌آید. برای مثال در جریان انقلاب قدرت مردم در فیلپین در سال ۱۹۸۶، سربازان فرمان‌های مستقیم فرماندهان خود را نادیده می‌گرفتند و از گشودن آتش بر معترضان که به صورت مسالمت آمیز اعتراض می‌کردند، خود داری می‌کردند و در بسیاری موارد، دست خوش رقت شده و صحنه را ترک می‌کردند. محققان از جمله مایکل ان ناگلر نمونه‌های فراوان از این گونه، تأثیرگذاری‌ها را که در مبارزات گوناگون از جمله در جنبش تحت رهبری مارتین لوتر کینگ رخ داده است، نقل کرده است.^{۴۴}

یکی از نتایج قدرت همبستگی آفرین، این است چنان‌که توضیح خواهیم داد در حل منازعه و یافتن راه حل پایدار برای منازعه، بسیار مؤثر است و به همین دلیل راه پیروزی را بر ستمگری و سرکوب، هموار می‌کند.

ح. نظریه مقاومت عاری از خشونت معطوف به حل منازعه است:

یوهان گالتونگ از نظریه پردازان اصلی صلح و حل منازعه که خود شدیداً به لحاظ فلسفی متأثر از گاندی بوده است و در مورد فلسفه گاندی در عنوان جوانی کتاب نوشته است، معتقد است که منازعه‌ای و لو شدیداً سخت و حاد، وجود ندارد مگر این‌که در عالم واقع برای آن راه حلی وجود دارد و می‌توان براساس نیازهای اساسی و اهداف مشروع جوانب گوناگون منازعه، ساختار و چارچوبی را به وجود آورد که همه جوانب، جواب نیازهای اساسی و اهداف خود را در آن ببینند.^{۴۵}

در واقع نظریه مقاومت عاری از خشونت، اصول و راه‌کارهای آن، اولاً مبتنی بر قبول امکان این نوع از حل منازعه است. یعنی معتقد است که در واقع، برای هر منازعه‌ای چنین راه‌حلی وجود دارد، لذا گاندی معتقد بود که مردم هند علی‌رغم تنوع خود می‌توانند متحد بمانند و شدیداً به آن باور داشت. در حقیقت بیشترین مبارزه گاندی به جای مبارزه با بریتانیا، مبارزه با خشونت، نفرت، تفرقه و تبعیض بود که در میان مردم هند وجود داشت.

برای مثال او شدیداً درگیر مبارزه با خشونت و نفرت فرقه‌ای بود و سرانجام در این راه جان خود را از دست داد. چون او معتقد بود، هند می‌تواند متحد بماند و در صلح با هم زندگی کنند و تقسیم مردم را براساس دین و مذهب نمی‌پذیرفت. این اعتقاد راسخ از این‌جا ناشی می‌شد که به باور او برای منازعه‌های قومی، مذهبی و سیاسی راه‌حل واقعی وجود دارد. ثانیاً، اصول فلسفی و انسانی عدم خشونت، آن‌گونه که توضیح داده شد، قبول و پذیرش این‌گونه از راه حل را اخلاقاً لازم می‌داند. ثالثاً، اصول و راه‌کارهای آن که بر احترام، عشق به انسانیت، عدم نفرت و تحقیر نکردن، نفی شدید هرگونه بی‌عدالتی و نافرمانی، تحمل رنج و فداکاری استوار است، همبستگی وسیع اجتماعی ایجاد می‌کند (قدرت همبستگی و متحدکننده) و سازمان خشونت را که با خشونت از ساختار غیر عادلانه حمایت می‌کند، وادار می‌کند که تسلیم شود و به اجماع جدید تن در دهد. یعنی اولاً این سازمان را دچار فرسایش و ریزش می‌کند و ثانیاً کنار گذاشتن زور و خشونت و تسلیم شدن را برای آنان سهل و آسان می‌کند، چون از آینده عاری از خشونت و عادلانه برای خودشان مطمئن هستند.

از همه مهم‌تر این‌که اساساً گاندی معتقد بود ملت از پایین به بالا ساخته می‌شود و معتقد بود مردمی که در مناسبات داخلی، خودشان را به طبقات فرودست و فرادست تقسیم می‌کنند و از این رهگذر ستم و تحقیر نهاده شده را بر بخش‌هایی از جامعه تحمیل می‌کنند، شایستگی آزاد شدن از قید استعمار را ندارند. به این دلیل یکی از برنامه‌های سازنده‌ای که آن را در ملت‌سازی مؤثر می‌دانست از میان بردن نابرابری، تبعیض، فقر شدید و عدم دسترسی مردم به صحت و آموزش بود. در این راستا او به طور مشخص رفع تبعیض علیه زنان و

۴۴. مایکل ان ناگلر، رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت، محمدامین احمدی، ص ۵۳ - ۵۵

45. Galtung, Johan; "Breaking the Cycle of Violent Conflict" University of California Television (uctv) (<https://www.uctv.tv/kroc>).

علیه طبقه‌ای از مردم که نجس خوانده می‌شدند و توانمندسازی آنان را در کنار رفع فقر، و ایجاد دسترسی به آموزش و صحت را جزو یک برنامه‌سازنده که ۱۸ جزء داشت قرار داده بود و به کنگره جهت اجرا و تطبیق پیشنهاد کرده بود.^{۴۶}

مدعای اصلی این بود که این نوع از مبارزه موفق است و با بیان میکانیزم عمل و تأثیرگذاری آن می‌توانیم علت موفق بودن آن را بفهمیم و با درک علت موفقیت آن می‌توانیم تصدیق کنیم که این مبارزه می‌تواند موفق باشد. همان‌گونه که پیش از این توضیح دادیم، تحلیل قدرت سیاسی از منظر علوم سیاسی و تحقیقات میدانی و داده‌های تاریخی نیز مؤید این ادعاست و تا کنون داده‌هایی به دست داده نشده که صحت این ادعا را مخدوش کنند و در چارچوب نظری آن قابل توضیح و تبیین نباشند. این مدعا در بخش دوم و سوم کتاب به تفصیل توضیح داده خواهد شد.

اصول حاکم بر مقاومت عاری از خشونت

پرسش سوم این بود که مقاومت عاری از خشونت تابع چه اصول و دیسپلینی باید باشد تا مؤثر بوده و به هدف، که عدالت و صلح پایدار است برساند.

پاسخ این پرسش از مبحث قبلی که ذیل عنوان میکانیزم عمل مقاومت عاری از خشونت توضیح داده شد، به دست آمد. چون در آن بحث، اولاً روشن شد که اساساً عدم خشونت چیست و ثانیاً این که چگونه رفتار کنیم تا قدرت عدم خشونت ظهور کند و تحول ایجاد کند. لذا در این جا فقط نکات اساسی آن مبحث را تحت عنوان اصول حاکم بر مقاومت عاری از خشونت، بدون توضیح، تکرار می‌کنم و فقط تأکید می‌کنم ادعا این است که با رعایت دقیق این اصول، مقاومت عاری از خشونت محقق می‌شود و می‌تواند نتیجه بخش باشد:

۱. پیروی از حقیقت در فکر، در گفتار و کردار بدون ذره‌ای تخلف؛
۲. نافرمانی از قوانین غیر عادلانه و عدم هم‌کاری با نظام غیر عادلانه (اعتراض، نافرمانی و عدم همکاری) تا اصلاح قوانین و تغییر ساختار غیر عادلانه و جایگزین شدن ساختار عادلانه؛
۳. تحمل رنج و فداکاری؛
۴. پرهیز از هرگونه خشونت، نفرت و تحقیر و دوست داشتن همه حتی دشمنان خود؛
۵. تفکیک میان شخص ستمگر و نفس ستم؛
۶. عدم خشونت به مثابه نحوه‌ای وجود نه تاکتیک و استراتژی؛
۷. طراحی و اجرای برنامه‌های سازنده.

انتقادهای وارده بر نظریه عدم خشونت گاندی

معمولاً دیدگاه، راه، روش و کارنامه گاندی از جمله در باب مقاومت عاری از خشونت با اعجاب و تحسین نوشته و گفته می‌شود. این شیوه علی‌رغم حسن آن در ایجاد امید و شور و شوق برای انسانیت، عدالت و صلح، ممکن است خود حجاب واقعیت شده و به نوعی ساده‌سازی و فرار از واقعیت سخت و پیچیده قدرت سیاسی، جنگ و خشونت دامن بزند. لذا واقع‌گرایی ایجاب می‌کند که به نگاه منتقدان گاندی نیز توجه کافی و دقیق به عمل آید. خواننده وقتی در وهله نخست با افکار و مبارزات گاندی آشنا می‌شود، فکر نمی‌کند او منتقد داشته است. اما به تدریج متوجه می‌شود که چنین نبوده است. تا این جای کار نگارنده این سطور به یک اثر مکتوب انتقادی از دیدگاه گاندی دست یافته است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی در اوج محبوبیت مبارزات مسلحانه ضد استعماری و ضد دیکتاتوری توسط یکی از مبارزان چپ آمریکایی که در مبارزات مدنی علیه سلاح هسته‌ای فعال بوده است، نوشته شده است. او در این کتاب اشاره می‌کند که گاندی

۴۶. فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل دهم، ص ۴۲.

منتقدان هندی نیز دارد، منتقدانی که گاندی را دارای تمایلات نخبه‌گرایانه - تمایلات و جانب‌داری از الیت جامعه - می‌شمردند اما بیش از این توضیح نداده است (ادر این رابطه خوب است در پراوتر اشاره کنم که از منتقدان جدی گاندی در حال حاضر «اروند‌هاتی روی» است که خود هندی تبار هم است. اما انتقادات او بیشتر معطوف به اندیشه گاندی است و این که شخصیت او در غرب با نوعی مبالغه و اسطوره آمیخته شده است^{۴۷}). اما نویسنده آمریکایی که متأثر از جریان چپ مارکسیستی و مبارزات مسلحانه آنان بوده است، انتقاداتی را برگاندی و پیروان او که مقاومت عاری از خشونت را بهترین روش و یا یگانه روش درست و مؤثر برای مبارزه می‌دانند، وارد دانسته است. نگارنده انتقادات وی را در این بخش - به شرح زیر - تا آنجا که می‌تواند نقد اصول و فلسفه نظریه مقاومت عاری از خشونت به حساب آید به گونه‌ای تقریر کرده است که هرگونه نقد محتمل را که می‌توان بر این نظریه یعنی فلسفه عدم خشونت وارد دانست، شامل گردد:

۱. شرایطی وجود دارند که در آن شرایط توسل محض به روش‌های عدم خشونت مؤثر و کارساز نیست و لذا برای رهایی از سرکوب و ستم شدید چاره‌ای جز توسل به خشونت نباشد. می‌توان در توضیح آن افزود که گاهی در وضعیتی قرار می‌گیریم که برای آزادی و دفاع از خود و کرامت انسانی خویش، در برابر سرکوب و بی‌رحمی شدید، راهی جز مقاومت مسلحانه نداریم، چرا این دفاع به لحاظ اخلاقی مشکوک تلقی شود؟ اگر زندگی انسان ارزش اخلاقی دارد، آیا در مواقع ضرورت از آن نباید دفاع کرد؟ او می‌نویسد خود گاندی با این که می‌گفت من هرگز تن به روش‌های خشونت‌آمیز نخواهم داد و لو نتایج موفقیت‌آمیز داشته باشد، به هندیان اجازه داد که در جنگ جهانی دوم به نفع بریتانیا شرکت کنند.

۲. نظریه گاندی در باب عدم خشونت و فلسفه آن گرفتار نوعی اصول جزمی اخلاقی و منطق میکائیکی است. یعنی به موجب این نظریه شما فقط یک سلسله اصول جزمی اخلاقی دارید که تحت هیچ شرایطی نباید نقض شوند و بر اساس آن اصول بدون توجه به اوضاع و شرایط و بدون در نظر داشت نتایج، به فکر و گمان خود بهترین عمل و روش ممکن را برای مقابله با وضعیت استنباط و تطبیق می‌کنید. برای مثال بر اساس این منطق، شما نمی‌توانید برای جلوگیری و پیش‌گیری از قتل ده نفر یک نفر را بکشید، چون این کشتن شر محسوب می‌شود. بنابراین در این منطق نوعی مطلق‌گرایی شدید وجود دارد که جامعه مدرن به میزان وسیع و به درستی این مطلق‌گرایی اخلاقی را رد می‌کند. اخلاق پیش‌رو باید ناظر به موقعیت باشد، یعنی وظیفه اخلاقی خود را نظر به هر موقعیت خاص تعیین کنیم و نشان دهیم که در این موقعیت خاص، با توجه به ارزیابی اعمال سیاسی ممکنه بر اساس نیازها، اوضاع و احوال موجود و انتخاب‌های ممکن و قابل دسترس در آن وضعیت، وظیفه اخلاقی ما چیست.^{۴۸}

۳. او این دیدگاه را که پیوند ذاتی میان روش‌های خشونت‌آمیز و تولید خشونت و تداوم آن وجود دارد و با خشونت که ذاتا شر است نمی‌توان به نتیجه خوب دست یافت، با اشاره به دست‌آوردهای مبارزات مسلحانه ضد استعماری و ضد دیکتاتوری، نقد می‌کند

۴۷. همان گونه که در متن اشاره شد روی معتقد است که گاندی در هند با سیستم کاست مخالفت نمی‌کرد و از مخالفان این سیستم نبود، از این جهت در نقطه مقابل بعضی از اصلاح‌طلبان قرار داشت. او هم چنین مدعی است که در افریقای جنوبی مخالف سیستم تفکیک نژادی نبود و از منافع بازرگانان هندی دفاع می‌کرد و می‌گفت که این بازرگانان در تجارت و کار و بار شان از همان فرصت‌هایی برخوردار باید باشند که بازرگانان بریتانیایی برخوردار اند. (Laura Flandres & Friends, Debunking the Gandhi Myth: Aundhati Roy, In: YouTube) نگارنده این سطور دقیق نمی‌داند این ایرادها تا چه اندازه برگاندی وارد است و اگر واقعیت ندارد او چرا در معرض این اتهامات قرار گرفته است. لیکن همان گونه که اشاره کردم در مورد شخصیت گاندی و افکار عالی او عمدتاً توافق نظر دیده می‌شود، اما این بدان معنا نیست که او منتقد نداشته باشد و این جانب به منظور پرهیز از ساده‌سازی، نشانه‌ها و زوایایی را برای نقد و مطالعه انتقادی بیشتر هر چند به صورت ابتدایی باز کرده‌ام و باز گذاشته‌ام. اما تا جایی که نگارنده دستش به منابع رسیده است و در مورد گاندی اطلاعات به دست آورده است، او مدافع به اصطلاح طبقات پایین و آسیب‌پذیر جامعه بوده است. او در یک برنامه سازنده ۱۸ جزئی که در حمایت و توانمندسازی طبقات آسیب‌پذیر و به حاشیه رانده شده جامعه عرضه می‌کند فقره دوم آن، از میان برداشتن عنوان طبقه اجتماعی نجس است. (فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل دهم ص ۴۲). باور گاندی به خداوند و هندوئیسم آن گونه که گالتونگ از او نقل می‌کند قاعدتاً نمی‌بایست توجیه‌کننده سیستم کاست بوده باشد. به گفته گالتونگ او معتقد بود که خداوند چیزی جز عشق و حقیقت نیست، این خداوند، خدایی نیست که قوم و گروهی را حذف کند، خدای حذف‌گر، خدای دروغین است. (Johan Galtung, Transcend and Transform: An Introduction to Conflict Work, p. 144)

48. Howar Ryan, Critique of Nonviolent Politics; From Mahatma Gandhi to the Anti - Nuclear Movement, (2002 new ed. University of Wollongong - UOW, <https://documents.uow.edu.au>) p. 8 - 11.

و می‌گوید انقلاب‌های مسلحانه در جهان از جمله در نیکاراگوئه سبب نجات مردم از دیکتاتوری بی‌رحم، فقر و نابرابری شدید شده است. او با استناد به حکومت‌های سوسیالیستی که در نتیجه این‌گونه انقلاب‌ها در آمریکای لاتین در چین و شوروی سابق به وجود آمد، می‌گوید حد اقل در این حکومت‌ها به نیازهای اساسی مردم در باب غذا، مسکن و کار، دسترسی به آموزش و بهداشت و درمان بیشتر و بهتر از حکومت‌های سرکوب‌گر سابق جواب داده شد و در واقع می‌خواهد بگوید که این حکومت‌ها در این زمینه‌ها یعنی تأمین نیازهای اساسی مردم بهتر از بسیاری از حکومت‌ها عمل می‌کنند. هرچند خود او به پدید آمدن مشکلات فراوان از جمله مشکلات اقتصادی - مثلاً در روسیه بعد از انقلاب بلشویکی طی چند سال نخست - اشاره می‌کند و به وجود این مشکلات در این حکومت‌ها اذعان می‌کند، اما این مشکلات را نظر به دست‌آورد شان در زمینه عدالت قابل تحمل تر می‌داند و به ناکامی مبارزاتی در آمریکای لاتین که از توسل به خشونت اجتناب کردند، اشاره می‌کند که سرانجام از طریق کودتا شدیداً سرکوب شدند، هزاران مبارز به زندان افتادند، شکنجه شدند و یا سر به نیست شدند که اگر مبارزه مسلحانه می‌کردند گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدند. او در این مورد از جمله به شیلی دوران آلنده اشاره می‌کند. بنابراین این‌گونه نیست که مبارزات مسلحانه شر مطلق باشند و مولد خشونت دوام‌دار بوده و نتیجه‌ای نداشته باشند.^{۴۹}

۴. نظریه‌گاندی در باب قدرت سیاسی و این‌که این قدرت از اطاعت و همکاری مردم ناشی می‌شوند که اگر مردم همکاری و اطاعت نکنند قدرت سیاسی فرو می‌پاشد، از نگاه این منتقد کاملاً واقع‌بینانه نیست و تمامی واقعیت پیچیده قدرت سیاسی را و این‌که چرا اطاعت می‌شود در بر نگرفته و توضیح نمی‌دهد.^{۵۰}

توضیح این‌که این نظریه در باب قدرت سیاسی که قدرت را ناشی از اطاعت و همکاری حکومت‌شوندگان می‌داند و معتقد است که اگر مردم اطاعت و همکاری نکنند و به شکل گسترده از اطاعت خارج شوند، قدرت سیاسی فرو می‌پاشد، توسط گاندی و بسیاری دیگر مطرح شد اما جین شارپ آن را - به گفته این منتقد - به شکل منظم و سیستماتیک در یک اثر سه جلدی تحت عنوان سیاست‌های عمل خشونت‌پرهیز توضیح داد که نگارنده این سطور در بخش دوم کتاب حاضر به تفصیل آن را توضیح داده است. به همین دلیل این نقد در بخش دوم به تفصیل طرح و بررسی خواهد شد.

۵. انتقاد پنجم بر نظریه و فلسفه مبارزه عدم خشونت گاندی این است که این نظریه توسل به شیوه‌های خشونت‌آمیز و یا ترکیبی از روش‌های خشونت‌آمیز و نافرمانی مدنی را تحت هیچ شرایطی پیشنهاد نمی‌کند و لذا میان حالتی که یک رژیم کاملاً سرکوب‌گر که راه را بر هرگونه اعتراض و مخالفت مدنی و عاری از خشونت می‌بندد و شدیداً این‌گونه اعتراض‌ها را سرکوب می‌کند و میان حالتی که این‌گونه اعتراضات با مقداری تحمل درد و رنج و احیاناً تلفات امکان تداوم دارد، فرق نمی‌گذارد و حتی در موقعیتی که اعتراض‌ها شدیداً سرکوب می‌شوند باز هم بر تداوم مبارزه در قالب اشکال گوناگون اعتراض، نافرمانی و عدم همکاری و حفظ اصل عدم خشونت و عدم توسل به روش‌های خشونت‌آمیز، تأکید می‌کنند. جواب شان به این پرسش که چگونه می‌توان در این موقعیت‌های سخت و دشوار هم مبارزه را تداوم داد و هم در مقام دفاع از خود خشونت نکرد، این است که مبارزان داوطلبانه هرگونه رنج را تحمل کنند، شجاع باشند و فداکاری کنند و معتقداند که تحمل رنج موجب تغییر در مخالفان می‌شود که از این روند تغییر تحت عنوان «جوجیتسوی سیاسی» یاد می‌کنند.

دو ایراد بر این دیدگاه از دیدگاه منتقدان قابل طرح است: نخست این‌که فداکاری و شجاعت در رژیم‌های آزاد و دموکراتیک برای رسیدن به هدف برای مثال، خلع سلاح هسته‌ای موفق نبوده است. لذا این روش، همان‌گونه که سایر مطالعات موردی نشان می‌دهد تحت هر شرایط موفقیت نداشته است و یا از تأثیر محدود برخوردار بوده است.^{۵۱} دوم این‌که تحمل داوطلبانه رنج،

49. Ibid, p. 13 – 20.

50. Ibid, p. 21 – 23.

51. Ibid, p. 24 – 29.

فداکاری و شجاعت در برابر سرکوب‌های شدید اولاً در توان بسیاری از افراد جامعه نیست، یعنی ظرفیت تحمل رنج شدید و فداکاری‌ای که برای از میان بردن تأثیر سرکوب رژیم‌های وحشت و ترور لازم است، از ظرفیت جسمی و روحی اکثر قریب به اتفاق جامعه فراتر است و لذا عملاً رخ نخواهد داد^{۵۲} و ثانیاً توصیه به این میزان از تحمل رنج و فداکاری از قدرت رهبری اغلب رهبران سیاسی خارج است و گانندی به دلیل این‌که یک رهبر معنوی و خودساخته بود، سبک زندگی و نحوه زیست او بر تحمل رنج، فداکاری و الهامات معنوی ناشی از آن سیر و سلوک روحانی استوار بود، یک استثنا بوده است و قابل تعمیم نخواهد بود و لذا تحمل رنج در مقابله با رژیم‌های وحشت و ترور استراتژی چندان موفقی نخواهد بود.

۶. فلسفه عدم خشونت در این ادعای خود که مبارزه عدم خشونت از قدرت تغییر برخوردار است و تحت هر شرایطی می‌تواند تغییر ایجاد کند، بر این اصل متکی است که با تکیه بر روش‌های عدم خشونت بر انسانیت مخالفان خود اتکا می‌کنیم و انسانیت مشترک سبب می‌شود که وجدان انسانی و اخلاقی آنان در مواجهه با مقاومت دلیرانه، تحمل رنج و فداکاری مبارزان که بدون هیچ‌گونه نفرت از مخالفان خود و بدون تحمیل رنج بر آنان به عمل می‌آیند، بیدار شوند و حد اقل در صفوف آنان و حامیان شان تغییرات عمده و مهم پدید آید. اما شواهد نشان می‌دهد که این ادعا کلیت ندارد. به گفته منتقد «حتی در جایی که سربازان از اجرای فرمان حمله بر معترضان خشونت‌پرهیز سر باز زده‌اند به نظر می‌رسد که لحظه‌های استثنایی در میان زمینه بزرگتر از سرکوب است». هم‌چنین مواردی از شورش و نافرمانی سربازان در خلال انقلاب‌های مسلحانه نیز رخ داده است. شواهد نشان می‌دهند که کسب حمایت سربازان دولتی بیش از آن‌که متکی بر خشونت‌پرهیزی محض باشد، تابع قدرت اقتناع سیاسی نیروهای مبارز است.^{۵۳}

۷. یکی از مبانی نظریه مقاومت عاری از خشونت این است که انسان‌ها علی‌رغم تفاوت و اختلاف نژادی، طبقاتی، مذهبی و مانند آن از حیث انسانیت یکی و متحداند. به دلیل وجود همین انسانیت مشترک، حس همبستگی، عشق و محبت به یکدیگر را در میان آن‌ها حتی در میان آن‌هایی که در نزاع عمیق به سر می‌برند، می‌توان یافت. انسان‌ها به موجب این‌که انسان‌اند، علی‌رغم اختلاف و تفاوت‌های شان با هم برابرند و اصولاً هر انسانی و لو اگر در جایگاه ستمگر نسبت به دیگران قرار داشته باشد، به برابری هر انسانی با انسان دیگر اذعان کند این حس همبستگی، محبت و برابری با خشونت‌پرهیزی تقویت می‌شود. اما منتقد و شاید مانند او بسیاری از منتقدان گانندی به این نکته اشاره می‌کنند که اولاً حس اتحاد در انسانیت، برابری و محبت در جایی به وجود می‌آید که در جامعه، نفرت، ستم و تبعیض وجه غالب و مسلط نباشند و ثانیاً این دیدگاه مانع از آن می‌شود که ستم‌دیدگان به خودآگاهی لازم طبقاتی (شاید مطابق روایت کسانی که بهره‌کشی را از نوع قومی و نژادی می‌دانند مانع از آن می‌شود که خودآگاهی قومی و ستم ملی) برخوردار شوند و تضاد طبقاتی و ستم ناشی از آن تحت پوشش انسانیت مشترک در کانون توجه ستم‌دیدگان قرار نگیرد و به عمق تفاوت اساسی خود و طبقه خویش با سرمایه‌داران و زمین‌داران آگاه نشوند.^{۵۴} او در مورد گانندی که از آن به عنوان پدر نظریه عدم خشونت یاد می‌کند، می‌گوید به طبقه فرادست هند برتانوی تعلق داشت و تحت تأثیر تمایلات طبقاتی خود قرار داشت و لذا «در زندگی سیاسی خود نگرش‌ها، اعمال و نظریات او در باب عدم خشونت جانب‌داری از طبقه فرادست و متوسط را بازتاب می‌دهد». او در واقع می‌کوشد نزاع‌ها، مخصوصاً نزاع طبقاتی را مدیریت کند، خشم گروه‌های استثمارشده را با تقویت توهم صلح اجتماعی کنترل و یا وارونه کند.^{۵۵}

بررسی انتقادات وارده بر فلسفه عدم خشونت گانندی

منتقد یادشده از موضع یک چپ انقلابی، فلسفه و دیدگاه گانندی را نقد کرده است. برای داور منصفانه و واقع‌بینانه نخست باید جهات

52. Ibid, p. 29 – 31.

53. Ibid, p. 34 – 36.

54. Ibid, p. 47 – 48.

55. Ibid, p. 56 – 57.

وفاق و اختلاف گاندی را با چپ انقلابی از نوع کوبا، مائو و بلشویک‌ها که عمدتاً مارکسیست - لینینیست بودند، مشخص کنیم. گاندی مانند آنان با سرمایه‌داری، استثمار و استعمار مخالف بود و در حقیقت مخالف هرگونه ستم و بهره‌کشی بود و مانند آنان مبارزه با همه این‌ها را لازم می‌دانست و معتقد بود که سرمایه‌داری، استثمار و استثمار باید نابود شوند. اما تفاوت اساسی و عمده گاندی با جریان‌های مارکسیستی در سه اصل قابل تفکیک است:

الف. با هرگونه ستم با روش‌های عاری از خشونت مبارزه باید کرد. یعنی از یک سوزیر بار قوانین غیر عادلانه، استثمار و سرمایه‌داری نباید رفت و لذا عدم همکاری و نافرمانی دوروش اصلی گاندی است و معتقد است که این دوروش در عین عدم توسل به خشونت مؤثر و کارساز است و عدم خشونت را به دو دلیل لازم می‌داند: اول این که معتقد است خشونت ره به جایی نمی‌برد و دوم این که ما اخلاقاً موظفیم به هیچ انسانی آسیب نزنیم و نیازهای اساسی او را تأمین کنیم. او معتقد است ترکیب نافرمانی و ضرر زدن به جانب مقابل نحوه‌ای از زندگی وجود است که از تأثیرگذاری عمیق برخوردار است. او مبارزه را مبتنی بر وفاداری به حقیقت و ضرر زدن را مبتنی بر اصل محبت می‌داند، یعنی تعهد به حقیقت ایجاب می‌کند که از سیستم ظالمانه و ستمگر و لویه قیمت جان خود، اطاعت نکنیم اصل محبت و انسانیت مشترک ایجاب می‌کند که حتی با ستمگر و استثمارگر و سرمایه‌دار نیز بر اساس محبت رفتار کنیم. اما چپ انقلابی خشونت را برای از میان بردن طبقه و ساختار ظالمانه لازم و گاهی اجتناب ناپذیر می‌داند.

ب. گاندی انسان‌ها را بر اساس جنسیت، نژاد، دین و طبقه، تقسیم نمی‌کند و وحدت و یگانگی انسان‌ها را در انسانیت مشترک اصیل و عمیق می‌داند که هیچ تقسیم‌بندی‌ای از جمله تقسیم بندی طبقاتی و یا استثمارگر و مستعمره نمی‌تواند آن را به کلی نابود کند و معتقد است خداوند که عین عشق و حقیقت است انسان‌ها را در انسانیت که در همه یکی است، پیوند می‌دهد. لذا گاندی برای مبارزه با ستم میان ستم و ستمگر، گناه و گناه‌کار، سرمایه‌داری و سرمایه‌دار تفکیک قائل می‌شود و می‌گوید با سرمایه‌داری مبارزه باید کرد نه با شخص سرمایه‌دار. اما از نگاه چپ انقلابی و ستیزه‌جو، تضاد طبقاتی و ساختار ناشی از آن بنیادی‌تر از انسانیت مشترک است و در مبارزه فرقی میان مبارزه با سرمایه‌داری و شخص سرمایه‌دار نمی‌بیند. لذا در دیدگاه آنان خشم و نفرت از سرمایه‌داری به خشم و نفرت از شخص سرمایه‌دار منتقل می‌شود.

ج. از نگاه گاندی خاستگاه خشونت و ستم فقط در تضاد طبقاتی و یا استثمار خلاصه نمی‌شود، بلکه بشر دست‌خوش انواع گوناگون منازعه است که منازعات ناشی از تقسیم‌بندی‌های دینی و نژادی از منازعات دشوار و مشکل بشری است. لذا راه حل گاندی فقط در از میان بردن سرمایه‌داری و استثمار خلاصه نمی‌شود، بلکه او در پی راه حل جامع بر مبنای عدم خشونت، مبارزه با شر و محافظت از هر انسانی می‌باشد. او به جای تقسیم انسان‌ها بر انسانیت مشترک تأکید می‌کند و لذا معتقد است اختلاف ادیان که منشأ بسیاری از نزاع‌ها و درگیری‌ها است نباید سبب شود که انسان‌ها را بر اساس دین شان تقسیم کنیم و پیرو هر دینی مدعی باشد که خداوند فقط با زبان و فرهنگ آنان سخن گفته است و آنان را به عنوان قوم برگزیده انتخاب کرده است و دیگران را ملزم کرده است که از آن‌ها پیروی کنند. او چنین خدایی را خدای دروغین می‌نامد. از نظر او خداوند که عین حقیقت و عشق است باید خود را برای همه انسان‌ها در همه فرهنگ‌ها قابل فهم سازد. به همین دلیل او برای فراتر رفتن از خشونت‌ها، تبعیض‌ها و منازعات دینی، هرگونه ابعاد سخت هر دینی را که دیگر انسان‌ها را که از آن دین پیروی نمی‌کنند طرد می‌کند، قابل قبول نمی‌داند و معتقد است خداوند که پیوند دهنده همه است ایجاب می‌کند که فقط ابعاد نرم هر دین را که موجب جدایی انسان‌ها از یکدیگر نمی‌شوند، قابل قبول باشد، چون خداوندی که فقط به زبان یک قوم سخن گفته باشد و دیگران را فرودست قرار داده باشد، خدای حقیقی نیست. اما از نگاه چپ انقلابی تضاد اساسی تضاد طبقاتی است نه چیزی دیگر و لذا راه حل واقعی برای سایر نزاع‌های آدمی ندارند.^{۵۶}

۵۶. برای مطالعه بیشتر در این مورد رجوع کنید به:

با توجه به این توضیحات که بیان‌کننده مبانی منتقد و گاندی است به طور مختصر به هریک از نقدهای ششگانه نگاهی می‌اندازیم:

نقد اول مبتنی بر این پیش‌فرض است که گاندی را از پیروان پسیفیزم مطلق‌گرا بدانیم که مطلقاً هرگونه آسیب زدن به موجود زنده را ولو در مقام دفاع شخصی از خود و یا دیگری غیر اخلاقی و غیر مجاز بدانند. نسبت دادن چنین دیدگاهی سخت به گاندی محرز نیست. گاندی خود مقاومت عاری از خشونت را بهتر از خشونت و خشونت را بهتر از بزدلی می‌داند و معتقد است در جایی اگر شخص از خشونت و تحقیر کسی اگر احساس حقارت به او دست می‌دهد می‌تواند برای دفاع از کرامت خود خشونت کند، اما با وجود روش‌های عاری از خشونت به عقیده گاندی نیاز به خشونت نیست. گاندی عمیقاً معتقد است که انسان به هیچ‌وجه تحقیر و فرودستی را قبول نکند. به همین دلیل می‌توان گفت دفاع شخصی از خود، اعضای خانواده و یا افراد دیگر در برابر خشونت اگر متوقف بر خشونت باشد، اصولاً از نگاه گاندی مجاز شمرده شود. چون آن‌چه گاندی از آن دفاع می‌کند، مبارزه جمعی و سیاسی عاری از خشونت علیه یک سامانه سیاسی است نه این‌که توسل به خشونت مورد نیاز و متناسب را در مورد دفاع‌های شخصی در مقابل دزدان و مجرمان غیر سیاسی، اخلاقاً نادرست و غیر اخلاقی تلقی کند. او در مبارزه و سرپیچی سیاسی از مقاومت عاری از خشونت دفاع می‌کند و در این مبارزه بر حفظ اصول و پرنسپ عدم خشونت در همه حالات و شرایط تأکید می‌کند.

نقد دوم وی دقیقاً متوجه همین نکته اخیر است یعنی حفظ اصل عدم خشونت در همه حالات و شرایط. او این تصلب را از دو جهت قابل نقد می‌داند؛ یکی این‌که اخلاقی بودن یک روش و تاکتیک در مبارزه نمی‌تواند مطلق باشد، بلکه تابع اوضاع و شرایط است و بر حسب موقعیت و اقتضانات آن باید تعیین شود. این نقد مبتنی است بر این‌که بگوییم هدف مقدس، وسیله را توجیه می‌کند و یا این‌که در اخلاق قائل به اصول اخلاقی مطلق، آن‌گونه که کانت قائل است، نباشیم، بلکه کارکردگرا، پیامدگرا و سودگرا بوده و اخلاقی بودن هر عمل را بر اساس کارکرد آن در وضعیت خاص تعیین کنیم (اخلاق وضعیت^{۵۷}). دیگر این‌که تصلب بر روش‌های عدم خشونت را موجب ناکامی و مستلزم قوام و پایدار ماندن ظلم و ستم به شمار آوریم و بگوییم که این روش در همه جا کار نمی‌دهد. اما تحقیقات علمی جین شارپ و چنووت نشان می‌دهد که روش‌های عاری از خشونت نسبت به جنگ و خشونت در همه شرایط بهتر عمل می‌کنند. لذا این اشکال متوجه جین شارپ هم است، لذا تمامی مباحث بخش دوم و سوم می‌توانند در جهت فهم این اشکال و جواب از آن ما را از تحلیل بیشتر این مسئله در این جا بی‌نیاز کنند. نقد پنجم و ششم مشکل مطرح شده در این نقد را برجسته‌تر و مشخص‌تر مطرح می‌کنند و لذا با همین روش که در دو بخش بعدی کتاب توضیح داده شده است، قابل نقد و بررسی اند. به همین دلیل بررسی این دو نقد را بر بررسی نقد سوم و چهارم مقدم می‌داریم.

توضیح این‌که: نقد پنجم می‌گوید این روش، بیش از اندازه بر توانایی انسان بر تحمل رنج متکی است و نقد ششم نیز در همین راستا این مشکل را برجسته می‌سازد که این نظریه بر این فرض نادرست استوار است که عدم خشونت و تحمل رنج به دلیل انسانیت مشترک موجب تغییر در جانب مقابل می‌شود. بخش دوم و سوم این کتاب در واقع به همین مسئله اختصاص داده شده است که بر مبنای تحقیقات تجربی و علمی نشان داده شود که روش‌های مقاومت عاری از خشونت و تداوم بر عدم خشونت در همه حالات و شرایط از جمله در شرایط سخت که در این نقدها به آن‌ها اشاره شده است، موفق‌تر از جنگ و روش‌های خشونت‌آمیز بوده است و می‌باشد. شرایط، میکانیزم و علت آن نیز توضیح داده شده است که چرا چنین است. البته پاره‌ای از نقدهای این منتقد بر تحقیقات جین شارپ و هم‌فکران او، مناقشه در داده‌ها و شواهدی است که آنان در موفق نشان دادن روش‌های عاری از خشونت ارائه می‌کنند و می‌گوید در روایت داده‌ها و شواهد نیز نوعی سوگیری دیده می‌شود. فکر می‌کنم با توجه این‌گونه شواهد و احتمالات، اریکا چنووت و استفان تحقیق علمی دقیق‌تری را طراحی و اجرا کرده اند که در آن تمامی اجزای یک پژوهش میدانی اعم از تعریف دقیق مسئله تحقیق، نحوه گردآوری داده‌ها و چگونگی کنترل تأثیر عوامل و متغیرهای دیگر، از قبیل زمان، مکان، نوع رژیم و شرایط فرهنگی و... غیر از متغیر روش‌های مقاومت عاری از خشونت بر نتیجه تحقیق با جزئیات توضیح داده شده است و از این مدعا که روش‌های عاری از خشونت به طور مطلق نسبت به روش‌های خشونت‌آمیز

موفق‌تر بوده اند، دفاع شده است. البته تحقیقات چنووث و یافته‌های آن نیز محل نقد و ایراد واقع شده است که در بخش سوم به این نقدها و جواب چنووث از آن‌ها پرداخته‌ایم. بنا براین نظریه فلسفی و سیاسی گاندی تا این‌جا کار به لحاظ علمی تأیید شده به حساب می‌آید و دیدگاه مخدوش و فاقد اعتبار علمی به حساب نمی‌آید.

نقد ششم که بر عمده دانستن تضاد طبقاتی و ستم ساختاری استوار است، علاوه بر ایراد قبلی، گاندی را متهم می‌کند که خود آگاهی طبقاتی را مخدوش کرده و به گونه‌ای سبب می‌شود که قربانی ستم وارده بر خود را درک نکنند. در مقام جواب از این نقد می‌توان گفت با بیان وجوه افتراق و وفاق گاندی با چپ‌های انقلابی روشن شد که این اتهام بر گاندی وارد نیست. چون دیدگاه و فهم او از منازعات جامع‌تر و واقع‌بینانه‌تر است، به همین دلیل است که تحقیقات تجربی چنووث و دیگر محققان، چنان‌که در بخش سوم خواهد آمد، مؤید دیدگاه گاندی در تمامی ابعاد آن بوده است، دقیقاً به همین دلیل در آنجا تحت عنوان بازگشت به رویکرد جامع به اهمیت پرهیز از خشونت در همه حال در این‌گونه از مبارزات به عنوان سبک زندگی و نحوه وجود، خواهیم دید که بیش از پیش مورد اذعان و تصدیق واقع شده است.

نقد سوم می‌گفت دیدگاه گاندی مبنی بر این‌که قدرت از اطاعت ناشی می‌شود و با نافرمانی فرو می‌ریزد، واقع‌بینانه نبوده و نوعی ساده‌سازی است، در بخش سوم به تفصیل بررسی شده است.

اما نقد چهارم که رابطه ذاتی میان خشونت و خشونت بیشتر را و این‌که از روش‌های خشونت‌آمیز، به خیر و هدف مقدس نمی‌توان دست یافت، فقط می‌خواهد با موفقیت نسبی ساندانیست‌ها در نیکاراگوئه و موفقیت نسبی رژیم‌های مانو و اتحاد شوروی در تأمین نیازهای اساسی شهروندان خویش، نقض کند. نظر به خشونت و ناکارآمدی این رژیم‌ها از جمله در تأمین حاکمیت قانون، و آزادی برای شهروندان خویش و خشونت‌های بی‌شمار ناشی از این رژیم‌ها که عمدتاً رژیم‌های خودکامه و توتالیتار بوده‌اند، نقدی جدی به نظر نمی‌رسد. خوانندگان به راحتی می‌توانند در این مورد قضاوت کنند.

مرور و ارزیابی

در پایان بخش نخست به منظور ارائه مفهوم دقیق‌تر از فلسفه عدم خشونت گاندی سه نکته را که با یکدیگر ارتباط دارند، اندکی با تمرکز بیشتر توضیح می‌دهیم: «عدم خشونت به مثابه قدرت»، «روش‌شناسی فلسفی و علمی گاندی» و «نظریه گاندی در محک تجربه و آزمون علمی و تاریخی».

الف. عدم خشونت به مثابه قدرت

گاندی به طور واضح دیدگاه خود را از آن‌چه خود وی «مقاومت پسیف»^{۵۸} می‌نامد و در بریتانیا و افریقای جنوبی متداول بوده است، متمایز می‌کند و می‌گوید دیدگاه او در نقطه مقابل این دیدگاه قرار دارد، درست مانند تفاوت شمال با جنوب. به عقیده او «مقاومت پسیف»، خشونت را رد نمی‌کند، اما چون می‌گوید توان جنگ را نداریم، به صورت نرم و پسیف مقاومت می‌کنیم. گاندی خشونت را کاملاً رد می‌کند نه به این دلیل که قدرت بر اعمال خشونت را نداریم بلکه به این دلیل که درست نیست و ما را به هدف مان که آزادی و برابری است نمی‌رساند و پیش از این توضیح داده شد. در عین حال می‌توان گفت دیدگاه گاندی قابل تقلیل به پسیفیزم^{۵۹} هم نیست که به معنای مخالفت با جنگ، خشونت و نظامی‌گری است. چون این دیدگاه عمدتاً معطوف به مخالفت با جنگ و خشونت است، اما تأکیدی واضح بر بعد اثباتی عدم خشونت به تعبیر گاندی بر سات‌یاگراها و لزوم مقابله با خشونت و ایجاد تغییر در نظام ستمگرانه از راه مقاومت در آن دیده نمی‌شود. از این جهت نوعی تمایز واضح میان گاندی و تولستوی نویسنده روسی دیده می‌شود. گاندی معتقد به لزوم مبارزه با ستم بود و ستم‌پذیری را تحت عنوان صلح و پرهیز از خشونت قبول نداشت. لذا می‌گفت، خشونت بهتر از بزدلی است. به همین دلیل در جواب کسی که از او پرسیده بود کسی به صورت من سیلی زد و من احساس حقارت کردم چه کار باید می‌کردم، گفته بود باید تو هم سیلی

58. passive resistance

59. pacifism

می‌زدی و نمی‌گذاشتی احساس حقارت برایت دست دهد. از نگاه گاندی مرگ نسبت به زندگی توأم با حقارت و ذلت ارجحیت دارد. او باور داشت که اگر کسی را دوست دارید بگذارید تا بمیرد به جای این‌که ذلت و حقارت را تحمل کند. ممکن است از این حیث ما شاهد نوعی تناقض در دیدگاه گاندی باشیم که از یک سو حقارت و توهین را تحمل‌ناپذیر دانسته و خشونت را بهتر از بزدلی می‌داند، اما در عین حال بر اجتناب از خشونت تأکید می‌کند.

لیکن این تناقض ظاهری از این رهگذر قابل حل است که دیدگاه گاندی را راجع به عدم خشونت، عمیق درک کنیم. از نگاه گاندی عدم خشونت و تحمل رنج خود بزرگترین قدرت ممکن در جهان است. چون عدم خشونت و به تعبیر او اهیمنسا صرفاً دست نزدن به خشونت فیزیکی که یک امر سلبی است، نیست، بلکه نیروی روح و عشق است و لذا به تعبیر گاندی «عدم خشونت (اهیمنسا) برترین قانون است». منظور او از قانون در این جا قانون وجود و طبیعت است. لذا در جای دیگر می‌گوید «عدم خشونت قانون انواع ما است، همان‌گونه که خشونت قانون بی‌رحمی است... کرامت انسان در پیروی از قانون برتر نهفته است». دقیقاً به همین خاطر گاندی معتقد بود انسان می‌تواند خشم ناشی از تحقیر دیگران را در وجود خود به نیروی عدم خشونت که از جنس قدرت روح و عشق است، تبدیل کند و احساس حقارت به او دست ندهد. ولی با این نیرو او به گونه‌ای عاری از خشونت و تکنیک‌های آن علیه هرگونه زورگویی مقاومت می‌کند. گاندی می‌گفت اولاً می‌توانیم با نیروی عشق و محبت توهین دیگران را به نیروی مؤثرتر از خشونت در روح و روان خود تبدیل کنیم و نباید احساس حقارت کنیم و ثانیاً با شجاعت به شیوه عاری از خشونت این نیرو را علیه خشونت خشونت‌گر نه خود وی به کار ببریم. به این وسیله تسلیم بزدلی نشده‌ایم. نمونه‌هایی از این‌گونه مقاومت فردی و جمعی در برابر توهین در فیلم گاندی، ساخته ریچارد ادینبور و فیلم مستند گاندی، توسط گاندی و پیروان او در مبارزه عاری از خشونت شان به خوبی نشان داده می‌شود. در واقع گاندی به قدرت عظیم و شگفت روح و عشق باور عمیق داشته است. به باور او قانون عدم خشونت که قانون عشق است بالاترین قانون زندگی است و این قانون کار می‌کند درست همان‌گونه که قانون جاذبه کار می‌کند.^{۶۰} لذا معتقد بود که به کمک این قانون فرد می‌تواند، تمامی خشم و خشونت درونی خود را به قدرت برتر تبدیل کند، جامعه نیز به کمک این قدرت می‌تواند خشن‌ترین قدرت روزگار را شکست دهد.

ب. روش‌شناسی فلسفی و علمی گاندی

گاندی با قاطعیت قانون عشق را به همان اندازه علمی و واقعی می‌داند که یک فیزیکدان قانون جاذبه را و معتقد است این قانون کار می‌کند چه ما قبول داشته باشیم و چه قبول نداشته باشیم و بر اساس این قانون معتقد است که عدم خشونت وسیله‌ای است قوی که هرگونه مشکل را اگر ما قانون حقیقت (توسل به حقیقت) و عدم خشونت را قانون زندگی خود قرار دهیم حل می‌کند. اما پرسش این است که گاندی چگونه و با استفاده از چه روش فلسفی و یا علمی باورمند می‌شده است و به گفته خودش به این قانون باورمند شده است؟

در واقع دیدگاه گاندی در باب مقاومت عاری از خشونت نظریه‌ای است در باب ماهیت قدرت دیکتاتوری و شیوه شکست دادن آن. این نظریه در ذهن گاندی، بر اساس درک عمیق دینی، شهود و تحلیل فلسفی و مهم‌تر از همه تجربه و آزمون شخصی خودش شکل گرفته و رشد کرده است. گاندی در دیدگاه‌های خود، در مواردی زیاد بر تجربه شخصی خود تکیه کرده است و از جمله در باب نقش قانون حقیقت و عدم خشونت در حل مشکلات می‌نویسد: «تجربه روزانه من، هم‌چنین تجربه کسانی که با من کار می‌کنند، نشان می‌دهد که هر مشکل اگر ما خود را ملزم کنیم که قانون حقیقت و عدم خشونت را قانون زندگی خود قرار دهیم، حل می‌شوند.»^{۶۱} هم‌چنین او معتقد است که دیدگاه‌های او برای مثال قانون عشق، از همان قابلیت کاربرد عملی برخوردار است که قوانین علمی، بلکه بیشتر از قوانین علمی. لذا می‌گوید اگر قانون عشق با دقت علمی به کار برده شود، نتایج بزرگ و اعجاب‌انگیز به بار می‌آورد. پس او معتقد بوده است که نظریات او قابلیت آزمون عملی دارد و لذا یک‌بار در مخالفت با قانون تفکیک طبقاتی که به اصطلاح نجس‌ها را در انتخابات از سایر طبقات جدا می‌کرد، اعلان مخالفت کرد و برای لغو این قانون متوسل به روزه نامحدود شد. طرفداران او با این روزه مخالفت می‌کردند و می‌گفتند که

۶۰. فلسفه عدم خشونت گاندی، فصل یازدهم، ص ۴۴.

۶۱. همان.

باعث مرگ وی می‌شود. در جواب گفت خداوند به او دستور داده است روزه بگیرم، پرسیدند: چگونه و از کجا دانستی که خداوند به تو دستور داده است؟ در جواب گفت، صدایی از غیب شنیدم. گفتند چگونه مطمئنی که صدای خداوند بوده است؟ در جواب گفت: اگر توهم بوده باشد، من می‌میرم، اما اگر صدای حقیقت بوده باشد، زنده می‌مانم و پیروز می‌شوم. می‌بینیم که دیدگاه خود را آزمون‌پذیر نیز می‌دانسته است و چون از نوعی اطمینان قلبی که از سنخ اطمینان دینی و شهود فلسفی است، برخوردار بوده است به قیمت جان خود آزمون می‌کرده است.

در واقع همان‌گونه که اشاره کردم نظریه گاندی در باب عدم خشونت یک نظریه قابل آزمون بوده است و لذا بعد از خودش در دو مرحله به گونه علمی مورد بررسی قرار گرفت و از بعد سیاسی محض نیز نظریه‌ای قابل دفاع، مؤثر و پرکاربرد شناخته شد که در بخش بعدی پی می‌گیریم.

ج. نظریه گاندی در محک آزمون علمی و تاریخی

پیش از گاندی نیز عدم خشونت برای مقابله با بی‌عدالتی مطرح بوده است. ولی «اهمیت گاندی، تا حدودی در تأکید و احیای این منابع، توسعه روش‌های جدید مقاومت غیر خشونت‌آمیز، حمایت از عمومی ساختن این اندیشه‌ها و روش‌ها در نوشته‌ها، گفتارها و در به کار بردن آن‌ها در مقیاس وسیع، در آفریقای جنوبی و هند است که از رهگذر آن توجه جهانی را به خود جلب کرد.»^{۶۲}

با این مقدمه در مورد بسط و گسترش تاریخی نظریه گاندی و این‌که چگونه به آزمون علمی سپرده شد، می‌پردازیم. خود گاندی نوشته بود که «من تمامی فنون عدم خشونت را امتحان نکرده‌ام. آزمایش^{۶۳} هنوز در حال انجام شدن است و هنوز در مرحله پیشرفته خود نیست. طبیعت تجربه اقتضا می‌کند که شخص در جایی و در زمانی قناعت اش حاصل شود. از این رو، جواب‌های من فقط می‌تواند نظری باشد...»^{۶۴}

می‌توان گفت نظریه گاندی هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی یکی از موفق‌ترین نظریه‌ها در علوم اجتماعی بوده است. به لحاظ تاریخی استفاده از این نظریه در گذشته بوده است اما بعد از گاندی به صورت روز افزون گسترش یافت: موج نخست این نوع از مبارزه را از دهه ۱۸۹۰ تا دهه ۱۹۶۰، جای می‌دهند. این مرحله، دوره خود گاندی و به پیروی از او لوتر کینگ است. نظریه گاندی بعد از او، به طور مشخص توسط چهره مشهور و تأثیرگذاری چون مارتین لوتر کینگ، رهبر جنبش حقوق مدنی در آمریکا، به کار برده شد. او هم به لحاظ دینی و هم به لحاظ فلسفی و هم به لحاظ سیاسی و مبارزاتی شدیداً تحت تأثیر نظریه، شخصیت و روش‌های مقاومت عاری از خشونت گاندی در مبارزه بود و این نظریه را بسط و گسترش داد.^{۶۵} از ویژگی‌های مهم این دوره این بود که مبارزان برای فهم و کشف شیوه‌ها و تکنیک‌های مبارزه عاری از خشونت، می‌کوشیدند، زندگی‌نامه گاندی را با دقت و جزئیات مطالعه کنند.

مرحله دوم که تحت عنوان چرخش استراتژیک از آن یاد می‌شود، از ختم دهه ۱۹۶۰ تا کنون ادامه دارد. جنبش عاری از خشونت در این مرحله جهانی شد و علیه رژیم‌های سرکوب‌گر در کشورها موفقیت زیاد به دست آورد. در این دوره کشورهای زیادی، مخصوصاً در بلوک شرق سابق، در امریکای لاتین، در آسیا و آفریقا توانستند، رژیم‌های سرکوب‌گر، اقتدارگرا و نظامی را از طریق مقاومت عاری از خشونت سرنگون کنند، در آسیا در این دوره انقلاب ایران و انقلاب قدرت مردم در فیلیپین رخ داد و انقلاب ایران یکی از موفق‌ترین انقلاب‌های تاریخ از حیث تکنیک‌هایی که به کار برده شد و بسیج مردم در مخالفت با رژیم مقتدر شاه که مورد حمایت غرب بود، نامیده می‌شود. در

۶۲. فلسفه عدم خشونت گاندی، پیشگفتار.

63. experiment

۶۴. همان، فصل دوازدهم، ص ۴۷.

۶۵. برای آشنایی بیشتر با این مرحله مخصوصاً بسط و تحول نظریه گاندی توسط کینگ و تحلیل کینگ از راز موفقیت مقاومت عاری از خشونت مراجعه شود به فصل سیزدهم فلسفه عدم خشونت گاندی به ترجمانی این جانب که به آن مکرر در این بخش از کتاب ارجاع داده شده است. در واقع کینگ، به صورت سیستماتیک‌تر به معرفی این نظریه پرداخته است و از جمله آن را براساس فلسفه تاریخ هگل توضیح داده است.

این انقلاب ۱۰ درصد از کل جمعیت کشور در مبارزه شرکت کردند که در تاریخ این گونه از مبارزات سابقه نداشته است و هنوز هم تکرار نشده است. در حالی که متخصصان این رشته می گویند اگر ۷ درصد از کل جمعیت یک کشور در چنین انقلابی شرکت کنند، سقوط رژیم حتمی است. در این دوره، ریشه های فلسفی، اخلاقی و دینی مقاومت عاری از خشونت، آن گونه که گاندی و کینگ به آن می پرداختند، کنار گذاشته شد و صرفاً از وجه سیاسی و به عنوان یک تکنیک و استراتژی مبارزاتی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت. مطالعه و تحقیق تجربی در این مورد مخصوصاً در دهه نخست قرن ۲۱، به یک موضوع مهم دانشگاهی در برخی از دانشگاه های امریکا تبدیل شده است. از ویژگی های مهم این دوره این است که تکنیک های مبارزه مدون گردیدند، دیگر نیازی نیست برای دانستن این تکنیک ها به زندگی نامه گاندی مراجعه شود.

اما به لحاظ علمی و فلسفی، بسط و تحول تاریخی این نظریه را در سه مرحله طبقه بندی می کنند: مرحله نخست بسط و گسترش این نظریه توسط کینگ است. همان گونه که اشاره شد، کینگ کوشید صورت بندی فلسفی سیستماتیک تر از این نظریه به دست دهد ولی هم چنان مانند گاندی نگاه جامع به این نظریه داشت، یعنی آن را بر مبنای اخلاقی و دینی استوار می کرد.^{۶۶}

مرحله دوم مرحله چرخش استراتژیک است. در این مرحله، مقاومت عاری از خشونت صرفاً از نظر علم سیاست و نظریه ای در باب قدرت سیاسی به عنوان یک تکنیک و استراتژی مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت. در این دوره، توجه به ریشه های فلسفی، اخلاقی و دینی مقاومت عاری از خشونت، آن گونه که گاندی و کینگ به آن می پرداختند، کنار گذاشته شد و صرفاً از وجه سیاسی و به عنوان یک تکنیک و استراتژی مبارزاتی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت. مطالعه و تحقیق تجربی در این مورد مخصوصاً در دهه نخست قرن ۲۱، به یک موضوع مهم دانشگاهی در برخی از دانشگاه های امریکا تبدیل شد. چهره شاخص این دوره جین شارب است. او گاندی را بزرگ ترین استراتژیست سیاسی می دانست و در این خصوص کتابی با عنوان «گاندی همچون بزرگ ترین استراتژیست سیاسی» نوشت. در واقع او نظریه گاندی را از مبانی دینی، اخلاقی و فلسفی اش جدا کرد و صرفاً به عنوان یک تکنیک قدرت و تغییر از آن استفاده کرد و توضیح داد که چگونه یک قدرت مقتدر را در منازعات حاد که ایجاد تغییر در آن ها از راه مصالحه و مذاکره میسر نیست، با استفاده از مقاومت عاری از خشونت به مثابه یک استراتژی و تکنیک شکست داد. نظریه شارب در دوره دوم این مبارزات که پیش از این اشاره شد، وسیعاً مورد استفاده قرار گرفت. رساله مختصر و مفید او تحت عنوان «از دیکتاتوری تا دموکراسی» به ده ها زبان ترجمه شده است و در جریان جنبش اعتراضی مردم اندونیزیا که منجر به سرنگونی رژیم اقتدارگرای سوهارتو و استقرار دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی شد، بر ترجمه مالایی آن دکتر وحید رهبر نهضت العلمای اندونیزیا مقدمه نوشت و نظریه او از چنان تأثیرگذاری برخوردار بوده است که او را نظریه پرداز انقلاب های مخملین در اروپای شرقی می دانند. اما کسانی که بیش از دیگران نظریه مقاومت عاری از خشونت را بر مطالعات تجربی و داده های دقیق و نمودارهای مشخص استوار کردند و فرضیه های گوناگون را در این باب مطرح و هر کدام را به مدد این داده ها تأیید یا رد کردند، استاد دانشگاه هاروارد خانم اریکا چنووث و همکار وی ماریا استفان هستند. تحقیقات چنووث اکنون از تحقیقات زنده و به روز دانشگاهی در خصوص این موضوع به حساب می آید. در واقع به کمک این تحقیقات اصل و بسیاری از جزئیات نظریه گاندی در باب مقاومت عاری از خشونت و موفقیت آن تأیید شد. البته با این تفاوت که چنووث مانند شارب در تبیین این موفقیت مانند گاندی به اصول اخلاقی، دینی و هستی شناسانه، آن گونه که این جانب در این بخش توضیح دادم، استناد نمی کند، بلکه آن را بر اساس علل و عوامل سیاسی و اجتماعی که بر زندگی روزمره انسان ها حاکم اند، توضیح می دهد.

مرحله سوم، مرحله بازگشت به رهبرد جامع است. بازگشت به این رویکرد که از دهه ۱۹۹۰ به بعد در کنار دیدگاه غالب به تدریج شکل گرفته و اهمیت افزون تری یافته است، محصول کوشش فکری مایکل ان ناگلر استاد دانشگاه برکلی است. او معتقد است، نگاه صرفاً سیاسی و تکنیکال به مبارزه عاری از خشونت سبب شده است خشونت نهفته و مخفی در این مبارزات نادیده گرفته شود و این خود مشکل ساز است و چه بسا که حتی موفقیت اولیه را نیز به بار نیاورد. لذا بازگشت به رهبرد جامع گاندی و کینگ را پیشنهاد و تعلیم می دهد. اریکا چنووث

نیز در آخرین مطالعات خود متوجه بروز مشکلات جدی در این گونه مبارزات در دههٔ اخیر شده است و لذا این اندیشه را مطرح کرده است که بخشی از این مشکلات ممکن است صرفاً راه حل فلسفی داشته باشد که احتمالاً مراد اش بازگشت به اصول و ریشه‌های اخلاقی و فلسفی این نوع از مبارزه است. در پایان بخش سوم به مشکلات این مبارزه آن گونه که چنووث توضیح می دهد، خواهیم پرداخت. به گفتهٔ او در دههٔ اخیر، یعنی دههٔ دوم قرن ۲۱ علی‌رغم این که مبارزهٔ عاری از خشونت به لحاظ کمیت افزایش داشته است، اما در میزان موفقیت آن نوعی کاهشی معنادار دیده می‌شود، در بحث از علل این پارادوکس به گفتهٔ چنووث و راه بیرون رفت از آن «بازگشت به رهبرد جامع» را مطرح خواهیم کرد.

بخش دوم

مقاومت عاری از خشونت از منظر تحلیل قدرت سیاسی

مقدمه

چنان‌که آمد، گاندی مقاومت عاری از خشونت را به عنوان نیروی روح، نیروی عشق و نیروی حقیقت مطرح کرد و آن را سات‌یاگ‌راها نامید و گفت مهم‌ترین ابزارهای آن نافرمانی مدنی، عدم‌همکاری و اهیمناسا اند و گفتیم این نیرو که توسط گاندی کشف شد، قرن بیستم را تغییر داد. هم‌چنین چارچوب مفهومی‌ای آن را توضیح دادیم که به نظر می‌آید از قدرت تبیین‌گری خوبی برخوردار است، یعنی هم می‌تواند توضیح دهد که چرا مقاومت عاری از خشونت و تحت چه شرایطی و با رعایت چه اصولی می‌تواند پیروز شود، و هم می‌تواند دلایل موفقیت انقلاب‌ها و مبارزات عاری از خشونت را که تا کنون رخ داده و دلایل شکست پاره‌ای از آن‌ها را توضیح دهد.

اما این مباحث عمدتاً صبغه فلسفی داشت. اکنون می‌توانیم نظریه مقاومت عاری از خشونت را از منظر تجربی‌تر و عینی‌تر که دانش سیاسی است، تجزیه و تحلیل کنیم. آیا از این منظر هم می‌توانیم بگوییم که مقاومت عاری از خشونت ما را برای عبور از دیکتاتوری به دموکراسی، رهایی از اشغال خارجی، کسب استقلال و یا اصلاح یک سیستم و تحصیل برخی از حقوق بنیادین، از جنگ و خشونت بی‌نیاز کند؟ به طور خاص در مورد عبور از دیکتاتوری به دموکراسی، آیا مقاومت عاری از خشونت، نسبت به جنگ، مداخله خارجی، مذاکره و گفت‌وگو، بهترین و مؤثرترین روش و گزینه است که می‌تواند ما را به دموکراسی پایدار برساند؟ اگر جواب این دو پرسش از منظر تحلیل قدرت سیاسی مثبت باشد، نظریه گاندی از این منظر هم تأیید می‌گردد.

این مسئله از دهه هفتاد قرن بیستم به بعد به یک موضوع مهم برای تحقیق و پژوهش - هرچند نه به اندازه استراتژی جنگ و خشونت - تبدیل شده است. کسانی چون اکرومن، کروگler، کانز، دوال، جین شارپ و دیگران در این باب تحقیق کرده‌اند و کوشیده‌اند روشن کنند که مقاومت عاری از خشونت خود از سنخ قدرت سیاسی است که دینامیزم عمل آن در جامعه، تکنیک‌ها و استراتژی‌های آن به خوبی درک و فهم شوند تا هم راز موفقیت آن در نمونه‌های فراوان تاریخی این نوع از مبارزات دانسته شود و هم درست مانند جنگ از حیث روش، تکنیک و استراتژی روشن‌تر گردد و دانش آن، درست مانند دانش جنگ تولید شود تا به عنوان ابزار مؤثر از آن به جای جنگ و بدیل آن در منازعات مهم و سخت که معمولاً از انواع جنگ و خشونت در آن‌ها استفاده می‌شود، استفاده گردد. از منابع خوب در این زمینه، «منازعه خشونت‌پرهیز استراتژیک»^{۶۷} با عنوان فرعی «دینامیسم‌های قدرت مردم در قرن بیستم» نوشته اکرومن و کروگler است. در این کتاب با مطالعه موردی موارد متعدد، ۱۲ اصل را برای موفقیت مقاومت عاری از خشونت، به دست داده است. از جمله منابع دیگر از اکرومن و دوال است تحت عنوان نیروی قدرتمندتر. در این کتاب دو محقق یادشده به مطالعه موردی و تحلیل انقلاب‌ها و مبارزه‌های عاری از

67. Peter Ackerman & Christopher Krugler, Strategic nonviolent conflict; The Dynamics of people power in the twenty Century, Praeger Publishers, 1994.

خشونت پرداخته اند.^{۶۸} اما در این میان جین شارپ با کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌های فراوان خود، برجسته‌تر به نظر می‌رسد.

جین شارپ، دانش‌پژوه علوم سیاسی و نظریه پرداز انقلاب عاری از خشونت، کوشیده است به دو پرسش یادشده از منظر تحلیل قدرت سیاسی جواب دهد.

تفاوت روش‌شناسی جین شارپ و گاندی

در ابتدا می‌خواهم تفاوت اساسی روش تحقیق و پژوهش شارپ را با گاندی توضیح دهم. همان‌گونه که اشاره شد، گاندی برای تبیین مقاومت عاری از خشونت از زبان فلسفی و دینی استفاده می‌کرد و برای آن بنیادها و ریشه‌های وجودشناختی، دینی، معنوی و اخلاقی قائل بود و البته از زبان سیاسی و اساساً روانشناسانه و جامعه‌شناسانه هم استفاده می‌کرد. اما شارپ نظریه گاندی را از ابعاد فلسفی، دینی، اخلاقی آن جدا می‌کند و می‌کوشد صرفاً به زبان انضمامی دانش سیاسی و جامعه‌شناسانه که وجه دوم از زبان گاندی هم بود، توضیح دهد. برای او گاندی بیش از آن‌که یک فیلسوف باشد، یک نظریه‌پرداز و متفکر سیاسی است و از این منظر، یعنی از منظر دانش سیاسی به قدرت، نظریه گاندی را توضیح می‌دهد و خاطر نشان می‌کند که دیدگاه و مبارزات گاندی الهام‌بخش بوده است و اذعان می‌کند که ساختار اصلی این نظریه در ابعاد مختلف خود توسط گاندی صورت‌بندی شده است.^{۶۹} شارپ تصریح می‌کند که مبارزه عاری از خشونت، وسیله‌ای است مؤثر در وضعیتی که گرفتار یک منازعه حیاتی باشیم و به طور عینی و انضمامی قدرت و توان خود را در سطح وسیع و گسترده نشان داده است. او در این زمینه به مثال‌های تاریخی فراوان و برخی از داده‌های آماری نیز استناد می‌کند و می‌گوید این واقعیت و قدرت، چیزی نیست که لازم باشد برای آن ریشه‌های دینی و اخلاقی قائل شویم و یا آن را محصول و نیازمند رهبران کارزماتیک بدانیم. بلکه آن را صرفاً به عنوان یک تکنیک اساساً سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موضوع بحث و بررسی خود قرار می‌دهیم.^{۷۰} لذا مقاومت عاری از خشونت که در نزد گاندی نحوه‌ای از وجود و گونه‌ای از سیر و سلوک اخلاقی و وجودی بود در نگاه شارپ به مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و استراتژی‌ها تنزل می‌کند.

نقطه اصلی و کانونی تحلیل او این است که منابع و پایه‌های قدرت سیاسی در میان مردم است و لذا وابسته و متکی به رضایت، حمایت، اطاعت و همکاری مردم است. اگر مردم از این قدرت و توانایی برخوردار شوند که بتوانند با هم همکاری کنند و به گونه‌ای دسته‌جمعی از اطاعت خارج شوند و همکاری نکنند پایه‌ها و ستون‌های قدرت سیاسی دیکتاتوری که روی شانه‌های آنان استوار است. فرو می‌ریزد و سقوط می‌کند. به عقیده جین شارپ به همین دلیل قدرت مردم بنیادین و اصلی است و بیشتر از قدرت هر دیکتاتور و نظام دیکتاتوری است. یعنی یک قاعده کلی است، استثنا ندارد. دیکتاتوری هر اندازه بی‌رحم و خون‌آشام و از ابزار و امکانات مادی سرکوب برخوردار باشد در مقابل قدرت مردم دوام نمی‌آورد، چون ستون‌های این قدرت، هرچند هم قوی باشند، بر اطاعت، رضایت و همکاری مردم قرار دارند. اگر مردم بتوانند دسته‌جمعی از اطاعت خارج شده و همکاری نکنند همه این ستون‌های به ظاهر بسیار قدرتمند فرو می‌پاشند. لذا پرسش مهم‌تر این است مردم چگونه می‌توانند به این مرحله از قدرت برسند که دسته‌جمعی از اطاعت خارج شده و همکاری نکنند و این سنخ از مبارزه را که در واقع مقاومت و نافرمانی مدنی است ادامه دهند تا آن ستون‌ها فرو بریزند؟ در این مسیر از چه راهبرد، استراتژی‌ها و تکنیک‌ها استفاده کنند و اساساً مردم چگونه می‌توانند، منسجم و قدرتمند شوند که بتوانند تصمیم دسته‌جمعی بگیرند و منابع و ستون‌های قدرت را با اتخاذ تکنیک‌های اعتراضی خشونت‌پرهیز که از سنخ نافرمانی و عدم همکاری باشند، روز به روز تضعیف کرده و در نتیجه سقوط دهند؟ به باور این جانب در این مورد مهم‌ترین پرسش این است که مردم در یک نظام استبدادی که در آن همه مجاری تصمیم‌گیری گروهی توسط حکومت کنترل می‌شود و هیچ‌گونه آزادی‌ای وجود ندارد و تمامی منابع مادی هم در انحصار حکومت است و هرگونه مخالفت را

68. Erica Chenoweth & Maria Stephan, Why Civil Resistance Works; The Strategic Logic of Nonviolent Conflict, p. 33- 34. & Peter Ackerman and Jack Duvall, A Force more Powerful; A century of nonviolent Conflict, St. Martin's Press ebook.

69. Gene Sharp, The Politics of Nonviolent Action, part one, p. 82 – 87.

70. Ibid, p. 4 – 10, 109 – 115.

شدیدا سرکوب و مجازات می‌کنند، مردم چگونه می‌توانند منسجم و متشکل شوند و به‌طور دسته‌جمعی مخالفت کنند و از اطاعت خارج شوند و سیستم مجازات حکومت را از کار بیندازند؟ چون در این‌گونه از نظام‌ها مردم به شدت تضعیف و کنترل می‌شوند.

جین شارپ با توجه به دو پرسش نخست و نکاتی که در ذیل آن اشاره کردم، نظریه خود را به ترتیب زیر شرح داده است:

- مبارزه عاری از خشونت چیست و در چه نوع منازعه قابل استفاده است؟
- آیا از راه جنگ، مداخله خارجی، مذاکره و گفت‌وگو می‌توان دیکتاتوری را شکست داد و دموکراسی را به وجود آورد؟
- چرا می‌گوییم مقاومت مدنی بهترین و در واقع تنها گزینه برای عبور از دیکتاتوری به دموکراسی است؟ چگونه ممکن است با مقاومت مدنی دیکتاتوری بی‌رحم و خون آشام را شکست داد؟

جین شارپ، به تفصیل در اثر سه جلدی خود، که تحت عنوان سیاست‌هایی عمل خشونت‌پرهیز^{۷۱} در سال ۱۹۷۳ منتشر کرد، این پرسش‌ها را به تفصیل مطرح و می‌کوشد به آن‌ها جواب دهد: در بخش اول به تبیین رابطه قدرت و مبارزه، در بخش دوم، روش‌های مبارزه خشونت‌پرهیز و در بخش سوم، دینامیزم‌های مبارزه خشونت‌پرهیز را توضیح داده است. در تبیین رابطه قدرت و مبارزه می‌کوشد نشان دهد که قدرت سیاسی از هر نوع آن چیست و چگونه ریشه در اطاعت و همکاری مردم دارد و چگونه مبارزه عاری از خشونت خود از جنس قدرت است و قدرتمندتر از قدرت دیکتاتوری، اشغالگری و هرگونه قدرت سخت دیگر است و این که مردم با آن می‌توانند، دیکتاتوری را با استفاده از یک سلسله روش‌ها سرنگون کنند. در بخش دوم این روش‌ها را که در چهار دسته تقسیم بندی کرده است توضیح می‌دهد و در بخش سوم دینامیزم عمل این مبارزه را توضیح می‌دهد. این مطالب را به صورت فشرده‌تر و شاید از پاره‌ای جهات منسجم‌تر و کامل‌تر در کتاب گذار از دیکتاتوری به دموکراسی که چهل سال بعد از کتاب نخست نوشته شده، توضیح داده است. راقم این سطور دیدگاه او را با استفاده از این دو منبع و برخی از سخنرانی‌های علمی او توضیح خواهم داد.

نظریه جین شارپ در باب این که مردم با مقاومت عاری از خشونت می‌توانند، دیکتاتوری و یا قدرت اشغالگر را شکست دهند، بر بخش اصلی نظریه او که در باب قدرت است، استوار است. او معتقد است که قدرت مردم اصلی‌تر است و می‌تواند ستون‌های قدرت دیکتاتور را نابود کند. لذا در واقع جنگ قدرت با قدرت است. لیکن ابزار جنگ از سوی مردم خشونت نیست، مقاومت و نافرمانی مدنی است. بنابراین این مبارزه مانند جنگ متعارف اولاً نیازمند سپاه و لشکر است که بدون انسجام و تشکل مردم و نهادهای قدرتمند اجتماعی محقق نمی‌شود و ثانیاً مانند جنگ نیازمند برنامه/پلان جامع، استراتژی، تکنیک و تاکتیک است. لذا می‌توان این بخش از نظریه او را ذیل عناوین زیر توضیح داد:

- منابع و ستون‌های اصلی قدرت سیاسی چیست و چگونه ممکن است این منابع و ستون‌ها توسط مردم ساقط شوند؟
 - نیازهای اساسی مبارزه عاری از خشونت برای این که از دیکتاتوری به دموکراسی برسند، چیست؟
- پاسخ به این دو پرسش را از نگاه جین شارپ و دیگر محققان این رشته که به سبک و سیاق ایشان تحقیق کرده‌اند در این بخش پی می‌گیریم.

۱. مبارزه عاری از خشونت چیست و آیا می‌تواند جایگزین جنگ شود؟

مبارزه عاری از خشونت چیست، آیا می‌تواند در تمامی موارد جایگزین مبارزه خشونت‌آمیز شود؟

جین شارپ با طرح این پرسش که چگونه می‌توان برای مثال از سلطه یک قدرت سرکوب‌گر که پولیس و ارتش مجهز دارد و با بی‌رحمی تمام هرگونه اعتراض را سرکوب می‌کند، رهایی یافت، مبارزه عاری از خشونت را در کنار جنگ منظم، جنگ چریکی، مذاکره و گفت‌وگو،

کودتا به عنوان روش‌های احتمالی عبور از این وضعیت مطرح می‌کند. در واقع او در این تقسیم‌بندی بر تفاوت ماهوی مبارزه عاری از خشونت با مبارزه خشونت‌آمیز از قبیل جنگ منظم و جنگ گوریلابی تأکید می‌کند که در آن، برخلاف جنگ شما کسی را نمی‌کشید و به احدی ضرر وارد نمی‌کنید و چیزی را نابود نمی‌کنید، فقط قدرت دیکتاتوری و اشغال‌گر را نابود می‌کنید.

از نگاه شارپ در یک کلام مقاومت عاری از خشونت مجموعه‌ای از فنون و تکنیک‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اند که به کمک آنها مردم می‌توانند، قدرت جمعی خود را به گونه مؤثر جهت از میان بردن منابع قدرت سیاسی مستقر به کار ببرند و آن را ساقط کنند.

نکته مهم دیگری که شارپ در آثار خود به طور مؤکد بارها تکرار کرده است این است که مبارزه عاری از خشونت به عنوان مجموعه‌ای از فنون و تکنیک‌ها به عنوان یک راهبرد و استراتژی برای حل منازعاتی چون رهایی از دیکتاتوری و رسیدن به دموکراسی، رهایی از هرگونه تسلط و نابرابری و تحصیل آزادی و رهایی از اشغال خارجی که با مصالحه (compromise) حل نمی‌شوند، به عنوان جایگزین انواع جنگ و خشونت، به کار برده می‌شوند که حل آن‌ها از طرق قانونی (قوانین موجود و نافذ)، چون مذاکره و مانند آن معمولاً ممکن و میسر نباشند. او آن را مؤثرتر از انواع جنگ و خشونت می‌داند و معتقد است اگر کوشش و تلاش پیوسته که برای مؤثر ساختن جنگ، ابزارها، روش‌ها و استراتژی‌های آن به کار برده می‌شود، اگر در مورد مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن به کار برده شود به مراتب مؤثرتر می‌گردد.^{۷۲}

بنابراین مبارزه عاری از خشونت نیز از سنخ اعمال قدرت بوده و به کمک آن می‌توان تغییر اساسی به وجود آورد و از دیکتاتوری به دموکراسی رسید و از ظلم و ستم خارجی رهایی یافت. پیش‌فرض آن این است که منبع اساسی قدرت در مردم است و این قدرت افزون‌تر از هرگونه قدرت سیاسی مستقر است. لذا مبارزه عاری از خشونت، از جنس مذاکره، استدلال منطقی (البته استدلال منطقی می‌تواند از تکنیک‌های مهم مقاومت عاری از خشونت برای مشروعیت‌زدایی از قدرت سیاسی مستقر و از ایدئولوژی آن باشد) و تعامل با حکومت مستقر و ایجاد سازش میان خواست‌های گوناگون و یا مبارزه نرم و منفعل (passive) نیست که خشونت را غیر اخلاقی می‌داند و به تغییرات بنیادین و روش‌های اعتراضی شدید اجتماعی باور ندارد، به نصایح و انتقاد گاه و بیگاه و احیاناً اعتراضات نرم و ملایم بسنده می‌کند. بنابراین در این مبارزه هدف اساسی، تغییر وضع موجود است. این تغییر از راه مذاکره و روش‌های قانونی به دست نمی‌آید. پس باید از قدرت مردم برای این تغییر استفاده کرد تا برای مثال دیکتاتور حاضر به قبول تغییر شود و اگر تغییر بنیادی را قبول نکرد سقوط کند. این قدرت فائده در مردم وجود دارد که با اطاعت، همکاری و رضایت نسبی خود به حکومت مستقر داده‌اند. یعنی قدرت سیاسی چیزی نیست که در ذات دیکتاتور و یا نظام حاکم وجود داشته باشد، بلکه از اطاعت و همکاری مردم، نهادهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به وجود می‌آید و در بقای خود نیز متکی و وابسته به این اطاعت و همکاری است. در مبارزه عاری از خشونت، مجموعه‌ای از تکنیک‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ابداع و استعمال می‌شوند که مردم و نهادهای جامعه بتوانند به صورت دسته جمعی از اطاعت خارج شده و به طور عمده همکاری خود را قطع کنند و از قدرت سیاسی سلب مشروعیت کنند. به این وسیله منابع قدرت او می‌خشکد و نابود می‌شود و قدرت سیاسی نیز فرو می‌پاشد. پس این نوع از مبارزه متشکل از مجموعه‌ای از فنون و تکنیک‌ها است که قدرت اجتماعی مردم را از قوه به فعل می‌رساند. لذا از هر جهت مانند جنگ است، نیازمند نظم، آموزش، ابزار و فنون (تکنیک)، پلان‌گذاری، استراتژی، و تاکتیک است.

۱.۱. تفاوت مبارزه عاری از خشونت با جنگ

اول این که جنگ از هر نوع آن از سنخ خشونت است. اما این سنخ از مبارزه هرگونه خشونت را رد می‌کند، چون خشونت سبب می‌شود که تکنیک‌های آن که کاربرد اجتماعی و سیاسی دارند و از جوجیتسوی سیاسی استفاده می‌کند، این خصوصیت خود را از دست دهند و مؤثر واقع نشوند. پس افزون براین که مانند جنگ از ابزارهای جنگی استفاده نمی‌کند، تفاوت این روش با خود جنگ واضح است، با هرگونه رفتار خشونت‌آمیز سیاسی مخالف است و آن را موجب ناکامی می‌داند، از این جهت شبیه رفتارهای جوانمردانه و شدیداً اخلاقی است.

دوم این که این روش در موفقیت خود متکی به حمایت و مشارکت هر چه بیشتر مردم و نهادهای اجتماعی است. هم چنین در این روش امکان مشارکت در صدهای بیشتر از مردم و اقشار گوناگون جامعه بیشتر و آسان تر است به هر میزان که تنوع و در صدهای مشارکت و تکنیک های مبارزه متنوع تر باشد، امکان موفقیت افزایش می یابد. لذا به هر میزان که مردم و نهادهای آن مستقل و قدرتمند باشند، بهتر می توانند به صورت جمعی از اطاعت خارج شوند و سلب مشروعیت کنند. از این رو نیازمند سازماندهی، آموزش و قدرتمند ساختن جامعه و نهادهای اجتماعی است. در واقع ارتش منظم این مبارزه، مردم اند که از طریق نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و گروه های هویتی گوناگون و ذینفع، متشکل می شوند.

سوم این که چون ابزار این مبارزه از سنخ تکنیک های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و متکی بر قدرت مردم است، بیشتر از جنگ نیازمند برنامه ریزی، سازماندهی، آموزش، تدوین استراتژی و تاکتیک و ابداع تکنیک است.

چهارم، همان گونه که مکرر اشاره شد، این سنخ از مبارزه بر قدرت مردم و تکنیک های اساسا اجتماعی استوار است، لذا نیازمند جامعه ای توانمند است. توانمندی یک جامعه به این است که افراد در آن ایزوله شده، اتمی و اجتماع چیزی جز توده نامتشکل از افراد نباشد. بلکه دارای نهادهای اجتماعی قدرت باشند و از قدرت سازماندهی برخوردار باشند و بتوانند با یکدیگر کار کنند. لذا پیش نیازها و روش های مهم این نوع از مبارزه، توانمندسازی جامعه و نهادهای آن است که افراد بتوانند متشکل شده و با یکدیگر کار کنند.

پنجم، تکنیک های این نوع از مبارزه بسیار متنوع و گوناگون است و امکان ابداع تکنیک های نو و فزاینده در آن زیاد است و لذا می توان هزاران تکنیک را بسته به شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود ابداع کرد و به کار برد، در حالی که تکنیک های جنگ و روش های خشونت آمیز محدود است.

۱.۲. مقاومت عاری از خشونت بدیل جنگ

بخشی دیگر از پرسش این بود که آیا مقاومت عاری از خشونت می تواند در همه جا و در هر

منازعه ای جایگزین جنگ و خشونت شود و ما را از آن بی نیاز کند؟

جین شارپ معتقد است که این نوع از مبارزه یک روش و تکنیک واقعی برای استفاده از قدرت مردم در تمامی منازعات حاد از قبیل مقابله با تجاوز خارجی، تغییر یک رژیم خون آشام و مقابله با آن و کسب استقلال است، لذا نمی توانیم بگوییم که فقط در دموکراسی ها و یا در حاکمیت اشغالگران دموکرات کار می دهد، نه در مقابله با رژیم های خون آشام. در واقع نکته اصلی استدلال شارپ این است که تحلیل قدرت سیاسی و قدرت مردم و سنجش این دو با یکدیگر به گونه ای علمی، نشان می دهد که قدرت مردم که در مقاومت عاری از خشونت و تکنیک های آن تحقق می یابد، به مراتب قدرتمندتر و متنوع تر از قدرت سیاسی مستقر و ابزارهای خشونت آمیز است. به این وسیله نشان می دهد یک روش همه جا شمول است. شواهد و تجارب تاریخی نیز صحت این مدعا را تأیید می کند که چنین قدرتی با این ویژگی که قدرتمندتر از خشونت است، وجود دارد. اما به باور او چون نوعی باور به خشونت بر اذهان مسلط بوده است در تاریخ نگاری، نمونه هایی موفق مقاومت عاری از خشونت علیه رژیم هایی بی رحم چون آلمان نازی، دیده نشده است. در واقع این نوع از مقاومت حتی در برابر نازی ها در خود آلمان در مبارزه زنان آرین نژاد برای رهایی شوهرا یهودی شان و در ناروی/نروژ و موارد دیگر وجود داشته است و جواب داده است. او در بخشی از درس گفتار خود که تحت عنوان «قدرت و توانش مبارزه خشونت پرهیز» ایراد کرده است، چنین می گوید: «زمانی وجود داشت که ایده ای مبارزه عاری از خشونت، به عنوان ایده ای تجربه نشده و غیر معقول، مردود شمرده می شد و مصداق اوتوپیاگرایی^{۷۳} و اخلاقی سازی^{۷۴} شمرده می شد و هرگاه که ما موردی مهم مبارزه عاری از خشونت داشته ایم، با این استدلال کنار گذاشته شده است که آن موارد خاص، استثنایی و تابع شرایط محیطی خاص خود بوده است. مبارزه میلیون ها هندی برای استقلال به

73. utopianism

74. moralizing

کمک و رهبری گاندی با این استدلال کنار گذاشته می‌شود که بریتانیایی‌ها بسیار جنتلمن بودند و آن‌ها از قتل عام در «چاروالا باغ» واقع در امریتسار خبر ندارند، جایی که سربازان با مسلسل بر اجتماع اعتراضی مسالمت‌آمیز آتش گشودند تا این‌که تجمع کنندگان از زیر آتش گلوله فرار کردند. یا جنبش حقوق مدنی، جنبش شجاعانه‌ای در اوضاع و احوالی توسعه داده شد که در آن اوضاع و احوال^{۷۵} هیچ کس یک مبارزه جمعی آزادی خواهانه عاری از خشونت را از آمریکایی‌های آفریقایی تبار و متحدان اروپایی تبار آنان پیش‌بینی نمی‌کرد. این مبارزه را با این استدلال نادیده می‌گیرند که در دموکراسی رخ داده است. آیا در ایالت‌های جنوبی در آن زمان دموکراسی بود؟ آیا راسیسم آنان با نظریات نژادپرستانه‌ای نازی‌ها قابل قیاس نبود؟ در حالی‌که آمریکایی‌های آفریقایی تبار دهه‌ها بود که قربانی لینچینگ‌ها،^{۷۶} آدم‌کشان و دیگر انواع وحشت بودند.»^{۷۷}

در واقع جین شارب مدعای خود را در این باب بر سه پایه استوار کرده است:

الف. مطالعه تاریخی در مورد نمونه‌های مقاومت عاری از خشونت که موفقیت کامل و یا نسبی داشته است. در این زمینه نیز او مدعی است که این سنخ از مقاومت حتی در روم باستان پیش از میلاد مسیح وجود داشته است و موفق بوده است. او این نمونه‌های تاریخی را در دوره‌های گوناگون نشان می‌دهد، لیکن به گونه‌ای گسترده‌تر نمونه‌های این مبارزه را از آغاز قرن بیستم تا ختم دهه شصت قرن بیستم در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد که تحت شرایط گوناگون و بسیار متنوع حتی تحت سلطه رژیم آلمان و رژیم‌های کمونیستی موفق بوده است. او از انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ حکایت می‌کند که به نظر او در بخش اساسی خود هر دو از سنخ مبارزه بدون خشونت بود.^{۷۸}

ب. بررسی امکان و میزان موفقیت گزینه‌های بدیل از قبیل جنگ منظم، جنگ گوریلائی، کودتا، مذاکره و مبارزه قانونی در منازعات حاد از قبیل سقوط دادن دیکتاتوری و رسیدن به دموکراسی.

ج. ارائه نظریه در تبیین این‌که چرا مقاومت عاری از خشونت می‌تواند به پیروزی برسد و بهتر از جنگ و خشونت نتیجه‌بخش باشد. نظریه او در این باب نظریه قدرت مردم است، همان‌گونه که به تکرار اشاره شد بر تحلیل قدرت از جمله قدرت سیاسی استوار است.

۱.۲.۱. مستندات و شواهد تاریخی نظریه مقاومت عاری از خشونت

مستندات تاریخی وی مانند بسیاری دیگر از قبیل مطالعات موردی اکرومن و دوال - همان‌گونه که چینوز و استفان به خوبی توضیح می‌دهند^{۷۹} - به اندازه کافی روشنند نبوده است. اما از این لحاظ که ما را به نمونه‌های تاریخی متنوع و گوناگون که هرکدام به طور موردی قابل مطالعه و تحقیق اند ارجاع می‌دهند و یا با جزئیات روایت خود را از آن نمونه‌های تاریخی به تفصیل - اکرومن و دوال - و یا به اختصار - جین شارب - ارائه می‌دهند، برای مطالعه کنونی به خودی خود حایز اهمیت است، چون مطالعه چنووت و استفان - چنان‌که به تفصیل بحث خواهیم کرد - هرچند روشن‌مند است و میان تحلیل آماری و تحلیل کیفی که بر مورد مطالعه موردی چهار نمونه تاریخی استوار است، جمع کرده است، اما روایت شان از مقاومت‌های تاریخی فاقد جزئیات، تنوع، پویایی و الهام‌بخشی است که برای مثال در گزارش اکرومن و در سطح کم‌تر در مطالعه جین شارب می‌توان دید. این روایت‌ها خواننده را عملاً درگیر تجربه زیسته مقاومت‌گرانی می‌کنند که با پس‌زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اقتصادی گوناگون در برابر رژیم‌های اشغالگر و خودکامه و در برابر سرکوب و نابرابری مقاومت کرده‌اند و به پیروزی نسبی و یا کامل رسیده‌اند. لذا برای ما توجه به این نوع از مطالعه در شرایط روحی و سیاسی‌ای که در آن قرار داریم، بسیار حیاتی است. شاید با درک و فهم عمیق از اصل این نظریه، مبانی فلسفی آن و مطالعه علمی و روشمند چنووت، نکاتی ارزشمند و قابل استفاده از این مطالعات تاریخی به دست بیاوریم. اگر ما بتوانیم این منابع را مطالعه و ترجمه و منتشر کنیم، بی‌گمان درک جمعی ما را از این مبارزه

75. circumstances

76. Lynchings

77. Gene Sharp, "Power and Potential of Nonviolent Strgle", 1990, The Albert Einstein Institution, www.AEinstein.org.

78. Gene Sharp, The Politics of Nonviolent Action, p. 75 – 97.

79. Erica Chenoweth and Maria J. Stephan, Why Civil Resistance works?... p. 37 – 40

بهبود خواهد داد. یکی از نکاتی که این محققان از این مطالعات می‌خواهند نتیجه بگیرند، امکان این نوع از مبارزه در بدترین شرایط است. همان چیزی که ما با آن مواجه هستیم.

همان‌گونه که اشاره کردم، مطالعه و استنادات تاریخی جین شارپ وسیع و گسترده است که می‌توان آن را در جلد اول کتاب سه جلدی سیاست‌های عمل خشونت‌پرهیز مطالعه کرد. لیکن گسترده‌تر از او اکرومن و دوال در اثر مشترک خویش که تحت عنوان «نیروی قدرتمندتر» منتشر کرده‌اند، به تفصیل بیشتر این نمونه‌های تاریخی را به صورت مجزا مورد مطالعه، تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند که می‌توان نوعی مطالعه موردی گسترده به حساب آورد. در این‌جا نخست گزارشی کوتاه از جین شارپ که در مواردی با گزارش‌های اکرومن تکمیل می‌شود، می‌پردازیم.

جین شارپ معتقد است که مقاومت عاری از خشونت، تاریخ طولانی داشته است، اما این تاریخ به دلیل فقدان علاقه در ثبت و روایت آن‌ها - دلایل این بی‌علاقگی را بعداً توضیح خواهم داد - از بین رفته است. حتی گزارش‌های تاریخی موجود و دیگر اطلاعات تاریخی برجای مانده گردآوری نشده‌اند. نتیجه این وضعیت این است که تاریخ جامع در مورد این سنخ از مبارزات و تکنیک‌های آن هنوز وجود نداشته باشد.^{۸۰} با ذکر این مقدمه خاطر نشان می‌کند که خود او در بخش نخست کتاب خود فقط خطوط تاریخ این مبارزات را ترسیم و چند مورد را که از اهمیت بیشتری برخوردار اند با جزئیات بیشتر گزارش می‌کند. این خطوط کلی عبارتند از:

۱. **نمونه‌های تاریخی بسیار قدیمی:** به گفته شارپ برخی از نمونه‌های بسیار قدیمی برمی‌گردد به روم باستان، برای مثال یک مورد از این نوع مبارزه در سال ۴۹۴ پیش از میلاد وجود داشته است که در آن، شهروندان عادی روم به جای کشتن کنسول‌ها از شهر خارج شدند و به غاری پناه بردند و چند روزی در آنجا ماندند و از هرگونه همکاری سرباز زدند، تا این‌که برای اصلاح امور و تحقق خواسته‌های آنان توافقی حاصل شد. او نمونه‌های دیگر از دوره باستان و قرن ۱۶ میلادی ذکر می‌کند.^{۸۱}

۲. **گسترش مبارزات عاری از خشونت پیش از گاندی:** شارپ می‌گوید که ما شاهد گسترش تکنیک مبارزه عاری از خشونت پیش از گاندی از قرن ۱۸ تا سال‌های نخست قرن بیستم هستیم. رشد و گسترش این مبارزات در این دوره از منابع و اهداف زیر ناشی می‌شدند:

الف. اهداف و آرمان‌های ملی‌گرایانه: مستعمره‌نشین‌های آمریکایی پیش از ۱۷۷۵ مواردی عالی از این نوع مبارزه اند. برای مثال دانیل دولان از مریلند پیشنهاد کرد برای این‌که پارلمان بریتانیا در قوانین ظالمانه خود تجدید نظر کند، مقاومت اقتصادی به عمل آید. به نمونه‌هایی چون مقاومت مردم هنگری/ مجارستان علیه اتریش بین سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۷ و بایکوت کالاهای جاپان توسط چینی‌ها در اوائل قرن بیستم اشاره می‌کند. در این میان او مبارزه مردم آمریکا را در برابر استعمار بریتانیا بسیار مؤثر و مهم می‌شمارد و می‌گوید آنان توانستند خواسته‌های خود را بر بریتانیا تحمیل کنند چون قدرت بریتانیا در نتیجه عدم همکاری شان زمین‌گیر شده بود. به عین ترتیب مقاومت مردم مجارستان بسیار موفقیت آمیز بوده است. لیکن این وقایع تاریخی که به گفته او به طور کامل شناخته نشده است و یا به طور کلی نادیده گرفته شده است، اما در برعکس آن، جنگ‌های بسیار بی‌اهمیت و فاقد تأثیر تاریخی گزارش شده است.

ب. آرمان‌های صنفی عدالت‌طلبانه: به گفته شارپ در کنار این مقاومت‌های ملی، تکنیک‌های مبارزه عاری از خشونت، در این بازه زمانی، از قبیل بایکوت، اعتصاب عمومی، توسط اتحادیه‌های صنفی برای مبارزه علیه سیستم‌های اجتماعی غیر عادلانه و برای ارتقا و بهبود شرایط کار و کارگران، به کار گرفته شد.

ج. گسترش تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت در اندیشه متفکران: در این بازه زمانی، متفکرانی چون تولستوی در روسیه و دیوید ثورو در آمریکا، در مورد تکنیک‌ها و اندیشه مقاومت عاری از خشونت اندیشیدند، نوشتند و به آنها عمل کردند. هر دو کوشیدند نشان دهند که چگونه می‌توان یک جامعه بهتر را به طور صلح‌آمیز خلق کرد. ثورو ایده نافرمانی را در برابر قوانین غیر اخلاقی مطرح کرد. او نوشت:

80. Gene Sharp, The Politic of Nonviolent Action, p. 75.

81. Ibid, p. 75 – 76.

«به زندگی خود اجازه دهید که مانع و عایقی باشد برای توقف این ماشین». مراد او از ماشین چرخه سیستم غیر عادلانه دولتی و اجتماعی است. او چنین ادامه می‌دهد: «یک اقلیت، در صورتی فاقد قدرت است که خود را با اکثریت تطابق دهد، اما اگر با تمام توان خود سد راه آن شود نه تنها اقلیت نیست بلکه قدرتی است شکست ناپذیر». اما تولستوی و نامه او به گاندی که در آن گفته بود اطاعت از بریتانیا و همکاری هندیان با این کشور حکومت بریتانیا را ممکن ساخته است که به گفته شارپ تأثیر عمیق بر گاندی گذاشت.

د. رشد و گسترش مقاومت عاری از خشونت: در همین زمان مقاومت عاری از خشونت در برابر استبداد در بسیاری از جاها و لو غیر آگاهانه رشد کرد و تأثیراتی بسیار بر جای نهادند. نمونه شاخص و برجسته این مخالفت در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به وقوع پیوست.^{۸۲}

۳. نمونه‌های اوایل قرن بیستم: جین شارپ چند نمونه مهم از مبارزه عاری از خشونت را که در ربع نخست قرن بیستم به وقوع پیوسته است، به اختصار گزارش می‌کند. اولین انقلاب مهم که با آغاز قرن به وقوع پیوست انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ بود. این انقلاب با یک تجمع مردمی در کاخ زمستانی تزار و تقدیم یک دادخواست شروع شد که در آن گارد سلطنتی بر روی جمعیت آتش گشود و بیش از صد نفر کشته و چندصد نفر دیگر مجروح شدند. در پی این رویداد خونین، مقاومت عمدتاً مدنی و عاری از خشونت شروع شد. اعتصاب عمومی توسط اتحادیه‌های صنفی، شهرهای مسکو، سن پترزبرگ و خطوط حمل و نقل راه‌آهن را فلج کرد. تمامی ولایات و ملیت‌ها از کنترل تزار خارج و حکومت‌های خود را به وجود آوردند. در نتیجه این مقاومت‌ها که عمدتاً عاری از خشونت بودند - به جز پاره‌ای از اعتراضات دهقانی که خشونت‌آمیز بودند - در ماه اکتبر آن سال کشور فلج شد. سرانجام تزار فرمانی را امضا کرد که به موجب آن قوه مقننه منتخب را تضمین می‌کرد. به این وسیله قدرت تزار محدود شد اما انقلاب ادامه یافت و شوراهای زیاد موازی حکومت تشکیل شدند و مردم بیشتر متکی به این شوراها شدند. منشویک‌ها و بلشویک‌ها که با نفوذ در شورای مسکو یک شورش مسلحانه را پایه ریزی کردند، اما سربازان با این که پیش از این شورش میزان وفاداری شان به تزار و حکومت مستقر به میزان زیاد ضعیف شده بود و سطح بالایی از نافرمانی و حتی شورش در میان شان دیده می‌شد، در سرکوب این شورش از دستورها اطاعت کردند و این شورش شکست خورد و حکومت نیز موفق شد انقلاب را مهار کند. تا این که سرانجام در سال ۱۹۱۷ در نتیجه انقلاب که عمدتاً بر روش عاری از خشونت متکی بود حکومت تزاری سرنگون شد.^{۸۳} اما این پیروزی نهایی بر رژیم تزاریست که به گفته شارپ عمدتاً متکی بر مقاومت مدنی بود، به گونه‌ای روایت و ثبت تاریخ شد که نقش مبارزه مدنی یا به کلی نادیده گرفته شد یا کوچک و ناچیز شمرده شد و یا نامرتبط به اصل انقلاب به حساب آمد.^{۸۴}

نمونه بعدی مبارزه گاندی در افریقای جنوبی بود که در سال ۱۹۰۶ علیه سرکوب هندیان توسط تفوق طلبان سفید پوست آغاز شد و این مبارزه را گاندی در هندوستان از سال ۱۹۱۵ تا لحظه کشته شدنش در سال ۱۹۴۸ ادامه داد.

نمونه سوم مقاومت برلین علیه کودتای نظامی بود که در دوره جمهوری وایمار رخ داد. این کودتای نظامی در نتیجه نافرمانی و عدم همکاری مردم و بخش‌های مختلف جامعه از جمله کارمندان دولت با حکومت کودتا و کودتاچیان، شکست خورد. در واقع این مقاومت به سود سیستم مستقر و علیه کودتا انجام شد و موفق گردید. یعنی این نمونه نشان می‌دهد که این مقاومت لزوماً همیشه علیه حکومت مستقر انجام نمی‌شود بلکه گاهی به سود یک سیستم سیاسی و برای محافظت از آن انجام می‌شود.^{۸۵} [۸۶]

۴. مشارکت گاندی: تحت این عنوان شارپ به شرح مبارزات گاندی می‌پردازد. در همان آغاز در مورد نقش گاندی در این نوع از

82. Ibid, p. 76 – 78.

83. Ibid, p. 78 – 79.

84. Ibid, p. 74.

85. Ibid, p. 79 – 82.

۸۶. نگارنده نیز در زمان مذاکرات صلح در دوحه و حتی پیش از آن، در دفاع از جمهوریت در برابر طالبان در کنار دفاع قوای مسلح، به شکل‌گیری این نوع از مبارزه توسط گروه‌های ذینفع امیدوار بودم و به اشکال گوناگون مطرح کردم اما این ایده توانست افکار گروه‌های ذینفع را به خود جلب کند. از جمله رجوع شود به مقاله این جانب تحت عنوان «تئوری چهار ضلعی صلح؛ چگونه می‌توان با طالبان به صلح رسید؟»، روزنامه هشت صبح ۱۳۹۷/۱۲/۱۲ برابر با سوم مارچ ۲۰۱۹ (<https://8am.media>). ویرایش دوم این مقاله پس‌اتر در اندیشه معاصر، شماره ۱۵ بهار ۱۳۹۸ که توسط بنیاد اندیشه در کابل منتشر می‌شد، منتشر گردید (<https://andisha.org>).

مبارزات چنین می‌نویسد: «این گاندی بود که مهم‌ترین مشارکت شخصی را در تاریخ تکنیک عاری از خشونت انجام داده است. او با تجارب سیاسی خود در استفاده از عدم همکاری، نافرمانی و سرپیچی از قواعد حاکم، سیاست‌های حکومت را تغییر داده و سرانجام نظام سیاسی را تضعیف می‌کرد. با این تجارب ویژگی این تکنیک توسعه داده شد و نحوه کاربرد آن، سخته و پالوده شد. از جمله اصلاحاتی که گاندی در این مبارزه به وجود آورد توجه به استراتژی و تاکتیک، یعنی استفاده هوشمندانه از زرادخانه روش‌های عاری از خشونت، و ایجاد وفاق و پیوند آگاهانه میان اعتراض جمعی و هنجار عدم خشونت بود.»^{۸۷} چون دیدگاه گاندی پیش از این توضیح داده شده است بیش از این به آن نمی‌پردازیم. فقط اشاره می‌کنم که از نگاه شارپ، گاندی در این عرصه بزرگترین نظریه‌پرداز سیاسی به شمار می‌آید و دیدگاه او را بیشتر از منظر علم سیاست بررسی می‌کند تا از منظر فلسفه و اخلاق و لذا به شرح جزئیات مبارزه او می‌پردازد. همانگونه که در بخش نخست اشاره شد گاندی این روش را هم در حل مسائل داخلی و هم در مبارزه با اشغال بریتانیا به کار برد. او از این روش برای احقاق حقوق طبقه‌ای که در سیستم کاست نجس شمرده می‌شدند استفاده کرد و هم برای حل خشونت‌های فرقه‌ای از آن استفاده می‌کرد.

به گفته شارپ استراتژی بزرگ گاندی بر این اصل استوار بود که حکومت بر یک مردم تا زمانی ممکن است که آن مردم آگاهانه و یا ناآگاهانه به محکوم بودن تن دردهند. «از نظر گاندی اگر تداوم و بقای یک رژیم غیر عادلانه و غیر دموکراتیک متکی بر همکاری، تسلیم بودن و اطاعت مردم است و ابزار تغییر و یا فروپاشی آن در عدم همکاری، سرپیچی، و نافرمانی همان مردم قرار دارد.»^{۸۸}

دیدگاه گاندی مبنی بر این‌که با مقاومت عاری از خشونت می‌توان پیروز شد نیاز به خشونت نیست، قبول آن برای بسیاری از مردم و نخبگان هند سخت بوده است. شارپ از نهرو نقل می‌کند که او یعنی نهرو مبارزه مسلحانه را وسیله مؤثر برای کسب استقلال هند می‌دانسته است و به فلسفه گاندی و تبیین‌های دینی او باور نداشته است. اما سرانجام مانند بسیاری از هندی‌های دیگر استراتژی بزرگ خشونت‌پرهیز گاندی را برای کسب استقلال هند از بریتانیا می‌پذیرد و آن را از خود می‌کند. به گفته نهرو این گاندی بود که استدلال می‌کرد و باور داشت که مبارزه عاری از خشونت نه تنها روش صحیح است بلکه مؤثرترین روش برای اهداف ما است و ما هم قبول کردیم. این روش - به گفته نهرو - علی‌رغم نام منفی اش، یک روش پویا بود و بسیار مخالف تسلیم شدن به اراده حاکم مستبد. این روش، به معنای سرباززدن بزدلانه از عمل نیست بلکه به معنای سرپیچی محض و تمام عیار انسان از شر و وابستگی ملی است.^{۸۹}

۵. مبارزات علیه نازی‌ها: مبارزات عاری از خشونت علیه نازی‌ها که نه تنها اقتدارگرا، دیکتاتوری و استبدادی بود، بلکه مهم‌تر از آن شدیداً ایدئولوژیک، توتالیتار و فاشیستی بود که حتی از روش‌های ژنوسایدی برای حذف مخالفان خود استفاده می‌کرد، بهتر از هر نمونه دیگر امکان این نوع از مبارزه را در شرایط بسیار سخت و دشوار نشان می‌دهد. جین شارپ می‌گوید تعدادی از مقاومت‌های عاری از خشونت در تعدادی از کشورهای اروپایی تحت اشغال نازی‌ها رخ داد اما مهم‌ترین این موارد در سه کشور هالند، ناروی و دنمارک بود. این مبارزات خودجوش و ناگهانی بودند و آمادگی و آموزش قبلی در این مبارزات وجود نداشت، اما مؤثر بودند. اگر آموزش و برنامه‌ریزی قبلی وجود می‌داشت، نتیجه بهتر می‌گرفتند.

در ناروی در سال ۱۹۴۲ ویدکون گوئینسلین نخست وزیر فاشیست و تحت الحمايه آلمان نازی در زمان اشغال این کشور توسط آلمان دستور داد که اتحادیه‌ای از معلمان برای تطبیق برنامه‌های آموزشی فاشیسم تشکیل شود. آن‌ها انجمن را تشکیل دادند و از همه معلمان خواستند که عضو آن شوند. یک فراخوان زیرزمینی در مخالفت با آن صادر شد و از معلمان خواسته شد که به آن نپیوندند. از ۱۲ هزار معلم بین هشت تا ده هزار معلم نامه‌ای را خطاب به گوئینسلین امضا کردند، نام و آدرس شان را نیز نوشتند. هر معلم نوشتند که هرگز نه پیشبرد آموزش فاشیستی را به کودکان تصدیق می‌کنند و نه عضویت در سازمان معلمان جدید را می‌پذیرند. حکومت آنان را تهدید به اخراج کرد و سپس به مدت یک ماه مکاتب/مدارس را بست. معلمان کلاس‌ها را در خانه‌های شخصی برگزار می‌کردند. علی‌رغم وجود سانسور، اخبار

87. Ibid, p. 82.

88. Ibid, p. 84.

89. Ibid, p. 87.

مقاومت منتشر شد. ده‌ها هزار نامه اعتراضی از والدین دانش‌آموزان به اداره حکومت سرازیر شد. بعد از این که معلمان به تهدیدها توجه نکردند حدود هزار معلم مرد دستگیر شدند و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند. کودکان در ایستگاه‌های راه‌آهن جمع می‌شدند و موقع انتقال معلمان که با واگن‌های انتقال حیوانات انجام می‌شد، آواز می‌خواندند. در اردوگاه‌های کار اجباری گشتاپو بر معلمان وضعیتی از وحشت را به این هدف که دست از مقاومت و مطالبات شان بردارند تحمیل می‌کردند. با شکم گرسنه معلمان را در عمق برف با مجبور کردن آنان به حرکات ژیمناستیک سخت و طاقت‌فرسا شکنجه می‌کردند.

بعد از یک ماه مکاتب مجدداً باز شدند، معلمانی که آزاد بودند به شاگردان شان می‌گفتند که آنان از عضویت در سازمان جدید سرباز زدند و از تکلیف و وظیفه وجدانی سخن می‌گفتند. شایعه شده بود که اگر این معلمان عضویت سازمان جدید را نپذیرند، همه و یا برخی از آنان را دستگیر می‌کنند و می‌کشند. اما معلمان بدون استثنا محکم مقاومت کردند. اما معلمانی که توقیف شده بودند یک قطار از آنان به اردوگاه کیرکس در نقطه‌ای دور دست در شمال منتقل شدند و در آنجا در شرایط سخت کارهای پرخطر را انجام می‌دادند با این که حکومت گفته بود که همه آزاد شده و سازمان جدید متوقف خواهد شد. مقاومت معلمان روحیه مردم را در داخل تقویت کرد و مشکلات عدیده برای کوئینسلینگ پدید آمد. سرانجام کوئینسلینگ دستور داد که معلمان رها شوند و آخرین فرد از این معلمان بعد از هشت ماه به خانه بازگشت و سازمان جدید کوئینسلینگ برای معلمان هرگز عملاً به وجود نیامد و مکاتب هرگز برای پروپاگاندای فاشیستی استفاده نشد.^{۹۰} در واقع این داستان فقط یک نمونه از مقاومت مردم ناروی است که شارپ در این کتاب خود آورده است.

در کنار این نمونه شارپ فقط به ذکر یک نمونه‌ای دیگر از این مبارزات می‌پردازد و آن مبارزه زنان برلینی در سال ۱۹۴۳ برای رهایی شوه‌ران یهودی شان از توقیف گشتاپو در توقیفگاه روزن‌اشتراسه است که توسط نیروی مخوف اس‌اس در این توقیف‌گاه در مرکز برلین موقعیت داشت نگه‌داری می‌شدند و بنا بود به اردوگاه‌های کار اجباری از جمله در آشویتس منتقل شوند. این برنامه تحت عنوان «راه حل نهایی» اجرا می‌شد. به موجب آن بر اساس فرمان هیتلر مقرر شده بود که برلین به کلی از وجود یهودیان خالی شود و لذا سربازان اس‌اس یهودیان را دستگیر و به مرکز یادشده منتقل می‌کردند، اما برنامه در نتیجه تجمع شش هزار زن آلمانی نژاد که همسر این مردان یهودی بودند و خواهان رهایی آنان شدند بعد از چند روز مقاومت آزاد شدند. به گفته اکرومن و دووال اعتراض این زنان گشتاپو را مجبور به انتخاب کرد که آیا این زنان را در مرکز برلین و در دید جهانیان سرکوب کند و تبعات آن را از جمله احتمال افزایش اعتراضات را قبول کند و یا این که چندین هزار یهودی را که ازدواج فراقومی و مذهبی داشته‌اند، آزاد کند. طبیعی است که دومی را انتخاب می‌کردند، چون درست است که نازی‌ها وحشی و بی‌رحم بودند، اما احمق نبودند.^{۹۱} به گفته شارپ نابودسازی یهودیان اروپا در جریان بود اما باور عام و شایع این بود که هیچ مبارزه‌ای عاری از خشونت نمی‌تواند برای جلوگیری از آن مؤثر باشد، اما مبارزه عاری از خشونت زنان برلینی این باور عام و شایع را به چالش گرفت.^{۹۲}

۶. **مبارزات مدنی در آمریکای لاتین:** شارپ از دو نمونه مهم مبارزات مدنی و عاری از خشونت در آمریکای لاتین نام می‌برد که عبارتند از سقوط سریع دو دیکتاتور نظامی در کشورهای گواتمالا و السالوادور در آمریکای مرکزی که در سال ۱۹۴۴ رخ داد. وی در مقدمه این بخش خاطر نشان می‌کند که کشورهای آمریکای لاتین به خشونت سیاسی بیشتر شناخته می‌شوند تا مبارزه خشونت‌پرهیز، اما این دیدگاه در مورد این قسمت از جهان اندکی دور از واقعیت است، چون در آمریکای لاتین تعداد پرشمار از مبارزات از سنخ اعتصاب و تحریم و شماری چند از نافرمانی‌های عمومی مدنی عاری از خشونت وجود داشته است که از آن میان سقوط دو دیکتاتوری ریشه‌دار و به‌ظاهر استوار نظامی در دو کشور همسایه السالوادور و گواتمالا فقط در طی چند هفته در نتیجه مخالفت جدی، منسجم و گسترده مردم، سقوط کردند. او از این دو نمونه، نحوه سقوط دیکتاتور گواتمالا را نسبتاً با ذکر جزئیات توضیح می‌دهد و سپس به نقل از ماریو روزنتال

90. Ibid, p. 88- 89.

91. Peter Ackema – Jack Duaval, A Force More Powerful, p. 544 – 545.

92. Gene Sharp, Ibid, p. 89- 90.

چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «یورگه اوبیکو - دیکتاتور گواتمالا - پرتحرک و ستمگر بی‌رحم بود، می‌توانست یک حمله مسلحانه را سرکوب کند... او می‌توانست اراده خود را بر هر گروه ناراضی اعم از نظامی و ملکی تحمیل کند و آنان را در برابر دیوار قرار دهد. اما او در مقابل اقدامات مدنی از سنخ رد و انکار خود را بی‌کس و فاقد پشتیبان یافت. او به این مبارزات با خشونت جواب داد، تا این‌که مبارزات او را به تدریج در بن بست قرار دادند، جایی که همه دیکتاتورها سرانجام به آن‌جا می‌رسند: یا همه کسانی را که با شما نیست بکشید و یا فرار کنید.»^{۹۳} این نهضت به گفته شارپ در حدی کافی صلح‌آمیز، مدنی، منظم و توأم با آرامش بود که می‌توان آن را از سنخ مقاومت پسیف^{۹۴} نامید. این مبارزه بر تجمع آرام و درخواست استعفای دیکتاتور و پیش از آن رعایت آزادی‌های اساسی از جمله آزادی مطبوعات و اعتصاب سرتاسری استوار بود. یکی از تجمعات اعتراضی مورد حمله قرار گرفت و برتجمع کنندگان شلیک شد، چندین نفر زخمی و یک معلم زن کشته شد، اما مردم به تجمع و اعتصاب سراسری خود ادامه دادند و به خشونت روی نیاوردند.

لازم است خاطر نشان کنیم که مبارزات مهم مدنی در آمریکای لاتین به این دو مورد خلاصه نمی‌شود. از جمله می‌توان به دو مبارزه مهم دیگر نیز اشاره کرد: یکی مبارزه مردم شیلی است که منجر به سقوط پینوشه شد و دیگر مبارزات مردم برازیل که منجر به استقرار دموکراسی پایدار در این کشور شد. این مبارزات بعد از آن‌که شارپ این تحقیق خود را منتشر کرد به وقوع پیوستند. در مجموع می‌توان گفت در حال حاضر آمریکای لاتین بعد از اروپا و آمریکای شمالی بیشترین دموکراسی‌های با ثبات را در خود جای داده است که تقریباً همه آن‌ها در نتیجه مبارزات مدنی به وجود آمده‌اند.

۷. قیام‌های مدنی خشونت‌پرهیز علیه رژیم‌های کمونیستی: درست مانند آلمان نازی در مورد رژیم‌های کمونیستی نیز این پرسش مطرح است که آیا قیام مدنی خشونت‌پرهیز علیه این نوع از رژیم‌ها ممکن بوده است و اگر امکان وقوع داشته است، موفق نیز بوده است؟ شارپ به ذکر نمونه‌هایی از این نوع مبارزات در برابر این رژیم‌ها می‌پردازد که تا پیش از دهه هفتاد قرن بیستم رخ داده است و خاطر نشان می‌کند که این قیام‌ها یا موفقیت نسبی داشته‌اند و یا کاملاً شکست خورده‌اند اما در عین حال حاکی از امکان، اهمیت و نقش این قیام‌ها در برابر این رژیم‌ها که بعضی از آن‌ها علی‌رغم شکست، توانستند، پایه‌های رژیم را به شدت به لرزه آورند، در تاریخ ثبت شده‌اند. لیکن در دهه‌های بعدی مخصوصاً در دهه هشتاد و اوایل دهه ۹۰ قرن بیستم جنبش‌های مدنی فراوان علیه این رژیم‌ها مخصوصاً در اروپای شرقی رخ دادند که منجر به فروپاشی آن‌ها و استقرار دموکراسی گردیدند. یکی از مهم‌ترین مبارزات این دوره که سرگذشت پر ماجرا و بسیار آموزنده دارد، جنبش همبستگی لهستان است که نزدیک به یک دهه طول کشید. داستان این مبارزه به خوبی در فصل سوم کتاب «نیروی قدرتمندتر: یک قرن مبارزه خشونت‌پرهیز» اثر مشترک اکرومن و دووال با جزئیات گزارش شده است.^{۹۵}

اما جین شارپ، از مقاومت عاری از خشونت وسیع در آلمان شرقی در سال ۱۹۵۳، انقلاب مجارها در ۱۹۵۶ - ۵۷، مقاومت مردم چک و اسلواکی در برابر ارتش سرخ و پیمان ورشو و اعتصاب زندانیان سیاسی در اردوگاه کار اجباری در «ورکوتا» در خود اتحاد جماهیر شوروی در اوج اقتدار و اختناق آن نام می‌برد. او بسیار به اختصار در مورد انقلاب مجارها چنین می‌نویسد: «در خلال انقلاب مجارها ۱۹۵۶ - ۵۷ روش‌های بسیار متنوع از عمل خشونت‌پرهیز، در شرایطی سخت، به کارگرفته شد. روش‌هایی چون اعتصاب عمومی، تظاهرات گسترده و تغییر وفاداری از حکومت سابق به حکومت موازی اولیه که از شوراها کارگران تشکیل شده بود - که تأثیری قدرتمند داشت. روی هم رفته این روش‌ها، مؤلفه اصلی قدرت را که در این مبارزه (مراد مبارزه مردم مجارستان علیه ارتش سرخ است)، تشکیل می‌داد. اعتصاب عمومی تا مدت‌ها بعد از این‌که روس‌ها موفق شدند مقاومت نظامی را شکست دهند، در بوداپست ادامه داشت. امروز غالباً فراموش شده است که روش‌های خشونت‌پرهیز مبارزه در انقلاب مجارستان بسیار مهم بوده است.»^{۹۶}

اما موردی را که شارپ برای گزارش مفصل‌تر انتخاب کرده است، اعتصاب زندانیان سیاسی در اردوگاه کار اجباری ورتوکا در سال

93. Ibid, p. 95.

94. Passive resistance

95. Peter Ackerman and Jack Duvall, A Force More Powerful, P. 113 – 174.

96. Gene Sharp, Ibid, p. 93.

۱۹۵۳ در خود اتحاد جماهیر شوروی است. دلیل این انتخاب، دو چیز می‌تواند باشد؛ یکی استفاده از این نوع از مبارزه در خود شوروی در اوج قدرت آن که هرگونه مخالفت را تحت عنوان حرکت ضد انقلاب کارگری و برچسپ‌های دیگر به شدت سرکوب می‌کرد، دوم سختی و دشواری این مبارزه سخت و نفس‌گیر که در جریان این اعتراض به وقوع پیوست.

شارپ می‌نویسد: «موجی مهم از اعتصابات در کمپ‌های کارگری زندان، مخصوصاً در میان زندانیان سیاسی، در خود اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۳ وجود داشته است. در برخی از این اعتصابات مقداری زیاد از خشونت هم وجود داشته است. در همه آن‌ها سرکوب وجود داشت، اما آشکارا جایی که اعتصاب عمدتاً خشونت‌پرهیز بود، سرکوب کم‌تری وجود داشت. شاید مهم‌ترین این نوع از اعتصابات در ورکوتا رخ داد.» او سپس جزئیات آن را به شرح ذیل گزارش می‌کند:

اعتصابات‌ها علیه شرایط سختی بود که مدت‌های مدید، ۲۵۰۰۰ زندانی سیاسی در کمپ‌های معدن زغال سنگ در ورکوتا گرفتار آن بودند و آن را لمس می‌کردند. وزارت داخله/ کشور شوروی درست بعد از مرگ استالین تصمیم گرفت که زندانیان سیاسی توقع عفو را نداشته باشند. چون آزادی آنان امنیت کشور را به خطر می‌اندازد.

زندانیان برای شرایط بهتر و کسب آزادی به مقاومت خشونت‌پرهیز روی آوردند. کمیته اعتصاب توسط زندانیان به طور سری در چندین کمپ انتخاب شدند. آنان عمدتاً مرکب از سه گروه از زندانیان سیاسی بودند: دانشجویان لینینیست، انارشیت‌ها و موناشکی‌ها (گروهی از مسیحیان صلح طلب پسا انقلاب). محل استقرار کمیته‌های اعتصاب خود چاله‌های استخراج زغال سنگ بود، جایی که محل کارشان بود. توافق شده بود که خواسته اعتصاب کنندگان لغو اردوگاه‌های کار اجباری و تغییر جایگاه زندانیان سیاسی باشد. اما پیش از این که اعتصاب شروع شود اعضای رهبری مرکزی اعتصاب بازداشت و به مسکو منتقل شدند. اما بلافاصله اعضای کمیته مرکزی جدید انتخاب شدند و رهبری اعتصاب را در دست گرفتند. در ۲۱ جولای زندانیان به خوابگاه‌های شان ماندند و سر کار حاضر نشدند. آنان درخواست کردند که مطالبات شان به سمع فرمانده کل کمپ‌ها برسد. دو روز بعد سی هزار نفر به اعتصاب پیوستند. فرمانده کمپ در جمع اعتصاب کنندگان حاضر شد و سخنرانی مفصل ایراد کرد و هم‌زمان هم وعده داد و هم تهدید کرد.

یک هفته به همین منوال بدون تصمیم مشخص گذشت، اما ذخیره‌های غذایی رو به اتمام بود و اعلان شد که دیگر غذایی برای خوردن وجود ندارد. اما رهبری اعتصاب با پخش هزاران نسخه اعلامیه خواهان تداوم اعتصاب شدند و گفتند که بر خود متکی باشند، چرا که یگانه راه رهایی و کسب آزادی تداوم اعتصاب است. سربازانی که با اعتصاب کنندگان همدلی داشتند در پخش این اعلامیه‌ها همکاری می‌کردند و میان کمپ‌ها ارتباط برقرار می‌کردند. در نتیجه ۲۵ سایت/چال استخراج زغال سنگ به کلی تعطیل شدند.

اولین اقدام رژیم این بود که سربازان روسی زبان را بردند و سربازانی از سایر جمهوری‌های شوروی را به جای شان آوردند که روسی نمی‌دانستند. یک دادستان همراه چندین جنرال از مسکو آمدند و چندین امتیاز کوچک را به ازای ختم اعتصاب پیشنهاد کردند: دوبار ارسال نامه در یک ماه به جای یک سال، یک بار ملاقات در سال و برداشتن شماره شناسایی از روی لباس و برداشتن میله‌های آهنی از پنجره‌های خواب‌گاه‌ها. این پیشنهادها از سوی رهبری اعتصاب با نامه سرگشاده رد شد. دادستان در کمپ از اعطای امتیازات بیشتر از قبیل غذای بهتر، پرداخت دستمزد بهتر، ساعات کار کم‌تر سخن گفت. این وعده‌ها مواضع اعتصاب کنندگان را اندکی نرم کرد، رهبران کمیته اعتصاب برای مصاحبه و گفت‌گو نزد فرمانده عمومی رفتند اما هرگز برنگشتند و تعدادی از اعتصاب کنندگان مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. سرانجام این اعتصاب را شارپ این‌گونه خلاصه می‌کند:

«زندانیان سرانجام بیش از سه ماه اعتصاب به اعتصاب شان در برابر غذا و سوخت خاتمه دادند. اما منتج به بهبودی‌های قابل توجه مادی شد. یک سخنگوی کمیسیون بین المللی کمپ‌های کار اجباری اعلان کرد که اعتصاب این کمپ‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل در بهبودی زیاد در وضعیت زندانیان سیاسی بوده است.»^{۹۷}

۸. جنبش حقوق مدنی در آمریکا: معمولاً در میان ما این تصور وجود دارد که در آمریکا دموکراسی حاکم بوده است و مبارزه سیاهان آمریکا برای کسب حقوق و آزادی‌های برابر، نسبت به جاهای دیگر آسان بوده است. اما این تصور چندان با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست. دموکراسی و استقلال در آمریکا هم‌زاد اند، هرچند مشهور این است که استقلال با جنگ به دست آمد، اما شارپ چنان‌که گذشت، نشان می‌دهد که مقاومت و نافرمانی عاری از جنگ و خشونت نیز در آن نقش داشته است. سپس مشکل و معضل مهم دیگر در راه برابری و آزادی برده‌داری در جنوب آمریکا بود که برای لغو آن تا جنگ داخلی بزرگ میان شمال و جنوب پیش رفتند و سرانجام با شکست جنوب، برده‌داری لغو شد، اما در واقع مبارزه با برده‌داری که اساس و پایه اقتصاد ایالات جنوبی را می‌ساخت، تنها در جنگ داخلی خلاصه نمی‌شود، بلکه پیش از آن هنری دیوید ثورو (۱۸۱۷ - ۱۸۶۲) فیلسوف متعالی‌انگار آمریکایی برای مبارزه با برده‌داری اصطلاح و ایده نافرمانی مدنی را به عنوان یک وظیفه ابداع کرد و به کاربرد.^{۹۸}

اما تفکیک نژادی در آمریکا مخصوصاً در ایالات جنوبی بیش از آن که سیاسی و ناشی از نظام حکومتی و حقوقی آمریکا باشد، فرهنگی بود و در باور نژادپرستانه اکثریت سفیدپوستان ریشه داشت. به موجب باور فرهنگی آنان آن‌گونه که فیلسوف سیاه‌پوست آمریکایی چارلز آر. لارنس در مقاله‌ای تحت عنوان «وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه در محیط‌های دانشگاهی» به بیان مشکلات ساختاری عمیق که در فرهنگ سفیدپوستان آمریکایی علیه سیاه‌پوستان رسوخ کرده است، می‌پردازد. برای مثال به نوعی سیاهان را غیر قابل لمس و تقریباً چیزی شبیه نجس محسوب می‌کردند و می‌توان گفت در مورد سیاهان عقیده‌ای مشابه عقاید اکثریت هندوان که در مورد طبقه نجس دارند، داشتند. لذا برای شان بسیار دشوار می‌نمود که فرزند شان یک‌جا در کنار کودک سیاه بنشینند و درس بخواند.^{۹۹} به همین دلیل این اکثریت عظیم در دفاع از تفکیک نژادی بسیار سرسخت بودند و حکومت‌های ایالتی در جنوب به موجب نظام فدرال در اختیار این اکثریت بودند. آنان حتی برای دفاع از تفکیک نژادی گروه تروریستی و خشونت‌پیشه‌ای تحت عنوان جمعیت کو کلاکس کلن (k.k.k) را تشکیل داده بودند که سیاهان را می‌ترساندند و در جریان جنبش حقوق مدنی موجی از ترور و بمب‌گذاری را علیه سیاهان به راه انداختند. لذا پیروزی در این مبارزه، از جمله کنترل واکنش خشونت‌بار از سوی سیاهان در پاسخ به حمله‌ها و کشتارهای تروریستی نژادپرستان سفید پوست کاری آسان نبود. تا جایی که مالکوم ایکس یکی از مبارزان سیاه‌پوست می‌گفت جنبش مدنی عاری از خشونت جواب مناسب و مؤثر برای مقابله با نژادپرستی نیست، درست مثل این می‌ماند کسی با شما به زبان آلمانی صحبت کند شما به انگلیسی جواب دهید، بلکه باید جواب خشونت را با خشونت داد. هرچند شارپ فقط بخشی از این مبارزه را با دشواری‌های آن روایت کرده است، نگارنده این روایت را در این‌جا می‌آورم، اما روایت کامل‌تر آن را در فصل دوم «نیروی قدرتمندتر: یک قرن مبارزه خشونت‌پرهیز» می‌توان مطالعه کرد.

شارپ روایت خود را با این مقدمه شروع می‌کند: «در ایالات متحده در دهه ۱۹۵۰ در میان امریکایی‌های آفریقایی‌تبار و فعالان حقوق مدنی جنبش خشونت‌پرهیز بسیار مهم، وسیع و واقعا تأثیرگذار علیه تفکیک نژادی و تبعیض نژادی که بر ضد امریکایی‌های آفریقایی‌تبار اعمال می‌شد، به وجود آمد. صورت‌های متنوعی از اقدامات خشونت‌پرهیز از قبیل تحریم شرکت اتوبوس‌رانی، تحریم‌های اقتصادی گوناگون، تظاهرات عمومی، راهپیمایی‌ها، به بست نشستن‌ها، و سرپیچی از قوانین تبعیض آمیز و امثال آن را به کار گرفتند. این جنبش از تحریم اتوبوس‌رانی مونتومگری شروع شد که علی‌رغم تغییر در روش‌های مقاومت در سال‌های اخیر، اهمیت خود را حفظ کرد.»

او سپس به شرح ماجرای مونتومگری پایتخت ایالت الاباما می‌پردازد که در سال ۱۹۵۵ - ۵۶ رخ داد. در اول دسامبر ۱۹۵۵ از چهار سیاه‌پوست در مونتومگری که در بس/اتوبوس شهری روی چوکی/صندلی نشسته بودند، مطابق آن‌چه معمول بود، خواسته شد که جای خود را به افراد سفید پوست که تازه سوار بس/اتوبوس شده بودند، دهند و ایستاد شوند. سه تایی آن‌ها اطاعت کردند و جای شان را به افراد سفید دادند، اما خانم پارکس خیاط از این حکم سرپیچی کرد و زندانی شد.

۹۸. فلسفه عدم خشونت گاندی، ترجمه محمد امین احمدی، فصل اول، ص ۱۳.

۹۹. چارلز آر. لورنس، «وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه در محیط‌های دانشگاهی»، ترجمه محمد امین احمدی، اندیشه معاصر، کابل، بنیاد اندیشه، شماره ۱۷، ۱۳۹۸، ص ۱۹ - ۲۶، ۳۱.

در پنجم دسمبر در اعتراض به بازداشت خانم پارکس، تحریم یک روزه بس شهری به اجرا گذاشته شد که صددرصد مؤثر واقع شد. تصمیم گرفته شد که این تحریم تا اصلاحات عمده به عمل آید. در صبحگاه همان روز تجمعات عمومی کلیساها از جمعیت لبریز شده بودند. سیاهان با امید و روحیه عالی در سطح وسیع از این تحریم استقبال کردند. مشکل آنان در اجرای طولانی مدت تحریم این بود که چگونه بدون استفاده از بس شهری، از جایی به جایی دیگر بروند. برای عبور از این مشکل، پیاده‌روی، استفاده از تاکسی و استفاده مشترک از موترهای شخصی را جایگزین کردند.

شارپ، تأثیر روحی و معنوی این مبارزه را بر جامعه سیاهان چنین توصیف می‌کند: «سیاهان پیاده می‌رفتند، سوار تاکسی می‌شدند و یا از یک موتر چندین نفر به صورت مشترک استفاده می‌کردند، اما از سوار شدن بس خودداری می‌کردند. روحی جدید از کرامت و احترام به خود/ عزت نفس کمیونیتی سیاهان را فراگرفت. سفیدپوستان داشتند با ویژگی‌های اخلاقی‌ای سیاهان مواجه می‌شدند که تا آن زمان معتقد نبودند که سیاهان دارای آن خصوصیات باشند. بهبودی کل کمیونیتی به یک هدف تبدیل شد. محبت در مسیحیت، چیزی بود که در این کارزار به آن تمسک می‌جستند و روحیه می‌گرفتند. کشیش جوان مارتین لوتر کینگ جونیور و همکاران او دریافتند که دارند به سمت رهبری این جریان کشیده شده و محل توجه جهانیان قرار می‌گیرند.»

مذاکرات برای توافق با شرکت بس شهری شکست خورد. استفاده از تاکسی با کرایه کم ممنوع شد. برای حل این مشکل رهبری مبارزه، مرکزی برای جا به جایی مسافران که سیصد عراده موتر/ ماشین داشتند، ساختند. برای فعال نگه داشتن آن مردم به حساب آن پول واریز می‌کردند. بسیاری از سیاهان ترجیح می‌دادند پیاده بروند تا بهتر عزم و تصمیم خودشان را بیان کنند و نشان دهند. در همین اوضاع و احوال شایعات بی‌بنیاد در مورد رهبران مبارزه از قبیل این‌که سازش کرده‌اند نشر و پخش می‌شد. رانندگان سیاه پوست به اتهام ارتکاب جرایم کوچک رانندگی که اکثر آنها واقعیت نداشت، بازداشت می‌شدند. ارباب پولیس به امر شایع و عام تبدیل شده بود. رهبران همه روزه بیش از پیش نامه‌های تهدید دریافت می‌کردند. خانه مارتین لوتر کینگ و یک خانه دیگر با بمب مورد حمله قرار گرفت. نزدیک به صد نفر از رهبران سیاه به اتهام نقض قانون ضد تحریم بازداشت شدند. سیاهان نزدیک بود به خشونت روی آورند.

آفریقایی تباران جنوب بر ترس خود از سرکوب چیره و مسلط شده بودند. بسیاری‌ها به اداره پولیس مراجعه می‌کردند، شاید جزو کسانی باشند که حکم جلب شان صادر شده باشد. محاکمه رهبران بازداشت شده که توجه جهانیان را به خود جلب کرده بود، خود شاهدهی بر فرو ریختن ترس و عرصه بازگویی شکایات شده بود. جنبش در چهارم ماه جون شاهد یک جهش جدید شد. در این روز دادگاه منطقه‌ای فدرال رأی داد که قانون تفکیک نژادی بس شهری، مخالف با قانون اساسی است. اما شرکت بر این رأی در دادگاه عالی آمریکا اعتراض کرد. در کنار آن شرکت بیمه موانعی جدید بر سر راه استفاده از وسایط نقلیه دیگر ایجاد کرد و حکومت ایالتی «کارپول» را که در آن افراد به ازای پرداخت حق اشتراک از موترهای آن به صورت مشترک استفاده می‌کردند، غیر قانونی اعلام کرد. در همان روز در ۱۳ نوامبر دادگاه عالی ایالات متحده رأی داد که قوانین تفکیک نژادی مخالف با قانون اساسی است.

صبحگاهان در اجتماع خودجوش مردمی که طبق معمول در کلیساها تشکیل می‌شد، مردم بر عشق، کرامت انسانی و سرباز زدن از سوار شدن در بس‌های شهری تا لغو کامل تفکیک نژادی تأکید به عمل آوردند. اما شب‌هنگام افراد گروه کوکلاکس کلن (K.K.K.) وارد محلات سیاهان شده و آنان را می‌ترساندند و مردم شاهد رژه گروهی آنان بودند که در این محلات جولان می‌دادند.

با ممنوع شدن «کارپول»، مردم هر ناحیه برای استفاده از موترها به صورت مشترک برنامه‌ریزی کردند و بسیاری پیاده می‌رفتند. بس‌ها خالی ماندند. بعد از گذشت یک سال در یک اجتماع کلان برای از سرگیری استفاده از بس شهری به صورت یک پارچه - نه بر اساس تفکیک - برنامه ریزی کردند و این یک پیروزی بود، نه بر انسان‌های سفید پوست، بلکه برای «عدالت و دموکراسی».

حکم دادگاه عالی بر ضد تفکیک نژادی در بیستم دسمبر به مونته‌گومری رسید. در واکنش به این حکم در نخستین روز یک پارچگی و ادغام سیاه و سفید (integration) حادثه‌ای مهم رخ نداد. اما در روزهای بعد موجی از ترور سیاهان راه افتاد. بر بس‌های شهری تیراندازی

می‌شد. یک دختر ده‌ساله سیاه مورد ضرب و شتم قرار گرفت، یک زن حامله رنگین‌پوست هدف تیر قرار گرفت و کلن‌ها بر ضد سیاهان رژه می‌رفتند و صلیب را به آتش می‌کشیدند. اما سیاهان دیگر نمی‌ترسیدند. خانه‌های بسیاری از رهبران و چندین کلیسای مربوط به سیاهان با بمب مورد حمله قرار گرفتند. این تروریسم در موضع بسیاری از سفیدپوستان تغییر به وجود آورد. روزنامه‌های محلی و چندین کشیش سفید پوست و اتحادیه‌های کار و کسب، این بمب‌گذاری‌ها را محکوم کردند. اما سیاهان دیسپلین عدم خشونت را حفظ کردند. بمب‌های بیشتر منفجر شدند، برخی از سفیدها در پیوند به این حملات بازداشت می‌شدند، اما سریعاً بی‌گناه دانسته می‌شدند و رها می‌گردیدند. اما سرانجام ترور و وحشت، ناگهان متوقف شد و برنامه‌های رفع تفکیک نژادی به آرامی به اجرا گذاشته شد. خواسته‌ای که یک سال پیش از آن غیر قابل تصور به نظر می‌رسید.^{۱۰۰}

همان‌گونه که می‌دانیم، روایت‌های جین شارپ از نمونه‌های تاریخی مقاومت عاری از خشونت تا دهه ۱۹۶۰ را شامل می‌شود. نمونه‌های دیگر را که در دهه ۱۹۷۰ و بعد از آن رخ داده است شامل نمی‌شود. با این وجود، همان‌گونه که خود اذعان می‌کند همه نمونه‌های تاریخی مبارزات عاری از خشونت را که تا آن تاریخ به وقوع پیوسته بود، گزارش نکرده است. به گفته خودش برای مثال مبارزه خشونت‌پرهیز مردم اسپانیا علیه فرانکو و مبارزات عاری از خشونت در آمریکای لاتین و آفریقا مطالعه نشده باقی مانده است.^{۱۰۱} البته توسط اکرومن و دووال در کتاب «نیروی قدرتمندتر: یک قرن مبارزه عاری از خشونت»، نمونه‌های متفاوت‌تر و جدیدتر در آسیا و آفریقا به صورت مطالعه موردی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و به این ترتیب دامنه این مطالعات را گسترش داده‌اند، مطالعه آماری و موردی در این باب توسط اریکا چنوت و همکارش ماری استفان و سرانجام توسط جاناناتا پینکنی البته با این زاویه دید که این مبارزات چگونه به دموکراسی می‌انجامد، چنان‌که در بخش‌های بعدی خواهیم دید، گسترش یافت و روشمندتر شد و تقریباً شامل همه مواردی شد که از آغاز قرن بیستم تا ۲۰۱۹ به وقوع پیوسته اند. اما چرا مردم به این مبارزات روی می‌آورده‌اند و یا روی می‌آورند؟ آیا این مبارزات مؤثر بوده اند و می‌توانسته اند آنان را بی‌نیاز از جنگ و خشونت کنند؟ در این خصوص شارپ به بیان نکاتی می‌پردازد که می‌توان آن‌ها را پاسخ وی به این دو پرسش دانست. او به پاره‌ای از این مبارزات اشاره می‌کند که در کنار مبارزات خشونت‌آمیز و یا بعد از آن به کار گرفته شده‌اند، اما به گفته او قدرت همه این مبارزات ریشه در همبستگی توده‌ای و سرپیچی خشونت‌پرهیز همگانی داشته است. مردم به دلایل مختلف به این‌گونه از مبارزات روی می‌آوردند: گاهی می‌دیدند که مبارزه خشونت‌آمیز محدودیت عملی دارد. برای مثال مبارزان چک و اسلواکیا در ۱۹۶۸ مرحله خشونت‌آمیز انقلاب مجارستان را به خاطر داشتند و به عنوان یک الگو از آن تقلید نکردند. گاهی مردم از کشتن و بی‌رحمی برای رسیدن به اهداف سیاسی بیزار و متنفراند. برای مثال برخی در آلمان شرقی در ۱۹۵۳ شعار می‌دادند که ما «انقلاب شایسته/نجیب می‌خواهیم»، اما علت عمده و غالب روی‌آوری به این نوع از مبارزه این است که اولاً مردم قدرت خودشان را با چشم سر احساس می‌کنند و می‌بینند و ثانياً احتمال موفقیت شان را برای رسیدن به اهداف شان در این‌گونه مبارزات زیاد و احتمال معقول و قابل اتکا می‌دانند.

هم‌چنین دامنه استفاده از این مبارزات، مختص نوعی خاص از مشکل نبوده است، بلکه از این نوع مبارزه برای مخالفت با جنگ، برای کسب آزادی‌های مدنی، برای انقلاب اجتماعی، برضد دیکتاتوری داخلی و یا دیکتاتوری تحمیل شده از خارج استفاده شده است و یا در مواجهه با این مشکلات به وجود آمده است. به باور شارپ این مبارزه به دلیل این‌که مؤثر بوده است علی‌رغم پاره‌ای فراز و فرود که در مقاطعی ایده روی آوردن به جنگ مسلحانه قوت گرفته است، در مجموع در یک روند کلی رو به گسترش بوده است، تکنیک‌های آن در طی قرن بیستم رشد و بالندگی فزاینده داشته است و در خاتمه چنین می‌افزاید: «یکی از شواهد براین مدعا استفاده از این روش آن‌هم بدون آمادگی قبلی، برای چند هفته در مقاومت خشونت‌پرهیز گسترده و دیرانه توسط مردم چک و اسلواکیا در پی اشغال این کشور در ۲۱ اگست ۱۹۶۸ توسط اتحاد جماهیر شوروی و ائتلاف اعضای پیمان ورشو بود.»^{۱۰۲}

100. Ibid, p. 95 – 97.

101. Ibid, p. 97.

102. Ibid, p. 97- 98.

برداشت جین شارپ در مورد میزان موفقیت و مؤثریت این نوع از مبارزه این است که از سابقه تاریخی بسیار طولانی برخوردار بوده و موفقیت‌های فراوان داشته است. او در این مورد این نکته مهم را خاطر نشان می‌کند که مقاومت عاری از خشونت در حالی این موفقیت‌ها را به دست آورده است که به عنوان یک روش و ابزار مهم تغییر مورد توجه سیاست‌گذاران نبوده است، لذا برخلاف جنگ که از قدیم استراتژی، روش‌ها و تکنیک‌های آن مورد مطالعه بوده است و در باب آن فکر می‌شده است، نگاه راهبردی در مورد این نوع از مقاومت وجود نداشته است و لذا در باب روش‌ها و تکنیک‌های آن مطالعه نمی‌شده است. در واقع این روش از مبارزه قدرت بی‌قدرتان و طبقات محکوم جامعه بوده است و توسط این دسته از مردم در طول تاریخ استفاده شده است و استفاده از آن در قرن بیستم مخصوصاً بعد از صورت‌بندی آن توسط گاندی و به کار بستن آن در هند، افزایش کم سابقه پیدا کرد و در بسیاری موارد موفقیت کامل و نسبی داشته است. جین شارپ از این بحث خود چنین نتیجه می‌گیرد که موفقیت نسبی و کامل این نوع از مبارزه در مواردی بسیار علی‌رغم فقدان نگاه استراتژیک به آن و این که در مورد تکنیک‌ها و روش‌های آن مطالعه و برنامه‌ریزی از آن نوع که در جنگ‌ها وجود دارد، وجود نداشته است، نشانه توانمندی این روش است. او به درستی اذعان می‌کند که نه موفقیت این روش و نه شکست آن، هیچ‌کدام شان قطعی و حتمی نیست، بلکه تابع عوامل گوناگون است، تدوین استراتژی، روش‌ها و تکنیک‌های آن بر اساس مطالعه و تحقیق احتمال موفقیت آن را به میزان چشمگیر افزایش می‌دهد. او این مطلب را به زیبایی در پایان بخش اول کتاب خود، یعنی کتاب سیاست‌های اقدامات خشونت‌پرهیز، چنین خلاصه می‌کند:

«به دست دادن شاکله مختصر از بسط و توسعه تاریخی مبارزه خشونت‌پرهیز، اهمیت و وسعت استعمال این تکنیک را در گذشته نشان نمی‌دهد. با این همه این پیمایش (سروی) و نمونه‌های متنوع، روشن و گویا که در خلال بخش‌های باقی مانده این کتاب نقل شده است، کافی اند که بخش عمده برداشت‌های نادرست را که به شکلی گسترده در مورد این سنخ از مبارزه مورد قبول قرار گرفته اند، مورد سوال قرار داده و یا رد کنیم. استفاده وسیع از مبارزه خشونت‌پرهیز، علی‌رغم فقدان توجه به بسط و توسعه تکنیک‌های آن، به وقوع پیوسته است. به کار بستن این سنخ از مبارزه در مواردی ناگهانی و خودجوش و در مواردی ابتکاری بوده است و در مواردی هم از موارد دیگر الگو برداری کرده است. معمولاً تحت شرایط شدیداً نامساعد و با مشارکت‌کنندگان فاقد تجربه و حتی رهبران فاقد تجربه به کار گرفته شده است تقریباً همیشه آمادگی و آموزش قبلی وجود نداشته است، برنامه‌ریزی و یا در نظر داشت استراتژی، تاکتیک و روش‌های متنوع که پیشاپیش سنجیده شده باشند در این مبارزات که بیان شد، وجود نداشته است و یا اندک و ناچیز بوده است. مردمی که این روش را به کار می‌بردند معمولاً فهم واقعی اندکی از ماهیت تکنیکی که به کار می‌بردند، داشتند و از تاریخ آن به میزان وسیع بی‌خبر بودند. مطالعات و تحقیقاتی در باب استراتژی و تاکتیک‌های این مبارزه که آن‌ها بتوانند از آن استفاده کنند و کتابهای جیبی برای این که چگونه مردم را سازماندهی کنند، مبارزه را هدایت کنند، حفظ نظم و دیسپلین، وجود نداشت. در چنین شرایطی شگفت‌انگیز نیست که این مبارزات غالباً شکست می‌خورده است و یا پیروزی جزئی می‌داشته است. با وجود چنین نواقصی، حیرت‌آور است که به کارگرفتن این تکنیک، به این اندازه‌ای که می‌بینیم، گسترده، موفقیت‌آمیز و منظم بوده است. برخی از مردان و زنان فعلاً دارند تلاش می‌کنند که در مورد ماهیت این تکنیک بیشتر بیاموزند و ظرفیت‌ها و توانایی‌های آن را کشف کنند. پاره‌ای مردم اکنون دارند می‌پرسند که چگونه مبارزه خشونت‌پرهیز می‌تواند ارتقا داده شود و به جای خشونت در حل مشکلات پیچیده و دشوار به کار برده شود.»^{۱۰۳}

او با اذعان به این نکته که مقاومت عاری از خشونت به عنوان ابزار و روش مهم تغییر یک واقعیت اجتماعی و تاریخی بوده و خواهد بود، اما در هر صورت چندان مورد توجه مورخان و جوامع بشری نبوده است. در واقع به گفته او نوعی نادیده‌گرفتن وجود داشته است. از این رو این پرسش را مطرح می‌کند که علت این نادیده‌انگاری چه بوده است؟ در جواب به این پرسش به عوامل گوناگون اشاره می‌کند و از میان همه آن عوامل به گمان راقم این سطور دو عامل مهم‌تر به نظر می‌رسد و توجه به آن الهام بخش است: نخست این که این روش از مبارزه روش مبارزه مردم عادی و فاقد قدرت یعنی بی‌قدرتان علیه ستمگران است و لذا ارباب قدرت و همکاران شان چندان توجهی به آن نداشته اند. دوم این که نحوه دید و طرز تفکر مسلط بر ذهن نخبگان و مردم تعیین می‌کنند که چه چیز دیده شود و چه چیز دیده نشود.

نظریه مسلط در میان نخبگان و مردم، این بوده است که جنگ و خشونت روش مؤثر و تعیین کننده برای ایجاد تغییر و کسب پیروزی است. به تعبیر مایکل ان ناگلر پارادایم مسلط، در علم، جهان‌نگری و سیاست پارادایم تضاد، تنازع بقا، رقابت و خشونت بوده است، لذا تا وقتی که این پارادایم مسلط باشد، قدرت و ظرفیت مقاومت عاری از خشونت به خوبی دیده نخواهد شد. (دیدگاه مایکل ناگلر در بخش نخست توضیح داده شد). این قسمت را با قطعه‌ای از عبارت خود جین شارپ به پایان می‌بریم:

«علاوه بر آن چه گفته شد تا این اواخر سیستم مفهومی جامع برای آشکار ساختن رابطه میان رویدادهای تاریخی مجزا و ظاهراً غیر مشابه که اکنون از مصادیق عمل خشونت‌پرهیز شمرده می‌شوند، وجود نداشت. اکنون ما آن‌ها را صرفاً رویدادها و اشکال عمل مجزا و بی‌ارتباط با یکدیگر نمی‌بینیم بلکه یک تکنیک مشترک از عمل می‌بینیم.»^{۱۴} او از این حیث مقاومت عاری از خشونت را به افتادن سیب از درخت تشبیه می‌کند که قرن‌ها بود که مدام می‌افتاد اما کسی از آن قانون جاذبه را نمی‌فهمید تا این که با مفاهیم علمی مناسب توسط نیوتن صورت‌بندی شد و او از افتادن سیب قانون جاذبه را صورت‌بندی کرد.

در واقع مطالعات تاریخی جین شارپ، اکرون و دیگر محققان این عرصه، پیشینه و زمینه تحقیقات میدانی و تاریخی اریکا چینوز و ماری استفان را تشکیل می‌دهند، یعنی این دو محقق به گونه‌ای روشمند از مجموعه داده‌های تاریخی در مورد مقاومت عاری از خشونت و جنگ، دیتابیس جامع و دقیقی ساخته‌اند و به تحلیل آماری و کیفی آنها پرداخته‌اند، در تحلیل خود سایر متغیرها را نیز کنترل کرده و فقط به رابطه مستقیم میان مقاومت عاری از خشونت به عنوان متغیر مستقل و شکست دیکتاتوری و نیروی اشغال‌گر به عنوان متغیر وابسته پرداخته است. در واقع این دو محقق و به پیروی از آنان جان‌اتان پینکنی، نواقص علمی مطالعات تاریخی شارپ و دیگر محققان را رفع کرده است. یافته‌های این تحقیقات، چنان‌که در بخش بعدی (بخش سوم) خواهیم دید، می‌توانند مؤید نظریه گاندی و جین شارپ به حساب آیند.

۱.۲.۲. بررسی گزینه‌های بدیل

جین شارپ برای اثبات ادعای خود، همان‌گونه که اشاره شد، نخست گزینه‌های بدیل را برای رسیدن به آزادی و دموکراسی بررسی می‌کند که در دو دسته جای می‌گیرند: جنگ و خشونت و روش‌های میانه جنگ و مبارزه عاری از خشونت (به گفته پاره‌ای از سیاسیون افغانستان تعامل و مذاکره). اینک هر دسته را جداگانه بررسی می‌کنیم؛ جین شارپ برای بررسی خویش این پرسش را مطرح می‌کند:

یکم: آیا می‌توان از راه جنگ و خشونت به آزادی و دموکراسی رسید؟

رسیدن به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی به عنوان هدف مبارزه، از جایگاه مهم تحلیلی در نظریه شارپ برخوردار است، یعنی شارپ مبارزه را وسیله‌ای می‌داند که به کمک آن دیکتاتوری اعم از داخلی و خارجی شکست داده شود و نتیجه این شکست، استقرار دموکراسی، عدالت اجتماعی و آزادی باشد، نه بازتولید دیکتاتوری جدید. بنابراین، میزان و امکان موفقیت همه روش‌ها، از جمله مقاومت عاری از خشونت و روش‌های خشونت‌آمیز را با این دو سنج می‌سنجد. هر روشی که در رسیدن به این دو هدف، با هزینه و زمان کم‌تر موفق‌تر باشد، روش معقول و قابل پیروی است. به نظر او مقاومت عاری از خشونت از این ویژگی برخوردار است.

لذا از این زاویه، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا می‌توان از طریق خشونت به آزادی رسید؟

او از سه روش خشونت‌آمیز که ممکن است برای رسیدن به آزادی استفاده شود، نام می‌برد که عبارتند از جنگ کلاسیک و منظم، جنگ گوریلائی و کودتا. راجع به هریک جداگانه بحث می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ کدام ما را به آزادی نمی‌رساند و دو تای نخست در شکست دادن دیکتاتوری نیز چندان موفق نبوده است. به اختصار هر کدام را جداگانه توضیح می‌دهم:

جنگ منظم: دلیل شارپ در باب ناموفق دانستن جنگ بسیار کوتاه و مختصر است. او می‌گوید اولاً جنگ در شکست دادن دیکتاتوری موفق نیست، چون شما دارید در عرصه‌ای وارد نبرد با دیکتاتوری می‌شوید که از هیچ لحاظ قدرت شما با او قابل قیاس نیست: از حیث

تعداد، نظم، تجهیزات، منابع مالی، ترانسپورت (ترابری) و از هر جهت نابرابری وجود دارد. بنابراین چون دیکتاتوری در این عرصه به مراتب از شما قدرتمندتر است، شما شکست می‌خورید. ثانیا اگر بر فرض موفق شوید پیروزی از راه جنگ به استقرار دموکراسی و آزادی نمی‌انجامد، بلکه چه بسا نظامی سرکوب‌گرتز از گذشته به وجود می‌آید، دلیل عمده آن این است که در جنگ نهادهای جامعه، مستقل و توانمند نمی‌شوند، بلکه تضعیف می‌شوند و در نتیجه جنگ، قدرتی شدیداً متمرکز به وجود می‌آید و جایگزین دیکتاتوری قبلی می‌گردد.

جنگ گوریلائی: جنگ چریکی نیز راه موفق برای رسیدن به آزادی نیست. اولاً موفقیت این روش، تضمین شده نیست فقط در حد یک احتمال و امکان است و میزان احتمال آن (البته به موجب تحقیقات چنووث ۲۲ درصد است. دو برابر کم‌تر از احتمال موفقیت مقاومت عاری از خشونت است) زیاد نیست، ثانیا هزینه سنگین جانی، مالی بر مردم تحمیل می‌کند و باعث بی‌جایی و جابجایی مردم از محل زندگی شان می‌شود، ثالثاً زمان زیاد می‌برد (به موجب تحقیقات چنووث این گونه از مبارزات به طور میانگین نه سال طول می‌کشد تا پیروز شود، اما مقاومت عاری از خشونت به طور میانگین سه سال زمان می‌برد) و رابعاً در طی این سنخ از جنگ جامعه و نهادهای آن به شدت تضعیف می‌شوند و در مرز فروپاشی قرار می‌گیرند. این نوع از مبارزه در صورت پیروزی غالباً به دموکراسی و آزادی نمی‌انجامد (تحقیقات چنووث و جاناتان پینکنی که در بخش‌های بعدی گزارش خواهیم کرد نشان می‌دهند که در صد مبارزات چریکی که به استقرار آزادی و دموکراسی انجامیده باشد نسبت به مقاومت عاری از خشونت بسیار پایین است) و معمولاً به برقراری دیکتاتوری سرکوب‌گرتز از گذشته می‌انجامد و بی‌رحمانه‌تر از سابق مخالفان خود را سرکوب می‌کند. دلیل اصلی آن این است که در جریان این نوع از مبارزه، نهادهای اجتماعی مستقل و جامعه به شدت تضعیف می‌شوند و قدرتی شدیداً متمرکز به وجود می‌آید. در این معادله قدرت، طبیعی است که تغییر اساسی به سود دموکراسی و آزادی به وجود نیاید. خامسا جنگ از هر نوع آن بدون حمایت مالی، تسلیحاتی خارجی و داشتن پناهگاه امن در خارج و متصل به مرزهای ملی امکان موفقیت ندارد. اما این امر، مبارزه را تابع سیاست دولت‌های حمایت کننده می‌کند، اگر آن دولت به هر دلیلی سیاست خود را تغییر داد مبارزه نیز شکست می‌خورد. (چنووث، استفان و پینکنی، چنان‌که در بخش بعدی خواهیم دید تحقیقات خود را بر مقایسه و تحلیل آماری استوار کرده‌اند، لذا در تمامی این موارد، داده‌های تاریخی هر یک از این متغیرها یعنی رابطه جنگ منظم و گوریلائی در یک دسته و مقاومت عاری از خشونت در دسته دیگر را با به پیروز شدن بر ستم و استقرار دموکراسی مورد مطالعه قرار داده‌اند و این ادعای شارپ که مبتنی بر تحلیل و تبیین است، تأیید شده است. در مطالعات موردی چنووث و استفان متغیر کمک خارجی نیز در هر دو نوع مبارزه اثباتاً و نفیاً مورد ملاحظه قرار گرفته است، یعنی در تمامی داده‌های مربوط به هر دو نوع مبارزه، خشونت و غیر خشونت‌آمیز، دیده شده است که آیا کمک خارجی وجود داشته است و یا نداشته است. در تمامی نمونه‌های مورد مطالعه در مبارزه خشونت‌آمیز کمک خارجی وجود داشته است، اما در مبارزه عاری از خشونت کمک خارجی وجود نداشته است.)

کودتا: حساب کودتا نیز واضح است، معمولاً جزجا به جایی یک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگر نبوده است و نخواهد بود، چون از یک سو قدرت متمرکز در دست نظامیان است و از سوی دیگر قدرت اجتماعی مردم و نهادهای اجتماعی هم‌چنان ضعیف و در حاشیه می‌مانند. در مواردی کودتا برای سرکوب یک نهضت مردمی که برای دموکراسی در جریان است به وجود می‌آید، لذا جین شارپ چنان‌که خواهیم دید، بخشی مهم از استراتژی مبارزه عاری از خشونت را به چاره‌جویی این‌گونه از کودتاها که ممکن است مانع از موفقیت مبارزه و یا مانع از استقرار دموکراسی شود، اختصاص می‌دهد.^{۱۰۵}

دوم: راه‌های میانی دیگر برای رسیدن به آزادی و رهایی از دیکتاتوری

شارپ در رساله گذار از دیکتاتوری به دموکراسی، سه روش دیگر را نیز مطرح و بررسی می‌کند که عبارتند از: استفاده از ابزارهای قانونی، مذاکره و «مداخله و کمک خارجی». او در بررسی مختصر هریک از این سه روش نیز نتیجه می‌گیرد که این روش‌ها ابزارهای موفق برای تغییر دیکتاتوری نیستند. اینک به اختصار هریک را توضیح می‌دهم.

روش‌های قانونی: روش‌های قانونی برای تغییر، این است که در چارچوب قوانین موجود و ظرفیت‌های حقوقی آن از جمله انتخابات بتوان تغییر به وجود آورد. البته زمینه انتخابات در چارچوب قانون اساسی پاره‌ای از دیکتاتوری‌ها وجود دارد و حتی امکان کاندید شدن مخالفان هم وجود دارد، لیکن معمولاً با مهندسی انتخابات مانع از پیروزی مخالفین می‌شوند و یا در صورتی که پیروز شوند، دیکتاتور شکست را نمی‌پذیرد و مخالفین خود را سرکوب می‌کند. در واقع این روش بدون وجود یک جنبش قوی اجتماعی که از مقاومت عاری از خشونت استفاده کند، به نتیجه نمی‌رسد. البته مبارزه قانونی برای اصلاحات جزئی شاید مؤثر باشد نه برای تغییر دیکتاتوری، چون در دیکتاتوری حاکمیت قانون وجود ندارد و برخی از قوانین آن اساساً عادلانه و در جهت حمایت از آزادی و دموکراسی نیستند. در واقع سطح منازعه و میزان شدت آن به گونه‌ای است که در درون نظم مستقر راه حل قانونی وجود ندارد و لذا بدون قدرت اجتماعی برتر، این منازعه حل نمی‌شود. عین همین مشکل در مذاکره نیز موجود می‌باشد.

مذاکره و گفت‌گو: شارپ به این نکته اساسی اشاره می‌کند که در میز مذاکره قدرت تعیین کننده است نه منطق، استدلال عقلی و عدالت. لذا تا زمانی که دیکتاتور قدرت اش تحت فشار کمر شکن و خرد کننده قرار نگرفته باشد، حاضر به دادن هیچ امتیازی نیست. اگر در جریان مبارزه حاضر به گفت‌وگو شود، هدف اش این است که نیروهای دموکرات را جزو ساختار خود کند نه این‌که واقعا دیکتاتوری را کنار بگذارد. اگر او واقعا حاضر به کنار گذاشتن دیکتاتوری باشد نیاز نیست مذاکره کند، کافی است زندانیان را آزاد کند و دست از هرگونه سرکوب بکشد، مطبوعات را آزاد کند. به همین دلیل در جریان مبارزات مذاکره با دیکتاتور خطرناک است، چون ممکن است از این طریق، مشروعیت داخلی و بین المللی کسب کند. لذا مذاکره با دیکتاتور تنها در صورتی مؤثر است که برای انتقال آرام قدرت و رسیدن خود به جای مصون مذاکره کند.^{۱۰۶}

مداخله خارجی: به گفته شارپ گاهی مردمی مایوس و ناتوان راه علاج را در مداخله خارجی می‌بینند که آنان را از چنگال دیکتاتوری و آینده مبهم و زندگی پر از رنج، نجات شان دهد. اما این روش به گفته شارپ نیز راه حل نیست، چون اولاً قدرت‌های خارجی به دلیل منافع اقتصادی و اولویت‌های امنیتی همکاری با دیکتاتور را ترجیح می‌دهند، ثانیاً ممکن است به عین همین دلایل که ممکن است در جریان جنگ و مبارزه چریکی، و یا در حال مداخله و اشغال کشور موضع خود را تغییر دهد، چیزی که در افغانستان رخ داد. ثالثاً اگر هم مداخله کنند در راستای منافع اقتصادی و امنیتی خود کار خواهند کرد نه منافع مردم و استقرار دموکراسی. به باور شارپ کمک خارجی تنها در صورتی درست و واقعی به وجود می‌آید که یک جنبش قوی اجتماعی در داخل وجود داشته باشد. در این صورت کمک واقعی و درست خارجی جنبش دموکراسی را که پایه داخلی دارد در رسیدن به دموکراسی سرعت و قوت خواهد داد و معمولاً باعث پیروزی این جنبش می‌شود.^{۱۰۷}

اما دلیل سوم شارپ مبنی بر این‌که مقاومت عاری از خشونت می‌تواند جایگزین جنگ و خشونت شود، موفقیت و کارایی این نوع از مبارزه در ایجاد تغییر است. نظر به این‌که این مسئله و روشن ساختن میکانیزم و علل آن، موضوع اصلی این بخش است در ادامه به آن ذیل چندین عنوان هم عرض به آن می‌پردازیم و در ختم آن ادعای شارپ مبنی بر این‌که این روش می‌تواند جایگزین شود، روشن‌تر می‌گردد.

۲. علل موفقیت و میکانیزم مبارزه عاری از خشونت

چرا مبارزه عاری از خشونت می‌تواند موفق باشد؟

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، شارپ معتقد است که مبارزه عاری از خشونت، می‌تواند با هزینه کم‌تر، در زمان کوتاه‌تر دیکتاتوری را که ارتش قدرتمند و از شبکه وسیع پولیس مجهز برخوردار است شکست دهد و منجر به استقرار دموکراسی شود. اما پرسش این بود چگونه چنین چیزی ممکن است؟

106. Ibid, p. 9- 12.

107. Ibid, p. 5 – 7.

جین شارپ در پاسخ به این پرسش افزون بر استناد به نمونه‌های تاریخی فراوان در سراسر جهان که مکرر به آن‌ها ارجاع می‌دهد، کوشیده است تبیین کند، چرا این گونه است. او به این منظور به تحلیل قدرت سیاسی و این‌که منشأ و منبع قدرت سیاسی چیست، پرداخته است و از این رهگذر کوشیده است، نشان دهد علل پیدایش و شکل‌گیری قدرت سیاسی در دست دیکتاتور و نظام دیکتاتوری چه با منشأ داخلی و چه با منشأ خارجی، چیست و چگونه می‌توان با تکنیک‌های نافرمانی مدنی و عدم همکاری عمومی و اجتماعی این علل را که قدرت سیاسی در تکیه و بقای خود به این علل متکی است، نابود کرد و با نابودی آن‌ها قدرت سیاسی نیز نابود می‌گردد، چون معلول با انتفای علت خویش منتفی می‌گردد.

جین شارپ برای این‌که تبیین خود را از قدرت سیاسی و این‌که چگونه می‌توان با مقاومت عاری از خشونت، آن را کنترل کرد و تحت تصرف خود آورد، نخست به بیان دو دیدگاه متضاد در باب قدرت سیاسی و تفاوت‌های آن دو با یکدیگر، پرداخته است. توضیحات او در این مورد، برای ما کمک می‌کند که درک روشن‌تر از قدرت سیاسی طالبان و طرز تلقی غالب مردم از قدرت در مجموع و از قدرت طالبان به طور خاص و این‌که چگونه این طرز تلقی از قدرت، سبب شده است که نسبت به مؤثر بودن مقاومت عاری از خشونت علیه طالبان برای شان قابل فهم و باورپذیر نباشد، کمک می‌کند.

اما آن دو دیدگاه در مورد قدرت سیاسی عبارتند از:

یکم؛ قدرت سیاسی یک واحد ثابت و یک پارچه است. درست مانند یک سنگ بزرگ استوانه‌ای است که از قدرت چند فرد محدود که در اوج فرمان‌روایی قرار دارند ناشی می‌شود. وابسته و متکی به مردم و تصامیم و حمایت آنان نیست و مستقل از خواست و تصامیم آنان، از قدرت بقا و دوام برخوردار است و می‌تواند منابع خود را سرپا نگه دارد، تقویت و بازسازی کند. هم خود مردم و هم سرنوشت شان وابسته به قدرت سیاسی، اراده و تصامیم خوب آنان می‌باشند.

دوم؛ قدرت سیاسی نوعی قدرت اجتماعی است. خود قدرت اجتماعی عبارت است از ظرفیت و توانایی بر کنترل مستقیم و یا غیر مستقیم رفتار دیگران از طریق کار با گروه‌هایی از مردم. بنابراین قدرت سیاسی نیز نوعی از قدرت اجتماعی است که برای اهداف سیاسی توسط نهادهای حکومتی و یا توسط مردم در مخالفت با نهادهای حکومتی و یا در حمایت از آن‌ها اعمال می‌شود. بر اساس این تلقی، قدرت یک پارچه و بسیط نیست که از چند نفر محدود که فرمان صادر می‌کند، ناشی شود، بلکه چیزی است که اولاً و بالذات در شبکه‌ای از روابط و ساختارهای اجتماعی وجود دارد، منابع آن متکثر است، حکومت وابسته به حمایت، خواست و تصامیم مردم است، لذا قدرت همه حکومت‌ها بلا استثنا حدوثا و بقانا از بخش‌های گوناگون جامعه ناشی می‌شود. منابع قدرت آن از رهگذر نهادهای گوناگون با همکاری مردم سرپا نگه‌داشته می‌شوند، تقویت و بازسازی می‌شوند.

پیش‌فرض کسانی که جنگ (یعنی جنگ کلاسیک) را ابزار مؤثر برای مقابله با قدرت مستقر می‌دانند، تلقی نخست از قدرت است. چون قدرت را بسیط و یک پارچه دانسته که مقدم و مستقل از مردم، در حدوث و بقای خود بی‌نیاز از حمایت آنان می‌دانند که بر حکم و فرمان افراد محدود استوار است. این پیش‌فرض بر این پایه استوار است که برای پدید آمدن تغییر در آن راهی جز تغییر مالک قدرت وجود ندارد. یعنی در صورتی تغییر به وجود می‌آید که مالک قدرت تغییر کند. تغییر در مالک قدرت فقط از چند طریق محدود به وقوع می‌پیوندد: (۱) خود مالک از قدرت داوطلبانه کنار رود، (۲) از طریق قانونی مثلاً انتخابات آزاد تغییر کند، (۳) از طریق غیر قانونی، برای مثال کودتا، تغییر کند، (۴) از طریق قدرت خشن و نابود کننده، یعنی جنگ که از قدرت بیشتر برخوردار باشد، تغییر کند.

اما پیش‌فرض کسانی که معتقد به مبارزه خشونت‌پرهیزانند، تلقی دوم از قدرت است و این‌که «حکومت‌ها (بلا استثنا) متکی بر مردم اند، قدرت (فی حد ذاته) پلورالیستیک است، قدرت سیاسی به دلیل این‌که در تجدید قوا و کسب منابع قدرت خود، (ذاتاً) وابسته و متکی بر گروه‌های متعدد است، شکننده است.

از تفاوت‌های کلیدی دو دیدگاه این است که دیدگاه اول مردم را وابسته به حکومت می‌دانند و دیدگاه دوم حکومت را از هر نوع آن

وابسته به منابع متعدد قدرت می‌داند که ستون همه آن‌ها در جامعه و خواست مردم قرار دارند. اگر حکومت و مردم هردو باورمند به دیدگاه اول باشند، مردم ناراضی چاره‌ای نخواهند داشت، جز این‌که تن به اطاعت دهند و یا به جنگ روی آورند. اما بر طبق دیدگاه دوم، قدرت حکومت از رهگذر قطع منابع آن که از جامعه سرچشمه می‌گیرند، تضعیف شده و فرو می‌پاشد.^{۱۰۸}

این مطلب را شارپ در آثار گوناگون خویش کوشیده است روشن و مستدل کند. لذا نخست می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که قدرت سیاسی از کجا ناشی می‌شود؟

۲.۱. منابع و ستون‌های قدرت سیاسی

شارپ به صورت بسیارگویا و ملموس توضیح می‌دهد که قدرت سیاسی (از جمله قدرت بر سرکوب و مجازات) در ذات دیکتاتور و گردانندگان نظام دیکتاتوری وجود ندارد. یعنی قدرت سیاسی چیزی مانند زور بازو نیست که اولاً و بالذات دیکتاتور و نظام دیکتاتوری از آن برخوردار باشد. هیچ دیکتاتوری، دیکتاتور به دنیا نمی‌آید، ممکن است قدرت دیکتاتوری را از دیکتاتور پیشین به ارث برد. پس اگر این قدرت را دیکتاتور از خود ندارد، از کجا آن را به دست می‌آورد؟ منابع آن چیست؟ شارپ می‌گوید از اطاعت، همکاری مردم و باور آنان به این‌که او شایسته اطاعت است، این قدرت به وجود می‌آید. اما چگونه اطاعت و همکاری مردم و باور آنان به این‌که او شایسته اطاعت است، قدرت به وجود می‌آورد و باعث بقا و دوام آن می‌شود؟ شارپ در پاسخ به این پرسش از شش منبع نام می‌برد که در تکیه و حفظ و بقای قدرت سیاسی در حکم آب و غذا برای یک موجود زنده است، اگر رابطه دیکتاتور حتی با برخی از این منابع قطع شود از گرسنگی سیاسی می‌میرد. این منابع عبارتند از:

۱. اقتدار (authority): باور مردم به این‌که نظام و یا حاکم شایسته فرمانروایی بوده و حق دارد فرمان دهد و هدایت کند و وظیفه

اخلاقی مردم است که از فرامین او اطاعت کند. اگر مردم چنین باوری نسبت به حاکم و نظام مستقر داشته باشند، بدون این‌که نیاز به تحمیل مجازات باشد، داوطلبانه آن را می‌پذیرند. در داشتن اقتدار فقط باور مردم به حاکم و نظام به این‌که از حق فرمان دادن و اطاعت برخوردار است، کافی است. لازم نیست که حقیقتاً نیز چنین باشد. لذا اقتدار منبع عمده قدرت است.

۲. منابع انسانی (Human resources): تعداد و اهمیت اشخاص و گروه‌هایی که اطاعت و همکاری می‌کنند و یا این‌که کمک‌های

خاص را برای حاکمان فراهم می‌کنند، منبع انسانی قدرت محسوب می‌شوند. این افراد و گروه‌ها که افراد و گروه‌های حامی حاکم و نظام مستقر را تشکیل می‌دهند، به نسبت خود با کل جمعیت ممکن است در جامعه خود را در قالب گروه‌ها، انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی گوناگون سازماندهی کنند و یک شبکه گسترده را تشکیل دهند که از قدرت بسیج و سازماندهی اعضا و همه گروه‌های حامی برخوردار باشند. این ویژگی نظر به کمیت و کیفیت خود منبع مهم قدرت به حساب می‌آیند.

۳. مهارت‌ها و دانش (skills and knowledge): قدرت حاکم و رژیم متأثر از مهارت‌ها، دانش و توانایی‌های افرادی اند که از

آن حمایت و با آن همکاری می‌کنند. مهارت‌ها، دانش و توانایی‌های آنان با نیازهای حاکم و رژیم ربط وثیق دارند. در واقع رژیم به این مهارت‌ها و دانش‌ها برای اجرای قوانین و برنامه‌های شان، برای مجازات متخلفان و سرکوب مخالفان نیاز دارند که با همکاری افراد و گروه‌های گوناگون از جمله افراد و گروه‌های حامی تأمین می‌گردد.

۴. منابع غیر محسوس (Intangible factors): منابع غیر محسوس فاکتورهای روانشناختی و ایدیولوژیک هستند که ممکن است

مردم را وادار به اطاعت و همکاری کنند. در واقع این سنخ از عوامل روانشناختی و ایدیولوژیک منبع معنوی منبع نخست، یعنی اقتدار را فراهم می‌کنند. برای مثال به کمک ایدیولوژی امارت و یا باور به وجود یک نظام شرعی، در میان افراد و حامیان طالبان، رهبر طالبان و رژیم آنان شایسته اطاعت دانسته می‌شوند و آنان می‌کوشند با استفاده از این ایدیولوژی، اطاعت جامعه را به دست آورند و باور عمومی را در مورد این‌که شایسته اطاعت و همکاری‌اند، جلب کنند. مثال واضح عوامل روانشناختی مانند این‌که

حاکمانی که از ویژگی شجاعت برخوردار باشند، می‌توانند از کشور و ملت دفاع کنند و امنیت به وجود آورند. به همین دلیل، دیکتاتور شجاع، ممکن است کوشش کند، حس قهرمان دوستی را در افراد تقویت کند و افراد نیز به او به عنوان قهرمان و ناجی خود بنگرند و به این وسیله کسب مشروعیت کنند. در واقع وجود و یا فقدان اعتقاد دینی مشترک، ایدئولوژی، و حس مأموریت و مسؤولیت مشترک، همگی بر قدرت حاکم و رابطه او با مردم تأثیر دارند.

۵. **منابع مادی (Material resources):** دسترسی و یا تسلطی که حکومت‌ها بر دارایی‌ها، منابع طبیعی، منابع مالی، سیستم اقتصادی، وسایل ارتباطی و حمل و نقل، دارند، از منابع مهم قدرت به‌شمار می‌آیند. به میزانی که حاکم قدرت بر کنترل و تسلط بر این منابع را که نام برده شد، داشته باشد، به همان میزان از این منبع قدرت برخوردار می‌باشد. اما تسلط حاکم بر این منابع بدون، همکاری و اطاعت مردم و نیروی انسانی ماهر و دانش لازم، ممکن و میسر نمی‌گردد. برای مثال مردم مالیه پردازند، نیروهای امنیتی و دستگاه قضایی و عدلی متخلفان را که از پرداختن مالیه خود داری می‌کنند، مجازات کنند، کارگران، تکنیسین‌ها و مهندسان و متخصصان امور مالی و بانکی که از دانش و مهارت لازم برخوردارند، اولاً به اندازه کافی وجود داشته باشند و ثانیاً اطاعت و همکاری کنند تا این سلطه حاکم ممکن و میسر گردد.

۶. **قدرت بر سرکوب و مجازات (sanctions):** «مجازات، تهدید به مجازات و یا تطبیق آن‌ها علیه کسانی که نافرمانی می‌کنند و همکاری نمی‌کنند، تا اطاعت و همکاری را که به آن‌ها، برای بقای رژیم و اجرای سیاست‌های آن نیاز دارند، مصون نگه‌دارند.»^{۱۰۹} حاکم اولاً با قدرت بر مجازات می‌تواند میزان اطاعت از خود را که بخشی از آن داوطلبانه و از سر رضایت انجام می‌شود، از طریق اجبار و ترس از مجازات و سرکوب، گسترش دهد. در واقع «مجازات‌ها» به گفته جان اوستین، «معجزی اطاعت» است. ثانیاً، بدون قدرت بر مجازات که از رهگذر شبکه وسیع پولیس و احیاناً قوای نظامی، ممکن و میسر می‌گردد، دسترسی و تسلط حاکم بر سایر منابع به طور خاص منابع مادی، انسانی، و بالتبع بر منابع تولید کننده دانش و مهارت، محفوظ نمی‌ماند و این منابع به نوبت خود در حفظ و تقویت منابع غیر محسوس نیز کمک می‌کنند، چون برای مثال به هر دلیلی اگر حکومت نتواند مردم را از طریق مجازات ملزم به پرداخت مالیات کند و منابع مالی حکومت تأمین نشود و موجب نا کارآمدی و عدم توانایی حاکم بر اعمال حاکمیت و تأمین نیازهای اساسی مردم و یا حد اقل گروه‌های حامی گردد، حکومت اعتبار خود را در ذهن گروه‌های حامی از دست می‌دهد و یا باور به شجاعت و توانایی حاکم در دفاع از مردم و تأمین امنیت از بین می‌رود. به این ترتیب منابع غیر محسوس تضعیف می‌گردد و بالتبع باور به اقتدار و مشروعیت حاکم نیز که منبع اصلی قدرت است، متزلزل می‌گردد.

۲.۲. وابستگی منابع فوق بر اطاعت و همکاری حکومت‌شوندگان

اکنون، جین شارپ از ما طلب می‌کند که به دقت بنگریم که آیا بدون این منابع، حکومتی به وجود می‌آید و آیا بدون این منابع حکومتی داوام می‌آورد؟ آیا این منابع در وجود و ذات سردمداران یک رژیم دیکتاتور وجود دارند؟ آن‌ها از روزی که از مادر متولد می‌شوند این منابع را با خود دارند؟ واضح است که نه. آنان ذاتاً و به حکم طبیعت و خلقت دارای این منابع نیستند. پس از کجا به دست می‌آورند؟ جواب روشن و قاطع شارپ این است: «همه این منابع متکی بر پذیرش رژیم، فرمان‌برداری و اطاعت مردم و همکاری تعداد بی‌شمار از مردم و نهادهای اجتماعی با حکام است...، همکاری، اطاعت و حمایت کامل، دسترسی رژیم را به این منابع قدرت افزایش می‌دهد. در نتیجه ظرفیت قدرت حکومت را از هر نوعی که باشد گسترش می‌دهد. اما از سوی دیگر خودداری مردم و نهادها از همکاری با متجاوزان و دیکتاتورها و اطاعت از آنان، دسترسی آنان را به منابع قدرت کاهش داده و از بین می‌برد. بدون دسترسی به این منابع، قدرت حکام ضعیف می‌شود و سرانجام مضمحل می‌گردد. لذا دیکتاتورها نسبت به عدم اطاعت و همکاری حساس اند و کوشش می‌کنند که مجازات و تنبیه کنند.»^{۱۱۰}

۱۰۹. به نقل از: Gene Sharp, Politics of Nonviolent Action, p. 12.

110. Ibid, p. 18- 19.

بنابراین، به میزانی که حاکم از این منابع برخوردار باشد، قدرتمند است و به میزانی که فاقد این منابع باشد، فاقد قدرت است. لذا تحلیل کیفی و کمی برخورداری و یا نابرخورداری حاکم و رژیم از منابع فوق، نقاط ضعف و آسیب‌پذیری او را به طور دقیق روشن می‌کند. لذا در قدم نخست تحلیل کیفی این منابع و تأثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر برای شناخت وضعیت کمی و کیفی قدرت هر دیکتاتور و نظام دیکتاتوری که می‌خواهیم با آن مبارزه کنیم بسیار مهم و حیاتی است. اما بهره‌مندی حاکم از این منابع و میزان قدرت سیاسی او تقریباً به لحاظ کمی که قابل محاسبه ریاضی باشد برابر است با میزان اطاعت و همکاری مردم از حاکم. چون برخورداری حاکم از این منابع متکی و وابسته به اطاعت و همکاری مردم است که حد اقل برخی از آن‌ها اقتدار و مشروعیت او را قبول داشته باشند، یعنی او را شایسته اطاعت و همکاری بدانند و داوطلبانه اطاعت کند.

شاید این سخن که دسترسی حاکم به این منابع از طریق اطاعت و همکاری مردم ممکن و میسر می‌گردد و با از میان رفتن اطاعت و همکاری دسترسی حاکم به این منبع قطع می‌گردد، تا این جای کار به خوبی توضیح داده نشده باشد.

به گفتهٔ شارپ با تحلیل نه چندان عمیق منابع قدرت حاکم، توقف و اتکای این منابع را بر اطاعت و همکاری اتباع درک می‌کنیم. اقتدار که منبع مهم و عمدهٔ قدرت است از باور مردم به این که حاکم از حق اطاعت و همکاری برخوردار است، ناشی می‌شود. به کمک باور بخشی از مردم به اقتدار حاکم است که اولاً حاکم نیروی کافی برای اعمال مجازات و سرکوب به دست می‌آورد. در واقع با اطاعت داوطلبانه بخشی دیگری از مردم که به عادت تبدیل می‌شود، در کنار قدرت حاکم بر اجرای مجازات که آن نیز از همین اطاعت داوطلبانه به دست می‌آید، حوزهٔ تأثیرگذاری ترس از مجازات و سرکوب در صورت نافرمانی، دایرهٔ اطاعت را به حد اکثر ممکن می‌رساند و تخلف و نافرمانی به درصد ناچیز و غیر قابل توجه تقلیل می‌یابد. به این ترتیب قدرت بر مجازات و تأثیرگذاری آن از اطاعت و همکاری ناشی می‌شود. به عین ترتیب، حاکم نیازمندی به دانش و مهارت را در بخش‌های مختلف از طریق اطاعت و همکاری قشر تحصیل کرده، فنی و ماهر جامعه تأمین می‌کند. بدون اطاعت و همکاری مردم در پرداخت مالیه و همکاری و اطاعت نیروی ماهر فنی، تکنوکرات، حقوق‌دان و ...، تسلط حاکم بر منابع مالی و عایداتی، ارتباطات و سیستم حمل و نقل ممکن و میسر نمی‌گردد. قدرت بر سرکوب از همکاری و اطاعت نیروی امنیتی و نظامی ماهر به دست می‌آید که یا به اقتدار حاکم باور دارند و یا براساس ترس از مجازات و امتیازات مالی همکاری و اطاعت می‌کنند. اما این وفاداری و اطاعت از ویژگی ذاتی این نیروها نیست، بلکه قابل تغییر است ممکن است در وفاداری آن‌ها تغییر به وجود آید و یا درحالاتی دست از اطاعت بردارند. حتی اسباب و لوازم نظامی نیروهای امنیتی بعد اجتماعی دارند، یعنی در نتیجهٔ همکاری مردم به وجود می‌آیند. تولید آنها در کارخانه‌ها متکی به اطاعت و همکاری نیروی کار ماهر و کسانی است که از دانش فنی برخوردار باشند و یا حد اقل حمل و نقل این ابزار به همکاری کسانی نیاز دارد که در سیستم حمل و نقل کار می‌کنند. پس بدون اطاعت و همکاری مردم قدرت سیاسی به وجود نمی‌آید و یا تداوم پیدا نمی‌کند.^{۱۱۱}

۲.۳. چرا و چگونه مردم اطاعت می‌کنند؟

همان‌گونه که ملاحظه شد، یگانه و مهم‌ترین ویژگی حکومت که بدون آن حکومتی وجود نخواهد داشت این است که می‌تواند اتباع خود را ملزم و مجبور به اطاعت کند و آنان هم اطاعت می‌کنند. لذا گفتیم که اطاعت قلب تپندهٔ قدرت سیاسی است. اکنون پرسش اساسی این است چرا مردم اساساً از حکومت اطاعت می‌کنند؟ علت و یا علل اطاعت مردم از حکومت چیست؟ فهم علت و یا علل اطاعت مردم از حکومت و حاکم راه را برای فهم دقیق‌تر بسیاری از مسائل از قبیل این که چگونه حکومت و یا حکام اطاعت مردم را به دست می‌آورند و مهم‌تر از آن این که مردم چگونه می‌توانند مالک قدرت شوند و قدرت را از حکام پس بگیرند و آن را تحت کنترل جمعی خود در بیاورند، کمک می‌کند.

یک تصور ابتدایی از اطاعت این است که اطاعت نتیجهٔ قهری فرمان دادن است. یعنی وقتی کسی در موقعیتی از تسلط و آمریت قرار

111. Gene Sharp, Politics of Nonviolent Action, p. 12 – 16.

می‌گیرد که می‌تواند فرمان صادر کند و به دیگران دستور دهد، به طور خودکار اطاعت می‌شود و مأمور و همه کسانی که تحت امراند، به طور طبیعی و اتومات از دستور اطاعت می‌کنند، فقط کافی است کسی برای مثال در مقام سلطان، رئیس‌جمهور، امپرو... قرار گیرد. گویا این مقام و تسلط نوعی رابطه یک جانبه میان آمر و مأمور به وجود می‌آورد. مطابق این تلقی قدرت سیاسی کاملاً یک رابطه یک جانبه است. ممکن است در ذهن افراد عادی در کشورهای توسعه نیافته چنین تلقی‌ای از قدرت وجود داشته باشد. داشتن چنین تصویری یک جانبه از قدرت سیاسی در جایی بیشتر قابل تصور است که تصور و لو اجمالی از مفهوم اقتدار، مخصوصاً این پرسش که چرا از حاکم اطاعت باید کرد، وجود نداشته باشد. اگر چنین تصویری یک جانبه از رابطه قدرت سیاسی وجود داشته باشد، برای مردمی که چنین درکی از حکومت دارند، پیشنهاد این که آنان با خروج خود از اطاعت و همکاری می‌توانند، کنترل قدرت سیاسی را به دست بگیرند، سخن و آرزوی محال به نظر می‌رسد. به عین ترتیب اگر این پیش‌فرض درست باشد، سخن گفتن از علت و یا علل اطاعت نیز زائد و بی‌معنا خواهد بود. اما همان‌گونه که از بحث در باب منابع قدرت سیاسی به دست آمد، این پیش‌فرض که قدرت سیاسی یک رابطه کاملاً یک جانبه است، نادرست است، بلکه نوعی رابطه متقابل است که بدون نوعی اراده بر اطاعت و همکاری از سوی مردم این قدرت و رابطه به وجود نمی‌آید. یعنی مردم بنا بر دلایلی تصمیم می‌گیرند که اطاعت و همکاری کنند و مخالفت نکنند و در نتیجه این تصمیم اطاعت و همکاری به وجود می‌آید و در نتیجه آن قدرت سیاسی محقق می‌شود.

۱. ۳. ۲. علل و عوامل اطاعت مردم از حکومت

به گفته شارپ علل اطاعت مردم از حکومت متنوع است، لذا به علل و عوامل گوناگون در جواب این پرسش که چرا مردم از حکومت اطاعت می‌کنند، می‌توان اشاره کرد و هیچ‌کدام شان به تنهایی جواب دقیق از این پرسش فراهم نمی‌کند، اما از مجموع آن‌ها می‌توان درک دقیق‌تری از علل اطاعت و چرایی آن به دست آورد. او در ادامه به بیان علل اطاعت می‌پردازد، که عبارتند از: عادت، ترس از مجازات، حس الزام اخلاقی، منفعت شخصی، هم‌ذات‌پنداری روانشناختی با حاکم، بی‌تفاوتی و فقدان «اعتماد به نفس» در میان اتباع.

۱. **عادت:** انسان‌ها بنا بر دلایلی به اطاعت از حکومت عادت می‌کنند. گویا عادت به اطاعت مانند عادت به سلام و احوال‌پرسی بخشی از ویژگی‌های رفتاری انسانی است. به باور برخی عادت، دلیل اصلی تداوم اطاعت است. اما این عادت به گفته اوستین نتیجه عواملی چون عرف، پیش‌داوری، سود و مصلحت‌نگری است. لیکن این عادت در مواقع بروز بحران و یا افزایش خواسته‌های حکومت که بعضاً بسیار شدید و طاقت‌فرسا باشند، متزلزل می‌شود و ممکن است به کلی مؤثریت خود را از دست دهد و نتواند موجب اطاعت شود.

۲. **ترس از مجازات:** در مورد نقش مجازات در اطاعت و گسترش آن پیش از این به اندازه کافی توضیح داده شده است. در این جا کافی است به نقل این عبارت از شارپ بسنده کنیم: «نقش ترس از مجازات به طور خاص وقتی مهم می‌شود که دلایل دیگر برای اطاعت ضعیف شده باشند. با این همه قدرت سیاسی نمی‌تواند صرفاً به قدرت فیزیکی تقلیل داده شود و ترس از مجازات در حمایت از قوانین و فرمان‌ها دلیل منحصر به فرد اطاعت نیست.»

۳. **الزامات اخلاقی:** گاهی افراد و جامعه به دلایل دینی، اولویت رفاه اجتماعی، خیر عمومی، دیدن نوعی مطابقت میان فرامین حاکم و ارزش‌های پذیرفته شده جامعه و چیزهایی از این قبیل، احساس می‌کنند که اخلاقاً موظف‌اند که از حاکم یا رژیم اطاعت کنند.

۴. **منافع شخصی:** ممکن است افراد و اقشاری از جامعه یعنی برخی از اتباع، منافع شان در گرو اطاعت از حاکم باشند. چه بسا که ممکن است دوست نداشته باشند که حکومت و نظام حاکم تداوم پیدا کند، اما از آن نه فقط به صورت منفعل اطاعت می‌کنند، بلکه در جایی که منافع شان ایجاب می‌کند، فعالانه اطاعت می‌کنند. البته بعد مثبت اطاعت بر اساس منفعت این است که حاکم در استقرار و بقای حکومت خود نیازمند یک سلسله افراد و گروه‌های ذی‌نفع می‌شود که وفاداری آن‌ها به حاکم از قبیل پولیس

و نیروی نظامی تا وقتی است که منفعت آنان از طریق اطاعت تأمین شود این وفاداری باقی خواهد ماند به مجرد این که احساس کنند منافع شان در خطر است تغییر در وفاداری پدید می آید و این حالت اسباب آسیب پذیری حاکم را فراهم می کند. درواقع این معادله به میزانی که فرصت های شغلی از هر نوع آن در اختیار حکومت باشد، قدرت کنترل دولت را زیاد می کند چون منفعت اکثر مردم به اطاعت از حکومت، گره می خورد. در عین حال این سیستم به همان میزان بقای حکومت را وابسته به اطاعت و وفاداری این مردم می کند، که اگر نتواند خواسته ها و استانداردهای خوب و رضایت بخش را برای آنان حفظ کند، ممکن است در وفاداری آنان تغییر به وجود آید.

۵. برخی از عوامل دیگر: برخی از عوامل دیگر که ممکن است سبب اطاعت شوند و یا در آن نقش داشته باشند، عبارتند از: (۱) هم ذات پنداری با حاکم به دلیل رابطه عاطفی نزدیک به آن، (۲) بی تفاوتی افراد در قبال بخش هایی از زندگی عمومی، مثلاً ممکن است برای بسیاری از اقشار جامعه آزادی بیان، دسترسی به اطلاعات و وجود رسانه های آزاد، احزاب سیاسی و یا حتی انتخابات مهم نباشند. در این حالت اگر حکومت نیازهای اساسی آنان را در باب مسکن، اشتغال و امنیت تأمین کند، برای آن ها شرایط ایده آل اطاعت فراهم می گردد، (۳) فقدان اعتماد به نفس در میان اتباع یکی دیگر از عوامل است. اتباع مالک سیاست و سرنوشت جمعی خود نیستند و به توانایی خود مبنی بر این که می توانند، در مورد سرنوشت خود تصمیم اتخاذ کنند و مالک سرنوشت خود شوند، اعتماد ندارند. مهم تر از همه این که به توانایی های خود مبنی بر این که می توانند، اطاعت و همکاری نکنند، اعتماد ندارند، و لذا می خواهند رعیت باشند و از حاکم اطاعت کنند.^{۱۱۲}

۲.۳.۲. اهمیت کارگزاران و جواسیس برای حکام

حکام برای کنترل جامعه به طور کل نیازمند ایجاد یک سیستم سلسله مراتبی از جواسیس، پولیس و کارگزاران است. اطاعت و وفاداری افرادی که در این دستگاه به حکام خدمت می کنند اساسی و حیاتی است، به گونه ای که اگر این افراد به میزان زیاد دست از طاعت بکشند و یا حتی از صمیم قلب برای حفظ حکومت تلاش نکنند، حکومت در برابر یک مقاومت مدنی انقلابی سرنگون می شود. به همین دلیل در انقلاب های مدنی آخرین دیوار دیکتاتوری که فرو می پاشد، سلب حمایت افراد شاغل در این دستگاه ها از دیکتاتور است. برای این که با نقاط قوت و ضعف اطاعت آنان از یک حکومت آشنا شویم، باید دلایل اطاعت آنان را از آن حکومت بفهمیم. ممکن است دلایل اطاعت آنان از حکومت همین چیزهایی باشند که نام بردیم و توضیح دادیم، لیکن از میان این دلایل، اگر دلیل اطاعت شان اخلاقی باشد، یعنی خودشان را اخلاقاً ملزم به اطاعت بدانند در این صورت میزان اطاعت و ثبات آن شدید خواهد بود. اما اگر منفعت و ترس باشد، اطاعت متزلزل و آسیب پذیرتر خواهد بود. ترس از حاکم، ضعیف ترین نوع اطاعت را در صفوف این نیروها به بار می آورد، چون اطاعت ناشی از ترس همراه با فداکاری، تلاش صادقانه و وفاداری که در این نیروهای حافظ قدرت در مواقع خطر حیاتی اند، نخواهد بود. در باب منفعت پیش از این توضیح دادیم که یک عامل دوسویه است.

۲.۴. اطاعت اجتناب ناپذیر نیست

گفتیم که اطاعت و همکاری دسترسی حکومت را به منابع قدرت ممکن می کند، معنا و مفهوم آن این است اگر اطاعت و همکاری به هر دلیلی وجود نداشته باشد و یا از بین برود، مدعی حکومت به حکومت نمی رسد و حکومت مستقر سرنگون می شود. اطاعت حکومت شونده گان تابع یک سلسله علل و عواملی است که توضیح دادیم. اکنون به این پرسش پاسخ می دهیم آیا اطاعت حکومت شونده گان از حکومت اجتناب ناپذیر است و یا قابل زوال و تغییر است؟

جواب این پرسش این است همان گونه که بردگی اجتناب ناپذیر نبود اطاعت نیز اجتناب ناپذیر نیست و قابل زوال است، چون اطاعت مبتنی بر اراده است و اراده از یک سلسله علل و به عبارتی انگیزه ها ناشی می شود و آن انگیزه ها سبب می شوند که اراده بر اطاعت به وجود

آید. پس اطاعت از رضایت جدا نیست حتی جایی که اجبار وجود دارد و انگیزه اطاعت ترس از مجازات باشد، چون در مواجهه با ترس از مجازات فرد میان فایده اطاعت و مخالفت مقایسه می‌کند و در نتیجه اطاعت را بر مخالفت ترجیح می‌دهد.

البته این توضیح بر این فرض استوار است که انسان را علی‌رغم همه علل و عوامل اجتماعی و روانی، برخورداری از عاملیت بدانیم که می‌تواند با تصمیم فردی و جمعی خود در سرنوشت خویش تغییر ایجاد کند و تابع محض علل و عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ساختارهای برآمده از آن‌ها نیستند. هرچند این حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد که حکومت‌ها ابزار فروان برای کنترل فرد در سطوح مختلف دارند که حتی می‌توانند ارزش‌های او را تعیین و یا تغییر دهند. در مواردی حکومت آن‌چنان در مجموعه‌ای از ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، دینی و از طریق قدرت بر کنترل، اجبار و سرکوب، به امری شدیداً فرادست مسلط و چیره و غیر قابل کنترل به نظر می‌رسد که اکثریت جامعه عملاً چاره‌ای برای خود جز اطاعت نمی‌بینند و لذا چه بسا در این وضعیت اگر دوام کند اطاعت به عادت تبدیل می‌شود که خود یکی از علل اطاعت مردم از حکومت به شمار می‌آید. با وجود این مشکل، بازهم اطاعت در معرض آسیب و زوال است؛ چون مبتنی بر رضایت است و رضایت و علل اطاعت که رضایت تولید می‌کند قابل زوال هستند. هم‌چنین اولاً در هیچ حکومتی اطاعت کامل و مطلق وجود ندارد، همیشه میزانی از عدم اطاعت در هر حکومتی وجود دارد، ثانیاً همه اطاعت‌ها داوطلبانه و از باب باور به اقتدار و مشروعیت حکومت نیستند بلکه بسیاری از اطاعت‌ها از روی عادت، ترس و منفعت به عمل می‌آیند که همه در شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت قابل تغییر و زوال هستند. بنابراین خروج از اطاعت نه تنها ممکن است بلکه گاهی به دلیل تغییر شرایط به صورت دراماتیک و شگفت‌انگیز صورت می‌گیرد و موجب سرنوشتی حکومت‌ها می‌شود.

۲.۵. خروج مردم از اطاعت و نقش آن در سرنوشتی حکومت

گفتیم که دسترسی حکومت به منابع قدرت وابسته و متکی بر اطاعت مردم است و خروج گسترده مردم از اطاعت نیز ممکن است و از توان مردم خارج نیست. اگر خروج مردم از اطاعت و قطع همکاری آنان با حکومت محقق شود، مطابق مباحث پیشین دسترسی حکومت به منابع قدرت قطع می‌شود و ستون‌های شش‌گانه قدرت که همه ریشه در جامعه، اطاعت و همکاری آنان دارد، با قطع جریان‌های آن‌ها سقوط می‌کنند و در نتیجه حکومت از گرسنگی سیاسی می‌میرد.

این نکته مورد توجه شماری از صاحب نظران تأثیرگذار از قدیم و جدید بوده است و آن را به گونه‌های مختلف بیان کرده‌اند. از آن جمله اتین دولابوتی (۱۵۳۰ - ۱۵۶۳)، شاعر، فیلسوف و سیاست‌دان فرانسوی است که دیدگاه وی در این موضوع تأثیر ژرف بر هنری دیوید ثورو و تولستوی داشته است و دیدگاه تولستوی مورد توجه گاندی قرار می‌گیرد و او آن را مؤید یافته‌های قبلی خود در مورد نظریه قدرت می‌یابد و او را بیشتر در این مسیر فکری و عملی قرار می‌دهد. بوئی در این خصوص مطابق نقل شارپ چنین نوشته است: «... اگر به آن‌ها جواب منفی داده شود، اگر آن‌ها اطاعت نشوند، بدون جنگ و بدون تخریب، ضرب و جرح، آن‌ها لخت/ برهنه و دست و پا بسته می‌مانند و دیگر چیزی انجام داده نمی‌توانند، درست مانند ریشه‌ای که خاک و آب داده نشود، شاخچه‌های آن پژمرده و خشک می‌شود.»^{۱۱۳}

خروج مردم از اطاعت ممکن است. لیکن توانایی مردم بر این خروج نیازمند این است که آن‌ها بتوانند منابع دموکراتیک قدرت را در میان خود فعال کنند و به نوعی به جامعه‌ای مستقل از رژیم تبدیل شود تا بتوانند به طور جمعی و یا گسترده که کنترل آن از توان رژیم و نیروهای سرکوب آن خارج باشد از اطاعت خارج شده و همکاری نکنند. این قدرت جمعی و توان تصمیم‌گیری عمومی از رهگذر نهادهای مستقل اجتماعی و ایجاد شبکه‌های وسیع اجتماعی و سیاسی که همه آن نهاد را زیر چتر اهداف و تکنیک‌های متنوع اما هم‌جهت و هم‌سو متحد کند، ممکن و میسر می‌گردد. با فعال شدن این منابع اجتماعی و دموکراتیک قدرت، مردم قدرتمند می‌شود و خروج آن‌ها از اطاعت ممکن و غیر قابل کنترل می‌گردد و به فروپاشی حکومت می‌انجامد و یا حکومت را مجبور می‌کند که برای یک دوره انتقال صلح آمیز مذاکره کند.

نکات مهم این مبحث یعنی خروج جمعی از اطاعت عبارتند از:

۱. جامعه قدرتمند و مستقل از رژیم جامعه‌ای است که نهادهای مستقل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آن وجود داشته باشند، یعنی منابع دموکراتیک قدرت در آن فعال باشند و یا قابلیت فعال شدن را داشته باشند. این نهادها عبارتند از خانواده، نهادهای دینی، کلب‌ها و فدراسیون‌های ورزشی، اتحادیه‌های صنفی، نهادهای اقتصادی، آموزشی، احزاب سیاسی، انجمن‌های مردمی گوناگون از جمله انجمن‌های متشکل از همسایگان و سایر همبستگی‌های اجتماعی، واحدهای اجتماعی روستایی، انجمن‌های ادبی و فرهنگی. مهم‌ترین ویژگی این نهادها برای دموکراسی این است که خروج جمعی مردم از اطاعت را ممکن می‌کند و به آنها این توانایی را می‌بخشد که خود را در قالب این تشکلهای متشکل کنند و نمایندگی ایجاد کنند و از طریق آن‌ها و نمایندگان خود در شبکه وسیع و سرتاسری متحد شوند و قدرت بر تصمیم‌گیری جمعی را پیدا کنند و بتوانند اهداف خود را به طور مشترک تعیین و در مراحل گوناگون مبارزه انواع تکنیک را استعمال کنند و در نتیجه خروج جمعی غیر قابل کنترل و فراتر از توان حکومت را ممکن سازند.

۲. وجود خواست جمعی بر تغییر و خروج از اطاعت دومین مطلب مهم در این زمینه است. وجود این خواست نیز مهم است. گاهی مردم تحت سلطه به سختی این خواست در ذهن شان به وجود می‌آید لذا به گفته صاحب‌نظران در فقدان این خواست است که برای مثال حکومت سی‌هزار نیروی کمپنی هند شرقی بر دو صد میلیون هندی ممکن می‌گردد. به گفته شارپ به هر میزان که این توانایی و خواست قوی باشد، امکان کنترل جامعه توسط حکومت محدود می‌گردد و بر عکس امکان کنترل حکومت توسط جامعه افزایش می‌یابد. او می‌نویسد: «سه عامل مهم در تعیین اینکه در چه درجه و میزان قدرت حکومت کنترل خواهد شد و یا کنترل نخواهد شد، عبارتند از: ۱. تمایل نسبی جمعیت به وضع محدودیت بر قدرت دولت. ۲. قدرتمندی نسبی اتباع، سازمان‌های مستقل و نهادها بر سازماندهی مستقلانه تا بتوانند خروج جمعی از منابع قدرت را عملی کنند و ۳. توانایی نسبی جمعیت از این که از اعطای رضایت و همکاری امتناع کنند.»^{۱۱۴}

به گفته شارپ «گاندی که وسیعاً توانایی‌ها و ظرفیت‌های نهفته سیاسی نافرمانی را آزموده بود، براهیمیت خواست تغییر به عنوان پیش‌نیاز تغییر در الگوهای اطاعت و همکاری، تأکید می‌کرد. او استدلال می‌کرد که به موارد زیر نیاز است: ۱) تحول روحی از تسلیمی و انفعال به عزت نفس و شجاعت؛ ۲) دستیابی تبعه به این درک و شناخت که همکاری او رژیم را ممکن کرده است؛ و ۳) اتخاذ تصمیم بر خروج از همکاری و اطاعت.»^{۱۱۵}

۳. در این میان آگاهی و شناخت مردم از این واقعیت که آن‌ها می‌توانند با نافرمانی و عدم همکاری خود مانع از این شوند که حکومت سیاست‌های غیر عادلانه خود را بر آنان تحمیل کند و همچنین آن‌ها از این توان و مهارت برخوردارند که حکومت را کمک، همکاری و اطاعت نکنند. به نقل از شارپ، گاندی در این مورد چنین می‌نویسد: «ثروتمند نمی‌تواند بدون همکاری فقیر در جامعه ثروت اندوزی کند. اگر در میان فقرا این شناخت پدید آید و گسترش یابد، آنان قوی خواهند شد و فراخواهند گرفت که چگونه خودشان را از نابرابری خردکننده که آنان را در لبه گرسنگی قرار داده است، با ابزار عدم خشونت، نجات دهند.»^{۱۱۶}

۴. چون دیکتاتور و حکومت در اعمال قدرت و مجازات به پنج منبع دیگر قدرت وابسته است، نافرمانی و عدم همکاری در بخش‌های گوناگون سبب می‌شود که کنترل مردم و مجازات خروج کنندگان از اطاعت، برای وی غیر ممکن گردد. چون به هر میزان که از سرکوب و مجازات استفاده کند، به نیرو و همکاری و اطاعت بیشتر افراد جامعه و منابع مادی بیشتر نیازمند می‌شود. او با این کار بیش از پیش وابسته‌تر به همکاری جامعه می‌شود. ثانیاً با مجازات نمی‌توان اطاعت و همکاری واقعی به وجود آورد.

114. Gene Sharp, From Dictatorship to Democracy, p. 21- 23.

115. Idem, The Politics of Nonviolence Action, p. 31.

116. Ibid, p. 47.

مجازات هرگز اطاعت و همکاری نخستین را که پیش از نافرمانی و اعمال مجازات وجود داشت اعاده نمی‌تواند. ثالثاً اعمال مداوم قدرت و کنترل جامعه توسط دیکتاتور، قدرت وی را دچار فرسایش مداوم می‌کند. در واقع قدرت بر مجازات و سرکوب تا زمانی مؤثر است که استعمال نشده باشد، همین‌که استعمال شد سرآغاز فرسایش تدریجی آن است و هرچه تداوم یابد، فرسوده‌تر می‌گردد، تا سقوط کند. درست به همین دلیل است که حکومت‌های توتالیتار که می‌خواهند تمامی ابعاد جامعه و حتی زندگی خصوصی افراد را کنترل کنند، آسیب‌پذیرتر هستند، چون به اطاعت بیشتر و منابع فراوان‌تر نیاز پیدا می‌کنند.

۵. بنابراین ترس مردم از مجازات فقط یک مانع روانی عمده است. اگر مردم بر ترس خود به هرطریقی غلبه کنند و خروج جمعی از اطاعت را عملی کرده و تداوم دهند، مجازات و سرکوب نقش خود را از دست می‌دهد، یعنی آخرین منبع قدرت نیز از نفس می‌افتد.

۶. تداوم، تنوع و شدت مبارزه و مشارکت گسترده مردم در آن از شرایط موفقیت این نوع از مبارزه در رسیدن به هدف است. مردم از هرگونه «همکاری» که هر حکومتی به کمک نیروی انسانی نیاز دارد، خود داری می‌کنند، «نافرمانی» و «سرپیچی سیاسی» شان را به «شدت تداوم» می‌دهند. اگر آن‌ها این کار را با تعداد کافی - یعنی تعداد مبارزان به اندازه کافی باشند - برای یک مدت زمان طولانی انجام دهند، دیگر حکومتی وجود نخواهد داشت. «این مفروضه سیاسی اصلی مقاومت خشونت‌پرهیز است.»^{۱۱۷}

بنابراین، پایه‌های قدرت دیکتاتور بر نوعی فریب، ترس عمومی و ناتوانی آنان بر خروج جمعی از «اطاعت و همکاری» استوار است. اگر آن‌ها بتوانند بر این سه عامل فایق آیند، می‌توانند به آزادی برسند. جین شارپ برای قابل فهم ساختن این وضعیت، افسانه ارباب میمون‌ها را نقل می‌کند که یک نویسنده چینی در قرن چهارده در توصیف حکومت‌هایی که بر فریب، نه بر اصول درست و عادلانه، استوار هستند، به کار برده است. به گفته جین شارپ، ماهیت قدرت سیاسی و اتکای آن به همکاری و اطاعت مردم در این داستان به خوبی افشا شده است:

ارباب میمون‌ها: «مردی پیر در زمان امپراطوری چو، از راه به خدمت گرفتن تعدادی میمون امرار معاش می‌کرد. مردم به او ارباب میمون‌ها می‌گفتند. او هر روز صبح به مسن‌ترین میمون می‌گفت که سایر میمون‌ها را رهبری کرده و همه به جنگل بروند، میوه جمع‌آوری کنند و قانون اش این بود که از هر ده میوه یک دانه اش مال پیرمرد باشد و هرکه این کار را انجام ندهد به سختی شلاق می‌خورد. میمون‌ها هر روزه این دستور را اجرا می‌کردند و اگر کدام یک‌شان نمی‌توانست، به شدت تنبیه می‌شد. میمون‌ها به شدت از این وضعیت رنج می‌بردند، اما جرأت نافرمانی را نداشتند تا این‌که روزی میمون کوچک گفت: پیرمرد این درختان و بوته‌ها را کاشته است؟ دیگر میمون‌ها گفتند: نه. آن‌ها طبیعی و خودرواند. میمون کوچک افزود ما می‌توانیم میوه‌ها را بدون اجازه پیرمرد جمع‌آوری کنیم؟ دیگران جواب دادند بلی. میمون کوچک ادامه داد: پس چرا ما باید وابسته به پیرمرد باشیم و به او خدمت کنیم. پیش از این‌که به اظهارات خود خاتمه دهد، همه میمون‌ها روشن و آگاه شدند و در همان شب وقتی پیرمرد به خواب رفت، میمون‌ها تمامی موانعی را که او کشیده بود خراب کردند و میوه‌های انبار پیرمرد را نیز با خود به کوه بردند و دیگر برنگشتند و پیرمرد از گرسنگی مرد.

یولی می‌گوید: بعضی از افراد در جهان با خدعه حکومت می‌کنند، نه با اصول درست و عادل. درست مانند ارباب میمون‌ها. به مجرد این‌که مردم روشن شوند خدعه شان نقش بر آب می‌شود.»^{۱۱۸}

همیشه نوعی معادله قدرت، میان دیکتاتور و نیروهای آزادی‌خواه و دموکرات وجود دارد و اوضاع به سادگی تصویر شده در این افسانه نیست. گاهی در این معادله، وضعیت به شدت به سود دیکتاتور و به ضرر آزادی‌خواهان است. بدترین وضعیت ممکن برای نیروهای دموکرات و آزادی‌خواه، حالتی است که در آن، دیکتاتوری به تمامی این منابع قدرت دسترسی وسیع داشته باشد. برای مثال تعدادی زیاد

117. Ibid, p. 64.

118. Idem, from Dictatorship to Democracy, p. 17 – 18.

از مردم او را به هر دلیلی شایسته حکومت کردن بدانند و او از قدرت سرکوب بی‌رحمانه هرگونه مخالفت و از ارتش مجهز و قدرتمند و شبکه وسیع پولیس اعم از مخفی و غیر مخفی برخوردار باشد، دسترسی آسان به منابع مادی از قبیل سیستم مالی، سیستم حمل و نقل و ارتباطات، منابع طبیعی، سیستم تولید کالاها و وسایل صنعتی مورد نیاز داشته باشد، مردم کشور خود را به افراد مجزا و اتمی شده تقسیم کرده باشد و تمامی نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی حتی دینی را تحت کنترل خود قرار داده باشد. در سویی دیگر نیروهای دموکرات و آزادی‌خواه دست‌شان از منابعی که قدرت دموکراتیک تولید می‌کند، خالی باشد. یعنی نهادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مستقل وجود نداشته باشد و جامعه به شدت توده‌ای شده باشد، یعنی متشکل باشد از انبوه افراد مجزا و اتمی شده که با یکدیگر مستقل از قدرت حکومت، رابطه سازمان یافته ندارند و به آسانی نمی‌توانند چنین رابطه‌ای را برقرار کنند. در این معادله قدرت، دیکتاتور بسیار قوی و نیروهای دموکرات بسیار ضعیف هستند و لذا بسیاری از مردم خود را مجبور به تحمل وضع موجود می‌بینند و آینده روشن برای خود تصور نمی‌کنند.

پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان در چنین وضعیتی خروج دسته‌جمعی مردم را از اطاعت و همکاری با دیکتاتوری ممکن ساخت و از آن سلب مشروعیت کرد؟

برای خروج از این وضعیت جین شارپ دو قدم را بسیار مهم و اساسی می‌داند: نخست تشخیص نقاط ضعف دیکتاتور و نظام دیکتاتوری است که در این خصوص او از استعاره پاشنه آشیل استفاده می‌کند. دوم با تشخیص نقاط ضعف آن به کارگیری قدرت مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن علیه این نقاط ضعف، و وارد ساختن فشارزاینده و متمرکز بر این نقاط ضعف است تا دسترسی دیکتاتوری به منابع قدرت قطع شود و در نتیجه فروپاشد که البته این هدف دوم بدون فعال ساختن منابع دموکراتیک قدرت که به آن اشاره شد، به دست نمی‌آید. لذا ضمن یافتن نقاط ضعف دیکتاتوری، راه‌های عملی خروج مردم از اطاعت و امکان آن و این که چگونه می‌توانند متحد و قدرتمند شوند، نیز شناسایی گردد.

۱.۵.۲. شناسایی نقاط ضعف دیکتاتوری و پاشنه آشیل آن

علی‌رغم این‌که دیکتاتور و سیستم دیکتاتوری بسیار قدرتمند و دموکرات‌ها بسیار ضعیف به نظر می‌رسند، بازهم به دلیل ماهیت قدرت سیاسی که پیش از این توضیح دادیم خالی از نقاط ضعف نیست که او را آسیب‌پذیر می‌سازد و برای ضربه زدن به او این نقاط ضعف را باید شناخت و درست بر همان نقطه‌ها فشار خویش را متمرکز کرد. وضعیت دیکتاتور از این حیث کاملاً قابل مقایسه با وضعیت آشیل، قهرمان افسانه‌ای یونانی است که بدن او در برابر تیر، نیزه و شمشیر آسیب‌ناپذیر بود، چون مطابق روایت اساطیری، مادرش در کودکی او را در آب جادویی رودخانه ستيكس شست‌و داده بود تا بدن اش آسیب‌ناپذیر و به گفته فردوسی رویین تن شود و لذا آسیب‌ناپذیر به نظر می‌آمد. اما در این میان یک مشکلی کوچک وجود داشت و آن این‌که مادر آشیل، هنگامی که داشت او را در آب رودخانه فرو می‌برد از پاشنه اش گرفته بود و در نتیجه آب به آن قسمت نرسید، لذا این قسمت آسیب‌پذیر ماند. در جنگ تروا، یکی از سربازان تروا به این راز پی برد و همان نقطه را هدف قرار داد و آشیل را از پای در آورد. پس باید دید نقاط آسیب‌پذیر دیکتاتوری با توجه دقیق به ماهیت قدرت سیاسی و منابع متکثر آن که همه ریشه در قدرت مردم و در جامعه دارند، چه هستند؟

جین شارپ هفده نقطه را شناسایی کرده است، یعنی دیکتاتور و نظام‌های دیکتاتوری از این هفده نقطه آسیب‌پذیراند. البته معنا و مفهوم آن این نیست که همه نقاط ضعف دیکتاتوری در همین هفده نقطه محدود می‌شوند و قابل افزایش نیستند و همچنین به این معنا هم نیست که هر دیکتاتوری لزوماً از همه این هفده نقطه آسیب‌پذیر است، ممکن است در پاره‌ای از دیکتاتوری‌ها نقاط آسیب‌پذیری شان کم‌تر از این تعداد باشد و لکن هیچ دیکتاتوری نیست که مگر این‌که از اکثر این نقاط، شدیداً آسیب‌پذیراند:

۱. «همکاری تعدادی زیادی از مردم، گروه‌ها و نهادها که شدیداً مورد نیاز دیکتاتوری است تا سیستم دیکتاتوری در ابعاد مختلف آن کار کند، لیکن این همکاری ممکن است محدود شود و یا به کلی از بین برود.»

در واقع این نیازمندی و وابستگی، مهم‌ترین نقطه آسیب‌پذیری دیکتاتوری است. هر رژیم دیکتاتور به دلیل ماهیت قدرت سیاسی متکی به رضایت، همکاری و اطاعت تعدادی زیاد از مردم است. لیکن رضایت، همکاری و اطاعت مردم، شدیداً در معرض این است که کاهش یابد و یا به کلی از بین برود. کوشش برای حفظ اطاعت، همکاری و رضایت، رژیم را در معرض آسیب‌های دیگر که در این جا شمرده است، قرار می‌دهد.

۲. «الزامات و تأثیرات پالیسی‌های گذشته رژیم، ممکن است گاهی توانایی کنونی آن را بر انتخاب و به کارگیری سیاست‌های مخالف با گذشته را محدود و یا نابود کند.»

دیکتاتوری‌ها، مخصوصاً از نوع ایدئولوژیک آن، براساس پالیسی‌های خاص ممکن است به قدرت رسیده باشند و این پالیسی‌ها در وقت و زمان خود، الزامات و اقتضائاتی داشته است و با رعایت همان الزامات، مؤثر واقع شده است. با تغییر اوضاع و احوال و پیدایش الزامات جدید، ممکن است لازم شود، سیاست‌های جدید اتخاذ گردد اما انتخاب سیاست‌های جدید مخالف با پالیسی‌های گذشته برای چنین رژیم‌هایی ساده و آسان نباشد و ممکن است مشروعیت ایدئولوژیک خود را از دست دهند و یا ایدئولوژی آنان دچار فرسایش فزاینده شود. یعنی گرفتار تناقض میان واقعیت و اسباب مشروعیت خود می‌گردد. این مشکل، یعنی گیرماندن در تنگنای واقعیت و ایدئولوژی درچندین تا از این نقاط آسیب‌پذیر وجود دارد.

۳. «سیستم ممکن است در عمل کرد خود، دارای یک روال عادی شود، اما توانایی اندکی بر قدرت تطبیق سریع بر موقعیت جدید را داشته باشد.»

یعنی اگر برای مثال، رژیم با اعتراض، عدم همکاری و نافرمانی مواجه شود، قدرت تطبیق آن بر این شرایط اندک و ناچیز باشد.

۴. «افراد (پرسونل) و منابعی که قبلاً برای وضعیت جاری اختصاص داده شده اند، به آسانی برای نیازمندی‌های جدید در دسترس نباشند.» این وضعیت در حالت بروز اعتراض و نافرمانی شدیداً افزایش می‌یابد.

۵. «ترس زیردستان از ناخوشایندی مافوق شان باعث شود که اطلاعات مورد نیاز رژیم را که تلخ و ناراحت کننده است، به طور دقیق و کامل گزارش نکنند تا تصمیم مقتضی را اتخاذ کنند.»

در واقع از ویژگی‌های حاد و شایع رژیم‌های دیکتاتوری پروپاگاندا است و این گونه رژیم‌ها همیشه با پروپاگاندا زنده‌اند و می‌کوشند حتی برای خودشان اوضاع و به طور خاص رضایت و پذیرش عمومی از رژیم‌شان را عالی و در حال پیشرفت، ببینند و توصیف کنند. در این راستا معمولاً دچار نوعی خودشیفتگی و توهم می‌شوند و شنیدن گزارش‌های تلخ اما واقعی، آن‌ها را شدیداً ناراحت می‌کند، لذا زیردستان جرأت نمی‌کنند، واقعیت را برای آنان گزارش کنند.

۶. «ایدئولوژی آنان ممکن است دچار فرسایش شود و نمادها و اسطوره‌های سیستم ممکن است دچار بی ثباتی شوند.»

بسیاری از رژیم‌های دیکتاتور که بر ایدئولوژی استوار است، دچار این فرسایش در ایدئولوژی، اسطوره‌ها، نمادها و روایت خویش از تاریخ و فرهنگ سرزمین خود می‌شود، نقد روشمند و حقیقت‌جویانه می‌تواند این روند فرسایش و فرسودگی را شدت بخشیده و سرعت دهد.

۷. «اگر ایدئولوژی شان شدیداً متصلب باشد و تعهدشان به آن ایدئولوژی شدید باشد، ممکن است باعث عدم توجه رژیم به شرایط و نیازهای واقعی شود.» منظور این است که اگر یک ایدئولوژی سخت‌کیش و انعطاف‌ناپذیر مبنای مشروعیت رژیم باشد و وفاداری رژیم به این ایدئولوژی شدید باشد، شدیداً سبب می‌شود که سردمداران آن تن به واقعیت ندهند و بر خلاف واقعیت، حرکت کنند. تن ندادن به واقعیت و توجه نکردن به آن، واقعیت را تغییر نمی‌دهد و اثرات آن را خنثی نمی‌کند. رژیم‌های خودکامه و ایدئولوژیک از نوع مذهبی شدیداً در معرض این واقعیت‌گریزی قرار دارند.

۸. «وخیم شدن کارآمدی و شایستگی بوروکراسی، و یا کنترل ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی و حوزه خصوصی و مقررات از حد فزون، ممکن است عملکرد و پالیسی‌های سیستم را غیر مؤثر سازد.»

رژیم‌های دیکتاتوری و ایدئولوژیک به دلیل تمامیت‌خواهی شان می‌خواهند کنترل همه‌جانبه بر جامعه داشته باشند و لذا مقررات بی‌شمار وضع و تطبیق می‌کنند. این کنترل همه‌جانبه، وضع و تطبیق مقررات مربوطه، بدون بروکراسی مدرن، مجهز و گسترده ممکن و میسر نیست. این سنخ از بروکراسی نیازمند منابع انسانی و مالی بیشتر است. بروکراسی مورد نیاز یک دیکتاتور از جهات ذیل در معرض فرسایش و وخیم شدن است: ۱. نیازمندی شدید به منابع مالی ۲. نیازمندی شدید به منابع انسانی، مهارت و دانش، ۳. نیازمندی بیشتر به همکاری و اطاعت مردم، ۴. دیکتاتوری در دراز مدت به مدیریت ناکارآمد و غیر شفاف تبدیل می‌شود، کتمان واقعیت و چاپلوسی در آن شایع می‌شود. لذا نمی‌تواند بروکراسی را روزآمد و فعال نگه‌دارد. ۵. حال به هردلیلی اگر چنین وضعیتی به وجود آمد، دیکتاتوری را در تطبیق برنامه‌هایش از جمله سرکوب معترضان با مشکل مواجه می‌کند، چون گفتیم دیکتاتوری بیش از هر حکومت دیگر در اعمال قدرت و داشتن قدرت نیازمند بروکراسی است.

۹. «منازعه و کشمکش نهادها و رقابت افراد، در داخل سیستم و دشمنی آن‌ها با یکدیگر، ممکن است به روند عمل دیکتاتوری، ضرر زده و حتی ممکن است آن‌را نابود کند.»

این مشکل در رژیم‌های دیکتاتور حاد و شدید است، چون این‌گونه از رژیم‌ها چون بر عدالت و برابری استوار نیستند، سازوکار معقول و عادلانه برای حل تضاد منافع افراد و نهادها ندارند. بلکه بر اطاعت از دیکتاتور و یا رهبران برجسته رژیم و وفاداری به آنان استوار است. لذا اگر منابع قدرت عملاً متعدد باشند، خود این منابع دچار تضاد منافع می‌شوند و چون راه‌حل دموکراتیک و عادلانه برای حل این‌گونه تضادها ندارند و هرگونه تضاد در این سطح با تصفیۀ خونین و سرکوب بی‌رحمانه، خاتمه می‌یابد. با یک دست شدن رهبری، دیکتاتوری فردی و کیش شخصیت برقرار می‌گردد، در این صورت افراد از طریق دسیسه، خیانت به یکدیگر، وفاداری و اطاعت بیشتر از دیکتاتور کوشش می‌کنند، رقابت و دشمنی خود شان را از طریق حذف رقیب، حل کنند. این سنخ از حل تضاد منافع، رژیم را در معرض تضادهای خشونت‌بار و بی‌اعتمادی مداوم قرار می‌دهد و ممکن است در حالات بروز اعتراض و مقاومت عمومی باعث ریزش نیروها و جناح‌های آن به سود اعتراض کنندگان و دموکرات‌ها که برنامه‌ای روشن برای آینده مشترک و عادلانه ترسیم می‌کنند، گردد.

۱۰. «محدودیت‌هایی که وضع می‌شوند ممکن است باعث اعتراضات دانشجویان و روشنفکران شوند.»، اعتراضات دانشجویی و روشنفکران معمولاً ستون اصلی مبارزه سیاسی دموکرات‌ها در برابر دیکتاتوری بوده است. در واقع، میزان آگاهی این دو قشر آنان را بیش از دیگر اقشار مستعد مخالفت و اعتراض می‌کنند.

۱۱. «افکار عمومی با گذشت زمان نسبت به رژیم، بی‌تفاوت، دست‌خوش شک و تردید و حتی دشمن می‌شود.»، نقد سیاست‌ها، عملکرد و ایدئولوژی رژیم دیکتاتور در فضای عمومی و همگانی ساختن آن، گسترش آموزش، به این روند سرعت داده و آن را شدت می‌بخشد.

۱۲. «تفاوت‌های محلی، طبقاتی، فرهنگی و یا ملی، ممکن است حاد شوند.» رژیم‌های دیکتاتور، به دلیل تمرکزگرایی شدید، انحصارگرایی و تمامیت‌خواهی این‌گونه از تفاوت‌ها را تشدید و به منازعه حاد تبدیل می‌کنند و راه‌حلی جز سرکوب و انکار برای آن ندارند. به همین میزان مشروعیت خود را از دست داده و خود را در معرض نارضایتی شدید و مقاومت قرار می‌دهند.

۱۳. «سلسله مراتب قدرت همیشه تا حدودی بی‌ثبات است و با گذشت زمان شدیدتر می‌شود، افراد در سلسله مراتب قدرت، در عین پست و مقام نمی‌مانند، بلکه ممکن است ارتقا و یا تنزل داده شوند و یا کاملاً از قدرت کنار گذاشته شوند و افراد نو جایگزین شان شوند.»

در رژیم‌های دیکتاتوری افراد به موجب وفاداری ایدئولوژیک، سابقه مبارزاتی و شرکت در جنگ و یا وفاداری به رهبری برای خود جایگاه ثابت قائل‌اند که از این طریق به دست آورده‌اند، اما این حالت یک حالت پایدار نیست و دچار فراز و فرود می‌گردد، لذا به همان میزان وفاداری این افراد مخصوصاً چهره‌های شاخص و برجسته به رژیم نیز شکننده و در معرض زوال و جابجایی است. این ویژگی، هم در گسترش اعتراضات و هم در صورت بروز اعتراضات موجب ریزش و جابجایی وفاداری می‌گردد.

۱۴. «بخش‌هایی از نیروی پولیس و ارتش ممکن است، مطابق اهداف خود عمل کنند و حتی ممکن است علیه اراده دیکتاتورهای مستقر، عمل کنند، مثلاً کودتا کنند». این وضعیت در موقع بروز اعتراضات عمومی، سبب می‌شود که این بخش‌ها دیکتاتور را در سرکوب مردم همکاری نکنند و چه بسا به مردم بپیوندند.

۱۵. «اگر دیکتاتوری تازه تشکیل شده باشد زمان می‌برد تا ثبات پیدا کند». این ویژگی برای مبارزه سیاسی علیه این‌گونه از رژیم‌ها یک فرصت مهم و از دست رفتنی محسوب می‌شود.

۱۶. «در دیکتاتوری تعداد اندک تصمیم‌های فراوان و از حد فزون راجع به هر موضوع اتخاذ می‌کنند و لذا امکان خطای شان در داوری، سیاست‌گذاری، و تطبیق زیاد است».

۱۷. «اما اگر برای جلوگیری از این‌گونه خطاها، کنترل‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را غیر متمرکز کند، ممکن است، کنترل رژیم بر اهرم‌های قدرت مرکزی بیشتر دچار فرسایش شود».^{۱۱۹}

این دو ویژگی اخیر، سبب می‌شود که دیکتاتور، در همه حال در معرض خطر باشد، چه بر تداوم تمرکزگرایی تاکید کند و چه تصمیم‌گیری را غیر متمرکز کند.

۲. ۵. ۲. استعمال قدرت مقاومت عاری از خشونت

پرسش این بود، چگونه مردم و دموکرات‌های به ظاهر ناتوان، می‌توانند، خواست شان را بر حکومتی به ظاهر مقتدر که بر تمامی منابع قدرت تسلط دارد و هرگونه مخالفت را به آسانی می‌تواند سرکوب کند، تحمیل کنند؟ در این جا خوب است اندکی این پرسش را به لحاظ هدف توضیح دهیم. هدف از مبارزه سیاسی دموکرات‌ها در سه سطح قابل دسته‌بندی است:

۱. تغییر پاره‌ای از قوانین غیرعادلانه، خواسته‌های صنفی، حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی، برای مثال جنبش حقوق مدنی آمریکا از این قبیل بود. مبارزه برای حق آموزش و حق دسارسی به کار و مسافرت برای زنان و نفی تبعیض مذهبی در افغانستان تحت سلطه طالبان می‌تواند از این نوع تغییر باشد.

۲. وارد آوردن فشار بر جانب مقابل به منظور حل منازعه و ایجاد صلح پایدار. در یک منازعه حاد؛ مبارزه برای کسب خودمختاری برای مثال در کشمیر تحت تسلط هند می‌تواند از این قبیل باشد. وادار کردن حامیان تفکیک نژادی در آمریکا به اصلاح قوانین و لغو مقررات تفکیک نژادی مصداق روشن این سطح از مبارزه است.

مثال دیگر آن وضعیت ما و طالبان در مذاکرات صلح دوحه بود که ما به عنوان نیروهای دموکرات و طالبان به عنوان یک جنبش ضد لیبرال و سرسخت که در جنگ و خشونت از مزیت نسبی بیشتر برخوردار شده بود و خود را پیروز میدان می‌دانست و حاضر به مذاکره معنادار و حل منازعه نبود. در این وضعیت ما برای متقاعد کردن طالبان به قبول اصول اساسی حل منازعه، نیازمند ایجاد تغییر در طالبان بودیم. این تغییر بدون مبارزه سیاسی که از آن این جانب در این نوشته تحت عنوان مقاومت عاری از خشونت یاد می‌کنم، به دست نمی‌آمد. یعنی نیازمند مقاومت اجتماعی وسیع و گسترده بر ضد خشونت و جنگ طلبی طالبان بودیم تا طالبان اصول حل منازعه را برای رسیدن به یک صلح پایدار می‌پذیرفت. این جانب از چندین سال پیش نخست در مقاله‌ای تحت عنوان «تنوری چهار ضلعی صلح» که پیش از این

از آن یاد کردم بر ضرورت نوعی مبارزه سیاسی فعال از جانب مردم و گروه‌های ذینفع مستقل از حکومت، برای متقاعد کردن طالبان به قبول صلح پایدار تأکید کردم و در جریان مذاکرات، بارها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها بر این ضرورت که بعضاً از آن تحت عنوان دیپلماسی مسیر دوم یاد کردم، تأکید کردم. هم‌چنین در نوشته‌ای تحت عنوان «ایجاد تغییر در دیدگاه طالبان» که در کتاب صلح افغانستان به چاپ رسیده است، ضرورت این نوع از مبارزه را برای ایجاد تغییر در طالبان در زمان مذاکرات صلح لازم می‌دانستم.^{۱۲۰}

۳. سقوط دادن رژیم دیکتاتوری، در صورتی که رژیم مقاومت کند و حاضر به حل منازعه از طریق مذاکره معنادار و واقعی نشود، مبارزان با استفاده از قدرت مقاومت عاری از خشونت رژیم را سقوط دهند.

با توجه به این سه سطح از هدف مبارزه، مبارزان در قدم نخست هدف خود را تعیین می‌کنند که برای کدام یک از این سه هدف مبارزه می‌کنند. بعد از تعیین هدف، نقاط آسیب‌پذیر و پاشنه آشیل دیکتاتور را شناسایی می‌کنند و مشخص می‌کنند که دیکتاتوری و یا جانب مقابل از کدام نقاط بیشتر آسیب‌پذیر است و در قدم سوم مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن را به گونه‌ای انتخاب و استعمال می‌کنند که فشار متمرکز بر این نقاط ضعف و آسیب‌پذیر دیکتاتوری وارد کنند تا دسترسی دیکتاتور را به منابع قدرت، محدود کند و یا به صفر برساند. اکنون نوبت پاسخ به طرح و بررسی این پرسش رسیده است که مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن چگونه می‌توانند، با ضربه زدن بر نقاط آسیب‌پذیر، دسترسی دیکتاتور را به منابع ششگانه قدرت محدود و یا کاملاً قطع کند؟ برای پاسخ به این پرسش نیازمند شناخت تکنیک‌های مبارزه عاری از خشونت هستیم.

۳.۵.۲. تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت

مقاومت عاری از خشونت از سنخ مبارزه اجتماعی، روانی، سیاسی و اقتصادی است. لذا تکنیک‌های آن از سنخ تکنیک‌های روانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اند. جین شارپ ۱۹۸ تکنیک‌ها را فهرست کرده است که می‌توان در یک مقاومت عاری از خشونت به کار برد. وی اذعان می‌کند که می‌توان به مراتب تکنیک‌هایی بیش از این تعداد کشف کرد. در واقع مقاومت عاری از خشونت به عنوان یک مسیری که از ابزارهای روانی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی استفاده می‌کند، یک فن جوان و رو به گسترش است و بر منابع پی‌پایان انسانی استوار است و لذا می‌توان ابزارها و تکنیک‌های آن را گسترش داد. به گفته شارپ یکی از اشتباهات مبارزان قدیمی این بود که فقط به دو تکنیک آشنا بودند و از آن استفاده می‌کردند که عبارت بود از اعتصاب و گردهمایی و راهپیمایی اعتراضی. اما او از ۱۹۸ تکنیک یاد می‌کند که همه آن‌ها را در یک تقسیم‌بندی نخست در سه دسته کلان جای می‌دهد:

الف. اعتراض و متقاعدسازی: این سنخ از تکنیک‌ها عمدتاً اعتراض‌های نمادین اند. رژه‌های خیابانی و راهپیمایی‌ها از قبیل راهپیمایی نمک به رهبری گاندی از این قبیل است. شارپ ۵۴ تکنیک از تکنیک‌های حدود دوصدگانه خود را تحت این عنوان جای می‌دهد. این سنخ از اعتراضات از دیکتاتوری سلب مشروعیت می‌کنند و موجب نقد عمومی از ایدئولوژی دیکتاتوری و فرسایش آن می‌گردد و به این وسیله دو منبع از منابع قدرت دیکتاتوری تحت فشار قرار می‌گیرد: اقتدار و ایدئولوژی آن. این نوع از مبارزه، در قالب رژه خیابانی و راهپیمایی چون مخالفت علنی و آشکار در فضای عمومی با دیکتاتوری است، ممکن است تلفات انسانی و آسیب‌های بدنی، زندان و شکنجه را در پی داشته باشد و نیازمند شجاعت و رعایت اصول و دیسپلین مبارزه عاری از خشونت، بیش از هر تکنیک دیگر است. در صورتی که این نوع از مبارزه با شجاعت و به صورت پیگیر انجام شود، خشونت و بی‌رحمی دیکتاتوری سبب نشود که مبارزان از اصول این مبارزه خارج و به خشونت و لو اندک روی آورند، ممکن است در روند چهارگونه تغییر در دیکتاتوری، حامیان دیکتاتوری و جامعه، مخصوصاً در متقاعد ساختن بعضی از آنان به این که اهداف و خواست مبارزان عادلانه، شایسته و بایسته حمایت است، مؤثر واقع شوند. چهارگونه تغییر و میکانیزم تأثیر گذاری تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت را در پدید آمدن این تغییرات، بعد از این که تکنیک‌ها را شمردیم، توضیح خواهیم داد.

ب. **عدم همکاری:** این دسته از تکنیک‌ها به عدم همکاری اجتماعی (۱۶ تکنیک)، عدم همکاری اقتصادی در دو دو قالب تحریم (۲۶ تکنیک) و اعتصاب (۲۳ تکنیک)، عدم همکاری سیاسی (۳۱ تکنیک) تقسیم می‌شوند. عدم همکاری و نافرمانی در واقع از مؤثرترین شیوه‌هایی است که رابطه دیکتاتور را با منابع قدرت و به طور خاص با منابع انسانی، مختل می‌کند و قدرت او را بر اعمال مجازات کاهش می‌دهد.

ج. **مداخله (۴۱ تاکتیک):** مداخله با روش‌های روانشناختی، فیزیکی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گیرد. برای مثال روزه گرفتن دسته‌جمعی، اشغال مراکز مهم، تشکیل حکومت بدیل از این قبیل‌اند. در این نوع از تکنیک‌ها مبارزان می‌کوشند وضعیت تهاجمی‌تر اتخاذ کنند و با به کار بردن این تکنیک‌ها عملاً می‌خواهند اعمال حاکمیت را توسط دیکتاتور متوقف کند، لذا مکان‌های مهم حاکمیتی را اشغال می‌کنند و در کنار آن برنامه‌های سازنده برای کمک به زندگی مردم و به افرادی از بدنه بوروکراسی که دست به نافرمانی و عدم همکاری می‌زنند، طراحی و اجرا می‌کنند و نهادهای بدیل برای اعمال حاکمیت می‌سازند، مثلاً حکومت بدیل تشکیل می‌دهند و محاکم قضایی برای حل و فصل دعاوی مردم می‌سازند.

گروه طالبان از این تکنیک علیه نظام جمهوری موفقانه استفاده کرد. یکی از اشتباهات ما این است که فکر می‌کنیم گروه طالبان فقط با خشونت توانست پیروز شود. به گمان این جانب موفقیت طالبان بیشتر مرهون تکنیک‌هایی از این دست بود که در این فهرست دوصدگانه توسط جین شارپ معرفی شده‌اند، یعنی تکنیک‌های روانشناختی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی در سه قالب اعتراض و متقاعدسازی، عدم همکاری و مداخله.

مبارزان، تکنیک‌های خویش را بر اساس مسائل و مشکلات اصلی دیکتاتور انتخاب می‌کنند. اگر مشکل و مسئله اصلی او در حال حاضر سیاسی است از تکنیک‌هایی استفاده می‌کنند که مشروعیت وی را زیر سوال ببرند. در این راستا دقیقاً از هرکار و سخنی که به مشروعیت او کمک می‌کند، خودداری می‌کنند و می‌کوشند از هرگونه همکاری دریغ کنند، به نافرمانی و اعتراض عمومی روی می‌آورند. اگر مشکل و گرفتاری مهم وی در حال حاضر اقتصادی است، مشکلات اقتصادی او را از طریق تحریم، اعتصاب، کم‌کاری و تعلل و نافرمانی در پرداخت مالیات، عوارض و حواله‌های چای، نان و هیزم و مانند آن، تشدید می‌کنند. برای مثال نیروی متخصص در بهره برداری و تاراج منابع و ثروت‌های طبیعی با آنان همکاری نمی‌کنند و یا حد اقل کم‌کاری و تعلل می‌کنند. اگر از هر دو نوع مشکل در رنج است، از هر دو حیث بر او فشار می‌آورند.

حتی می‌توان در حالات سخت و دشوار روش‌هایی را ابداع کرد که بازندگی معمولی سازگار باشد. برای مثال کودکان را در کلاس‌های غیر رسمی آموزش دهند تا از پروپاگندای حکومت در امان باشند و یا از پیوستن به بعضی از ارگانها خودداری کنند. به عقیده شارپ وقتی تکنیک‌ها با دقت و احتیاط انتخاب شوند و به صورت پیوسته و گسترده در قالب یک استراتژی هوشمندانه و تاکتیک‌های مناسب، توسط شهروندان ملکی آموزش دیده و استعمال شوند، منابع قدرت دیکتاتور را شدیداً در معرض فروپاشی قرار می‌دهند.^{۱۲۱}

۴. ۵. ۲. ویژگی‌های مهم تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت

مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن با جنگ و خشونت تفاوت اساسی دارد هم از حیث ابزار و هم از حیث اصول. در واقع این سنخ از مبارزه، بدیل جنگ و مذاکره، معامله و سازش است. همان‌گونه که دیدیم از سنخ سرپیچی سیاسی^{۱۲۲} است. این تکنیک‌ها که در آن سرپیچی سیاسی و یا همان مقاومت عاری از خشونت اعمال می‌گردد از ویژگی‌های ذیل برخوردار است:

۱. از روش و تکنیکی کاملاً مخالف با روش و ابزارهای دیکتاتور علیه او وارد مقاومت می‌شود و لذا اجازه نمی‌دهد که دیکتاتور تعیین کننده روش و ابزار نبرد و مبارزه باشد و برای مثال ابزار دیکتاتور که در آن قوت چندین برابر و غیر قابل قیاس دارد، جنگ

121. Gene Sharp, From Dictatorship to Democracy, p. 45 – 49.

122. political defiance

است. در این تکنیک مبارزان وارد جنگ با دیکتاتور نمی‌شوند که نقطه قوت اوست بلکه از روش غیر مستقیم و کاملاً معکوس و نامتقارن استفاده می‌کنند.

۲. به گونه‌ای منحصر بفرد می‌توانند نقاط ضعف دیکتاتوری را تشدید کنند و سرچشمه‌های قدرت او را خشک کنند. در این نوع از مبارزه از ابزارهایی استفاده می‌شود که منابع آن گسترده و عمیق اند و لذا می‌توانند، بسیار متنوع و پیچیده و رو به گسترش باشند.
۳. برای رژیم مقابله با آن مشکل است و به هر اندازه که مقابله کند و نیروی وسیع‌تر به کار ببرد، چنان‌که قبلاً توضیح دادم به فرسایش خود رژیم و منابع قدرت وی می‌انجامد.

۴. در این نوع از مبارزه، مبارزان، بر خلاف جنگ، به کسی آسیب نمی‌زنند، نمی‌کشند، اما ممکن است متحمل رنج و تلفات شوند که شجاعانه آن را تحمل می‌کنند. البته این نوع از مبارزات بدون تحمل رنج، خطر و تلفات مالی و جانی برای مبارزان نیست، (هر چند مطابق تحقیقات به مراتب کم‌تر از جنگ است) که این رنج‌ها را با فداکاری و شجاعت تحمل می‌کنند و دست از مبارزه نمی‌کشند و به خشونت روی نمی‌آورند. این خصوصیت: (۱) سبب برخورداری مبارزه از جوجیتسوی سیاسی می‌شود، جوجیتسوی سیاسی سبب متقاعدسازی و ایجاد ریزش در صفوف حامیان دیکتاتوری می‌گردد، (۲) شجاعت، مقاومت و تحمل رنج سبب می‌شود که ترس از دستگاه دیکتاتوری که یگانه هدف از اعمال سرکوب و مجازات است فروپاشد. با از میان رفتن ترس، دستگاه ارباب و مجازات که مهم‌ترین منبع قدرت دیکتاتوری است از کار می‌افتد و می‌خشکد و با خشکیدن آن خروج از اطاعت و همکاری همگانی و فراگیر می‌شود. گاهی تصور می‌شود که سرکوب‌ها و میزان تلفات ناشی از آن ممکن است فاجعه‌آمیز باشد، لیکن به گفته جین شارپ تحقیقات و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که میزان تلفات و خسارات به مراتب کم‌تر از جنگ است. در بخش سوم بر اساس تحقیقات اریکا چنووث نشان خواهیم داد که میانگین قربانی مقاومت عاری از خشونت ۲۲ برابر کم‌تر از جنگ است.

۵. می‌تواند کل جمعیت و نهادهای اجتماعی را در مسیر مبارزه سودمند و مؤثر بسازد. مشارکت وسیع و متنوع مردم در این سنخ از مبارزه برخلاف جنگ ممکن و آسان است. چون همان‌گونه که توضیح دادیم تکنیک‌های این نوع از مبارزه از سنخ ابزار قتل و قتل نیست، بلکه از سنخ ابزار روانشناختی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اند و ضمناً بسیار متنوع و گوناگون اند و بسیاری از آن‌ها با زندگی روزمره و معمولی مردم قابل جمع‌اند. با مشارکت وسیع و متنوع مردم، خروج و نافرمانی جمعی مردم از همکاری و اطاعت محقق می‌شود و دسرسی دیکتاتور به منابع قدرت کاملاً قطع می‌گردد.

۶. در توزیع قدرت مؤثر در جامعه مفید است، پیدایش و پایداری جامعه دموکراتیک را ممکن‌تر می‌سازد.^{۱۲۳}

علاوه بر این شش ویژگی در این نوع از مبارزه از دو اصل راهبردی دیگر نیز پیروی صورت گیرد تا مؤثر واقع شوند و شارپ آن‌ها را اصول عالی رفتار نامیده است که در تمامی مراحل مبارزه حفظ شوند:

الف. تداوم مقاومت، از میان بردن ترس و تقویت شجاعت

در واقع بدون غلبه و تسلط بر ترس نمی‌توان دیکتاتوری را شکست داد. ترس و ایجاد آن مؤثرترین ابزار قدرت دیکتاتوری است. در خصوص ترس جین شارپ می‌نویسد: «مبارزه عاری از خشونت، هم به ترس نیاز دارد و هم می‌خواهد که ترس از سرکوب حکومت را از بین ببرد و اراده مبارزان و مردم را از کنترل این ترس خارج کند. رهاسدن از ترس و کنترل آن، عنصر کلیدی در نابودسازی قدرت دیکتاتورها بر عامه مردم است.» یعنی مردم با رهایی از این ترس، قدرت دیکتاتور بر این که آنان را مجبور به اطاعت از خود کند، فرو می‌پاشد.

ب. حفظ اصول عدم خشونت

در این مبارزه پرهیز از خشونت به دو دلیل لازم است: نخست این که سبب می شود مبارزه در میدانی کشیده نشود که در آن دیکتاتور از قدرت به مراتب بیشتر از مبارزان برخوردار است. در این صورت که مبارزان علیه وی از خشونت و کشتار استفاده می کنند با توجیه اخلاقی تمام عیار با تمامی قوای خود آنان را بدون هیچ تردیدی سرکوب می کند و خشونت هرچند اندک با خشونت بیشتر پاسخ داده می شود. دوم این که کارایی تکنیک های عاری از خشونت را در جهت ایجاد تغییر که بر جوجیتسوی سیاسی استوار است از کار می اندازد و سبب می شود که از دامنه و تنوع مشارکت مردم و حتی حمایت آنان کاسته شود. شارپ در این خصوص می نویسد: «حفظ معیارهای عالی رفتار در مبارزه عاری از خشونت، در تمامی مراحل مبارزه و منازعه لازم و ضرور است. فاکتورهایی چون نترسیدن و رعایت دیسیپلین عدم خشونت، همیشه مورد نیاز است. مهم است که به خاطر داشته باشیم که مشارکت شمار بزرگ و مکرر مردم برای ایجاد تغییرات خاص لازم است. اما این میزان از مشارکت، تنها در صورتی به دست می آید که معیارهای عالی نهضت رعایت شوند.» اما اگر در نتیجه سرکوب بی رحمانه دیکتاتور، دسته ای از مبارزان تحمل نتوانستند و به خشونت روی بیاورند، یعنی از پرنسیب مبارزه خارج شوند، آیا در این صورت لازم است که از سوی آن دسته از مبارزان که به این معیارهای عالی پایبند اند، مبارزه عاری از خشونت، متوقف شود؟ گاندی در جریان خشونتی که مردم در برابر خشونت پولیس، بعد از قتل عام، آرمیتسار/آرمیتسر^{۱۲۴} از اصل خشونت پرهیزی خارج شده بود و بر پاسگاه آنان حمله و مرتکب بی رحمی شده بود، دستور توقف مبارزه را داد. اما این دستور موقت و بیشتر برای آشنا کردن بیشتر مردم به اصل عدم خشونت و ترغیب آنان بر رعایت این اصل بود. شارپ می گوید در این حالت لازم نیست که مبارزه متوقف شود، اما صفوف و محل مبارزه عاری از خشونت با مبارزه خشونت آمیز به صورت واضح جدا و متمایز باشند.^{۱۲۵}

در مجموع این ویژگی ها دو نتیجه را در پی خواهند داشت:

یکم. قطع منابع قدرت دیکتاتور و تغییر مناسبات قدرت،

دوم. ایجاد جامعه سیاسی دموکراتیک.

۵.۵. نقش تکنیک ها در قطع منابع قدرت و تغییر مناسبات قدرت

رسیدن به هدف، بدون تغییر مناسبات و روابط قدرت میان دموکرات ها و دیکتاتور ممکن نیست. تغییر در رابطه قدرت، بدون وارد آوردن فشار بر منابع قدرت دیکتاتور، محدود کردن و یا قطع کامل آن، محقق نمی شود. لذا نظر به هدف و با استفاده از تکنیک های مبارزه، مناسبات قدرت میان دیکتاتور و دموکرات ها به یکی از چهارگونه تغییر می کند که از آن شارپ تحت عنوان چهارگونه میکانیزم برای تغییر نام برده است. اما مهم تر از آن این است که این تغییرات در نتیجه برهم خوردن توازن قدرت به سود مبارزان به دست می آید، لذا برای تغییر اساسی تر، نیازمند قدرت بیشتر برای مبارزان و تضعیف بیشتر قدرت دیکتاتوری هستیم. چهار میکانیزم تغییر عبارتند از: تغییر در دیدگاه، میکانیزم مصالحه و توافق، میکانیزم اجبار عاری از خشونت و میکانیزم فروپاشی. در واقع مقاومت عاری از خشونت مردم و تکنیک های آن این چهار میکانیزم تغییر را و حد اقل بعضی از آن ها را فعال می کند و از این رهگذر دست یابی به اهداف مبارزه ممکن می گردد. پس باید دید چگونه چنین چیزی ممکن می شود، این میکانیزم ها چگونه عمل می کنند و عوامل مؤثر بر این میکانیزم ها چه هستند؟

یکم: ایجاد تغییر در دیدگاه (Conversion)

کنشگران خشونت پرهیز بتوانند، باورها، عواطف و داوری اخلاقی جانب مقابل یعنی برای مثال طبقه حاکمه را تغییر دهند و مانند خود بسازند که میکانیزم تغییر کیش و عقیده (conversion) نامیده می شود. یعنی ویژگی هایی چون اهداف عالی اخلاقی، عادلانه و متحدکننده، به مثابه نوید دهنده آینده مشترک و پایدار برای همه، حفظ اصول و پرنسیب مبارزه (شجاعت، تداوم و عدم خشونت)، مخصوصاً فداکاری

124. Armitasar

125. Ibid, p. 49 – 50.

و تحمل رنج، ممکن است در باور، عواطف و داوری اخلاقی مخالفان تغییر ایجاد کند و آنان را متحول کند. درست مانند کسی که توبه می‌کند و یا تغییر آیین می‌دهد، آنان نیز عیناً مانند مبارزان اهداف عادلانه و سلوک سیاسی و اخلاقی مبارزان را قبول کنند و برای آینده مشترک، جامعه سیاسی مشترک را داوطلبانه بپذیرند. از نگاه گاندی قدرت مقاومت عاری از خشونت از همین سنخ دانسته می‌شد که می‌تواند در سیستم اخلاقی، عواطف و باورهای جانب مخالف، مخصوصاً از طریق تحمل رنج نفوذ کند و در نگرش او تغییر به وجود آورد تا او خود به اختیار و عقیده خود، تغییر را قبول کند.

شارپ در کتاب «سیاست‌های عمل خشونت‌پرهیز» به تفصیل توضیح می‌دهد که مقاومت عاری از خشونت ممکن است از طریق استدلال و کوشش‌های روشنگرانه و به کمک ویژگی‌های اخلاقی خود، مخصوصاً تحمل رنج باعث و موجب این تغییر شود.

شارپ مهم‌ترین مانع بر سر راه این میکانیزم از تغییر را «فاصله اجتماعی» میان مبارزان و طبقه حاکمه می‌داند و معتقد است فاصله اجتماعی مانع از هم‌ذات‌پنداری، احساس مشترک، فهم متقابل، و همدلی، میان مبارزان که تحمل رنج می‌کنند و طبقه حاکمه می‌شوند. چون وجود این ویژگی‌ها که نام برده شد، میان مبارزان و طبقه حاکمه لازم است تا تحمل رنج مبارزان بتواند در دیدگاه، عواطف و داوری اخلاقی جانب مقابل تغییر ایجاد کند. صورت شدید فاصله اجتماعی در جایی است که طبقه حاکمه میان خود و مبارزان، قائل به وجود نظام اخلاقی مشترک نباشند؛ بلکه آنان را خارج از نظام اخلاقی مشترک، خائن به آن به حساب آورند و یا بسیار فرودست و حقیر و یا اساساً غیر انسان تلقی کنند. در این صورت، تحمل رنج توسط آنان هیچ‌گونه تفاوتی در طبقه حاکمه ایجاد نمی‌کند و کاملاً نسبت به تحمل رنج شان بی تفاوت می‌ماند و به استدلال و منطق شان نیز گوش نخواهند داد چون هیچ‌گونه دیدگاه اخلاقی و فهم مشترک وجود ندارد. ممکن است مبارزان نیز درک و احساس مشابه نسبت به طبقه حاکمه داشته باشند. در این حالت فاصله اجتماعی بسیار شدید خواهد بود.^{۱۲۶}

در واقع در این حالت ممکن است جانبین از یکدیگر انسانیت زدایی کنند، لیکن انسانیت زدایی از مبارزان و قربانیان توسط طبقه حاکمه اعمال هرگونه بی‌رحمی را علیه آنان آسان می‌کند و زمینه هرگونه همدلی با آنان را از بین می‌برد.

هم‌چنین دو عامل دیگر نیز موجب فاصله اجتماعی و مانع از همدلی، همدردی و احساس مشترک می‌شود: یکم، طبقه حاکم خود را بسیار فرادست و متمایز از اتباع تلقی کنند. دوم این‌که خودشان را بخشی از یک مجموعه‌ای به باور خودشان بسیار مهم از قبیل حزب، نژاد، گروه و یا جنبش دینی و مذهبی و مانند آن، بدانند که اولویت مطلق آن عبارت باشد از: مسئولیت اعضا در برابر گروه، رفتار مطابق معیارهای گروه، و اعتقاد به این‌که گروه آن‌ها از حق داوری اخلاقی در مورد همه کس و همه چیز برخوردار است. در چنین حالتی معمولاً اعضای گروه در پس پرده پالیسی و تصامیم حکومت و حزب شان پنهان می‌شوند. در چنین نظام‌هایی رنج دادن مخالفان نهادینه می‌شود و حتی چه بسا که صورت‌های غیر شخصی به خود می‌گیرد. عناصری از جامعه در نتیجه شدت وفاداری به اهداف و پالیسی‌های گروه حاکم بی‌رحم می‌شوند و توسط این عناصر بی‌رحمی بر مخالفان تحمیل می‌گردد و با خوارشماری و فرودست دانستن مخالفان، و به کمک تبلیغات و گروه‌های فشار اجتماعی خود از آنان انسانیت زدایی کرده و شهروندان عادی را در مورد رنج آنان بی تفاوت نگاه می‌دارند. مواردی از این دست، نمونه‌های شدید فاصله اجتماعی اند که مانع از همدلی، احساس مشترک و هم‌ذات‌پنداری می‌شوند. در چنین زمینه‌ای تغییر دادن عقیده و داوری اخلاقی طبقه حاکمه از طریق تحمل رنج و سات‌یاگ‌راها که گاندی پیشنهاد می‌کند بسیار دشوار و غیر محتمل خواهد بود. البته یک مبارزه طولانی عاری از خشونت، همراه با تحمل رنج و فداکاری ممکن است حتی در چنین حالتی نیز حد اقل در عقیده و داوری اخلاقی برخی از حامیان طبقه حاکمه و یا حتی اعضای طبقه حاکمه تغییر ایجاد کند. اما بر عکس به هر میزان که میان دو گروه، برای مثال میان سربازان و مبارزان، میان جامعه و مبارزان احساس همدلی بیشتر و قوی‌تر باشد، برای طبقه حاکمه بسیار مشکل خواهد بود که از خشونت علیه گروه خشونت‌پرهیز استفاده کنند.^{۱۲۷}

بنابراین، به گفته شارپ، مقاومت گران عاری از خشونت اگر در پی استفاده از این میکانیزم باشند، نخست کوشش کنند میان خود از یک

126. Gene Sharp, Politics of Nonviolence Action, p. 707 – 712.

127. Ibid, p. 713 – 714.

سو، طبقه حاکمه و حامیان او از سوی دیگر، فاصله اجتماعی را بردارند و یا کاهش دهند، تا عوامل مؤثر بر این تغییر، از جمله تحمل رنج، بتوانند مؤثر واقع شوند. البته در عین حال باید اذعان کرد که روند کاستن از فاصله اجتماعی به احتمال زیاد کند و آهسته خواهد بود، اما شواهد به اندازه کافی وجود دارد که امکان وقوع دارد و در مواردی رخ داده است. شیوه‌ها و عوامل ذیل در کاهش و یا محو فاصله اجتماعی مؤثر می‌باشند:

یکم؛ برخورداری مبارزان از شخصیت و جایگاه عالی، قدرت برقراری رابطه که بتوانند در میان مخالفان خود و حامیان آنها اعتماد ایجاد کنند که مبارزان مقاصد مخفی مخرب و زیان‌بار ندارند،

دوم؛ ممکن است طبقه حاکمه و حامیان آن‌ها از نیت پنهانی مبارزان بترسند و جامعه را نیز از نیت آنان بترسانند. مبارزانی که در پی ایجاد تغییر و از میان بردن فاصله اجتماعی‌اند، باید این ترس را از طریق اعمال و گفتار خود از بین ببرند.

سوم؛ گاهی تحمل رنج توسط کنشگران خشونت‌پرهیز، سرانجام فاصله اجتماعی میان گروه‌ها را می‌شکند، یعنی کلیشه‌های قدیمی را در مورد مبارزان و گروه فرودست مخدوش می‌کند و سطح احترام به آن‌ها را ارتقا می‌بخشد. در واقع تحمل رنج، شجاعت، فداکاری و خشونت‌پرهیزی که به طور مکرر رخ دهد آن حس ناخوشایند اولیه را که مخالفان از مبارزان به دلیل فاصله اجتماعی داشتند برعکس خواهند کرد و حس احترام جای آن را خواهد گرفت.^{۱۲۸} گاندی با روزه‌های چندین روزه خود که گاهی در حد مرگ پیش می‌رفت، برای از میان بردن خشونت‌های فرقه‌ای هندوان علیه مسلمانان استفاده می‌کرد. او در واقع با همدلی با اقلیت‌های مسلمان که در جامعه اکثریت هندو مورد حمله قرار می‌گرفتند روزه می‌گرفت و از این طریق می‌کوشید فاصله اجتماعی را میان دو فرقه از بین ببرد و انسانیت مشترک و سایر وجوه مشترک را به رخ شان بکشد. نمونه دیگر که در آن ساتیاگراها که با تحمل رنج زندان و ضرب و شتم و ۱۶ ماه مقاومت همراه بود، توانست فاصله اجتماعی میان برهمن و طبقه نجس را در دهه ۱۹۲۰ در جنوب هند از بین ببرد.^{۱۲۹} در این مبارزه تابویی که برهمنان برای طبقه دوم قائل بودند این بود که نجس‌ها حق ندارند و مجاز نیستند از جاده‌ای که از معبد بسیار مقدس می‌گذرد، عبور کنند، اما مبارزان فقط برای این‌که آنان حق دارند از این جاده عبور کنند، مبارزه نمی‌کردند، بلکه برای این هم مبارزه می‌کردند که برهمن‌ها عقیده دینی خود را در این مورد تغییر دهند. سرانجام با پیروی از ساتیاگراها موفق شدند. اهمیت این تغییر درست مانند این است که مسلمانان معتقد شوند که مشرکان حق عبادت و حضور در مسجد الحرام پیدا کنند. این مورد نشان می‌دهد که فاصله اجتماعی هرچند شدید باشد قابل بر طرف شدن است.

چهارم؛ احترام نیز یک عامل مهم در کاستن از فاصله اجتماعی است، که اگر مبارزان و کنشگران خشونت‌پرهیز حرمتی در نزد طبقه حاکمه نداشته باشند، احتمال تأثیر گذاری تحمل رنج و سایر روش‌ها و کنش‌ها ضعیف خواهند بود. احترام نداشتن این کنشگران در نزد طبقه حاکمه و حامیان آنان مانع عمده بر سر راه این تغییر به حساب می‌آید. اما کسب احترام چیزی است که مبارزان با اتخاذ یک سلسله اقدامات می‌توانند به دست آورند که پیش از این به آن‌ها اشاره کردیم. اما در این میان لازم است به نقش برجسته شجاعت و دلیری در مبارزه عاری از خشونت تأکید کنیم. در واقع همان‌گونه که گاندی گفته بود، عدم خشونت به شجاعت بیشتر نیاز دارد. خان عبدالغفار خان باری از گاندی پرسیده بود چرا در میان هندو باوران نابردباری و رویکرد اتخاذ روش خشونت‌بار بیشتر از ما مسلمانان وجود دارد- چون گروهی از آنان برای فراهم کردن ابزار اعمال خشونت‌بار و حامی حتی با هیتلر دیدار کرده بودند، تا به جای پیروی از روش گاندی با جنگ مسلحانه استقلال هند را کسب کنند- در حالی که هندوئیسم مخالف خشونت است و ما مسلمانان بیشتر متهم به خشونت هستیم اما ما بر عکس شما بیشتر از مشی عدم تشدد پیروی می‌کنیم؟ گاندی در جواب گفت چون شما پتان/پشتون‌ها شجاع‌تر از ما هندوان هستید. لذا شجاعت هم می‌تواند احترام کسب کند.

در این خصوص شارپ نمونه‌های تاریخی را نقل می‌کند که چگونه شجاعت و دلاوری حتی احترام هیتلر را به مخالفان خود برانگیخته

128. Ibid, p. 715.

129. Ibid, p. 717.

است و در مواردی شجاعت یک شخص که شجاعانه از یک حق دفاع کرده است و از اعدام نترسیده است به حدی تحسین برانگیز بوده است که موجب نجات او از اعدام شده است.^{۱۳۰} شجاعت، ترس اولیه را می شکند و دلیری را تکثیر می کند و هم می تواند در صورت سرکوب شدید که فضای رعب و وحشت مستولی می شود، سبب تداوم مبارزه و حضور مکرر و مجدد مردم در صحنه مبارزه گردد.

پنجم؛ مبارزان با حفظ نظم، ادب و نزاکت، توانسته اند بر کلیشه های اجتماعی جامعه مسلط که علیه آنان پیش داوری می کرده است، غالب آیند و آن کلیشه ها را بشکنند. برای مثال در ایالات جنوبی آمریکا، در سطح محلی، کلیشه «سیاه از خود راضی» و در سطح ملی «سیاه خشن» وجود داشت. سیاهان و فرزندان آنان با رفتار منظم تر و با اجتناب از خشونت و تحمل رنج، و کنترل خشم خویش که به پرخاشگری و خشونت نینجامد، به گفته شارپ این کلیشه ها را شکستند. یعنی اگر مبارزان بتوانند تصویری که از آن ها در ذهن اکثریت و یا طبقه حاکمه وجود دارد، تغییر دهند و میزان احترام به خودشان را در کل ارتقا دهند، حس هم ذات پنداری نیز در موردشان پدیدار می گردد.^{۱۳۱} بنابراین روش هایی وجود دارد که به کمک آن ها می توان فاصله اجتماعی را از میان برد و یا کاهش داد.

عوامل مؤثر بر تغییر دیدگاه

پیش از این که به دینامیزم این تغییر و عوامل مؤثر بر آن پردازیم، لازم است مفهوم این سنخ از تغییر یعنی تغییر باور (conversion)، مولفه ها و گونه های آن را مشخص کنیم. به گفته شارپ تغییر عقیده دادن یک مفهوم مرکب است که شامل انواع تغییرات می شود: تغییر ممکن است در بعد عقلی باشد و ممکن است در بعد عاطفی باشد و ممکن است در گرایش اخلاقی باشد و ممکن است در تمامی این سه جهت تغییر به وجود آید. تغییر در بعد عقلی به تغییر در دیدگاه و باور و جهان نگر می انجامد، تغییر در بعد عاطفی عمدتاً موجب همدلی و همدات پنداری با مبارزان می شود و تغییر در گرایش اخلاقی موجب تغییر در دیدگاه و داوری اخلاقی طبقه حاکمه، حامیان آن ها و جامعه، همه و یا یکی و یا ترکیبی از دو و یا بیشتر این گروه ها می گردد. این تغییرات ممکن است از لحاظ زمان و برحسب مورد نیز متفاوت باشند، بعضی زودتر یا زود و بعضی دیر به دست آیند.^{۱۳۲}

فهم این تنوع به ما کمک می کند که دینامیزم این تغییر و عوامل مؤثر بر آن را بهتر بشناسیم. این شناخت به مبارزان در تعیین تاکتیک ها، تکنیک ها، اهداف کوتاه مدت و سنجش موفقیت و نتایج حاصله کمک می کند.

در این جا عوامل مؤثر بر تغییر دیدگاه را و میکانیزم تأثیرگذاری آن ها را با هم مرور می کنیم:

تحمل رنج: گاندی معتقد است که تحمل رنج عامل مهم ایجاد تغییر در دیدگاه و عواطف گروه جانب مقابل و طبقه حاکمه است. مراد او از تحمل رنج این است که مبارزان در مراحل سات یا گراها در قدم نخست رنج مبارزه از قبیل زندان و خطر کشته شدن را بردوش بکشد و در مراحل نهایی به منظور تأثیر بر جانب مقابل جهت نفوذ در قلب او تا دیدگاه هایش تغییر کند، سات یا گراهی اقدام به گرفتن روزه های طولانی می کند که ممکن است به مرگ او بینجامد و گاندی به مؤثریت این روش باور راسخ داشت و لذا روزه های طولانی می گرفت. اما سوال این است این تحمل رنج چگونه می تواند تغییر ایجاد کند؟ تحمل رنج، به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در ایجاد تغییر در باور و عواطف جانب مقابل نقش ایفا می کند که می توان آن را به شرح زیر خلاصه کرد:

گاهی بر وجدان اعضای گروه مقابل تأثیر می کند، گاهی در وهله نخست بر افکار عمومی تأثیر می گذارد و افکار عمومی سبب می شود که اعضای گروه مخالف نوعی تعارض درونی را تجربه کنند و باورها و دیدگاه های قبلی خود را زیر سوال ببرند. به گفته گاندی در این وضعیت، خشونت طبقه حاکمه را در منظر افکار عمومی بد و زشت جلوه می دهد.^{۱۳۳}

130. Ibid, p. 716.

131. Ibid, p. 716 – 717.

132. Ibid, p. 718.

133. Ibid, p. 720.

حتی ممکن است تحمل رنج مقاومت گران خشونت پرهیز، به طور ناگهانی و آنی موجب تغییر درونی در جانب مخالف شود. مخصوصاً در وضعیتی که فاصله اجتماعی میان دو جانب وجود نداشته باشد و یا از میان رفته باشد. ممکن است تحمل رنج به یکی از سه طریق بر اعضای گروه مخالف مؤثر واقع شود: صداقت کنشگران خشونت پرهیز به این وسیله آشکار می‌گردد. شجاعت و تصمیم آن‌ها برای شان در جانب مقابل، احترام خلق کند و تصویر قدیمی‌ای که از مبارزان در ذهن آن‌ها بود جای خود را به تصویر جدید که موجه‌تر باشد، دهد. در واقع تحمل داوطلبانه رنج از قبیل فقر، زندان و حتی مرگ در راه هدف در مقاومت خشونت پرهیز می‌تواند اثبات کننده صداقت کنشگران خشونت پرهیز باشد. عنصر صداقت تأثیر عاطفی و عقلانی حد اقل بر لایه‌هایی از گروه مقابل و افکار عمومی دارد. هم‌چنین کسب احترام در نزد جانب مقابل به گفته گاندی یک دست‌آورد است و زمینه موفقیت‌ها و تغییرات بعدی را فراهم می‌کند. اما این که کسب احترام خودش یک موفقیت است به این دلیل که هرنهضت از پنج مرحله که عبارتند از بی‌تفاوتی، تمسخر، بدرفتاری، سرکوب و احترام عبور می‌کند. بنابراین احترام آخرین مرحله از این مراحل پنج‌گانه است. از جمله راه‌های رسیدن به این مرحله این بوده است که مبارزان در مواجهه با سرکوب نه دست از مقاومت و فداکاری کشیده‌اند و نه به خشونت روی آورده‌اند ولی در عین حال از این مرحله سخت زنده بیرون آمده‌اند. در حالی که حکومت برای بقای خود آخرین تلاش خود را به عمل آورده است. پس این که زنده مانده‌اند، نشانه پیروزی است چه این که اگر به خشونت روی می‌آوردند از بین می‌رفتند.^{۱۳۴}

هم‌چنین تحمل رنج کنشگران خشونت پرهیز ممکن است موجب شود که تصور جانب مقابل از خود شان تغییر کند. این تصور و گمان که دارند با شجاعت و قهرمانی از آرمان‌ها، اصول و جامعه خود علیه حملات باطل دفاع می‌کنند، در نتیجه خشونت آنان و تحمل، فداکاری و مقاومت مبارزان درهم بشکند و آنها را وادار کند که اقرار کنند این مبارزان هستند که شدیداً مورد حمله واقع شده‌اند اما باز هم شجاعانه و استوار، در راه اهداف خود، بدون توسل به خشونت و تهدید به انتقام، مقاومت کرده‌اند.

از تأثیرات مهم دیگر تحمل رنج توسط کنشگران خشونت پرهیز، این است که سرکوب آن‌ها چه بسا موجب می‌شود عوامل سرکوب، رویه درونی عزت نفس شان فعال شود و از این که در حد افراد مطیع و گوش به فرمان در خدمت سرکوب قرار دارند، احساس شرم کنند و آن‌را مغایر عزت نفس شان بدانند. در این صورت آنان، مخصوصاً اگر اهداف حکومت به سختی قابل توجه باشند، ممکن است دیگر دست از سرکوب بردارند و یا این که تا می‌توانند از همکاری صادقانه با دستگاه سرکوب اجتناب کرده و کارشکنی خواهند کرد، فقط در حد نجات خود از اوامر به شکل صوری و غیر واقعی اطاعت کنند. بنابراین در چنین حالاتی تغییر دیدگاه به گونه‌ای مستقیم که در میانه مبارزه به دست می‌آید به کاهش سرکوب و تضعیف قدرت بر مجازات که یکی از منابع مهم قدرت است، می‌انجامد.

از ویژگی مهم و قابل توجه تغییر دیدگاه (conversion) به گفته گاندی این است که فرایند این تغییر نامحسوس است. طبقه حاکمه مدتی متوجه آن نمی‌شود. جریان تأثیرگذاری به گونه‌ای نامحسوس رشد می‌کند، شک و تردید ایجاد می‌کند و طبقه حاکمه زمانی متوجه این تغییر می‌شود که دیگر شک و تردید به مرحله‌ای رسیده است که حامیان و یا برخی از طبقه حاکمه درستی دیدگاه‌ها و باورهای خود را زیر سؤال می‌برند.^{۱۳۵}

شارپ، در این جا خاطر نشان می‌کند که رسیدن به چنین نتیجه‌ای آسان نیست، بلکه چه بسا ممکن است هیچ‌گاه حاصل نشود، چون علل و عوامل روانشناختی، اقتصادی، سیاسی و مانند آن به اندازه‌ای از قوت برخوردارند که می‌توانند موجب شوند طبقه حاکمه سیاست‌های گذشته را ادامه دهند، بی‌رحم‌تر شوند و نسبت به رنج مبارزان و دیگران بی‌احساس شوند.

لذا مبارزان مواظب باشند که فرایند تغییر را مرحله به مرحله پیش ببرند، تا تولید ترس نکند و کوشش کنند که برای همه نشان دهند که پالیسی‌های طبقه حاکمه مورد نقد است نه شخص آنان تا با چنین وضعیتی رو برو نشوند. چون در این میکانیزم هدف ایجاد تغییر در دیدگاه جانب مقابل است نه برانداختن و فروپاشی، یعنی هدف این است که برای مثال خود او به دموکراسی و انتخابات آزاد معتقد شود،

134. Ibid, p. 722.

135. Ibid, p. 723.

لذا تعداد شرکت کنندگان یعنی عواملی که در فروپاشی منابع قدرت مؤثر است در این جا نه تنها مهم نیست بلکه چه بسا مضر است. لذا در این مرحله و در این خصوص فقط روش‌هایی را انتخاب باید کرد که تهدیدآمیز نباشند، تا طبقه حاکم درک کند که خود آن‌ها هدف نیستند.

می‌توان نکات مهم این بحث را این گونه خلاصه کرد: طبقه حاکمه، یعنی شخص، طبقه و گروه اجتماعی‌ای که تغییر دیدگاه آن‌ها هدف کنشگران خشونت‌پرهیز می‌باشند، ممکن است در آغاز از مواضع خود به این دلیل دفاع می‌کنند که آن‌ها را درست می‌پندارند و حتی ممکن است از گروه مقابل خود انسانیت‌زدایی کنند و آن‌ها را خارج از دایره نظام اخلاقی مشترک بشمارند. بنابراین حتی فاصله اجتماعی شدید میان جانبین برقرار باشد. تحمل رنج طولانی در مقام مبارزه و در عین حال اجتناب از خشونت، اهمیت و ارزش اخلاقی اهداف مبارزه می‌تواند به تدریج در جانب مقابل در مورد اخلاقی بودن اعمال سرکوب، پالیسی و دیدگاه‌شان در مورد مخالفین تردید ایجاد کند و این تردید سرانجام با تداوم مبارزه و اجتناب از خشونت، نفرت‌پراکنی، ترس و تهدید، صداقت مخالفان و اهمیت اخلاقی اهداف آنان را برای جانب مقابل آشکار کند و به کلی موجب تغییر دیدگاه آنان گردد و به این وسیله، منازعه، با تغییر در دیدگاه، اراده و احساسات جانب مقابل حل می‌شود.

اما گاندی با وجود این‌که به اهمیت قدرت در منازعات اجتماعی و سیاسی آگاه بوده است و استفاده از اعمالی را که موجب تولید اجبار خشونت‌پرهیز گردد، در اوضاع و احوالی خاص، موجه می‌داند. اما به موفقیت کامل این روش یعنی تحمل رنج باور دارد: «هدف عادلانه معین، ظرفیت و توانایی برای تحمل بی‌پایان رنج و اجتناب از خشونت، پیروزی قطعی است.» در واقع از نگاه گاندی تحمل رنج در این میکانیزم عنصر تعیین‌کننده و اصلی است، در موارد بسیار سخت، شدیدترین مراحل تحمل رنج برای ایجاد تغییر لازم می‌شود. اما اگر نتیجه نداد گاندی جواب علمی برای آن ندارد. لذا شارپ می‌گوید این میکانیزم خالی از تأثیر نیست و در مواردی به موفقیت هم می‌رسد. در واقع این میکانیزم، یعنی میکانیزم تغییر دیدگاه از طریق تحمل رنج، برای مراحل میانی و ایجاد تغییر در دیدگاه حامیان حکام و دیدگاه جامعه، و مشروعیت‌زدایی از پالیسی طبقه حاکمه و سرکوب مخالفان، بسیار مفید می‌باشد.^{۱۳۶} فکر می‌کنم این میکانیزم، بهترین میکانیزم برای ایجاد تغییر در دیدگاه، عواطف و داوری اخلاقی جانبین و یا یک جانب در منازعات قومی است. این روش می‌تواند دیدگاه گروه قومی، نژادی و مذهبی اکثریت را در مورد اقلیتی که در معرض سرکوب و تبعیض می‌باشند تغییر دهند. جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا تحت رهبری مارتین لوتر کینگ، می‌تواند مصداق روشن این میکانیزم از تغییر به شمار آید که موجب تغییر دیدگاه نژادپرستانه جامعه اکثریت در مورد اقلیت رنگین پوست گردید.

علاوه بر تحمل رنج، عوامل دیگری نیز برای ایجاد تغییر در دیدگاه مؤثراند، یعنی مساعد و معاون تحمل رنج آگاهانه و داوطلبانه در ایجاد تغییر واقع می‌شوند. این عوامل دودسته‌اند: عوامل خارجی و عوامل داخلی. مراد از عوامل خارجی عواملی اند که از ویژگی‌ها و مختصات جدایی‌ناپذیر موقعیت منازعه باشند اما از کنترل مستقیم گروه خشونت‌پرهیز خارج باشند. اما عوامل داخلی عواملی اند که تحت کنترل مستقیم کنشگران خشونت‌پرهیز قراردارند.

الف. عوامل خارجی مؤثر بر تغییر دیدگاه

۱. **تضاد منافع:** اگر منافع در معرض خطر صاحبان قدرت پر اهمیت‌تر از منافع مشترک ناشی از قبول در خواست مبارزان باشد، تغییر دیدگاه مشکل خواهد بود، اما اگر منافع مشترک ناشی از قبول در خواست مبارزان، قابل توجه باشد، تغییر دیدگاه صاحبان قدرت آسان‌تر خواهد بود.

۲. **فاصله اجتماعی:** مطابق بحث گذشته، بر حسب این‌که گروه‌های مخالف و مبارز از نگاه طبقه حاکمه، اجتماع حامی آن و یا هرگروه اجتماعی رقیب آنان، اعضای یک نظام اخلاقی مشترک با خودشان نگریسته می‌شوند و یا این‌که خارج از آن نظام اخلاقی به حساب می‌آیند، به ترتیب یک عامل تأثیرگذار بر عدم تغییر و تغییر آنان خواهد بود.

۳. ویژگی‌های شخصیتی حاکم و دیکاتور: برخی از ویژگی‌های شخصیتی، فرد را بیشتر آماده تغییر دیدگاه، در مواجهه با تحمل رنج کنشگران خشونت‌پرهیز، می‌کند.

۴. باورها و هنجارهای مشترک و یا عکس آن: وجود باورهای و هنجارهای مشترک میان جانین و تمسک به آن‌ها تأثیرگذاری تحمل رنج توسط کنشگران خشونت‌پرهیز را بر تغییر دیدگاه جانب مقابل سهل و آسان می‌کند، اما فقدان این پیوند و یا ضعف آن، سبب می‌شود که تحمل رنج به سختی بتواند تأثیر کند.

۵. نقش جوانب سوم: آیا طبقه حاکم به داوری و قضاوت جوانب سوم، اهمیت می‌دهند و یا نمی‌دهند. به میزانی که قضاوت جوانب سوم برای شان مهم باشد به همان میزان از تحمل رنج توسط کنشگران خشونت‌پرهیز، در تغییر دیدگاه خود تأثیر خواهند پذیرفت.

ب. عوامل داخلی مؤثر بر تغییر دیدگاه

مطابق اندیشه مکتب گاندی هشت عامل مؤثر بر تغییر دیدگاه وجود دارند که همگی تحت کنترل کنشگران خشونت‌پرهیز قرار دارند، که عبارتند از:

۱. خودداری از خشونت و خصومت: اگر کنشگران خشونت‌پرهیز در پی تغییر دیدگاه حاکم و حامیان آن هستند، بسیار مهم است که از خشونت فیزیکی و از اظهار دشمنی و تضاد با آنان خودداری کنند. اجتناب از خشونت فیزیکی و مردود شمردن آن در حمایت از مقاومت خشونت‌پرهیز، تأثیر روانی قوی بر جانب مقابل دارد. از میان بردن و یا کاستن ترس حاکم و حامیان از گروه دادخواه و مبارز، سبب می‌شود که آمادگی گوش دادن و شنیدن در او و حامیان به استدلال‌های شاکیان و مبارزان پدید آید و به خواسته‌های آنان پاسخ همدلانه دهند. گاندی معتقد بود که یک انگلیسی اگر به این مرحله رسید که احساس کند زندگی آنان محافظت می‌شود، نه به واسطه ابزار جنگی شان، بلکه به واسطه امتناع هندیان از ضربه زدن به آنان، «در آن لحظه شاهد تحول در طبیعت انگلیسی در نحوه رابطه‌اش با هندوستان خواهیم بود». وقتی یک مخالف احساس می‌کند که یک کارزار، حمله شخصی - هرچند به لحاظ روانی نه فیزیکی - علیه اوست، علیه هرگونه تغییر بیشتر در دیدگاه و سیاست‌های خود، مقاومت خواهد کرد.

۲. تلاش برای کسب اعتماد جانب مقابل: اعتماد به کنشگران خشونت‌پرهیز می‌تواند احتمال تغییر دیدگاه را به گونه‌ای معنادار افزایش دهد. این اعتماد می‌تواند به یکی از چهار روش به دست آید: (۱) صداقت در گفتار؛ چه در گفتار با عامه مردم و چه در خطاب و گفت‌وگو با جانب مقابل سخن راست و دقیق گفته شود. برای مثال در بیان مشکلات اغراق و مبالغه نشود. (۲) ذهن باز؛ در درک و فهم نیات جانب مقابل ذهن باز و گوشوده داشته باشد. این وضعیت موجب همدلی و درک متقابل می‌شود. (۳) جوانمردی؛ در مواردی که طرف گرفتار حنگ و یا بلایای طبیعی است، سوء استفاده به عمل نیاید. (۴) ظاهر غیر تهاجمی؛ ظواهر و رفتار تهاجمی تردید به باور می‌آورد که خود یک مانع روانی میان جانین خواهد بود. پس ظاهر غیر تهاجمی بدون تن دادن به سازش در مورد اهداف اساسی می‌تواند موجب اعتماد شود.

۳. اجتناب از تحقیر گروه مقابل و حاکم: تحقیر مانع پدید آمدن همدلی می‌شود. لذا باید از هرگونه عملی که تحقیر رقیب از آن به مشام می‌رسد، اجتناب کند. براین اساس از هرگونه تکنیکی که مولد تحقیر و ترس باشد، اجتناب گردد. برای مثال نباید بر افزایش تعداد برای ایجاد تغییر دیدگاه تکیه کند، چون ممکن است، ترس تولید کند. بلکه روش‌ها بر کنشگری خشونت‌پرهیز و تحمل رنج به منظور نفوذ در قلب جانب مقابل استوار باشد.

۴. فداکاری محسوس و ملموس برای اهداف خود: اگر تحمل رنج بیشترین تأثیر را در تغییر دیدگاه جانب مقابل داشته باشد، به گفته گاندی باید توسط مبارزان آشکارا به عمل آید. فداکاری و تحمل رنج در راه هدف نشانه صداقت و اخلاص بوده و در تغییر دیدگاه تأثیرگذار خواهد بود.^{۱۳۷}

با تمام آن چه گفته شد، نگاه واقع بینانه نشان می دهد که احتمال پدید آمدن این گونه تغییر در سطوح عالی دیکتاتوری و گروه های رادیکال در منازعه های حاد که شدیداً به سرکوب و حذف مبارزان و عدالت خواهان باور دارند، مخصوصاً در مواردی که میان مبارزان، گروه و طبقه حاکم، عقاید و باورهای مشترک موجود نباشد، تضاد منافع و «فاصله اجتماعی» ناشی از عقاید و ارزش های تعصب آمیز که به موجب آن ها از مخالفان خود شدیداً انسانیت زدایی می کنند، شدید باشد، بسیار ضعیف است. لذا باید، قدرت مردم و مبارزان در حدی افزایش یابد که قدرت دیکتاتور و رادیکال های متعصب را در حد فروپاشی قرار دهد، تا تغییر مطلوب حاصل شود. اما با این همه احتمال وقوع آن در میان صفوف حامیان معقول دیکتاتوری، قابل پیش بینی است. لیکن اثر و کارکرد مهم این ویژگی ها در جلب حمایت وسیع مردم و گروه ها و نهادها از مبارزه است که در فعال سازی سه میکانیزم بعدی تغییر، تأثیر به سزا ایفا می کنند. در واقع، در نتیجه این میکانیزم و عوامل مؤثر بر آن، ممکن است، تغییراتی از این قبیل پدید آید: مردم باور و اعتقاد شان را به سیاست های طبقه حاکمه از دست دهند و به دیدگاه مبارزان، اهداف و صداقت آنان باور و اطمینان پیدا کنند، تکنوکرات ها و کارمندان دستگاه سه گانه حکومت باور خود را به پالیسی ها و مشروعیت اخلاقی دستگاه حاکمه از دست دهند، به دیدگاه، اهداف و صداقت مبارزان خشونت پرهیز باور پیدا کنند، به عین ترتیب چنین حالتی ممکن است برای سربازان و افسران پدید آید و آنان به سوی کم کاری، عدم همکاری و نافرمانی در سرکوب مبارزان سوق داده شوند، در نتیجه این تحولات و تغییرات، سران رژیم مجبور به مصالحه و یا مجبور شوند که قدرت را به کلی رها کنند.

می توان گفت، این گونه نیست که در مبارزه، این چهار میکانیزم (تغییر دیدگاه، مصالحه، اجبار و فروپاشی)، جدا از هم عمل کنند. بلکه هر چهار میکانیزم معمولاً در مبارزه های موفق وجود دارند،^{۱۳۸} هر چند از آن جهت که نوعی تفاوت در جهت گیری در این چهار میکانیزم دیده می شود، مبارزان را در انتخاب تکنیک دچار مشکل کنند. اما در چارچوب پلان استراتژیک بزرگ پیش بینی استفاده از تکنیک های متناسب با این چهار میکانیزم به دلیل تنوع در مراحل مبارزه و اهداف آن، که حداقل سه میکانیزم نخست، یعنی تغییر دیدگاه، مصالحه و اجبار را فعال کنند، ممکن و میسر می باشد. این نکته کاربردی و اهمیت آن از خلال مباحث بعدی این بخش روشن خواهد شد.

دوم: میکانیزم مصالحه و توافق (accommodation)

در این میکانیزم طبقه حاکمه، تصمیم می گیرد که مطالبات کنشگران خشونت پرهیز را انجام داده و تضمین کند، بدون این که دیدگاه شان تغییر کرده باشد، لذا میانه دو میکانیزم اجبار خشونت پرهیز و تغییر دیدگاه که پیش از این توضیح دادیم، قرار دارد. این میکانیزم در صورتی به وقوع می پیوندد که سطح مطالبه و منازعه خیلی حاد نباشد، اختلاف، با سازش (compromise) قابل حل باشد.

تفاوت اساسی میان این میکانیزم و میکانیزم بعدی این است، که در آن میکانیزم، اجبار عاری از خشونت وقتی به دست می آید که حاکم و طبقه حاکمه، گزینه ای برای انتخاب، میان قبول و یا رد مطالبات مبارزان نداشته باشند، یعنی چاره ای جز قبول آن مطالبات نداشته باشند، اما در مصالحه و توافق، هر چند تغییر در پاسخ به تغییر وضعیتی که در نتیجه مبارزه به وجود آمده انجام می شود، لیکن طبقه حاکمه هنوز گزینه انتخاب مؤثر را از دست نداده اند و می توانند برای مثال رد کنند و به سوی سرکوب روی بیاورند.

عوامل مؤثر در این میکانیزم: ۱) سرکوب خشونت بار از نگاه طبقه حاکم مقرون به صرفه و مناسب تشخیص داده نشود. ۲) اعطای امتیاز که در این میکانیزم صورت می گیرد، عمدتاً به این جهت است که مبارزان و مطالبات آنان را از سنخ مزاحمت، نه تهدید، می بینند و می خواهند به این مزاحمت، پایان دهند.^{۱۳۹} ۳) گاهی در نتیجه مقاومت عاری از خشونت، اختلاف و مخالفت در میان خود طبقه حاکمه در مورد پالیسی ها و سرکوب ها به حدی عمیق می شود که طبقه حاکمه به سود خود می بینند که امتیاز دهند، تا این مخالفت های درونی را ترمیم کنند. ۴) به حداقل رساندن زیان های اقتصادی، برای مثال موافقت با خواست اعتصاب کنندگان و تحریم کنندگان از این جمله است. ۵) جلوگیری از شکست قطعی، تا همه چیز از دست نرود.^{۱۴۰}

138. Ibid, p. 731 – 733.

139. Ibid, p. 733 – 734.

140. Ibid, p. 736 – 737.

در این نوع از راه حل جوانب منازعه فقط به بخشی از اهداف خود می‌رسند و ممکن است زمینه را برای تغییرات بعدی که عمیق‌تر و بنیادی‌تر باشد، فراهم کنند. برای مثال سقوط دادن دیکتاتوری و برقراری دموکراسی از این سنخ نیست که با مصالحه و قبول بخشی از خواسته‌ها و کنار گذاشتن بخشی دیگر قابل تحقق باشند، مگر این که اصلاحات زمینه را برای تداوم تغییرات باز هم از طریق مبارزه مدنی و قانونی فراهم کند، پس هم‌چنان مبارزه ادامه خواهد داشت. لذا این میکانیزم برای منازعه‌های حاد میکانیزم مناسب برای تغییر محسوب نمی‌شود. از این رو، برای ایجاد تغییر در این گونه از منازعات، نیازمند قدرتی خواهیم بود که دیکتاتور را مجبور کند تسلیم یک روند مسالمت آمیز انتقال قدرت به یک روند دموکراتیک شود و یا سقوط کند. اما این میکانیزم، می‌تواند بخشی از یک پلان استراتژیک کلان باشد، نه میکانیزم اصلی برای تغییر دیکتاتوری، چون واقع‌بینانه نیست و موجب تغییر در دیکتاتوری و یا سقوط آن نمی‌شود.

سوم: میکانیزم اجبار عاری از خشونت (nonviolence coercion)

مبارزه عاری از خشونت در نتیجه عدم همکاری عمومی می‌تواند به اندازه‌ای قدرتمند باشد که موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و روابط قدرت را به گونه‌ای تغییر دهد که دیکتاتور قادر به کنترل روندهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی حکومت و جامعه نباشد و دیگر نیروهای نظامی از فرامین او در سرکوب اطاعت نکنند، دیکتاتور مجبور شود که تسلیم یک روند مسالمت آمیز انتقال قدرت به یک روند دموکراتیک شود. به گفته شارپ این، میکانیزم معمولاً به سود دو میکانیزم نخست نادیده گرفته می‌شوند و این عدم توجه و غفلت سبب می‌شود، وقتی دو میکانیزم نخست غیرواقع‌گرایانه به نظر آید، بدون توجه به میکانیزم سوم، روش مقاومت عاری از خشونت به سود استفاده از روش‌های خشونت آمیز، رها می‌گردد و استفاده از روش‌های خشونت آمیز، واقع‌گرایانه و مؤثر شناخته می‌شوند. در حالی که به باور شارپ میکانیزم اصلی مقاومت عاری از خشونت که واقع‌گرایانه و نتیجه بخش بوده و خواهد بود این میکانیزم است. لذا او در معرفی این میکانیزم سعی بلیغ می‌کند.

مؤلفه‌های اساسی اجبار عاری از خشونت این است که طبقه حاکمه در نتیجه عدم همکاری و نافرمانی و اعتراض عمومی نتواند اراده خود را تحمیل کند، قدرت خویش بر تحمیل اراده و خواست خود را از دست دهد و چاره‌ای جز قبول خواست مبارزان نداشته باشد. این کار (یعنی از دست دادن قدرت تحمیل اراده) به یکی از سه طریق ممکن است محقق شود: ۱) اعتراض و نافرمانی چنان وسیع، گسترده و متنوع می‌شود که از کنترل حکومت خارج شده و دیگر قابل کنترل نباشد، ۲) یا جریان امور اقتصادی، امنیتی، اداری و قضایی توسط حکومت بدون قبول خواست مبارزان ناممکن شود، ۳) یا حتی قدرت بر سرکوب را از دست دهد، در این صورت ممکن است، حکومت به کلی فرو پاشد، لذا حالت سوم را می‌توان از سنخ میکانیزم چهارم دانست.

شارپ در کتاب سیاست‌های مقاومت خشونت‌پرهیز میان میکانیزم سوم و میکانیزم چهارم تفکیک نکرده بود و لذا مصادیق و موارد این دو میکانیزم را در این کتاب خلط می‌کند، اما در کتاب «از دیکتاتوری تا دموکراسی» میان این دو میکانیزم تفکیک کرده است. تفاوت این دو در این است که در سومی حکومت فرو نمی‌پاشد، بلکه مجبور می‌شود، خواسته‌های مخالفین را برای مثال در باب برگزاری انتخابات آزاد و شفاف قبول کند. لیکن در این حالت برای این که حکومت و نهادهای مهم اقتصادی و امنیتی فرو نپاشند و در عین حال مبارزان به هدف خود به طور واقعی که استقرار دموکراسی باشد، می‌توانند برسند، بهترین راه و مسیر، این است که حکومت موجود یک دوره انتقالی را قبول کند و قدرت را به حکومت انتقالی تحویل دهد. اما در میکانیزم چهارم، قدرت موجود فرو می‌پاشد و قدرت به طور منظم و مسئولانه از طبقه حاکم به حکومت انتقالی منتقل نمی‌شود. تفکیک میان این دو حالت برای برنامه‌ریزی و تعیین هدف اهمیت دارد، اگر میکانیزم سوم از سوی مبارزان قابل مدیریت باشد یعنی به بازتولید قدرت طبقه حاکمه مجال ندهد، بهتر از چهارم است، چون نهاد دولت و حکومت آسیب جدی نمی‌بیند و کم‌تر خشونت‌های بعدی مجال می‌یابد و مانع از تولید ترس در میان طبقه حاکمه و حامیان آن می‌شود که خود در رسیدن به پیروزی مؤثر است.^{۱۴۱}

عوامل مؤثر بر این دو میکانیزم، یعنی میکانیزم اجبار و میکانیزم فروپاشی، در واقع، استفاده از روش‌ها و تکنیک‌هایی است که به از میان بردن و یا تضعیف شدید منابع ششگانه قدرت که طبقه حاکمه از آن تغذیه می‌کنند، می‌انجامند. لذا شارپ یک باردیگر با نظر به عوامل مؤثر بر منابع قدرت، نحوه عمل میکانیزم اجبار و میکانیزم فروپاشی را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه از طریق نافرمانی، عدم همکاری و اعتراض، اجبار خشونت‌پرهیز و فروپاشی ممکن می‌گردد. در واقع نافرمانی، عدم همکاری و اعتراض، تکنیک‌ها و روش‌های آن، سبب کاهش و یا قطع منابع قدرت می‌شود، این روند، سبب اجبار و فروپاشی می‌گردد. اکنون این مدعا را با تمرکز روی روند اجبار و فروپاشی بررسی می‌کنیم.

بارها گفتیم که قدرت سیاسی در نتیجه تأثیر متقابل همه منابع قدرت و یا چندین مورد از آن‌ها به وجود می‌آید که هر یک از این منابع قدرت به نوبت خویش از اطاعت، همکاری و حمایت مردم به وجود می‌آیند که عبارتند از اقتدار، منابع انسانی، مهارت و دانش، عوامل غیر محسوس، منابع مادی و مجازات‌ها. گفتیم به میزانی که دسترسی طبقه حاکمه به این منابع بیشتر باشد به همان میزان از قدرت سیاسی بیشتر برخوردار خواهد بود و دقیقاً به همان میزان از رهگذر نافرمانی، عدم همکاری و اعتراض آسیب‌پذیر است. لذا این ظرفیت وجود دارد که تکنیک عدم خشونت منابع قدرت را قطع کند و این خود موجب اجبار می‌شود. پس می‌توان گفت مقاومت خشونت‌پرهیز اجبار را از طریق عدم همکاری ممکن می‌کند. پس می‌توان بحث را این‌گونه خلاصه کرد که: مقاومت عاری از خشونت از طریق فشار بر منابع قدرت که موجب قطع و یا کاهش آن‌ها می‌شود، طبقه حاکمه را مجبور می‌کند که خواست مبارزان را قبول کند و اگر نکرد و سر سختی کرد، سبب می‌شود که دست‌خوش فروپاشی گردد.

اقتدار: مقاومت عاری از خشونت به یکی از سه طریق اقتدار طبقه حاکمه را تحت تأثیر قرار می‌دهد: الف. نشان می‌دهد که طبقه حاکمه هر اندازه اقتداری که داشته است قبلاً از دست داده است. ب. اعتراض عمومی و نافرمانی باز هم بیشتر اقتدارش را تضعیف می‌کند. ج. مردم ممکن است وفاداری خود را به مدعی رقیب و بدیل برای مثال حکومت بدیل، منتقل کنند.

لیکن ظهور حکومت بدیل وقتی فراهم می‌شود که اعتراض مردم در مورد حکومت مستقر بسیار گسترده و وسیع باشد که تنها در این صورت حمایت وسیع و گسترده از حکومت بدیل ممکن می‌شود.^{۱۴۲}

منابع انسانی: مقاومت عاری از خشونت، نه تنها منجر به گسترش خودداری مردم ناراضی از اطاعت و همکاری می‌شوند، بلکه منجر می‌شود که گروه‌های حامی خاص طبقه حاکمه که نیرو و دانش مورد نیاز حکومت آنان را فراهم می‌کنند، نیز ناراضی شوند و سرانجام دچار تغییر دیدگاه شوند و از همکاری با طبقه حاکمه دست بردارند. خروج منابع انسانی از اطاعت و همکاری سبب می‌شود که طبقه حاکمه نزدیک‌ترین و حیاتی‌ترین منبع قدرت خود را از دست دهند و از درون دچار آشفتگی و تشتت شوند. در این حالت رژیم کنترل خود را بر بسیاری از منابع قدرت از دست خواهد داد. گاندی نیز به خوبی این وضعیت را پیش‌بینی کرده است:

«من معتقدم و هر کسی دیگر نیز باید آن را مسلم بداند که هیچ حکومتی نمی‌تواند برای یک لحظه بدون همکاری مردم وجود داشته باشد. اگر مردم، خواسته و یا ناخواسته، کاملاً ناگهان دست از همکاری بردارند، حکومت به پایان خود می‌رسد.»^{۱۴۳}

مهارت‌ها و دانش: خودداری از همکاری با حکومت توسط اتباع ماهر و صاحب دانش، ممکن است برای حکومت اجرای سیاست‌هایش را در مواجهه با وضعیت موجود که با آن رو به‌رو شده مشکل کند. لذا طبقه حاکمه در مواجهه با این مشکلات مجبور می‌شوند، سیاست‌های اشتباه اتخاذ کنند که موجب سرعت در روند سقوط می‌شود و یا این‌که در اجرای سیاست‌های موجود خود دچار ناتوانی شده و در مشکلات ناشی از آن دست و پا خواهند زد. شارپ نقش عدم همکاری را در از میان بردن این نوع خاص از منبع قدرت و تأثیر آن را بر اجبار و فروپاشی این‌گونه خلاصه می‌کند: «بدون شک در پاره‌ای از وضعیت‌های سیاسی و اجتماعی احتمال این‌که مدیران

142. Ibid, p. 745.

143. Ibid, p. 747.

و کارمندان دولت- بروکراسی- وفاداری خود را تغییر دهند نسبت به بعضی از وضعیت‌های دیگر بیشتر است، لیکن اگر رخ دهد، ممکن است تأثیر قاطع داشته باشد. هم‌چنین، قدرت سیاسی طبقه حاکمه ممکن است که توسط منازعات داخلی خود رژیم، هم در سطوح بالا و هم در سطوح پایین تضعیف شود. این منازعات، ممکن است از مقاومت عاری از خشونت مستقل باشد، اما ممکن است توسط مقاومت عاری از خشونت تشدید شود و یا حتی به وجود آید. مسائلی که می‌توانند محل اختلاف طبقه حاکمه شوند، پرسش‌هایی از این دست خواهند بود که آیا امتیاز دهند و یا از چه سرکوب‌هایی استفاده شود.^{۱۴۴}

منابع غیر محسوس: دو عامل از منابع مهم غیر مادی قدرت به حساب می‌آیند که مردم را وادار به اطاعت می‌کنند و به طور خاص تر برای حکومت اقتدار خلق می‌کنند:

اول؛ عادت به اطاعت و فرمان برداری: در مواردی بسیار مردم عادت به اطاعت از حکومت زمان خود دارند و آن را امری طبیعی می‌شمارند. لذا اساساً برای شان این پرسش مطرح نمی‌شود که چرا از حکومت مستقر اطاعت کنند تا نوبت به انتخاب میان اطاعت و عدم اطاعت برسد. بنابراین در اغلب موارد اطاعت از حکومت چیزی نیست که افراد آن را انتخاب کرده باشند. مقاومت عاری از خشونت به میزانی که اوج می‌گیرد، عادت به اطاعت متزلزل می‌شود و اطاعت از حکومت برای مردم به یک پرسش تبدیل می‌شود. از آن پس پای انتخاب اطاعت و عدم اطاعت به میان می‌آید. به این وسیله این منبع پرکاربرد، کارایی خود را از دست می‌دهد. مبارزان خشونت‌پرهیز می‌توانند، روش‌ها و تکنیک‌هایی را جهت تضعیف هر چه بیشتر این منبع به کار ببرند.

دوم؛ باورهای سیاسی و یا ایدئولوژی حاکم: ممکن است حکومت اقتدار و مشروعیت خود را از باورهای سیاسی و ایدئولوژی‌ای که از نگاه مردم معتبر و یا مقدس به شمار می‌آیند گرفته باشد و یا توجیه می‌کند. با افزایش مقاومت عاری از خشونت و اعتراض ممکن است اعتبار خود آن باورهای سیاسی و یا توجیه اعمال قدرت بر اساس آن باورها و ایدئولوژی، زیر سوال برود. در این راستا مبارزان می‌توانند از روش‌ها و تکنیک‌های گوناگون از باورهای سیاسی و ایدئولوژی طبقه حاکمه مشروعیت‌زدایی کنند و یا این‌که توجیه اعمال قدرت را با استناد به آن باورها و ایدئولوژی‌ها زیر سوال ببرند. استفاده از این روش در مواجهه با حکومت‌هایی که بر وفاداری سخت و شدید بر یک ایدئولوژی سخت‌کیش استوار هستند، اهمیت بسزا دارد.

منابع محسوس و مادی: منابع مادی قدرت عبارتند از کنترل بر سیستم اقتصادی، حمل و نقل، وسایل ارتباطی، منابع مالی، مواد خام و مانند آن. مقاومت عاری از خشونت، می‌تواند از طریق تحریم، اعتصاب و اجرای اعتراضاتی چون محاصره و ایجاد راه‌بندان بر روی ترافیک و مانند آن، دسترسی حکومت را به این منابع قطع و یا شدیداً محدود کند. مقاومت عاری از خشونت به گونه‌ای غیر مستقیم نیز بر دسترسی حکومت به این منابع محدودیت ایجاد می‌کند، برای مثال موجب تحریم بین‌المللی شده و مانع از سرمایه‌گذاری خارجی می‌شود و هزینه اداره امور مملکت را در بخش‌های مختلف افزایش می‌دهد و با کم‌کاری و انواع کارشکنی هزینه کار و مصارف دولتی را افزایش می‌دهد. همه این موارد سبب کاهش دسترسی حکومت به منابع مادی می‌شود. در واقع از مجموع ۱۹۸ تکنیک و روشی که شارپ برای مقاومت عاری از خشونت نام می‌برد، ۶۱ مورد آن از نوع اقتصادی‌اند، یعنی روش‌هایی‌اند که مستقیماً دسترسی حکومت را به منابع مادی قطع و یا تضعیف می‌کنند.

مجازات: یکی از منابع قدرت، توانایی حکومت بر سرکوب و مجازات مخالفان و معترضان است. پیش از این توضیح دادیم که یکی از دلایل اطاعت از حکومت ترس از مجازات و سرکوب است. سرپیچی سیاسی خشونت‌پرهیز به شکل وسیع، موجب می‌شود که نیروی سرکوب بی‌طرف شود و در نتیجه از تولید اطاعت باز می‌ماند. هم‌چنین اعتراضات، نافرمانی و عدم همکاری به میزانی که گسترش می‌یابند و متنوع می‌شوند، منابع و نیروی انسانی رژیم برای سرکوب و اعمال زور، دچار کمبودی شده و از کفایت لازم می‌افتند و نمی‌توانند این تعداد پرشمار را مجازات کنند. در این صورت ترس از سرکوب و مجازات به گونه‌ای دراماتیک سقوط خواهد کرد. همین‌طور مقاومت

عاری از خشونت می‌تواند ترس از سرکوب را با ایجاد تغییر در دیدگاه نیروهایی که سرکوب حکومتی را اجرا می‌کنند، از میان بردارد و یا کاهش می‌دهد. بلکه اساساً به خودی خود میل نیروهای پولیس و امنیتی در مواجهه با معترضان خشونت‌پرهیز و مسالمت‌جو، به کشتن و ضرب و جرح کاهش پیدا می‌کند، تا می‌توانند در اجرای این‌گونه اوامر سستی و کاهلی می‌کنند و حتی گاهی در برابر این‌گونه اوامر دست به شورش می‌زنند.

نظر به این‌که قدرت سیاسی مستقر در واقع بر این شش ستون استوار است که هر شش ستون تابع و وابسته به رضایت، اطاعت و همکاری مردم، یعنی حکومت شوندگان هستند و نظر به این‌که روش‌های عدم اطاعت و نافرمانی متنوع و گوناگون است و تعدادشان به ۱۹۸ روش می‌رسند و روش‌های دیگر نیز قابل ابداع می‌باشند، می‌توان تصور کرد که از ترکیب روش‌ها به اشکال گوناگون و استعمال آن‌ها علیه یک، چند و یا همه منابع و ستون‌های شش‌گانه قدرت ابعاد گسترده‌ای از روش‌های اجبار خشونت‌پرهیز به وجود می‌آیند که به تناسب کمیت اعتراض کنندگان، تنوع آنها و کیفیت اعتراض و معترضان، می‌توانند به درجاتی متفاوت از شدت و ضعف برخوردار باشند. اما در این‌جا از میان همه آن‌ها چند عامل اساسی را که موجب اجبار خواهند شد، اشاره می‌کنم: (۱) تعداد شرکت کنندگان در مبارزه عاری از خشونت به نسبت کل جمعیت کشور (در صدی مشارکت کنندگان به کل جمعیت که شرط لازم پیروزی است، در تحقیقات چنووث چنان‌که بعداً خواهد آمد، تعیین شده است که حد اقل ۳/۵ درصد کل جمعیت باشد)، (۲) میزان وابستگی حکومت به کنشگران خشونت‌پرهیز در دسترسی خود به منابع شش‌گانه قدرت، در این خصوص به جای کمیت، کیفیت، که چه کسی و کدام گروه و صنف به جنبش عدم همکاری و نافرمانی می‌پیوندند، بسیار مهم است، (۳) توانایی و مهارت کنشگران خشونت‌پرهیز بر کاربرد تکنیک‌ها و روش‌ها، که شامل مهارت در اتخاذ استراتژی، تاکتیک، روش، زمان و مکان عمل و توانایی بر عمل مطابق دینامیسم‌ها و اقتضانات تکنیکی که به طور خاص اتخاذ شده است. (۴) مدت زمان، یعنی توقع این‌که در نتیجه یک تجمع اعتراضی هرچند کلان، حکومت مجبور به قبول خواست مبارزان شود کاملاً نادرست است، یک تجمع اعتراضی که بعد از چند ساعت سرکوب شود و توانایی و یا اراده‌ای بر تداوم آن علی‌رغم سرکوب وجود نداشته باشد، نمی‌تواند اجبار ایجاد کند. لذا تداوم مبارزه در طی زمان است که منابع قدرت حکومت را به تحلیل می‌برد و مبارزه را غیر قابل کنترل می‌کند. (۵) پدید آمدن نارضایتی و اختلاف در میان طبقه حاکمه در مورد پالیسی‌ها و یا سرکوب.

بنابراین مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن با تضعیف و یا قطع منابع قدرت، حکومت را مجبور به قبول خواست مخالفان می‌کند که اگر قبول نکنند و سرسختی کند موجب سقوط و فروپاشی حکومت می‌شود که میکانیزم بعدی است.

چهارم: میکانیزم فروپاشی (disintegration)

اگر دیکتاتور سرسختی کند، اما دستگاه بروکراسی دیگر کار نکند و نیروهای نظامی مخالف شورش کنند و یا اعلام بی‌طرفی کنند به کلی سقوط رژیم رخ می‌دهد.

اما همان‌گونه که اشاره شد، اتخاذ یکی از این چهار میکانیزم تغییر به عوامل مختلف از جمله سطح منازعه، به طور مشخص به اهداف مبارزان و میزان قدرت جوانب منازعه، و میزان سرسختی حکومت، بستگی دارد.^{۱۴۵}

همچنین همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، در روند مبارزه برای عبور از دیکتاتوری و رسیدن به دموکراسی با ثبات، استفاده از هر چهار میکانیزم مخصوصاً میکانیزم تغییر دیدگاه و میکانیزم اجبار خشونت‌پرهیز در مقام عمل در رابطه متقابل با یکدیگر قرار دارند و می‌توان از هریک به صورت هوشمندانه استفاده کرد و جزو پلان استراتژیک بزرگ مبارزه قرار داد.

۱۴۵. جین شارپ این چهار میکانیزم را به اختصار در منبع زیر نیز توضیح داده است: From Dictatorship to Democracy, p. 52 - 55. این کتاب به فارسی تحت عنوان «از دیکتاتوری به دموکراسی» ترجمه شده است و به آسانی می‌توان آن را به دست آورد.

۳. نقش مقاومت عاری از خشونت در ایجاد جامعه سیاسی دموکراتیک

بر خلاف جنگ که موجب تمرکز قدرت در دست جنگ‌سالاران، تضعیف جامعه و نهادهای مستقل آن می‌شود استعمال تکنیک‌های مبارزه عاری از خشونت موجب دموکراتیک شدن جامعه سیاسی به طرق مختلف می‌شود. یک بخش از این تأثیرات سلبی است، یعنی اسباب سرکوب و دیکتاتوری را برای رهبران جدید، یعنی جنگ‌سالاران و یا رهبران جنبش آزادی‌بخش چریکی، مانند کوبا، ویتنام و الجزایر، فراهم نمی‌کند. بخش‌های دیگرش ایجابی اند: مقاومت عاری از خشونت سبب می‌شود که جامعه مجهز به ابزار مقاومت مدنی شوند که در جهت حفظ آزادی‌های خود و جلوگیری از دیکتاتوری، در جهت حفظ و صیانت از آزادی بیان، آزادی نشرات، سازماندهی‌های مستقل و تجمعات آزاد، علیه هرگونه اراده‌ای که در مقام بازتولید دیکتاتوری باشد، به کار ببرند. تأثیرات مثبت مبارزه عاری از خشونت برای بعد از پیروزی عبارت اند از:

۱. تجربه استعمال مبارزه عاری از خشونت، سبب می‌شود که جامعه و گروه‌های ذی‌نفع، در به چالش کشیدن تهدیدهای رژیم بعدی و سرکوب خشونت‌بار آن، از اعتماد به نفس لازم برخوردار باشند؛

۲. در نتیجه تجربه و قدرتی که سازمان‌ها و نهادها کسب کرده‌اند، می‌توانند، با عدم همکاری و سرپیچی خود علیه هرگونه کنترل غیر دموکراتیک که توسط هر گروهی مستبد دیگر تحمیل شود، مقابله کنند؛

۳. مبارزه عاری از خشونت سبب می‌شود که افراد و گروه‌ها این نوع از مبارزه را با مهارت و توانمندی در دفاع از آزادی‌های دموکراتیک از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات، تشکیل و فعالیت سازمان‌های مستقل، تجمعات آزاد، در برابر کنترل‌های سرکوب‌گرانه جدید، به کار گیرند؛

۴. مبارزه عاری از خشونت، قویا باعث بقا، بازتشکیل و تحکیم گروه‌ها و نهادهای مستقل اجتماعی می‌شود. این نهادها مردم و جامعه را قدرتمند می‌سازند که شرط لازم تحقق دموکراسی پایدار و پاسخگو است. اعضای جامعه به کمک این نهادها می‌توانند علیه به وجود آمدن هر دیکتاتوری جدید بسیج شوند و دامنه قدرت حکومت را محدود به پیروی از قوانین دموکراتیک کنند. ضمن این‌که جامعه به کمک این نهادهای مستقل دامنه قدرت دولت را محدود به قوانین می‌کند، این نهادها، می‌توانند، جامعه را در جهت رعایت قوانین و احترام به روندهای دموکراتیک و پرهیز از هرگونه رادیکالیسم خیابانی و بی‌ثبات کننده که موجب ناکارآمدی حکومت دموکراتیک و نهادها و روندهای دموکراتیک می‌شود، نظر به آموزش و تجربه‌ای که از مبارزه عاری از خشونت، اصول و دیسپلین آن کسب کرده‌اند، آموزش داده و سازماندهی کنند.^{۱۴۶}

اما مبارزه برای شکست دادن دیکتاتوری و رسیدن از راه این مبارزه به دموکراسی، نیاز به برنامه ریزی/پلان جامع استراتژیک دارد. چون تکنیک‌ها و میکانیسم‌های تغییر، شدیداً متنوع است، هم‌چنین همان‌گونه که اشاره کردیم، این نوع از مبارزه نیازمند اهداف روشن، آگاهی عمومی، حفظ و پیروی از اصول رفتاری عالی به طور خاص عدم خشونت، توانایی بر حفظ مبارزه و تداوم آن علی‌رغم سرکوب، افزودن بر کمیت و کیفیت مشارکت‌کنندگان، پدید آوردن اختلاف نظر در طبقه حاکمه و تغییر در وفاداری نیروهای سرکوب، ایجاد و تقویت نهادهای اجتماعی مستقل، سازماندهی مردم و جامعه مدنی در یک شبکه وسیع که ریشه در اعماق جامعه داشته باشد، است. این نیازمندی‌ها را بدون برنامه‌ریزی جامع و استراتژیک، نمی‌توان برآورده کرد و نمی‌توان برای مسائل آن راه‌حل به دست داد.

۴. ضرورت پلان‌گذاری جامع و استراتژیک

به دلایل زیر پلان‌گذاری و برنامه‌ریزی جامع که در آن اهداف، استراتژی کلان و استراتژی‌های مبارزه برای رسیدن به اهداف تعیین شده، تاکتیک‌ها و تکنیک‌ها برای تطبیق استراتژی مبارزه، تکنیک‌های مبارزه و تعیین مراحل انتقال به دموکراسی و صلح پایدار، تعیین و یا

پیش‌بینی می‌گردد، از شرایط لازم برای موفق شدن مبارزه عاری از خشونت در جهت عبور از دیکتاتوری (با منشأ خارجی و یا داخلی) به دموکراسی و عدالت است:

۱. از توضیحاتی که پیش از این در مورد مبارزه عاری از خشونت، تکنیک‌ها و اصول عالی رفتاری آن به دست داده شد، معلوم می‌گردد که این نوع از مبارزه تکنیک پیچیده‌ای از عمل اجتماعی، متضمن روش‌های پرشمار و متنوع، میکانیزم‌های چهارگانه تغییر بوده و نیازمند رفتارهای خاص است. طبیعی است، برای این‌که به‌کارگیری این مجموعه در مبارزه علیه دیکتاتوری مؤثر باشند، نیازمند سازماندهی، نظم، ترتیب، تعیین و تشخیص جایگاه و نقش هر یک از آن‌ها هستیم. هم‌چنین لازم است که استفاده از آن‌ها و منابع شان دسترس‌پذیر گردد و کسانی که در این مبارزه شرکت خواهند کرد، نیاز دارند که بدانند کدام یک از این مجموعه، در کجا، چه وقت نیاز است و چگونه به کاربرده شوند و به این وسیله بدانند که مبارزه عاری از خشونت چگونه به مؤثرترین شکل ممکن به کاربرده می‌شود. همه این‌ها بدون برنامه ریزی استراتژیک میسر نمی‌گردد، برنامه‌ای که بتواند به این پرسش‌ها و مسائل پاسخ دقیق فراهم کند. به کمک این برنامه‌ریزی رهبران مبارزه خواهند دانست که بعد از طی یک مرحله از مبارزه، قدم‌های بعدی چه باشند و اساساً خواهند فهمید که قدم‌ها و مراحل مبارزه از چه نظم و چینش معنادار و مؤثر باید برخوردار باشند.

۲. مبارزه علیه دیکتاتوری گاهی در نتیجه طغیان خشم گروهی و یا عمومی بدون برنامه‌ریزی قبلی شروع می‌شود. در گذشته در موارد بسیار چنین بوده است، یعنی بدون برنامه قبلی به طور تصادفی در نتیجه خشم متراکم از کشتار، بی‌رحمی، زندان و شکنجه، فقر و تبعیض، آغاز شده است. لیکن خطر این‌گونه مبارزات همیشه این بوده است که به دلایل گوناگون از جمله به دلیل عدم رعایت اصول عالی رفتار، به نتایج فاجعه‌بار ختم شده است و سبب شده است، سایه ترس و وحشت بیش از گذشته جامعه را اسیر خود کند. چون در این مبارزات تصادفی و برنامه‌ریزی ناشده، دموکرات‌ها، تصمیم‌های مهم و حیاتی را به شانس و روند حوادث می‌سپارند. لذا برنامه‌ای برای نحوه مقابله با سرکوب و تداوم مبارزه با حفظ اصول عالی رفتار که ترسیدن و مرعوب نشدن جزو آن است، ندارند. بنابراین، احتمال شکست فاجعه‌آمیز این‌گونه قیام‌ها، در صورت فقدان برنامه‌ریزی و پلان‌گذاری بسیار زیاد است که به محکم‌تر شدن پایه‌های دیکتاتوری می‌انجامد.

۳. حفظ اصول عالی رفتار که در موفقیت مبارزه عاری از خشونت بسیار مهم است، بدون برنامه‌ریزی، آموزش و ارتقای فهم عمومی از مبارزه و چگونگی آن، مشکل و دشوار است.

۴. دلیل پایداری دیکتاتوری‌ها، علی‌رغم این‌که وجود و بقای قدرت شان به حمایت، اطاعت و همکاری کسانی متکی است که قربانی این سنخ از حکومت محسوب می‌شوند و توسط آن سرکوب و مورد ظلم واقع می‌شوند، این نیست که این حکومت‌ها فی‌الحد ذاته شایستگی و توانایی بقا را دارند، بلکه به این دلیل است که برنامه‌ای دقیق برای مبارزه وجود ندارد، و خود مبارزه به رویدادهای ناگهانی و تصادفی که ممکن است در جایی در نتیجه غلیان خشم رخ دهد، واگذار می‌شود و تداوم آن نیز به روند حوادث سپرده می‌شود. لذا اگر توجه دقیق علمی به مبارزه عاری از خشونت به عنوان یک فن و تکنیک‌رهایی از دیکتاتوری، در میان دموکرات‌ها وجود می‌داشت و روی آن مطالعه و تحقیق صورت می‌گرفت و در زمان مبارزه در چارچوب یک استراتژی جامع و بزرگ، برنامه مبارزه برای رسیدن به دموکراسی تدوین و به کار گرفته می‌شد، دیکتاتوری‌ها دوام نمی‌یافتند.

۵. در صورت فقدان برنامه و پلان، اگر هم دیکتاتوری در نتیجه چنین مبارزه‌ای سقوط کند، به دلیل این‌که برنامه‌ای برای این‌که چگونه دوره انتقال را به یک سیستم دموکراتیک و مورد قبول همه جوانب منازعه، مدیریت کند، وجود نداشته باشد، این مبارزه راه را به سوی پیدایش دیکتاتوری جدید و یا فروپاشی در گرداب آشفتگی شدید سیاسی و ناکارآمدی در حکومتداری، اقتصاد و حتی جنگ داخلی، بازخواهند کرد.

در واقع مانع عمده بر سر راه برنامه‌ریزی این است که غالب مردم در گروه‌های اپوزیسیون که دموکرات‌اند نیاز به برنامه‌ریزی استراتژیک

را نمی‌فهمند، یا عادت ندارند و یا آموزش داده نشده‌اند که استراتژیک فکر کنند. لذا بعضاً مبارزه و انقلاب را چیزی می‌دانند که رخ می‌دهد نه این که کسی و یا کسانی انقلاب می‌کنند.^{۱۴۷}

اگر به مبارزه عاری از خشونت، به عنوان یک فن و تکنیک دفاع اجتماعی بنگریم که می‌تواند بدیل واقع‌گرایانه جنگ و خشونت برای رسیدن به صلح پایدار، حل منازعه، دموکراسی و رهایی از دیکتاتوری در اشکال خارجی و داخلی آن، باشد، با عطف توجه به دلایل و توضیحاتی که داده شد، باید گفت این فن و تکنیک فقط از خلال برنامه‌ریزی جامع است که جنبه عملی و تحقق عینی پیدا می‌کند. حال باید دید این برنامه‌ریزی چگونه ممکن می‌شود و شامل چه چیزهایی باید باشد.

۱.۴. پلان استراتژیک جامع مبارزه عاری از خشونت، نحوه تدوین و اجزای آن

برنامه‌ریزی استراتژیک و جامع چیست و شامل چه اجزایی باید باشد؟

پلان جامع حد اقل شامل، تعیین اهداف، مطالعه وضعیت و مطالعه منازعه در سطوح و اشکال گوناگون آن، انتخاب وسیله و ابزار مبارزه، تعیین نقش فشار خارجی، ارایه نقشه کلان و راهنما برای عمل در مراحل گوناگون منازعه تا رسیدن به هدف، استراتژی مبارزه در میدان، تاکتیک، تکنیک و روش، برنامه دوره انتقال و قانون اساسی یعنی برنامه‌ریزی برای ایجاد دموکراسی با ثبات، باید باشد. در این میان برای برنامه‌ریزی داشتن درک و تعریف دقیق از چهار اصطلاح، مهم شمرده می‌شود.

استراتژی بزرگ (Grand strategy): عبارت است از هماهنگ کردن و جهت دادن تمامی منابع (اقتصادی، انسانی، اخلاقی، سیاسی، سازمانی و...) مناسب و قابل وصول، برای رسیدن به مقصد. استراتژی بزرگ با تمرکز اصلی روی اهداف و منابع گروه درگیر منازعه، مناسب‌ترین تکنیک‌های عمل را تعیین می‌کند، تا در منازعه به کار برده شوند. باید بررسی کنند که مؤثرترین فشار برای مثال، بر دیکتاتور/ مخالف چیست. هم‌چنین تعیین کنند در چه شرایط و چه زمانی مقاومت بعدی مبارزه به اجرا گذاشته شود. استراتژی بزرگ چارچوب اساسی برای گزینش استراتژی‌های محدود دیگر عرضه می‌کند

استراتژی‌های مبارزه (campaign strategy): مراد از استراتژی مبارزه این است که در آن تعیین می‌گردد چگونه می‌توان یک هدف جزئی را در چارچوب استراتژی کلان به دست آورد، چگونه بهتر جنگید تا به میزان حد اکثر به همان هدف رسید و چگونه از موفقیت‌های حاصله برای رسیدن به اهداف بعدی که همه در راستای رسیدن به هدف اصلی و در چارچوب استراتژی بزرگ تعیین می‌گردد، استفاده کرد و این که چگونه مبارزه توسعه داده شود.

در واقع تفاوت اصلی میان استراتژی بزرگ و استراتژی مبارزه این است که استراتژی بزرگ برای پایان دادن به دیکتاتوری و نهاده‌سازی دموکراسی تدوین می‌شود، اما استراتژی مبارزه، استراتژی‌های خاص و جزئی‌تر است که برای رهنمایی مبارزات عملی که به منظور از میان بردن قدرت دیکتاتوری که از اهداف استراتژی بزرگ است به کار گرفته می‌شوند، تدوین می‌گردد. بنابراین، استراتژی مبارزه برای تطبیق استراتژی بزرگ تدوین می‌گردد، یعنی استراتژی بزرگ برای تطبیق خود نیازمند استراتژی مبارزه است. برای مثال بعد از تدوین استراتژی کلان و تعیین این که ابزار مبارزه باید سرپیچی سیاسی باشد، نه جنگ، نیاز می‌شود به تعیین سلسله‌ای از اهداف و این که چگونه می‌توان به آن اهداف رسید. هدف مهم مطابق استراتژی کلان، سقوط دادن دیکتاتوری است، بر حسب این که ابزار رسیدن به این هدف در استراتژی کلان، سرپیچی سیاسی تعیین شده است، کارکرد مهم سرپیچی سیاسی این است که دسترسی دیکتاتوری را به منابع قدرت از طریق عدم همکاری و نافرمانی قطع می‌کند. در استراتژی مبارزه باید مطالعه کرد، چگونه می‌توان این نافرمانی و عدم همکاری گسترده را به وجود آورد، نافرمانی و عدم همکاری با چه تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها انجام شود تا در نهایت به قطع دسترسی دیکتاتوری به منابع قدرت بینجامد. طبیعی است، طی این مسیر آسان نبوده و ناگهانی حاصل نمی‌شود، بلکه به مراحل و اهداف جزئی‌تر قابل تقسیم‌اند که در این استراتژی این مراحل و اهداف جزئی‌تر باید تعیین گردد و برای رسیدن به هریک نیازمند استراتژی‌ای خاص خواهیم بود.

تاکتیک‌ها و تکنیک‌ها: تاکتیک یک عمل محدود است که برای به دست آوردن یک هدف محدود به کار می‌رود. در تعیین تاکتیک کوشش می‌شود، مؤثرترین روش و تکنیک در زمان محدود و معین، برای هدف محدود و مشخص با توجه پایدار به اهداف استراتژیک، و در چارچوب استراتژی کلان و اهداف آن انتخاب و به کار برده می‌شوند. بنابراین، تفاوت تاکتیک با تکنیک این است که تکنیک فنون و روش‌های مبارزه است که شارپ تا کنون نزدیک به ۲۰۰ تکنیک و یا روش مبارزه را شناسایی کرده است، اما تاکتیک تعیین یکی از این روش‌ها در موقعیت خاص و جزئی و نحوهٔ تطبیق آن در این موقعیت است. لذا تعیین تاکتیک و چگونگی کاربرد آن که متضمن تعیین تکنیک و روش نیز است، جزو استراتژی مبارزه است، که خود از اجزای استراتژی بزرگ است.

بنابراین بسط و توسعهٔ یک پلان استراتژیک مؤثر و پاسخگو، متکی است بر صورت‌بندی دقیق استراتژی بزرگ، استراتژی‌های مبارزه، تاکتیک‌ها و روش‌ها. اکنون می‌کوشیم با توجه به دو عنوان استراتژی بزرگ و استراتژی مبارزه، شرایط، اجزا و اصول مهمی را که در تدوین پلان استراتژیک جامع مبارزه باید رعایت گردد، توضیح دهیم.^{۱۴۸}

۴.۲. ضرورت مطالعه و تحقیق برای تدوین پلان استراتژیک

هدف اساسی از پلان‌گذاری این است که چگونه مردم را که فاقد قدرت محسوب می‌شوند و تحت ستم زندگی می‌کنند، قادر به اجرای سلسله‌ای از اعمال کنیم که نتیجهٔ آن سقوط دیکتاتوری و ایجاد دموکراسی پایدار باشد. این برنامه‌ریزی بدون مطالعه و شناخت دقیق وضعیت خاص کشور و مردمی که می‌خواهیم برای آنان پلان مبارزه تدوین کنیم، نمی‌شود، چون حتی دو مورد کاملاً یک‌سان و شبیه هم نداریم، یعنی جوامع و ملل علی‌رغم اشتراکات فراوان، ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، حکومتی، اجتماعی خاص خود را دارند، لذا نسخهٔ مشترک و همگانی وجود ندارد، بلکه برای هر مورد و هر کشور جداگانه بر اساس شناخت از وضعیت خود آن مورد خاص، این پلان تنظیم گردد. لذا مطالعه و شناخت از دو مسئله در خصوص مورد خاص (مثلاً مبارزهٔ سیاسی با طالبان در افغانستان) بسیار مهم و حیاتی است:

الف. تحلیل دقیق وضعیت موجود و منازعه: منظور از این دو واژه این است که اولاً نوع منازعه را که به صورت بالفعل و یا بالقوه وجود دارد، بدانیم که چیست. برای شناخت وضعیت برای مثال بدانیم که دیکتاتوری چه مشکلاتی برای طبقات و گروه‌های اجتماعی، قومی، مذهبی و صنفی و در مجموع تمامی شهروندان به وجود آورده است؟ شناخت این مشکلات کمک می‌کند که ما تصویری دقیق از نیازها و خواسته‌های بالفعل و بالقوه‌ای تمامی جوانب که در منازعه دخیل اند و یا می‌توانند دخیل شوند، داشته باشیم. با شناخت این مشکلات، نیازها و خواسته‌ها، انواع منازعه بالفعل و بالقوه و جوانب آن شناخته می‌شود. ثانیاً وضعیت جاری از جمله منازعه تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل فیزیکی، روانشناختی، اقتصادی، سیاسی، بین‌المللی، تاریخی، اجتماعی، حکومتی و نظامی قرار دارد. این عوامل در ایجاد و تداوم دیکتاتوری، قدرت مردم و قدرتمندشدن آنان، فعال شدن منازعه و حل منازعه مؤثراند. پس ما می‌توانیم با شناخت مجموعه‌ای از عوامل مؤثر بر وضعیت، تصویری دقیق از وضعیت و از منازعه، ماهیت منازعه و جوانب آن، به دست آوریم.

ب. پرسش‌های مهم استراتژی کلان و استراتژی‌های مبارزه و پاسخ به آن‌ها: در استراتژی در هر دو سطح در قدم نخست هدف و یا اهداف تعیین می‌شوند. چگونگی رسیدن به اهداف و تعیین ابزار و روش‌های رسیدن به آن اهداف، مهم‌ترین پرسشی است که تدوین کنندگان پلان باید، پاسخ روشن برای آن داشته باشند. پاسخ دادن به آن مستلزم طرح یک سلسله پرسش‌های دیگر است. پاسخ دادن به همهٔ این‌ها نیازمند مطالعه و شناخت دقیق از وضعیت و منابع قدرت دیکتاتور و مردم، میزان قدرت هریک و به طور خاص شناخت تکنیک‌ها و روش‌های قدرتمند شدن مردم در این شرایط خاص است. برای شناختن منابع بالفعل و بالقوه قدرت مردم نیازمند شناخت تاریخ، فرهنگ، ایدئولوژی، اقتصاد، جامعه و مردم جامعه موضوع مطالعه هستیم. بنابراین، پرسش‌ها همه با توجه به شناخت از این مسائل و عوامل مؤثر بر آن پاسخ داده می‌شوند. لذا نیازمند مطالعهٔ موردی خاص هستیم. برای مثال برای پاسخ به این سوال نقاط ضعف مردم در افغانستان

چیست و چگونه می‌توان آن‌ها را برطرف کرد، ما نیاز داریم بدانیم که نقاط اشتراک و توافق جوانب گوناگون که از دیکتاتوری متضرر می‌شوند چیست و نقاط اختلاف آنان کدام است، آیا این مردم می‌توانند به صورت مشترک برای مثال نافرمانی کنند.

۴.۳. استراتژی بزرگ

در واقع ستون اصلی پلان استراتژیک را استراتژی بزرگ تشکیل می‌دهند که از تعیین اهداف تا رسیدن به هدف که دموکراسی پایدار است، شامل می‌گردد، یعنی در این استراتژی یک نقشه بزرگ تدوین می‌شود که استراتژی مبارزه نیز در واقع بخشی از آن است. اما استراتژی مبارزه به جهت این‌که شدیداً فنی و پر از جزئیات است، جداگانه برای اجرا و تطبیق یکی از اهداف مهم استراتژی بزرگ که سقوط دادن دیکتاتوری است، تدوین می‌گردد. اکنون سایر اجزای استراتژی بزرگ را یک به یک توضیح می‌دهم.

الف. تعیین اهداف

اولین قدم در پلان‌گذاری برای مبارزه تعیین اهداف آن است. در مبارزه برای دموکراسی هدف این نیست که دیکتاتوری موجود سقوط داده شود، بلکه هدف اصلی این است که موفق به ایجاد جامعه سیاسی آزاد و دموکراتیک شویم که دموکراسی پایدار در آن برقرار گردد. یعنی احتمال پیدایش دیکتاتوری جدید را از طریق کودتا و یا احتمال دیکتاتور شدن رهبران مبارزه و مانند آن‌را، شدیداً تضعیف کنیم. در واقع یک مبارزه که برای سقوط دادن دیکتاتوری انجام می‌شود در معرض سه خطر قرار دارد: دیکتاتوری جدید، جنگ داخلی، و دموکراسی فاسد و ناکارآمد. پیامد جنگ داخلی و دموکراسی فاسد و ناکارآمد نیز استقرار یک دیکتاتوری دیگر است.

در واقع نتیجه پاره‌ای از مهم‌ترین انقلاب‌های مسالمت آمیز، برقراری دیکتاتوری بی‌رحم‌تر و سرکوب‌گرتر از دیکتاتوری سابق بوده است. دیکتاتوری می‌تواند، شامل دموکراسی‌هایی باشد که برابری و نقش واقعی همه گروه‌های قومی، مذهبی، اجتماعی را در تعیین سیاست‌های کلان کشور و دسترسی برابر به منابع و فرصت‌ها را از طریق روند و ساختار دموکراتیک و مبتنی بر قانون اساسی، تأمین نمی‌تواند. چون این نوع از دموکراسی برای آنان هم‌چنان نابرابری، محرومیت از قدرت سیاسی و منابع را به بار می‌آورد، مناسبات دیکتاتوری در مورد آنان تغییر نمی‌کند و این خود باعث تداوم منازعه و حتی جنگ داخلی می‌شود. لذا تعیین هدف مخصوص نظام جدید بسیار واضح باید باشد و برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی لازم صورت گیرد. واضح بودن هدف و تدوین برنامه لازم در راستای آن، اعتماد و توافق عمومی بیشتر ایجاد می‌کند.

ب. پرسش‌ها

برای تدوین استراتژی بزرگ به پرسش‌های زیر نظر به وضعیت خاص و حاکم بر جامعه تحت ستم که پلان جامع مبارزه برای آن تدوین می‌شود، پاسخ داده شود:

۱. موانع عمده بر سر راه به دست آوردن آزادی در این کشور و جامعه چیست؟ مراد از به دست آوردن آزادی در این پرسش فقط سقوط دادن دیکتاتوری بر سر اقتدار نیست، بلکه تشکیل جامعه آزاد و دموکراتیک است که از ثبات و صلح مثبت برخوردار باشد و زمینه به وجود آمدن هرگونه دیکتاتوری در آن شدیداً تضعیف شود.

۲. چه عواملی در این جامعه، به دست آوردن آزادی را تسهیل می‌کند؟ این پرسش نیز مانند پرسش قبلی در پی این است که چه کارکنیم و کدام عوامل و پایه‌های اجتماعی را تقویت کنیم تا آزادی پایدار شود. پاسخ به این سؤال در تعیین انتخاب ابزار مبارزه نیز نقش برجسته دارد.

۳. نقاط قوت عمده این دیکتاتوری که می‌خواهیم از سلطه آن رهایی یابیم چیست؟

۴. نقاط ضعف گوناگون این دیکتاتوری چه هستند؟

۵. تا چه اندازه منابع قدرت این دیکتاتوری، آسب‌پذیراند؟
 ۶. نقاط قوت و قدرت نیروهای دموکرات و عامه مردم در این کشور چه هستند؟
 ۷. نقاط ضعف عامه مردم و دموکرات‌ها در این کشور چه مواردی هستند و چگونه می‌توانند نقاط ضعف خود را اصلاح کنند؟
 ۸. وضعیت و جایگاه گروه‌های سوم، به اصطلاح قشر خاکستری که مستقیماً درگیر این منازعه نیستند چگونه است؟ و همچنین وضعیت کسانی که سابقاً از دیکتاتوری موجود حمایت می‌کردند و یا ممکن است حمایت کنند، چگونه است؟
 ۹. چه چیزهایی در طول مبارزه ممکن است رخ دهند؟ یعنی سناریوهای محتمل قابل پیش‌بینی چه هستند، نسبت به تمامی سناریوهای محتمل و رویدادهایی که امکان و احتمال وقوع آن‌ها داده می‌شود، چه روش‌ها، تاکتیک‌ها و برنامه‌ها را در مورد هریک از آن‌ها می‌توان اتخاذ کرد؟^{۱۴۹}
- پاسخ دقیق به این پرسش‌ها که با توجه به عوامل و شرایط حاکم بر کشور، جامعه و مخالفین صورت خواهد گرفت، ما را در تعیین انتخاب ابزار مبارزه و سایر اجزای استراتژی و از جمله برای یافتن پاسخ این سؤال که مقاومت عاری از خشونت تحت عوامل و شرایط حاکم بر کشور و جامعه‌ای خاص، برای مثال افغانستان تحت حاکمیت طالبان، امکان موفقیت دارد و یا خیر، کمک می‌کند.
- ج. اصول کاربردی مهم در تعیین استراتژی مبارزه و تاکتیک‌های آن**
- با استفاده از جواب‌هایی که به پرسش‌ها یاد شده می‌دهیم و با توجه به ماهیت تکنیک مقاومت عاری از خشونت و سایر عوامل مؤثر بر این تکنیک می‌توان اصول کاربردی ذیل را به عنوان اصولی که در تعیین استراتژی این مبارزه و تاکتیک‌های آن، باید حاکم باشند، معرفی کرد.
۱. **اصل انعطاف‌پذیری:** با توجه به سناریوهای محتمل، میکانیزم‌های تغییر، عوامل مؤثر بر جوانب منازعه، تنوع گروهی و جغرافیایی و تنوع فوق‌العاده روش‌ها و تکنیک‌ها می‌توان گفت که اصل انعطاف‌پذیری در تغییر تاکتیک، تکنیک و روش، تغییر مسئولیت از یک گروه به گروه دیگر و یا توزیع مسئولیت و تغییر هدف کوتاه مدت و تغییر جغرافیا از اصول حاکم بر تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه، باید باشد.
 ۲. **اصل سرعت عمل:** گاهی مبارزه، جانب مقابل را در موضع ضعف شدید قرار می‌دهد، در این حالت از اصل سرعت عمل در اتخاذ تکنیک‌های جدید که به صورت فزاینده می‌توانند این ضعف را تشدید کنند، باید پیروی گردد.
 ۳. **پیروی از رویکرد ضربه زدن غیر مستقیم به حکومت:** یعنی مقاومت عاری از خشونت از سنخ مبارزه غیر متقارن است که با ابزاری کاملاً متفاوت از ابزار حکومت با آن مقابله می‌کند؛ ابزار حکومت خشونت و سرکوب است، اما کنشگران خشونت‌پرهیز، با اجتناب از خشونت مقاومت می‌کنند و لذا سرکوب آن‌ها به ضد خود تبدیل می‌شود. منظور این است که در انتخاب استراتژی و تاکتیک به ماهیت غیر متقارن بودن و غیر مستقیم بودن مبارزه عاری از خشونت و تفاوت آن با جنگ کلاسیک توجه اساسی صورت گیرد.
 ۴. **عنصر روانی برای مبارزه:** مخصوصاً روحیه و امید قوی به پیروی مهم و راهبردی است.
 ۵. **عنصر جغرافیایی و فیزیکی:** برای مثال توزیع جغرافیایی و یا امکان نفوذ بیشتر در یک جغرافیا، اماکن و مراکز مهم به عنوان عنصر فیزیکی در تعیین تاکتیک و استراتژی مؤثر اند.
 ۶. **عنصر زمان:** که در خلال بحث گذشته توضیح داده شد.
 ۷. **عنصر تعداد و صلابت (کمیت و کیفیت):** که باز در مباحث گذشته توضیح داده شد.
 ۸. **عنصر تمرکز بر مسائل و نقاط حیاتی:** که ضربه مؤثر بر منابع قدرت حکومت مستقر وارد کند.

۹. **عنصر ابتکار و خلاقیت:** یعنی در طول مبارزه و پلان آن مجال قوی برای ابتکار و خلاقیت رهبران مبارزه و مبارزان در سطوح و گروه‌های گوناگون داده شود، زمینه و میکانیزم آن شناسایی و تقویت گردد.

۱۰. **انتخاب ابزار:** که جداگانه در ادامه توضیح آن خواهد آمد.^{۱۵۰}

د. تعیین و انتخاب ابزار و وسیله مبارزه

در استراتژی بزرگ نیاز است که وسیله و ابزار مبارزه تعیین شود. با چه ابزاری می‌خواهیم آزادی خود را به دست بیاوریم؟ با جنگ منظم؟ جنگ گوریلایی، مداخله خارجی یا مبارزه و سرپیچی سیاسی عاری از خشونت؟

در انتخاب یکی از این گزینه‌ها از منظر مطالعه سیاسی محض - نه فلسفی که در بخش نخست به تفصیل توضیح دادیم که فقط گزینه مبارزه عاری از خشونت را تجویز می‌کند - باید به این پرسش‌ها پاسخ داد: آیا این نوع از مبارزه، در این جامعه و در این وضعیت، در وسع نیروهای دموکرات است؟ آیا این روش از مبارزه میزان تلفات و ویرانی را نسبت به روش‌های دیگر محدود و اندک نگه می‌دارد و یا باعث افزایش آن‌ها می‌گردد؟ در صورت پیروزی بر دیکتاتوری موجود چه تأثیری بر نوع حکومت در آینده که در نتیجهٔ منازعه به وجود می‌آید، دارد؟

پیش از این از منظر سیاسی محض دیدگاه شارب را توضیح دادیم که او می‌گفت، جنگ اعم از منظم و گوریلایی، هم از لحاظ شکست دادن دیکتاتوری و هم از لحاظ استقرار دموکراسی روش موفق نبوده و نیست، لذا به باور وی بهترین گزینه برای هردو جهت، یعنی شکست دادن دیکتاتوری و رسیدن به دموکراسی که مستلزم هزینهٔ کم‌تر نیز است، مبارزهٔ عاری از خشونت و به تعبیر وی سرپیچی سیاسی است. تحقیقات اریکا چنووت و جان‌تان پینکنی که در بخش‌های بعدی توضیح خواهیم داد، نیز مؤید این ادعاست. این محققان موفقیت این روش از مبارزه را تابع فرهنگ، دین خاص، میزان رشد و توسعه‌یافتگی و یا سایر عوامل محدود کننده نمی‌دانند، بلکه با کنترل عوامل یادشده در تحقیقات آماری نشان داده‌اند که خود تکنیک مقاومت عاری از خشونت فی حد ذاته عامل اساسی‌ای موفقیت است. پس می‌توان گفت این نوع از مبارزه در همه‌جا و در تمامی کشورها امکان موفقیت دارد. اما به دلیل تفاوت جوامع و کشورها از حیث نوع حکومت، شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، مدل واحد و یک‌سان، برای به کارگرفتن تکنیک مقاومت عاری از خشونت وجود ندارد. لذا لازم است که استراتژی مبارزهٔ عاری از خشونت را برای مورد و کشور خاص، نظر به شرایط آن کشور مطالعه و تدوین شود. البته چارچوب نظری این مطالعه را نظریهٔ مقاومت عاری از خشونت، آن‌گونه که به لحاظ فلسفی، سیاسی و میدانی مطالعه و تحقیق شده است، تشکیل خواهد داد.

در انتخاب ابزارهای مبارزه نکات و اصول ذیل را باید در نظر گرفت:

۱. مشخص کند که از انواع روش‌هایی که وجود دارد، کدام یک برای منازعهٔ مورد نظر ما، مناسب‌تر و مؤثرتر است. البته در یک مبارزه ممکن است روش‌های گوناگون قابل استفاده باشند و ممکن است فقط یک روش مفید و مؤثر باشد.

۲. اتخاذ تصمیم در مورد انتخاب نوع روش و مصادیق آن، باید مبتنی بر شناخت عوامل گوناگون که مؤثر بر پیروزی و شکست مبارزه در منازعهٔ خاص است، باید باشد. این عوامل عبارتند از مسائل در معرض خطر، طبیعت و خصوصیات گروه‌های رقیب یعنی جوانب منازعه، نوع فرهنگ و جامعهٔ آنان، زمینهٔ اجتماعی و سیاسی منازعه، میکانیزم‌های چهارگانهٔ تغییر که گروه مبارز می‌خواهد به کار ببرد، نوع سرکوب و دیگر انواع مقابله که ممکن است جانب مقابل از آن‌ها استفاده کند.

۳. انتخاب یک روش کاملاً خاص با در نظر داشت تناسب ویژگی‌های بنیادی آن روش با خواست و خصوصیات منازعهٔ خاص در همان مرحله، مثلاً برای اعلام نارضایتی و ایجاد آگاهی در مورد وجود نارضایتی، استفاده از روش‌های نمادین تناسب دارد. برای استفاده از روش‌های عدم همکاری تعداد وسیع مشارکت‌کننده بسیار اهمیت دارد، اما برای مداخلهٔ عاری از خشونت روش‌هایی

که هر چه بیشتر، برای رژیم چالش عمیق‌تر ایجاد کند، مفید و معقول است. در این نوع از مبارزه، یعنی مداخله عاری از خشونت که در واقع از سنخ نافرمانی مدنی است، به جای کمیت و تعداد انبوه مشارکت‌کننده، کیفیت و مهارت افراد مشارکت‌کننده بسیار مهم است، تا بتوانند از پس سرکوب برآیند، مبارزه را ادامه دهند، نظم و اصول اخلاقی مبارزه از جمله عدم خشونت را حفظ کنند.

۴. رفتن از مرحله متقاعدسازی و اعلام نارضایتی به عدم همکاری و از آنجا به مرحله مداخله خشونت‌پرهیز از قبیل اشغال اماکن استراتژیک، مستلزم افزایش فزاینده در میزان فداکاری و قربانی دادن است. در این خصوص لازم است مراحل پیشرفت مبارزه به دقت شناسایی شود تا به تناسب آن تشخیص داده شود که برای مثال مرحله استفاده از روش‌های عدم همکاری رسیده است و یا خیر.

۵. می‌توان در یک مبارزه استفاده از روش‌های گوناگون و همه انواع میکانیزم‌های تغییر را به گونه‌ای مؤثر ترکیب کرد. منتهی این کار با توجه و رعایت دقیق این چهار اصل که در این جا توضیح داده شد و اصول کاربردی که در بخش ج توضیح داده شد، باید صورت گیرد.^{۱۵۱}

ه. برنامه‌ریزی برای دموکراسی و حل منازعه دوام‌دار اجتماعی

چون هدف اساسی استقرار دموکراسی پایدار و کارآمد است، استراتژی بزرگ برنامه‌ای واضح جهت جلوگیری از پدید آمدن دیکتاتوری باید داشته باشد. به باور شارپ، هم نظر به شواهد تاریخی و هم نظر به قدرت طلبی افراد و گروه‌های فرصت طلب و اقتدارگرا، پیدایش دیکتاتوری دیگر یک خطر جدی است. اولین خطر، خطر کودتاست. خطر کودتا به سه صورت وجود دارد:

نخستین صورت کودتای زود هنگام توسط برخی از مقامات رژیم برای جلوگیری از پیروزی دموکرات‌ها است. در این صورت ممکن است تعدادی از مقامات نظامی و سیاسی رژیم مستقر، پیشاپیش رژیم را به منظور ناکام گذاشتن دموکرات‌ها ساقط کند تا آن را به گونه‌ای دیگر بازسازی کرده و ادامه دهد. گونه‌ای دیگر از خطر کودتا و یا جنگ این است که سربازان و افسران هوادار انقلاب مردم به قصد حمایت از آن کودتا و یا اقدام به شورش مسلحانه و جنگ داخلی کنند. گونه سوم خطر کودتا این است که بعد از پیروزی انقلاب، از سوی بعضی کودتا صورت گیرد. به باور شارپ کودتا در هر شکل آن به دیکتاتوری مجدد و یا به جنگ داخلی می‌انجامد. لذا در استراتژی بزرگ برنامه واضح برای جلوگیری از هر سه گونه کودتا وجود داشته باشد. برنامه اصلی در واقع این است که مخالفت با هرگونه کودتا جزو برنامه مبارزه باشد، در این راستا از افسران و سربازان حامی انقلاب مردم خواسته شود که هرگز اقدام به کودتا و یا جنگ مسلحانه نکنند. اما در برابر دو گونه دیگر، به صورت فوری بدون فوت وقت، از روش نافرمانی و عدم همکاری عمومی به شدیدترین وجه استفاده کنند و از هرگونه مشروعیت دادن خودداری کنند. به این وسیله این‌گونه کودتاها که در اوج فضای انقلابی و تجربه مردم در استفاده از روش نافرمانی و عدم همکاری صورت می‌گیرند، ناکام می‌مانند، چون در این وضعیت که انقلاب مردم در آستانه پیروزی و یا پیروز شده است، موازنه قدرت به سود مردم و نهادهای مستقل اجتماعی تغییر کرده و قدرت دولت ضعیف، قدرت جامعه و نهادهای مستقل افزایش یافته است. به همین دلیل یکی از روش‌های اساسی برای جلوگیری از کودتا و برقراری دیکتاتوری مجدد، برنامه ریزی دوام‌دار برای قدرت‌مند شدن جامعه و نهادهای اجتماعی مستقل است که در ادامه جداگانه توضیح می‌دهم.^{۱۵۲}

جدا از کودتا، خطر استقرار دوباره دیکتاتوری به طرق گوناگون وجود دارد. شارپ برای جلوگیری از این خطر که در واقع بزرگتر از خطر کودتا است، روش‌های زیر را پیشنهاد می‌کند که جزو پلان استراتژیک باشند:

یکم. تقویت جامعه و نهادهای اجتماعی مستقل و توزیع قدرت از این طریق: به گفته شارپ در رژیم‌های دیکتاتوری، دولت به شدت قوی، جامعه و نهادهای اجتماعی (احزاب، سازمان‌های اجتماعی، اتحادیه‌های صنفی، رسانه‌ها، روزنامه نگاران، دانشجویان،

151. Gane Sharp, Politics of Nonviolent Action, p. 501 – 504 & from Dictatorship to Democracy, p. 75 -

152. Ibid, p. 76.

روشنفکران، نهادها و مراکز دینی) به شدت ضعیف می‌شوند و جامعه به شدت توده‌ای و افراد به افراد مجزا و فاقد قدرت سازماندهی تبدیل می‌شوند. در چنین جامعه‌ای افراد نمی‌توانند با یکدیگر کار کنند. در این رژیم‌ها نهادهای اجتماعی وجود ندارند و اگر هم باشند تحت کنترل دولت هستند که از آن‌ها برای کنترل مردم استفاده می‌کند. در این حالت، دموکرات‌ها کوشش کنند این نهادها را از کنترل دولت خارج کنند و در تقویت آن‌ها بکوشند و یا این‌که از نو این نهادها را خارج از کنترل حکومت ایجاد کنند. به این وسیله جامعه از یک جامعه‌ای توده‌ای خارج و قدرت سازماندهی یافته و می‌توانند متحد شوند و با یکدیگر کار کنند. قدرت حاصله از این طریق هم برای ساقط کردن دیکتاتوری و هم برای جلوگیری از هرگونه دیکتاتوری دیگر لازم است. در این خصوص فکر می‌کنم، پلان‌گذاران هر جامعه با توجه به قشربندی اجتماعی جامعه خود، این نهادها را تقویت و یا ایجاد کنند. البته به عقیده شارپ وجود این نهادها به تنهایی کافی نیست، بلکه وجود برنامه مدون و آموزش لازم برای مقابله با هرگونه دیکتاتوری و بی‌عدالتی نیز وجود داشته باشد. یعنی جامعه و نهادها در برابر قانون شکنی، تبعیض، حذف و دیکتاتوری مقاومت کنند. قدرت مقاومت، انگیزه مقاومت و بسیج اجتماعی همگی باید هم‌چنان پا برجا باشند. به این وسیله آن‌ها می‌توانند در برابر برنامه‌ها و سیاست‌هایی بایستند و آن‌ها را متوقف کنند که ممکن است در جای دیگر برای توقف آن‌ها به جنگ داخلی متوسل شوند. در واقع با این میکانیزم از قدرت مدنی و با این سبک از مبارزه مانع از جنگ داخلی و تفرقه ملی و تحمیل سیستم غیر عادلانه در هرگونه از ساختار می‌شویم.

دوم. تدوین برنامه برای دوره انتقال تا استقرار دموکراسی: در همه حال باید برنامه مدون برای مدیریت دوره انتقال وجود داشته باشد که هدف اساسی آن ایجاد جامعه سیاسی آزاد و دموکراتیک و رسیدن به دموکراسی پایدار باشد. در این خصوص لازم است، نوعی توافق و اجماع میان جواتب گوناگون که درگیر مبارزه‌اند، به وجود آید تا زمینه بی‌ثباتی و تصامیم غیرعادلانه بعدی به حد اقل ممکن برسد.

سوم. آمادگی لازم برای پیروزی زودهنگام: در جریان مبارزه احتمال سقوط سریع و زودهنگام دیکتاتوری وجود دارد. لذا برای این حالت نیز برنامه لازم وجود داشته باشد که مهم‌ترین آن وجود برنامه مدون و مورد توافق برای دوره انتقال است.

چهارم. توافق بر سر قانون اساسی آینده: مهم‌ترین بخش برنامه‌ریزی برای دموکراسی این است که روی اصول و بخش‌های مهم قانون اساسی آینده در استراتژی میان دموکرات‌ها توافق اصولی به وجود آیند. اصول و ارزش‌های مورد توافق واقع شوند که ظهور مجدد دیکتاتوری را منتفی کنند. به عقیده شارپ قانون اساسی آینده متضمن اصول زیر باشند: برابری، دسترسی برابر به فرصت‌ها را برای همه شهروندان تأمین کند و از حقوق و آزادی‌های یکایک آنان حمایت کنند. صلاحیت در حکومت مرکزی میان سه قوه تقسیم شود. افزون بر آن قدرت میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی نیز تقسیم شود و حکومت‌های محلی از حقوق و امتیازات ویژه که توسط حکومت مرکزی قابل سلب نباشد، برخوردار باشند. به عقیده شارپ، سیستم مناسب برای این نوع از توزیع قدرت و صلاحیت سیستم فدرال و حتی برای این‌که واحدهای بسیار کوچک نیز بتوانند از حقوق و صلاحیت ویژه در چارچوب یک کشور متحد برخوردار شوند از سیستم کانتون سویس می‌توان استفاده کرد. شارپ این نحوه از توزیع قدرت را در دو سطح، میان سه قوه، حکومت ملی و محلی، لازم می‌داند. به عقیده شارپ، نوع نظام در پیدایش مجدد دیکتاتوری و انحصار قدرت که به ضعیف شدن جامعه و نهادهای مستقل آن می‌انجامد، تأثیر بسزا دارد. هشدار جدی و اصلی شارپ این است که خطر پیدایش مجدد دیکتاتوری جدی است. او این مطلب را با عبارات گوناگون بیان می‌کند. به نظر او مهم این است که قدرت میان جامعه و دولت به صورت متعادل تنظیم شود، هر دیدگاه سیاسی که میل به اقتدارگرایی از هر نوع آن داشته باشد، خطر جدی برای قدرت جامعه و دموکراسی محسوب می‌شود و وضعیت را از تعادل خارج می‌کند.

توجه تام و تمام شارپ عمدتاً متمرکز به جلوگیری از کودتا و دیکتاتوری است. اما دو مشکل اساسی دیگر را که موجب ناکارآمدی، آشفتنگی و یا حتی جنگ داخلی می‌گردد که سرانجام باز به دیکتاتوری می‌انجامد، نادیده گرفته است و یا توجه جدی به آن‌ها نداشته است. این دو مشکل عبارتند از مشکلات اقتصادی و تندروی سیاسی در مخالفت با یکدیگر، که موجب ناکارآمدی دموکراسی و دلسرد شدن مردم از این سیستم می‌گردد و دوباره به اقتدارگرایی روی می‌آورند و یا به آن تن در می‌دهند و دوم مشکل منازعه دوام‌دار اجتماعی در پیوند به مسائل هویتی و ملت‌سازی ناقص است که کشوری - مانند نمونه افغانستان - به گونه عمیق گرفتار آن باشد که ممکن است موجب جنگ

داخلی شود. شارپ به طور اصولی در هردو مورد، مخصوصاً در مورد دوم به نکاتی که از اهمیت عملی برخوردار است، می‌پردازد، لیکن لازم است حل این دو مشکل در خود پلان استراتژیک پیش‌بینی و میان دموکرات‌ها بر سر آن توافق به وجود آید. فکر می‌کنم برنامه شارپ برای جلوگیری از دیکتاتوری در حل مشکل ملت‌سازی ناقص نیز مؤثر واقع می‌شود. در واقع سه برنامه مهم یکدیگر را کامل می‌کنند و با هم محقق می‌شوند: ایجاد تحول در منازعه دوام‌دار اجتماعی (social protracted conflict) و حل آن، دموکراسی‌سازی، صلح پایدار و عادلانه. در دموکراسی‌سازی، توجه به این که مشکلات اقتصادی مشکل دیرپای است و حل آن نیازمند زمان و همکاری مردم است، به عنوان یک واقعیت پیشاپیش به مردم از طریق نهادهای اجتماعی آموزش داده شود. به صورت غیر واقع‌بینانه منشأ تمامی مشکلات را در رژیم بر سر اقتدار خلاصه نکنند که با رفتن آن مشکلات اقتصادی حل می‌شوند. هم‌چنین، میکائیزم و روند یک مبارزه معقول مدنی، شناخت و آموزش آن به مردم برای ایجاد ثبات، در عین مقابله با فساد، ناکارآمدی ناشی از مسؤولیت‌گریزی، دیکتاتوری و بی‌عدالتی، لازم و ضرور است. چون این سه هدف و برنامه مهم با هم محقق می‌شوند، در استراتژی بزرگ نظام سیاسی آینده معطوف به حل منازعات اجتماعی، قومی و مذهبی جامعه در قالب یک نظام و روند دموکراتیک که از ثبات و مؤثریت لازم نیز برخوردار باشد، پی‌ریزی گردد. این مطلب کلیدی (حل منازعه دوام‌دار) را جداگانه در پایان بخش چهارم بحث خواهیم کرد.

و. کمک‌های خارجی

کانون اصلی مبارزه عاری از خشونت داخلی است و منبع اصلی قدرت آن، قدرت مردم است و لذا، همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، اتکا به دولت‌های خارجی و سازمان‌های بین‌المللی، منبع و روش مطمئن برای به دست آوردن و شکست دادن دیکتاتوری نیست. در این نوع از مبارزه کوشش به عمل می‌آید، روش‌هایی را انتخاب کند که کم‌تر وابسته به کمک‌های خارجی باشد. این یک اصل استراتژیک در این نوع از مبارزه است. اما اگر این نوع از مبارزه برای رسیدن به دموکراسی، در داخل به وجود آید، در بلوک لیبرال دموکراسی که هم‌چنان بزرگترین بلوک جهانی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی است، در نهادهای بین‌المللی مخصوصاً سازمان‌ها، جنبش‌ها، نهادهای غیر دولتی جهانی که در دفاع از حقوق بشر و توسعه صلح و دموکراسی فعال‌اند، و حتی شرکت‌های چند ملیتی انتفاعی، حامیان جدی و واقعی کسب می‌کنند. این حمایت‌ها در موفق ساختن این نوع از مبارزه، همان‌گونه که نمونه آفریقای جنوبی نشان داد، بسیار مهم و تأثیرگذار است.

در راستای کسب حمایت جهانی نخست کوشش می‌شود، افکار عمومی جهان، به دلایل حقوق بشردوستانه، اخلاقی و سایر مبانی مهم انسانی و حقوقی (به گفته شارپ دلایل دینی) علیه دیکتاتوری مستقر به وجود آید. کشورها و نهادهای بین‌المللی می‌توانند، از طریق وضع مجازات اقتصادی، سیاسی و نظامی توسط حکومت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی علیه دیکتاتوری کمک کنند. مثلاً فروش اسلحه و مواد اولیه آن را تحریم کنند و سطح همکاری سیاسی و روابط سیاسی خود را کاهش دهند و در شدیدترین اقدام، روابط خود را قطع و حکومت دیکتاتوری را از سازمان‌های بین‌المللی اخراج کنند. هرگونه کمک اقتصادی به این حکومت منع و سرمایه‌گذاری تحت حاکمیت این حکومت ممنوع شود. خود داری شرکت‌های چند ملیتی از سرمایه‌گذاری در آفریقای جنوبی در شکست رژیم آپارتاید در این کشور نقشی به سزا ایفا کرد. اما نباید از نظر دور داشت که این تحریم‌های بین‌المللی همه‌جانبه در آفریقای جنوبی نتیجه تحریم وسیع اکثریت سیاه‌پوست بود که علیه حکومت آپارتاید و شرکت‌های اقلیت حاکم به صورت گسترده و طولانی مدت اعمال می‌شد.

چون ممکن است این تحریم‌ها، به مردم و مبارزه آنان آسیب بزند، لذا لازم است، جامعه به طور مستقیم از کمک‌های مالی بین‌المللی برخوردار گردد و در زمینه دسترسی به ارتباطات، مثل دسترسی به اینترنت، فراهم گردد. در صورتی که سرکوب و بی‌رحمی شدید، منجر به قتل عام، پاک‌سازی قومی و یا در نتیجه ممانعت از دسترسی مردم به کمک‌های بشردوستانه و مانند آن، به قحطی و گرسنگی بینجامد، علاوه بر اعلام جرم علیه مقامات ذیدخل در این جنایات در مراجع قضایی بین‌المللی، مداخله بشردوستانه به صورت محدود از راه دور به مدد تکنالوژی موجود، در دفاع از مردم، ممکن و میسر است. این نوع از مداخله در این حالات خاص مطابق اصل «مسؤولیت بر محافظت» دارای توجیه اخلاقی و حقوقی است. تهدید دیکتاتوری به استفاده از مداخله بشردوستانه، آن‌گونه که در قضیه «کوزوو» علیه

صربستان صورت گرفت می‌تواند بازدارنده باشد. البته ناگفته نگذاریم استفاده از این قسم مداخله با مبانی فلسفی این بحث که در بخش نخست توضیح دادیم سازگار نیست (چون به لحاظ فلسفی استفاده از خشونت، استفاده وسیله نادرست برای هدف درست است که خود سبب می‌شود قدرت عدم خشونت به ضد خود تبدیل شود و عملاً از مدار مبارزه خارج شود) و به لحاظ سیاسی هم اگر به اندازه جلوگیری از وقوع جرم جنایت علیه بشریت، بسنده نشود، کارکرد مبارزه عاری از خشونت را خنثی می‌کند. فکر می‌کنم استفاده محدود و هدفمند با استفاده از تکنالوژی موجود، علیه رژیم‌هایی که ممکن است بی‌رحمی و قساوت در حد جنایت علیه بشریت را وظیفه اخلاقی و دینی خود بدانند، توسط حامیان بین‌المللی، علیه چهره‌های کلیدی سرکوب و یا مراکز مهم آن با اخطار قبلی، به عمل آید، به وجهه اخلاقی و انسانی و خشونت‌پرهیز جنبش آسیب نمی‌زند.^{۱۵۳}

بنابراین در پلان استراتژیک مبارزه عاری از خشونت به این بخش نیز توجه ویژه به عمل آید، که از ابزارهای مهم موفقیت و کسب پیروزی است.

۴.۴. نحوه صورت‌بندی استراتژی بزرگ

در تدوین استراتژی بزرگ بعد از بررسی وضعیت، تعیین اهداف، انتخاب ابزار، تعیین نقش کمک خارجی، برنامه‌ریزان احتیاج دارند که در مقیاس وسیع که آغاز تا انجام مبارزه را شامل می‌شود، به این پرسش بزرگ پاسخ دهند، چگونه می‌توان منازعه و حل آن را به بهترین وجه ممکن عملی و اجرایی کرد؟ در واقع این منازعه از سه مرحله مهم و اساسی تشکیل می‌شود: (۱) مرحله مبارزه با دیکتاتوری به هدف ساقط کردن آن و یا وادار کردن آن به قبول مسالمت‌آمیز تغییر رژیم از دیکتاتوری به دموکراسی، (۲) مرحله شکست دادن دیکتاتوری، و (۳) مرحله کار زیربنایی برای دموکراسی پایدار. پلان‌گذاران برای هر یک از این سه مرحله در پلان استراتژیک جامع و بزرگ با توجه به همه حالات قابل پیش‌بینی برنامه داشته باشند که به اصول کلی این برنامه در مورد مرحله سوم و تا حدودی مرحله دوم توضیحاتی به دست داده شد. لیکن برای تدوین این برنامه جامع مخصوصاً برای مرحله اول آن که مبارزه سخت با دیکتاتوری مستقر و قدرتمند است، لازم است، پلان‌گذاران به این پرسش‌ها که در پی می‌آیند پاسخ دهند:

بهترین آغاز و شروع برای یک مبارزه طولانی چیست و چگونه است؟ یعنی نقطه شروع و آغاز چگونه باید باشد تا بتوان آن را بهترین شروع و آغاز نامید؟ مردم تحت ستم و سرکوب چگونه می‌توانند، اعتماد به نفس لازم و مورد نیاز را به دست آورند و قدرت به چالش کشیدن دیکتاتور را در آغاز و لو به صورت محدود کسب کنند؟ چگونه می‌شود ظرفیت مردم را که می‌توانند از نافرمانی استفاده کنند و سرپیچی سیاسی کنند، در جریان مبارزه با گذشت زمان و کسب تجربه، گسترش داد؟ اهداف هر یک از اجزای سلسله‌ای از کمپین‌های محدود که به منظور به دست آوردن کنترل دموکراتیک بر جامعه و محدود ساختن دیکتاتوری انجام می‌شوند، چه چیز می‌توانند باشند؟

آیا نهادهای مستقل که دیکتاتوری را سر پا نگه داشته وجود دارند که بتوان آن‌ها را در جهت مبارزه برای آزادی به کار گرفت؟ چه نهادهایی از جامعه را می‌توان از کنترل دیکتاتوری خارج کرد و یا چه نهادهایی نیاز است که سر از نو، توسط خود دموکرات‌ها ایجاد شوند، تا پاسخگوی نیازمندی‌های آنان و سپهری برای دموکراسی حتی در صورت دوام دیکتاتوری به وجود آورد؟ با چه نوع از اعمال و در چند مرحله می‌توان منابع قدرت دیکتاتوری را به تدریج ضعیف ساخت و خشکاند؟ مردم چگونه می‌توانند هم‌زمان هم بر سرپیچی سیاسی خود اصرار بورزند و ادامه دهند و در عین حال دیسیپلین لازم عدم خشونت را حفظ کنند؟ جامعه چگونه می‌تواند، نیازهای اساسی خود را در جریان مبارزه تأمین کند؟ چگونه می‌توان نظم اجتماعی را در خلال منازعه حفظ کرد و یا حفظ شود؟ در آستانه پیروزی نیروهای مقاومت چگونه می‌توانند، نهادهایی جامعه بنیاد پسا دیکتاتوری بسازند که دوره انتقال را حتی الامکان سهل و آسان کنند؟^{۱۵۴}

برنامه‌ریزان با توجه به وضعیت خاص جامعه و مردم خود به این پرسش‌ها پاسخ داده و براساس آن، پلان‌های استراتژیک مبارزه را که

153. Ibid, p. 76 – 77.

154. Ibid, p. 78 – 81.

بخش مهمی از پلان استراتژیک بزرگ و جامع است، تدوین می کنند. چون گفتیم هیچ نسخه‌ای از پیش تعیین شده برای تمامی موارد وجود ندارد، حتی نمی‌توان دو مورد کاملاً یک سان پیدا کرد. به همین دلیل ممکن است برنامه‌ریزان نظر به مختصات جامعه خود در طرح این پرسش‌ها نیز تغییراتی به وجود آورد. این پرسش‌ها که توسط شارپ مطرح شده است بیشتر مناسب با وضعیت کشورهای کمونیستی در بلوک شرق سابق است، هرچند به میزان زیاد این پرسش‌ها در هر مبارزه عاری از خشونت در هر جای دنیا و با هر مختصات اجتماعی و فرهنگی قابل طرح‌اند و تغییرات مورد نیاز اندک خواهند بود.

۴.۵. استراتژی‌های مبارزه

گفتیم یکی از مهم‌ترین مراحل سفر از دیکتاتوری به دموکراسی مبارزه با دیکتاتوری است، که باید در پلان استراتژیک بزرگ و جامع، پیش‌بینی و برای آن برنامه مدون تنظیم گردد. در واقع پلان استراتژیک بزرگ به خودی خود تطبیق و اجرا نمی‌گردد، لذا برای تطبیق آن نیازمند مبارزه عملی هستیم. در این مرحله لازم می‌شود، سلسله و یا مجموعه‌ای از کمپین‌های گوناگون و متنوع به منظور از میان بردن دسترسی دیکتاتور به منابع ششگانه‌ای قدرت که در بخش‌های پیشین توضیح دادم از سوی مبارزان دموکرات طراحی و اجرا گردد. این مجموعه و سلسله از کمپین‌ها نیز نیازمند استراتژی اند که از آن شارپ تحت عنوان «برنامه‌ریزی استراتژی‌های کارزارها» یاد می‌کند. فکر می‌کنم برای این دسته از مبارزات ما به دو گونه از استراتژی نیاز داریم: تعیین خطوط کلی مبارزه و استراتژی خاص برای هریک از کارزار. در بخش نخست به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهیم که در طرح استراتژی بزرگ گذشت، یعنی برای مثال، مبارزه را چگونه و با چه تکنیک‌هایی شروع کنیم، چگونه اعتماد به نفس در مردم ایجاد کنیم و چگونه نهادهای اجتماعی را از کنترل حکومت خارج کنیم و یا نهادهای مستقل ایجاد کنیم، چگونه اصول عالی رفتار از جمله عدم توسل به خشونت را در سخت‌ترین حالات حفظ کنیم، چگونه نظم اجتماعی را حفظ و نیازمندی‌های مردم را در جریان مبارزه تأمین کنیم، چگونه از موفقیت‌های به دست آمده برای تداوم مبارزه استفاده کنیم و چگونه و در کدام مرحله نافرمانی را گسترش دهیم و حداکثر فشار را بر رژیم برای قطع کامل دسترسی‌اش به منابع قدرت وارد کنیم. پاسخ به این پرسش‌ها در واقع جزو استراتژی بزرگ است. اما در مورد هریک از کارزارهایی که راه می‌اندازیم و انتخاب می‌کنیم نیز نیازمند استراتژی هستیم و در تعیین آنها باید به یک سلسله از پرسش‌های جزئی‌تر که از مصادیق پرسش‌های کلان یادشده اند، پاسخ دهیم که اینک با بحث بعدی پی می‌گیریم.

یکم: اهداف خاص، روش‌ها، رهبری، ارتباطات، منابع مالی، نیازمندی‌های مردم

اهداف خاص از این کارزار چه باید باشد؟ این هدف خاص را با توجه به استراتژی بزرگ و اهداف آن تعیین کنیم.

در این کارزار از چه تکنیک‌ها (روش‌ها) و یا ابزارسیاسی سیاسی استفاده شود که مؤثرترین روش برای اجرا و تحقق استراتژی‌های انتخاب شده به شمار آید؟ یعنی در واقع باید به این پرسش پاسخ داده شود در این کمپین از چه تاکتیک‌های خاص و از چه روش‌هایی استفاده شود که بیشترین فشار و محدودیت را در حد خود این مبارزه بر منابع قدرت دیکتاتوری وارد کند. چون نتیجه نهایی در نتیجه این کمپین‌های خاص به دست می‌آید.

آیا مسائل اقتصادی اساساً می‌تواند به مبارزه سیاسی ما علیه دیکتاتوری نقش داشته باشد و اگر بلی چگونه؟ اگر مردم از مشکلات اقتصادی رنج می‌برند باید دید با سقوط دیکتاتوری واقعا می‌توان این مشکلات را رفع کرد؟ اما اگر واقعا با سقوط دیکتاتوری قابل رفع نباشند، استفاده ابزاری از نارضایتی مردم از این مشکلات برای ساقط کردن دیکتاتوری در دوره انتقال به برقراری جامعه دموکراتیک نمی‌انجامد، بلکه شواهد تاریخی فراوان وجود دارد که چون مسئله اصلی مردم مسائل اقتصادی بوده است و فکر می‌کرده است که با از میان رفتن دیکتاتوری این مشکلات به خودی خود حل می‌شود، از فضای آزاد و پرتش بعد از پیروزی که مشکل اقتصادی را معمولاً چند برابر می‌کند، خسته شده به دیکتاتوری پناه می‌برد، آخرین نمونه آن تونس است که جامعه مدنی این کشور قدرت بسیج اجتماعی خود را در برابر رژیم بن سعید از دست داد و این حالت عملاً تونس را به سوی اقتدارگرایی برد. پس در هرکمپین استفاده از این سنخ نارضایتی

واقع بینانه، بدور از گزافه‌گویی‌های معمول و رایج باشد و آموزش داده شود که حل مشکلات اقتصادی بعد از پیروزی بدون قبول مسئولیت از سوی مردم و اتخاذ سیاست‌های معقول که ثبات و پایداری می‌آورد قابل حل نیستند.

چگونه می‌توان با عموم مردم و با نیروهای حامی دیکتاتور و رسانه‌های بین‌المللی ارتباط برقرار کرد؟ در این خصوص اصل مهمی که باید رعایت شود این است که حقایق بدور از هرگونه مبالغه گفته شوند. از ادعاهای مبالغه‌آمیز و بی‌بنیاد جدا خودداری شود. این گونه از ادعاها در واقع مقاومت را بی اعتبار می‌کنند و موقعیت اخلاقی آن را نابود می‌کنند. این فرهنگ مبالغه و ادعاهای بی‌بنیاد مانع از رسیدن به جامعه سیاسی آزاد و دموکراتیک که ثبات و پایداری داشته باشد، می‌گردد.

برای این که جامعه سازنده و متکی به خود به وجود آید، چه برنامه‌هایی برای فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، و سیاسی دارید تا از این طریق بتوانید نیازهای مردم را در طول مبارزه تأمین کنید؟ چنین پروژه‌هایی در راستای استراتژی بزرگ به صورت مشخص در مراحل گوناگون مبارزه، البته توسط اشخاصی که مستقیماً درگیر مبارزه نیستند، تدوین و اجرا گردد. به چه نوع کمک و حمایت خارجی برای مثال در این مرحله از مبارزه و یا در این کارزار خاص نیاز است؟ این نیازمندی و نحوه تأمین آن تعیین گردد. البته اصل حمایت خارجی از مبارزه و انواع کمک‌هایی که دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند، انجام دهند در استراتژی کلان تعیین می‌گردد.

چگونه می‌توان در این کارزار خاص و کارزارهای مانند آن در چارچوب استراتژی بزرگ، نظم اجتماعی را حفظ و به نیازمندی‌های مردم پاسخ گفت؟ در این خصوص نیز باید برنامه‌ریزی صورت گیرد. این سنخ از برنامه‌ریزی نه تنها منجر به ایجاد ساختارهای دموکراتیک مستقل که بدیل حکومت واقع می‌شوند، می‌گردند، بلکه هرگونه بهانه برای سرکوب را که ممکن است به ادعای حفظ نظم عمومی، امنیت و از میان بردن بی‌نظمی و بی‌قانونی صورت گیرد، از میان می‌برد. گاندی بیش از هرکس دیگر بر اهمیت حفظ نظم و رعایت قوانین مخصوصاً قوانین عادلانه تأکید می‌کند.

پلان مبارزه در این مرحله لازم است شرایط عمومی زیر را در نظر گرفته و برای آن برنامه داشته باشد:

الف. نحوه رهبری: رهبری کافی است رهنمود کلی مبارزه را در قالب یک پلان تعیین کند و به اعضای فعال جنبش آموزش دهد، اما از ایجاد رهبری متمرکز پرهیز کند، چون ممکن است برقراری ارتباطات در جریان مبارزه آسان نباشد، جنبش را رهبری غیر متمرکز فعال‌تر و خلاق‌تر خواهد ساخت، و ضمناً این شیوه از رهبری به دموکراتیک شدن قدرت و توزیع آن می‌انجامد.

ب. منابع مالی: مبارزه برای برنامه‌های خود و کمک به مردم نیازمند منابع و سیستم مالی است. در این خصوص برنامه‌ریزان دو امر را از یکدیگر تفکیک کنند: منابع مالی برای مبارزه، از طریق کمک مردم و منابع بین‌المللی، دوم فعال‌سازی میکانیزم‌هایی که موجب شود مردم گرفتار تنگی معیشت نشوند، هم‌چنان دسترسی به صحت و آموزش داشته باشند. گاندی این نوع از برنامه‌ها را برنامه‌های سازنده می‌نامید، بر طرح و اجرای آن‌ها تأکید می‌کرد، برای مثال در کنار تحریم پارچه‌های بریتانیایی، صنعت روستایی پارچه بافی هندی را در تمامی هندوستان ترویج کرد که هم‌زمان دو هدف را برآورده می‌کرد: ایجاد اشتغال در روستا که منجر به کاهش فقر می‌شد و توانایی بر تحریم کامل منسوجات بریتانیا. بنابراین فعال ساختن نهادهای اقتصادی، فرهنگی و خدماتی مستقل در جامعه، ضمن این که نیازمندی‌های مردم را در خلال مبارزه تأمین می‌کند، سبب می‌شود، نهادهای اجتماعی به تدریج از کنترل حکومت دیکتاتور خارج شود و بالانس قدرت به سود جامعه و نهادهای آن تغییر کند که خود در تداوم و پایداری شدن دموکراسی نقش بسزا دارد.

ج. ارتباطات: چگونگی برقراری رابطه با مردم و حامیان دیکتاتوری و افکار عمومی جهان از اهمیت اساسی برخوردار است. در این خصوص همان گونه که پیش از این گذشت، راست‌گویی و اجتناب از مبالغه و ارائه ادعاهای غیر مستند و بی‌بنیاد از اصول مهم ارتباط و اطلاع‌رسانی در یک مبارزه اصیل و عاری از خشونت برای رسیدن به آزادی است. دوم، فعال که در عصر دیجیتال قرار داریم، دسترسی به اینترنت پایه اساسی هرگونه ارتباطات و اطلاع‌رسانی است. لذا لازم است، پیش‌بینی و برنامه‌ریزی لازم برای دسترسی مردم و مبارزان به اینترنت تحت همه شرایط به عمل آید.

د. تفکیک سه مرحله از مبارزه: شروع، میانی و نهایی. اهداف و روش‌هایی که انتخاب می‌شوند، متناسب با همان مرحله باشد، لکن در تمامی مراحل همیشه دو نکته مدنظر باشد: هدف و روش انتخاب شده در چارچوب پلان استراتژیک کلان باشد و از آن عدول نکند، و دوم این‌که تعیین کند تا چه اندازه به بهترین وجه ممکن در راستای تضعیف دسترسی دیکتاتوری به منابع شش‌گانه قدرت، عمل می‌کند.

ه. روش‌های مبارزه در آغاز: نخست مبارزان به این سؤال پاسخ دهند که مبارزه را چگونه شروع کنند که بهترین و مؤثرترین شروع به حساب آید. در انتخاب روش‌ها در این مرحله چند نکته در نظر گرفته می‌شود: میزان خطر و ریسک آن پایین باشد. برای مردم اعتماد به نفس خلق کند. نمادهایی که انتخاب می‌شوند، برای اکثر مردم قابل کاربرد بوده و نشانه واضح از اعتراض به وضع حاکم باشد، روش‌هایی که انتخاب می‌شوند، زمینه مشارکت گسترده مردم را در اعلام اعتراض و نارضایتی خود که نوعی همبستگی میان مردم را نیز به وجود آورد، فراهم کند. هدف سقوط آبی و فوری دیکتاتوری نباشد، یعنی این فکر القا نشود که با این اعتراض دیکتاتوری فوراً سقوط داده می‌شود. مسائلی برای اعتراض انتخاب شود که وسیعاً از سوی مردم شایسته اعتراض دانسته می‌شود و به سختی می‌توان آن را رد کرد. اما در شروع و مرحله میانی لازم نیست همه مردم در اعتراضات و نافرمانی شرکت داشته باشند. بلکه بهتر آن است گروه‌های مختلف در محور خواست‌های گوناگون اعتراض کنند که ممکن است بعضی از آن خواست‌ها هم‌پوشانی نیز داشته باشند. روش‌های مبارزه به تدریج به سوی نافرمانی گسترده‌تر و نهایی سوق داده می‌شود تا خروج کامل از طاعت و همکاری محقق شود و منجر به فروپاشی دیکتاتوری گردد.

و. حفظ اصل عدم خشونت در تمامی مراحل مبارزه: برای تمامی مراحل مبارزه برنامه‌های مشخص، برای حفظ اصول عالی رفتار از جمله عدم خشونت، حتی در صورت سرکوب شدید وجود داشته باشد. مخصوصاً در نتیجه رفتار خصمانه و بی‌رحمانه نیروهای دیکتاتوری، دموکرات‌ها و مردم تحریک به خشونت نشوند. در این زمینه تجربه گاندی نشان می‌دهد آموزش و رهبری خشونت‌پرهیز بسیار نقش اساسی ایفا می‌کند.

ز. توجه راهبردی به حفظ، تقویت و تأسیس نهادهای مستقل و بدیل: یکی از اهداف مهم تمامی تکنیک‌ها و کمپین‌ها این باشد که چگونه می‌توانند در جهت تقویت و تأسیس نهادهای اجتماعی مستقل و خارج از کنترل دیکتاتوری قرار دارد. و هم‌چنین کوشش مداوم در راستای ایجاد نهادهای بدیل حکومت وجود داشته باشد که در نهایت به ایجاد حکومت سایه و بدیل بینجامد، تا اطاعت و همکاری مردم از دیکتاتوری به این نهادها و حکومت بدیل منتقل شود. طالبان در جنگ مسلحانه خود از این روش به گونه موفقیت‌آمیز استفاده کردند. در واقع روش‌های طالبان فقط بر جنگ متکی نبود بلکه از روش‌ها و تاکتیک‌هایی که باید در مقاومت عاری از خشونت به کار برده شوند استفاده می‌کردند.^{۱۵۵}

دوم. گسترش ایده عدم همکاری

در واقع وسیله اصلی این سنخ از مبارزه، همان‌گونه که مکرر گذشت، خروج کامل و گسترده مردم از طاعت و همکاری است. اگر مردم این مفهوم را به صورت عمیق و گسترده درک کنند، خود می‌توانند روش‌هایی جدید و متناسب با وضعیت خود ابداع کنند و به شیوه‌های گوناگون به کار ببرند. از این رو گسترش ایده عدم همکاری و نافرمانی (عدم اطاعت) در میان مردم و آموزش این مفهوم و تکنیک‌های آن، از وظایف مهم و اجتناب‌ناپذیر مبارزان است. ایجاد فهم عمیق از این مفهوم و مؤثر بودن آن در سقوط دادن دیکتاتوری، استفاده از حکایت و تمثیل‌هایی چون ارباب میمون‌ها که پیش از این به آن اشاره شد، می‌تواند بسیار مؤثر باشد. میمون‌ها وقتی که فهمیدند می‌توانند دسته‌جمعی نافرمانی کنند و پایه قدرت پیرمرد بر اطاعت آنان و ناآگاهی آنان از عدم مشروعیت ارباب استوار بوده است با خروج جمعی از اطاعت او را دچار فقر و گرسنگی کردند و او از گرسنگی مرد، چون آنان با نافرمانی خود تمامی منابع تغذیه ارباب را قطع و نابود کردند. قدرت سیاسی نیز با عدم همکاری از گرسنگی سیاسی خواهند مرد. مهم این است که مردم تحت ستم به عمق این مسئله برسند، آن‌گاه خود آنان، روش‌های عدم همکاری را به انحاء گوناگون خواهند یافت و به کار خواهند گرفت. البته در به کارگیری این مفهوم، فهم آنان از

منابع ششگانه قدرت و تأثیر عدم همکاری بر دسترسی دیکتاتور به این منابع نیز بسیار مهم است و در واقع بخشی از این ایده عدم همکاری است که آموزش داده شود و فهم آن در میان مردم گسترش داده شود.^{۱۵۶}

البته آموزش مردم و گسترش این ایده در میان آنان مستلزم ارتباطات و رساندن مواد آموزشی و مطالعاتی به مردم در سطح وسیع است که در شرایط خفقان و سرکوب کاری است دشوار و خطرناک. لیکن تجربه تاریخی گسترده و وسیع نشان می‌دهد که ایجاد شبکه ارتباط، آموزش و انتقال معلومات حتی در خطرناک‌ترین رژیم‌ها از قبیل رژیم آلمان نازی ممکن بوده است و انجام شده است. لیکن در عصر دیجیتال، پایه اساسی دسترسی مردم به اینترنت ارزان است. تنها مشکل اساسی این است که چگونه اینترنت از کنترل دیکتاتوری خارج گردد و مردم بتوانند در مقیاس وسیع به اینترنت و ابزارهای مربوطه دسترسی داشته باشند.

سوم. نحوه مقابله و پیش‌گیری از سرکوب

پلان‌گذاران، باید واکنش‌های احتمالی دیکتاتوری، مخصوصاً احتمال سرکوب خشن را توسط آنان در استعمال هر روش از مبارزه بررسی کند. به این پرسش پاسخ دهد: «چگونه می‌توان در برابر خشونت و سرکوب مقاومت، مقابله و یا از این سرکوب شدید احتمالی مبارزان را بدون این‌که تسلیم شوند، دور نگه داشت؟» البته وقتی خطر سرکوب وجود دارد، احتمال خطر سرکوب به مبارزان و جمعیت گوش‌زد شود تا وجود ریسک و خطر را بدانند. در انتخاب روش‌ها و تکنیک‌های مبارزه برای رسیدن به یک هدف و لو مهم روش‌های کم‌خطرتر انتخاب شوند، برای مثال وقتی احتمال خطر کشته شدن صدها نفر در اعتراض خیابانی وجود دارد، اعتصاب عمومی که همه در خانه‌های خود بنشینند و بیرون نیایند و یا اعتراضات شبانه، و یا برنامه‌ریزی برای عدم همکاری گوناگون و متنوع می‌تواند، مؤثرتر باشد، هرچند که مارش خیابانی بسیار دراماتیک و باعث جلب توجه افکار جهان و داخل کشور می‌گردد.

اگر واقعاً چنین اعتراضی برای رسیدن به یک هدف مهم لازم باشد، میان هزینه و نتایج آن سنجش صورت گیرد. از جمله این ملاحظه هم در نظر گرفته شود که با پدید آمدن خشونت و بی‌رحمی گسترده از سوی دیکتاتوری، تا چه اندازه توانایی حفظ مبارزان و مردم از این‌که از اصل عدم خشونت خارج نشوند، دارا هستند. آیا آن‌ها می‌توانند برخورد مسلط باشند که تحریک به خشونت نشوند. هم‌چنین، وقتی خطر پیش‌بینی می‌شود، برنامه‌ریزان برنامه‌های لازم را برای درمان، و امداد عاجل پزشکی به آسیب دیده‌گان تدوین کنند.^{۱۵۷}

چهارم. عدم تخطی از پلان استراتژیک

همان‌گونه که داشتن پلان جامع استراتژیک برای موفق شدن مبارزه عاری از خشونت لازم است، به همان میزان، عدم تخطی از آن و تطبیق دقیق آن، شرط لازم برای موفقیت است. بنابراین جزو اصول مهم پلان این باید باشد که بر عدم تخطی از آن در مراحل مبارزه، تأکید شود. در صورت نیاز بعد از بررسی می‌توان آن را تعدیل و اصلاح کرد. شرایط تعدیل و نحوه اصلاح آن در خود پلان پیش‌بینی شود. البته بر حسب موقعیت‌های گوناگون در چارچوب پلان استراتژیک و اهداف آن تغییر تاکتیک و تغییر روش ممکن است و در پلان استفاده از تغییر تاکتیک و روش حتی توسط رهبران محلی پیش‌بینی گردد.^{۱۵۸}

پنجم. نشر و آموزش پلان جامع

مبارزه عاری از خشونت بر مبارزه علنی، شفافیت، روش‌های دموکراتیک و آگاهی عمومی استوار است. این مبارزه علیه کسی نیست و هیچ صنف و گروه حتی دیکتاتور را تهدید به قتل، کشتن و انتقام نمی‌کند. بلکه این مبارزه برای عدالت و برابری برای همه، صلح پایدار و حل منازعه‌های گوناگون است. لذا آموزش پلان برای عموم، انسجام، اعتماد، مهارت و توانایی بیشتر خلق می‌کند، به طور خاص می‌تواند اعتماد حامیان و نیروهای نظامی و پولیس دیکتاتوری و حتی در خوش‌بینانه‌ترین حالت اعتماد مقامات عالی دیکتاتوری را به جنبش و

156. Ibid, p. 85 – 85 – 86.

157. Ibid, p. 88.

158. Ibid, p. 89.

آرمان‌ها و برنامه‌های آن جلب کند و حد اقل این‌که ترس و وحشت را در میان حامیان و مقامات از پیروزی جنبش، تولید نمی‌کند.

۴.۶. مراحل اجرا و تطبیق پلان جامع / استراتژی بزرگ

بعد از تدوین برنامه جامع که شامل استراتژی مبارزه هم می باشد، اعلان و آموزش آن، پلان جامع در سه مرحله تطبیق می‌گردد که عبارتند از:

- به کار بردن سرپیچی سیاسی
- شکست دیکتاتوری
- برنامه‌های انتقال به دموکراسی پایدار.

الف. به کار بردن سرپیچی سیاسی

در آغاز، مردم احساس می‌کنند که فاقد قدرت‌اند و از سرکوب، زندان، اعدام و شکنجه دیکتاتوری به شدت می‌ترسند. در چنین وضعیتی، مبارزان، اعمالی را برای مبارزه انتخاب کنند که میزان خطر و ریسک آن پایین باشد و برای مردم اعتماد به نفس ایجاد کند. چون پیش از این گفتیم یکی از شرایط اساسی این نوع از مبارزه که به موفقیت می‌انجامد از میان بردن ترس است. عمل و رفتاری برای مبارزه برای مثال پوشیدن لباس متفاوت و خاص، استعمال نمادی خاص، که برای اکثریت مردم امکان و فرصت مشارکت در آن باشد و با مشارکت در آن عمل، بتوانند به صورت معنادار مخالفت و نارضایتی خود را از وضع موجود نشان دهند.

یکی از زمینه‌های مهم بیان مخالفت و اعتراض ارائه خدمات اجتماعی به ظاهر غیر سیاسی است، مثل تأمین آب آشامیدنی سالم، برگزاری کورس‌های آموزشی گوناگون، به گونه‌ای نشانه ناکارآمدی و رفتارهای غیرعادلانه دیکتاتوری باشد. در این خصوص، مبارزان بر گروه‌های خاص از عمل و رفتار متمرکز می‌شوند: در عرصه آموزش، مخصوصاً آموزش زنان و دختران و توانمندسازی آنان و آموزش هر گروه اجتماعی که از سوی دیکتاتوری به حاشیه رانده می‌شوند. اساساً آموزش مستقل از حکومت برای کودکان و نوجوانان به این هدف که مانع از شستشوی مغزی کودکان و نوجوانان توسط دیکتاتوری شوند. این سنخ از اعمال و روش‌هایی به ظاهر غیر سیاسی، از ظرفیت وسیع برخوردار بوده، متنوع و شدیداً قابل گسترش می‌باشند. مبارزان، در این قسم از اعمال، کارهایی را روی دست بگیرند که وسیعاً از سوی مردم کاری ارزشمند تلقی می‌شوند و به آسانی قابل رد نباشند. موفقیت در این کمپین‌های محدود، می‌تواند در مردم اعتماد به نفس ایجاد کند و آنان را نسبت به قدرت بالقوه‌ای که دارند مطمئن کند.

یکی از نکات مهمی که به مردم آموزش داده شود این است که مبارزه مدنی طولانی و زمان‌گیر است. مطابق تحقیق اریکاچنوت میانگین مدت زمانی که این‌گونه از مبارزات به پیروزی می‌رسد، سه سال است. بنابراین، این تصور و گمان را از ذهن خود بیرون کنند که دیکتاتوری با اعتراضات نخستین سرنگون می‌شود، و به این قصد و نیت، در اعتراضات شرکت کنند. مشخص نبودن این نکته برای بسیاری از مردم تلقی نادرست از حرکت اعتراضی‌شان تولید می‌کند. باید دانست احتمال فروپاشی سریع دیکتاتوری بسیار ضعیف است و چنین چیزی در صورتی ممکن است که همه مردم به یک باره دست از اطاعت و همکاری بردارند. خروج جمعی کامل مردم از اطاعت و همکاری در آغاز مبارزه غیر محتمل است. به همین دلیل در شروع مبارزه عمدتاً از مبارزات نمادین شروع می‌شود. لیکن این مبارزات، هرچند بسیار خوب است که دراماتیک باشند و افکار داخلی و جهانی را به سوی خود جلب کند، این دو هدف با انتخاب رژه‌های خیابانی و یا اشغال جایی نمادین مهم از قبیل مرکز مهم شهر و یا یک ساختمان دولتی و عمومی که اهمیت نمادین داشته باشد، به خوبی تأمین می‌گردد، لیکن چون در اوج قدرت دیکتاتوری صورت می‌گیرد، احتمال سرکوب شدید آن زیاد است. به همین دلیل مبارزات نمادین در آغاز نباید به این شدت باشد.^{۱۵۹}

در واقع در این مرحله از مبارزه سیاسی که آن را مرحله شروع می‌نامیم، آگاهانه و با دقت و با برنامه‌ریزی از دو مرحله دیگر، یعنی دوره میانی و دوره نهایی تفکیک شود. در این مرحله تکیه عمده و اساسی بر آمادگی‌های اولیه و اعتراضات نمادین خواهد بود. مرحله دوم از حد اعتراض‌های نمادین فراتر می‌روند و به طراحی و اجرای کارزارهایی که از سنخ عدم همکاری وسیع و گسترده است، روی می‌آورند. در مرحله سوم مبارزه به سوی نافرمانی و اجرای برنامه‌هایی چون اشغال مکان‌های مهم خواهند رفت که منجر به سقوط دیکتاتوری خواهند شد. اما در مجموع در این مرحله، یعنی مرحله سرپیچی سیاسی، در طراحی و اجرای هر کارزاری باید معیارهای ذیل را در نظر گرفت:

یکم. آمادگی‌های اولیه و مقاومت گزینشی

پیش از شروع هرگونه اعتراض عملی، گرفتن آمادگی اولیه که زمینه اجتماعی اعتراض و توجیه اخلاقی آن را فراهم می‌کند، لازم به نظر می‌رسد. از آن جمله مستندسازی تبعیض‌ها و ستم‌ها و مشکلاتی که حکومت مستقر برای مردم و کشور به بار آورده است. تمامی این موارد، به صورت مستدل بدون مبالغه و زیاده‌گویی به صورت واقعی و به صورت صریح بیان شوند و در معرض افکار عمومی قرار داده شوند. ضمن بیان واقعیت‌های موجود و رنج ناشی از آن برای مردم و یا بخش‌هایی از جامعه، نشان داده شود که چرا اعتراض بر این وضعیت از توجیه اخلاقی قوی برخوردار است. لذا در این مرحله چاپ کتاب، جزوه، گرفتن مجالس سخنرانی، میزگرد و... بسیار مفید و لازم است. بعد از اخذ این آمادگی‌های اولیه، در راستای تطبیق پلان بزرگ مراحل مبارزه به گونه‌ای عملی شروع می‌شود.

در مراحل اولیه و میانی مبارزه، کمپین‌های جدا با اهداف جزئی متفاوت - البته در راستای هدف اصلی که تضعیف منابع قدرت دیکتاتوری است - طراحی و اجرا می‌گردند، که می‌توانند هم‌زمان باشند و یا در پی یکدیگر. در گزینش و برنامه‌ریزی این کمپین‌ها، مسائل و یا شکایاتی محدود و مشخص موضوع مبارزه و سوژه قرار داده می‌شوند که می‌توانند ستم عمومی و فراگیر دیکتاتوری را به صورت نمادین برجسته سازند و نشان دهند. به عبارتی آن را به یک نماد برجسته از ستم سیستم و نظام تبدیل کنند. چنین مسائلی برای اهداف و مراحل میانی مبارزه در چارچوب استراتژی بزرگ می‌تواند بسیار مناسب باشند. البته لازم است که در توان نیروهای دموکرات در این مرحله از مبارزه باشند تا نوعی پیروزی را در پی داشته باشد یعنی بتوانیم به هدف میان مدت مبارزه برسیم. یکی از اهداف این کمپین‌ها در تمامی مراحل از جمله در مرحله میانی، تقویت اعتماد به نفس عمومی و کمک به «شیفت بالانس» قدرت از حکومت به مردم است. در این راستا باید دید آیا این برنامه‌ها به بیرون کشیدن بخشی از سیستم سیاسی و اجتماعی از کنترل دیکتاتوری کمک می‌کند؟ اگر چنین نتیجه‌ای داشته باشند، به معنای کسب پیروزی و تحقق اهداف به حساب می‌آید. همچنین اگر به معنای زیر سوال بردن و ناکام گذاشتن برخی از اهداف و برنامه‌های دیکتاتور باشد، نیز موفقیت به حساب می‌آید. به عین ترتیب، فشار وارد کردن بر یک نقطه و یا چندین نقطه از نقاط ضعف دیکتاتوری که پیش از این به آن اشاره شد، می‌تواند یک هدف اساسی باشد. منظور این است که اهداف می‌توانند متنوع باشند ولی علی‌رغم تنوع باید، مشخص، قابل تعریف و قابل وصول باشند. هم‌چنین انتخاب سوژه معین و مشخص برای اعتراض در این مرحله از دو ویژگی برخوردار باشد: نخست این که مبارزه برای آن حتی المقدور از بیشترین وجاهت اخلاقی و حقانیت برخوردار باشد، برای مثال رنگین پوستان آمریکا در مبارزه با تفکیک نژادی می‌توانستند، تفکیک نژادی را در فروش مواد مخدر، موضوع اعتراض قرار می‌دادند و می‌توانستند تفکیک نژادی در دعا و نیایش (ممنوعیت عبادت سیاهان در کنار سفید پوستان) را موضوع اعتراض خود قرار می‌دادند. هرچند هردو مورد مصداق تفکیک نژادی است، اما اعتراض برای مورد دوم از وجاهت و حقانیت اخلاقی واضح برخوردار است. پس باید این قبیل موارد سوژه و موضوع اعتراض انتخاب شوند. دوم این که سوژه از یک جایگاه کلیدی و محوری‌تر و نمادین‌تر در میان مجموعه مطالبات برخوردار باشد و از این قابلیت برخوردار باشد که اگر آن مطالبه برآورده شود و حتی اگر برآورده هم نشود، بتوان با استناد به آن، مطالبه دیگر را مطرح کرد و سوژه اعتراض قرار داد.^{۱۶} برای مثال اعتراض برای حق تحصیل دختران می‌تواند از چنین جایگاهی در مبارزه با آپارتاید جنسیتی علیه زنان و علیه آزار اذیت جمعی آنان، برخوردار باشد.

دوم. گسترش دادن مسؤولیت

در خلال برنامه‌ریزی و اجرای کمپین‌های گزینشی، ممکن است برای مدتی بار این مبارزه بر یک و یا چند بخش و گروه از مردم باشد ولی به تدریج بار مسؤولیت با طراحی کمپین‌های متنوع با اهداف گوناگون برای اقشار و طبقات گوناگون جامعه (دانشجویان، زنان، سازمان‌های دینی و مذهبی، خبرنگاران، رسانه‌ها) بار مسؤولیت توزیع شود. در این راستا هر یک ممکن است تکنیک‌های مخصوص به خود را ابداع کنند. برای مثال در مبارزات گذشته، روزنامه‌نگاران جای یک مقاله و یا ستون انتقادی را که می‌باید چاپ می‌شد، خالی و سفید می‌گذاشتند. این‌گونه از روش‌ها به گونه‌های جدید قابل ابداع اند. هم‌چنین این‌گونه کمپین‌ها برای دفاع از وجود و استقلال نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دینی مستقل از دیکتاتوری مهم اند. نهادهایی که می‌توانند مردم را از حالت توده‌ای خارج و متشکل کنند و قدرتی برای آنان فراهم می‌کنند که می‌توانند با یکدیگر کار کنند و تصمیم بگیرند و بر نقاط ضعف دیکتاتوری فشار وارد کنند و یا علیه کنترل‌های آن مقاومت کنند.

شاید یکی از مسائل مهم در این مرحله از مبارزه که در حفظ و تداوم مبارزه با وجود سرکوب خشن، کمک خواهد کرد و موجب گسترش و ورود آن به مراحل بعدی خواهد شد، توجه بیشتر به کیفیت به جای کمیت است. یعنی کیفیت و کمیت مشارکت‌کنندگان در مبارزه چگونه باشد؟ هر چند به باور صاحب نظران هم کمیت و هم کیفیت هر دو از اهمیت بسزا برخوردارند. اما در مراحل اولیه مبارزه، مخصوصاً در مواجهه با سرکوب و در حفظ اصل خشونت‌پرهیزی و اصول اخلاقی مبارزه، کیفیت مهم‌تر از کمیت است، یعنی اگر مبارزان سرسخت، فداکار و آگاه به اصول مبارزه عاری از خشونت و لو با فیصدی کم می‌توانند مبارزه را از کوران سرکوب به سلامت عبور دهند، شجاعت را تکثیر کنند و از اصول عالی مبارزه خارج نشوند و در نتیجه سرکوب را خنثی و اعتماد بیشتر مردم را به سوی خود جلب خواهند کرد که خود باعث مشارکت گسترده با کمیت بیشتر در مراحل بعدی خواهد شد. اما کمیت انبوه در مراحل آغازین ممکن است موجب توهم پیروزی سریع و آسان شود و با یک سرکوب خونین شیرازش از هم بپاشد، هم‌چنین، کنترل جمعیت انبوه که دست به خشونت زنند و اصول عالی مبارزه را حفظ کنند، برای رهبری مبارزه مخصوصاً در مراحل آغازین دشوار است.^{۱۶۱}

سوم: هدف قراردادن منابع قدرت دیکتاتوری به‌طور وسیع و گسترده

در قدم نهایی مبارزان به طور متمرکز به این پرسش فکری می‌کنند که چگونه می‌توانند منابع ششگانه قدرت دیکتاتور را بیش از پیش محدود و ضعیف کنند. این هدف تنها به با کار گرفتن عدم‌همکاری مردم و اطاعت نکردن آنان به دست می‌آید. لذا لازم می‌شود که نیروهای دموکرات و برنامه‌ریزان آنان راه‌های گوناگون را برای گسترش نافرمانی و عدم اطاعت ابداع کنند و به کار گیرند. ولی دشوارترین مرحله و یا بخش در راستای از میان بردن منابع قدرت دیکتاتوری این است که چگونه حامیان دیکتاتوری را حامی نهضت و یا حداقل بی طرف ساخت. دشوارترین این بخش متقاعد کردن نیروهای نظامی و پولیس است که حداقل از سرکوب حمایت نکنند و در راستای سرکوب مردم معترض که به صورت مسالمت‌آمیز اعتراض می‌کنند، عمل نکنند و از روش‌ها و تکنیک‌هایی استفاده کنند که اوامر سرکوب، قتل و دستگیری اجرا نشوند و یا حداقل به صورت مؤثر اجرا نگردند و دستگاه سرکوب گرفتار نوعی اخلال و ناکارآمدی شود. چون تا همکاری و حمایت تکنوکرات‌ها، نظامیان و پولیس از دیکتاتوری ادامه داشته باشد، دیکتاتوری می‌تواند دوام کند.

به نظر می‌رسد در این خصوص تکنیک‌های ذیل می‌توانند مؤثر باشند: تضعیف منابع مالی حکومت که توانایی تأمین وسایل سرکوب و پرداخت معاش را نداشته باشد، گسترش قیام در میان طبقات گوناگون جامعه سبب می‌شود که سربازان و جنگ‌جویان به انگیزه‌های قومی، محلی، فامیلی و مانند آن تمایل خود را به سرکوب و بی‌رحمی از دست دهد. اعتماد به برنامه‌ها و اهداف مبارزان که پیروزی آنان تهدید و خطر علیه آنان محسوب نمی‌شود. این تکنیک‌ها و روش‌ها قابل ابداع و قابل گسترش اند. اساس و بنیاد به کارگیری همه این تکنیک‌ها توانایی برقراری رابطه با سربازان و افسران، به منظور تغییر دیدگاه آنان است. عین این تکنیک‌ها در مورد تکنوکرات‌های حامی دیکتاتوری نیز قابل طراحی و اجرا است.^{۱۶۲}

161. Gene Sharp, Politics of Nonviolence Action, p. 475 – 479. & from Dictatorship to Democracy, p. 94 – 95.

162. Idem. From Dictatorship to Democracy, p. 97 – 100.

ب. شکست دادن دیکتاتوری

بعد از این که یک مبارزه موفق که مطابق پلان جامع استراتژیک پیش رفته باشد، وارد مرحله نهایی خود خواهد شد، حاصل و نتیجه آن دو چیز خواهد بود: (۱) مقاومت به یک روند قدرت مند تبدیل می شود، سایه ترس و وحشت زدوده می شود، نافرمانی و عدم همکاری به اشکال گوناگون به روش مهم و مسلط مبارزه تبدیل می شود و در این زمینه از تجارب و مهارت لازم برخوردار می گردد، (۲) به لحاظ سازمانی و تناسب قوا، بخش هایی از جامعه که کنترل دیکتاتوری بر آن ها ضعیف و محدود می شود، وسیعاً گسترش می یابد. در واقع در این وضعیت نهادهای مستقل اجتماعی به وجود می آیند و اگر وجود داشته، تقویت می شوند. این نهادها از توانایی ارائه خدمات به مردم در بخش های مختلف برخوردار می گردند و می توانند مردم را در شبکه وسیع پیوند داده، انسجام بخشند و برای نافرمانی و عدم همکاری بسیج کنند. لذا لازم است پلان گذاران در این مرحله توجه لازم به افزایش آزادی و گسترش قلمرو جامعه که خارج از کنترل حکومت باشد، به عمل آورند. در نتیجه این وضعیت به همان میزان که مردم قدرتمند می شود، قدرت دیکتاتوری ضعیف می گردد و نیروهای حامی او به شدت خسته و فرسوده شده و نقاط ضعف دیکتاتوری بیش از پیش، تحت فشار فزاینده، آسیب پذیرتر گردیده است.

این جاست که برای شکست دادن دیکتاتوری آخرین گام برداشته می شود و آن این که نافرمانی و عدم همکاری، از حد گزینشی و موردی فراتر رفته و در مقیاس وسیع و فراگیر، به کمک نهادهای مستقل اجتماعی، مشخصاً به هدف قطع کامل دسترسی دیکتاتوری به منابع ششگانه قدرت به کار گرفته می شود، چون قبلاً گفتیم که دوام و بقای دیکتاتوری و دسترسی آن به منابع قدرت تابع اطاعت، همکاری و تسلیم بودن مردم است. وقتی مردم از طبقات گوناگون جامعه دست از اطاعت و همکاری کشیدند، فروپاشی رخ می دهد. در این مرحله از مبارزه مارش های خیابانی میلیونی و حتی تشکیل حکومت موازی، می توانند از شیوه های مهم و تأثیرگذار باشند. اما خوب است یک بار دیگر مرور کنیم که چگونه منابع قدرت دیکتاتور، در نتیجه نافرمانی و عدم همکاری نابود می شود:

از جمله منابع قدرت دیکتاتوری، اقتدار و مشروعیت است. اقتدار به این معنا و مفهوم که دیکتاتوری خود را شایسته اطاعت می داند و مردم را ملزم به اطاعت از خود و مردم نیز به هردلیلی او را شایسته اطاعت و حکومت کردن می دانند و خود را ملزم به اطاعت. از این حالت، تحت عنوان مشروعیت نیز یاد می شود. و گفتیم، مشروعیت خود متکی بر یک سلسله از منابع غیر محسوس است که عمدتاً از سنخ ایدئولوژی و عوامل روان شناختی است. در واقع در بسیاری از رژیم های اقتدارگرا و احیاناً توتالیتار، ایدئولوژی از قبیل تأمین عدالت برای طبقه کارگر و زحمت کش جامعه، پاسداری از ارزش های فرهنگی، ملی و تمدنی، استقلال، تطبیق شریعت، دین، پایه و مبنای اساسی وفاداری هواداران و حامیان و وسیله مهم برای توجیه اعمال قدرت به حساب می آیند. بنابراین طی یک مبارزه طولانی باور به ایدئولوژی و یا نحوه استفاده دیکتاتوری از این منابع در توجیه دیکتاتوری شدیداً در ذهن اکثریت جامعه و حتی هواداران و حامیان آن سقوط می کند و یا شدیداً ضعیف می شود. در این حالت، روش های نمادین انکار، نافرمانی به صورت وسیع و گسترده، شایستگی اخلاقی رژیم و مشروعیت ایدئولوژیک و اقتدار آن را به مفهومی که توضیح داده شد، انکار و نفی می کند. در این مشروعیت زدایی راهپیمایی های میلیونی، خیابانی و اشغال مسالمت آمیز مراکز مهم، توسط صدها هزار نفر که اهمیت نمادین داشته باشد، نقشی به سزا در نفی اقتدار و مشروعیت اخلاقی رژیم ایفا می کند. در واقع ایدئولوژی و عوامل روان شناختی، برای دیکتاتوری مشروعیت اخلاقی می آورد. با این گونه اظهار مخالفت و نافرمانی مشروعیت اخلاقی رژیم و اقتدار آن، شدیداً تضعیف می گردد و در واقع عملاً دسترسی دیکتاتوری، به این دو منبع قدرت قطع می گردد.

دسترسی به سایر منابع قدرت از رهگذر خودداری از اطاعت و همکاری در مقیاس وسیع از بین می رود: برای مثال دسترسی به منابع انسانی با عدم همکاری و نافرمانی، اعتصاب و کم کاری نیروی فنی و متخصص از میان می رود. این قشر از جامعه ممکن است به دلیل امتیازات اقتصادی و یا به دلیل وفاداری ایدئولوژیک ممکن است همکاری کند. لکن این افراد، با گسترش اعتراض و نافرمانی طبقات گوناگون جامعه تحت فشار شدید روحی، روانی و اجتماعی قرار می گیرند. چون آن ها در درون شبکه ای از ارتباطات فAMILI، قومی، مذهبی و مانند آن زندگی می کنند. اما این رابطه، یعنی وفاداری آنان با حکومت، در فضای انقلابی و نهضت فراگیر و عمومی در معرض تش و

اختلال شدید قرار می‌گیرد. مبارزان می‌توانند با برقراری رابطه با آن‌ها آنان را متقاعد به قطع همکاری با رژیم کنند. لیکن مؤثرترین روش، برای از بین بردن این منبع از قدرت قطع منابع مادی رژیم است که خود از منابع مهم قدرت به شمار می‌رود. در واقع در این مرحله از مبارزه قطع منابع مادی رژیم شاه‌رگ حیاتی وی را نابود می‌کند. این هدف از طریق اعتصابات کارگری وسیع در مراکز مهم تولید، حمل و نقل (خوددارای کامیون داران و تاجران از هرگونه همکاری با قوای دولتی)، ارتباطات و یا عدم پرداخت مالیات از سوی مالیه‌دهندگان به صورت وسیع و گسترده و تحریم‌های بین المللی محقق می‌شود، با نبود عاید، منابع مالی دیکتاتوری برای پرداخت معاش و امتیازات مالی حامیان سرسخت و جدی‌اش نابود می‌گردد و وجود نخواهد داشت. در نتیجه این افراد دیگر دلیل و انگیزه جدی برای همکاری نخواهند داشت. البته قطع منابع مالی و مادی، در حکومت‌هایی که مواد خام از قبیل نفت و گاز ندارند، آسان است. کافی است، مردم مالیات پرداخت نکنند و کمک‌های خارجی قطع شود. برای این وضعیت است که مبارزان از میکانیزم‌ها و منابع لازم برای کمک به مردم و اعتصاب‌کنندگان برخوردار باشند. اما دولت‌هایی که انحصار تولید و فروش مواد خام را در اختیار دارند، یگانه راه تحریم تمام عیار بین المللی و متقاعد کردن نیروی فنی به عدم همکاری است. اما تحریم تمام عیار بین المللی بر خرید مواد خام در جهان چند قطبی کنونی نامحتمل است. در این صورت فقط متقاعد کردن نیروی فنی و ماهر و کارگران به اعتصاب و عدم همکاری می‌تواند مؤثر باشد.

قطع منابع مادی، همان‌گونه که اشاره شد، در نتیجه قطع کنترل دولت بر سیستم مالی و اقتصادی، منابع طبیعی، حمل و نقل (ترانسپورت) و وسایل ارتباطی به دست می‌آید. راه آن همان‌گونه که توضیح داده شد، خودداری از پرداخت مالیات، نافرمانی و عدم همکاری و یا حداقل کم‌کاری نیروی ماهرانسانی و کارگران، تحریم‌های شدید بین المللی و قطع کمک‌های خارجی است.

با از میان رفتن مشروعیت، اخلال در سیستم مالی و عایداتی، حمل و نقل و ارتباطات، گسترش نافرمانی و عدم همکاری مردم در سطح وسیع، قدرت دیکتاتوری بر مجازات نیز که از منابع مهم قدرت است از کار می‌افتد. در واقع در دیکتاتوری، اطاعت و همکاری مردم عمدتاً در نتیجه ترس از سرکوب و مجازات پدید می‌آید. یعنی دیکتاتوری از طریق تهدید به مجازات و سرکوب و اعمال آن با قدرت تمام، مردم را وادار به اطاعت و همکاری می‌کنند. اما در نتیجه مبارزات طولانی و تضعیف سایر منابع قدرت، قدرت سرکوب و مجازات دیکتاتوری شدیداً تضعیف می‌شود و لکن هنوز ممکن است بتواند ریسک کند و سرکوب خونین را راه بیندازد. این قدرت، بیگمان در نتیجه کاهش منابع مالی، اخلال در ارتباطات، حمل و نقل و نافرمانی و عدم همکاری نیروهای نظامی و پولیس در لایه‌های گوناگون شدیداً آسیب پذیر می‌گردد. لکن در آخرین لحظه‌ها، دو راه برای از میان بردن آخرین نفس‌های قدرت سرکوب وجود دارد: (۱) مبارزان و مردم مراکز اصلی قدرت را به طور مسالمت آمیز، با قبول ریسک و خطر تلفات، اشغال کنند که معمولاً مطابق تجارب تاریخی موفقیت آمیز بوده است و نیروی سرکوب در این حالت حاضر به اجرای فرمان سرکوب و قتل عام نمی‌شوند. (۲) دوم این‌که نیروی پولیس و نظامی در حدی فرسوده و ناامید می‌شوند که دست از اطاعت و همکاری بردارند، در نتیجه دیکتاتوری اعتماد خود را به نیروی سرکوب به کلی از دست می‌دهد و چاره‌ای جز فرار و یا تسلیم شدن برای خود نمی‌بیند.^{۱۶۳}

ج. برنامه‌های انتقال به دموکراسی

در گرماگرم مبارزه، بلکه از همان آغاز تطبیق دو برنامه در کانون توجه مبارزان و استراتژیست‌های آن باید باشد: (۱) افزایش آزادی و (۲) تدبیر برای جلوگیری از پدید آمدن دیکتاتوری دیگر.

اما در اوج مبارزه که انقلاب قدرت مردم در آستانه پیروزی قرار می‌گیرد، پلان‌گذاران این دو مسئله را در کنار شکست دادن دیکتاتوری، بر مبنای پلان استراتژیک بزرگ، در کانون برنامه‌ریزی و فعالیت خود قرار دهد. در واقع همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره کردم، دموکراسی، صلح و حل منازعه با هم کار می‌کنند، محقق می‌شوند و در رابطه تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند.

لیکن پایه اساسی هر سه تا جامعه باز و آزاد است که نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مستقل داشته باشد. این نهادها

به طور واقعی فضای دموکراتیک و گفت‌وگو و حل منازعه را در جامعه گسترش می‌دهد. به کمک آن در اوج مبارزه علیه دیکتاتوری مستقر، جامعه از کنترل دیکتاتوری خارج و قدرت وی ضعیف و قدرت جامعه بیشتر می‌گردد. جامعه به کمک این نهادها می‌تواند مقاومت، نافرمانی و عدم اطاعت را گسترش دهند.

اما کارکردهای مهم این جامعه آزاد و گسترش فضای دموکراتیک، نقشی است که در دوره انتقال، و در ایجاد ثبات و کارآمدی در نظام دموکراتیک و محافظت از آن ایفا می‌کند. در واقع شکست دیکتاتوری شروع کار است، نه ختم آن. همان‌گونه که در بخش استراتژی بزرگ توضیح داده شد، بعد از پیروزی بر دیکتاتوری چهار خطر دموکراسی را تهدید می‌کنند: (۱) خطر کودتا، (۲) خطر بازتولید دیکتاتوری و اقتدارگرایی در شکل و شمایل دیگر آن‌گونه که در انقلاب فرانسه، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب ایران (۱۳۵۷ ه.ش.) به وقوع پیوست، وجود دارد، (۳) خطر جنگ داخلی در نتیجه اختلافات هویتی، (۴) خطر بی‌ثباتی و بحران اقتصادی و در آن جا گفتیم که نتیجه دو خطر اخیر، نیز برقراری اقتدارگرایی و دیکتاتوری است.

نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مستقل و دموکراتیک قدرت و ظرفیت لازم برای جامعه خلق می‌کنند. زیرا: (۱) مانع از استقرار دوباره دیکتاتوری می‌شود، چون جامعه قدرتمند که دارای نهادهای مستقل است می‌تواند حزب، جریان و فردی را که قصد برقراری دیکتاتوری را دارد، کنترل کند. (۲) خرد جمعی دموکراتیک لازم و مورد نیاز را برای جامعه آزاد فراهم می‌کند. در واقع جامعه آزاد به نوعی عقلانیت ارتباطی جمعی نیاز دارد، یعنی به عبارت ساده جامعه و نهادهای آن، در یک جامعه باز باید عاقل باشد، تا خطرهای چهارگانه را بتواند از خود دفع کند و در انقلاب دوره انتقال را به خوبی مدیریت کند. درست همان‌گونه که افلاطون می‌گوید که شاه باید حکیم باشد، تا جامعه آرمانی و فاضله شود. با این تفاوت که عقل و حکمت مورد نیاز افلاطون، فردی، غیر متکثر و غیر دموکراتیک است. اما عقل مورد نیاز در جامعه باز، جمعی، متکثر و دموکراتیک است و لذا به گفته هابرماس از سنخ عقل ارتباطی باید باشد. جامعه باز و انقلابی می‌تواند نهادهای دموکراتیک را تأسیس و از آن‌ها به گونه مؤثر جهت اعمال اراده و تصمیم خود و دفاع از حقوق خویش استفاده کند و به این ترتیب مانع کودتا و دیکتاتوری شوند. میان رادیکالیسم خیابانی و انفعال، مسیر معقول و مؤثر را بر پایه گفت‌وگو دموکراتیک و ارزش‌های آن در پیش گیرند تا اولاً همیشه در صحنه سیاست و نظارت از کارگزاران جدید حضور فعال و پیوسته داشته باشند، بتوانند رادیکالیسم خیابانی و سیاسی را کنترل، ائتلاف و همکاری را ممکن و آسان کنند و به این وسیله در ایجاد ثبات و کارایی مؤثر واقع شوند، در عین حال هرگونه خروج از ارزشها و چارچوب یک جامعه آزاد و دموکراتیک را با مقاومت سیاسی خود به ترتیبی که در مبارزه با دیکتاتوری تجربه کرده است، ممانعت کند. به کمک این عقل جمعی متنوع و متکثر اما وفادار و ملتزم به ارزش‌های جامعه آزاد، دموکراتیک و عاری از تبعیض و نابرابری، نزاع‌های گوناگون قومی، ملی و زبانی را با استفاده از گفت‌وگو و شیوه حل منازعه، در چارچوب یک نظام مبتنی بر قانون اساسی، حل کنند. به این وسیله می‌توانند دولت دموکراتیک مسؤول و کارآمد تشکیل دهند، مشکلات اقتصادی سال‌های نخست را درک و با همکاری جمعی حل کنند. در یک کلام عقلانی شدن جامعه و تصمیم‌های آن، از طریق این نهادها ممکن و میسر می‌گردد. در واقع دموکراسی و صلح پایدار بدون این‌که جامعه در مجموع عقلانی شود و این خرد جمعی دموکراتیک باشد، به وجود نمی‌آید، لذا دستیابی به این مرحله از خرد جمعی دموکراتیک، جزو برنامه‌های اساسی مبارزه عاری از خشونت از آغاز تا انجام باشد و افزایش آزادی در قانون توجه پلان‌گذاران در اوج مبارزه باید باشد.^{۱۶۴}

اما برای جلوگیری از دیکتاتوری همان‌گونه که در استراتژی بزرگ توضیح داده شد، وجود دو برنامه که مورد توافق مبارزان باشد، لازم و ضرور است: برنامه‌های انتقال به دموکراسی پایدار، و تدوین قانون اساسی کاملاً دموکراتیک که قدرت را در دو سطح افقی (یعنی در مرکز) و عمودی (یعنی میان مرکز و مناطق خرد و یا کلان) توزیع و تقسیم کند و حتی زمینه خودمختاری محلی در سطح خرد را نیز برای پاره‌ای از مناطق فراهم کند. جزئیات یک قانون اساسی مورد نیاز و موفق در بخش استراتژی‌های بزرگ توضیح داده شد و در آنجا مراجعه شود. در واقع نوعی توافق کلی در هردو مورد پیشاپیش، در پلان استراتژیک جامع وجود داشته باشد و در دوره انتقال مطابق پلان، جزئیات آن

تدوین و اجرا گردد. از جمله در این دوره قانون اساسی در یک روند مشارکتی وسیع و گسترده مطابق اصول عدالت و انصاف، به تصویب عموم شهروندان برسد. نکته مورد تأکید شارپ این است که قانون اساسی از وضع و تصویب هرگونه ماده‌ای که اجرا و تطبیق آن نیازمند تمرکز قدرت است، خودداری کند.

به باور این جانب توافق کلی میان اصول اساسی یک دموکراسی پایدار که در آن اختلافات ناشی از مسائل هویتی (سیاست هویتی)^{۱۶۵} به حد اقل برسد و نوع ساختار نظام و فرایندهای دموکراتیک در آن (نوع نظام انتخاباتی) که به توزیع دموکراتیک قدرت و حل منازعات دوام‌دار اجتماعی در کشور بینجامد، همان‌گونه که مطالعه تطبیقی نمونه مصر و تونس نشان می‌دهد، پایه اساسی برای بسیج عمومی در زمان مبارزه و روش اساسی برای جلوگیری از جنگ داخلی و مانع استقرار دوباره دیکتاتوری است.

چنان‌که می‌دانیم در مصر، انقلاب قدرت مردم به اختلاف شدید میان سازمان‌های اسلامی از قبیل اخوان المسلمین از یک سو، زنان، طبقه متوسط، جریان‌های سکولار و اقلیت‌های مذهبی از سوی دیگر انجامید. نظام سیاسی و نظام انتخاباتی‌ای که برپایه آن دوره انتقال مدیریت شد، نظام قبلی مصر بود که نظام ریاستی بسیط و نظام انتخاباتی تک کرسی اکثریتی بود و است و در قانون اساسی جدید بعد از انقلاب نیز این سیستم تغییر نکرد. نتیجه این دو نظام این بود که اخوان المسلمین نظر به پایگاه مذهبی خود که متحدتر و از قدرت بسیج افزون‌تر از سکولارها و سایر گروه‌ها برخوردار بود و توانست در تمامی انتخابات‌ها با در اختیار داشتن ۲۵ درصد از کل آرای رأی دهندگان پیروز مطلق باشد و دیگر گروه‌ها بازنده بودند و نمی‌توانستند در این روند دموکراتیک توازن قوا به وجود آورند. لذا از حاکمیت گروه‌های اسلامی که یک نظام اقتدارگرایی مذهبی و ضد لیبرال را با استفاده از این روند دموکراتیک به وجود آوردند، ترسیدند دست به اعتراض گسترده زدند و بهانه برای کودتای ارتش و برگشت دوباره استبداد فراهم شد. جهان نیز با این کودتا مخالفت جدی نکرد چون فکر می‌شد نتیجه روند دموکراتیک یاد شده در بهترین حالت استقرار دموکراسی غیر لیبرال است.

اما در تونس، جامعه مدنی این کشور پیش از انقلاب طی مذاکرات طولانی در پاریس که گویا پنج سال زمان می‌برد، روی یک منشور پنجاه ماده‌ای که به منشور ابن عاشور معروف است، توافق می‌کنند. در این منشور روی اصول اساسی و مهم دوره انتقال و قانون اساسی توافق می‌شود. برای مثال در این قانون اساسی به جای نظام ریاستی، بر نظام پارلمانی توافق می‌کنند. منتهی با یک اشتباه بزرگ که در آن پیش‌بینی می‌شود که رئیس جمهور با انتخاب مستقیم مردم تعیین گردد، چیزی که با نظام پارلمانی سازگار نیست و با همین کار زمینه دیکتاتوری کنونی بن سعید را بعد از گذشت ده سال فراهم کرد و به جای نظام انتخاباتی تک کرسی اکثریتی، نظام انتخاباتی تناسبی را بر می‌گزیند و با این فرمول هم دوره انتقال و هم بعد از آن را در یک روند دموکراتیک مدیریت کردند و نتیجه آن این بود که حزب النهضة با در اختیار داشتن چهل در صد آرا فقط چهل در صد کرسی‌های پارلمان را صاحب شد، در حالی که اگر نظام اکثریتی می‌بود ۹۰ درصد کرسی‌ها را در اختیار می‌گرفت و لذا چاره‌ای جز تشکیل دولت ائتلافی و توزیع قدرت در دوره انتقال و بعد از آن نداشت و برای تدوین قانون اساسی نیز فاقد اکثریت بود و چاره‌ای جز توافق روی یک قانون اساسی منصفانه‌تر و همه‌شمول‌تر و سکولارتر نداشت. لذا تونس تنها کشوری بود که بهار عربی در آن در انتقال به یک دموکراسی به نسبت با ثبات و حد اقل برای یک دوره ۱۰ ساله، موفق بود.^{۱۶۶} دلایل قوت گرفتن دوباره اقتدارگرایی در این کشور عیناً همان چیزهایی است که به آن در این نوشته پیش از این به اختصار پرداخته شد: مشکلات اقتصادی و غیر فعال شدن جامعه مدنی. به این پرسش که چگونه، دموکراسی پایدار می‌شود، در بخش چهارم جداگانه بحث خواهیم کرد.

۵. نقش رهبری و سازماندهی در مقاومت عاری از خشونت

آنچه در باب ضرورت برنامه‌ریزی و سازماندهی گفته شد، معطوف به مدیریت مشکلات و دشواری‌های فراوانی است که جامعه در خصوص این نوع از مبارزه با آن‌ها رو در رو هستند و یا می‌شوند که به اختصار به این مشکلات در این جا اشاره می‌کنم:

165. Identity politics

۱۶۶. آلفرد استفان، «گذار در تونس و رواداری دو سویه»، علی عادلی و عارف عمار، در: محمدامین احمدی، صلح افغانستان؛ جدال جمهوریت و امارت، ص ۲۸۳-۳۰۱.

روی آوردن مردم به صورت خودجوش و ناگهانی به مقاومت و اعتراض: گاهی مردم به این نتیجه می‌رسند که تمامی راه‌های ایجاد تغییر و تحول از طرق قانونی و عادی به بن‌بست رسیده است و در عین حال تحمل وضعیت موجود را برای خود دشوار می‌بینند. در این حالت ممکن است در نتیجه واقعه‌آزاردهنده از سوی طبقه حاکمه که وجدان و عواطف آنان را شدیداً جریحه دار می‌کند، حرکت خودجوش و ناگهانی در مخالفت با طبقه حاکمه به وجود آید. در این‌گونه حرکت‌ها ممکن است آمادگی، رهبری و سازماندهی وجود نداشته باشد و اهداف نیز روشن نباشد، لذا معمولاً به راحتی قابل سرکوب بوده و به یک جنبش فراگیر و دوام‌دار تبدیل نمی‌شود و در واقع سبب می‌شود، آمادگی اجتماعی‌ای که برای مقاومت وجود داشته است و شکل گرفته بود از میان برود و جای آن را یأس و سرخوردگی بگیرد. اما در عین حال اهمیت وقوع این‌گونه حرکت‌ها این است که نشان‌دهنده وجود آمادگی اجتماعی برای مقاومت است.

آگاهی و شناخت از دینامیک مقاومت عاری از خشونت: گفتیم با تکنیک‌های مقاومت عاری از خشونت می‌توان دسترسی طبقه حاکمه را به منابع شش‌گانه قدرت از میان برد و یا به شدت تضعیف کرد. منتهی اجرای این عملیات نیازمند فهم دینامیک مقاومت عاری از خشونت است که این دینامیک در بحث گذشته تا حدودی توضیح داده شد و اساساً تدوین پلان بزرگ استراتژیک مبتنی بر فهم این دینامیک است. برای این‌که فهم خود از دینامیک عمل مقاومت عاری از خشونت را ملموس‌تر کرده باشیم به ذکر چند مثال می‌پردازیم. مواردی را نام می‌برم که از مصادیق این دینامیک هستند: آگاهی و شناخت از آمادگی اجتماعی، ضرورت از میان بردن ترس و تکثیر شجاعت برای آغاز و تداوم مبارزه، نیاز به تشکیل هسته‌های سختکوش و شجاع که آگاهی عمیق از مقاومت عاری از خشونت، تکنیک‌ها و ضرورت‌های آن داشته باشند. آگاهی کافی از منابع اجتماعی قدرت بر تغییر و استفاده درست و به موقع از این منابع جهت ایجاد برتری در مناسبات قدرت به سود خود داشته باشند.

۱. ۵. آیا این نوع از مبارزه نیاز به رهبری دارد؟

البته نمی‌توان با قطع و یقین ادعا کرد که این نوع از مبارزه بدون وجود یک رهبری همه‌شمول در کانون و مرکز آن، شکست می‌خورد، وقتی آگاهی از مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن عمیق و فراگیر باشد، و لو فاقد رهبری مرکزی باشد، امکان پیروزی دارد و لذا در مراحل پایانی این‌گونه از مبارزات با وجود این‌که رهبران در زندان و یا در تبعید اند، اما مبارزه چون قوام گرفته و راه خود را در نهادها و هسته‌های مردمی باز کرده است، ادامه می‌یابد و موفق می‌شود. با وجود این، به دلایلی زیاد شدیداً به رهبری در سطح کلان نیاز است، چون: (۱) نیاز است مطابق دینامیک این مبارزه و با توجه به آن‌چه در باب ضرورت برنامه‌ریزی بزرگ گفته شد، هدف، پلان بزرگ این مبارزه با اجزای آن از جمله دوره انتقال، تدوین و اجرا گردد. تدوین و اجرای آن در سطح وسیع و ملی بدون رهبری در سطح کلان ممکن و میسر نیست. (۲)، در حالات سخت و دشوار نیاز به تصمیم‌گیری، نیاز به حفظ و تداوم مبارزه و مقاومت است. (۳) در مواردی مبارزه نیازمند مذاکره و گفت‌وگو است. (۴) تطبیق و تشخیص تکنیک‌های متنوع مبارزه، نیازمند شناخت دقیق زمان، مکان و روانشناسی جانب مقابل است که همه این‌ها از کانون تصمیم‌گیری مرکزی هدایت شود تا همه نیروها منسجم، هم‌سو و هم‌جهت عمل کنند. (۵) تعدادی اندک از مردم فهمی عمیق از مقاومت عاری از خشونت، اصول، تکنیک‌ها و روش‌های آن دارند، لذا رهبری آگاه که دارای ویژگی‌های عالی انسانی باشند، در کانون مبارزه لازم است تا مبارزه را در مسیر درست آن هدایت و رهبری کنند و فهم عمومی را از این مبارزه، اصول، تکنیک‌ها و روش‌های آن گسترش دهند.

۲. ۵. چه نوع رهبری، فردی، گروهی و یا ترکیبی از هر دو؟

برای این نوع از مبارزه سه گونه رهبری وجود داشته است: رهبری فردی و بعضاً کاریزماتیک مانند گاندی، رهبری جمعی متشکل از کمیته منتخب و ترکیبی از هر دو.

رهبری فردی: مزایای مهم رهبری فردی این است که می‌تواند در لحظات سخت بدون این‌که دچار چند دستگی شود به موقع و بدون تأخیر تصمیم بگیرد، کم‌تر در معرض چند دستگی است و اگر رهبر از خصوصیات عالی شخصیتی از قبیل شجاعت، صداقت، انسان

دوستی، فداکاری و قدرت تحمل رنج برخوردار باشد، قدرت مقاومت و همبستگی فراگیر ایجاد می‌کند، نافرمانی و هم‌کاری عمومی را به شکل وسیع و گسترده اجرا خواهد کرد. اما نقص عمده این نوع از رهبری این است که در سایه آن جامعه دموکراتیک نمی‌شود و خطر بازتولید دیکتاتوری، مخصوصاً دیکتاتوری توده‌ای، بعد از پیروزی در این نوع از رهبری بسیار بالا است.

رهبری گروهی: رهبری گروهی در سطح عالی تجربه‌ای است که در اعتصاب‌ها از جمله در جنبش همبستگی لهستان به خوبی تطبیق شد، در این نوع از رهبری معمولاً کمیته رهبری توسط مبارزان انتخاب می‌شوند و هسته اولیه رهبری و مبارزه شکل می‌گیرد و ممکن است به تدریج سایر اقشار و اصناف اجتماعی با آن‌ها و رهبری شان اعلام همبستگی کنند و گسترش یابد و فراگیر شود. این نوع از رهبری و ایجاد همبستگی در جنبش همبستگی لهستان به وجود آمد و به خوبی عمل کرد. تفاوت این نوع از رهبری با نوع اول در این است که در اولی ممکن است، جنبش توده‌ای و فرد محور شود (مانند انقلاب ۱۹۷۹ ایران) اما در دومی جنبش ماهیتاً صنفی، مدنی و متکثر است و متکثر می‌ماند.^{۱۶۷}

رهبری و انسجام شبکه‌ای: بهترین شیوه رهبری وجود رهبری هر می چند پله‌ای است که علاوه بر رهبری سیاسی در مرکز که ممکن است کمیته‌ای از نخبگان در رأس آن باشد و احتمالاً فردی با ویژگی‌های عالی شخصیتی از کمیته رهبری در سطح عالی نمایندگی کند (کنگره ملی هند که گاندی به عنوان رهبر کاریزماتیک اعتبار خود را از آن می‌گرفت). البته وجود رهبر فردی در کانون مبارزه حتمی و ضروری نیست، مخصوصاً اگر گروه‌های سیاسی و اجتماعی متنوع در مبارزه شریک باشند و توافق بر یک رهبر همه شمول دشوار باشد، توافق گسترده بر رهبری کمیته‌ای از افراد واجد ویژگی‌های رهبری کافی است. اما آنچه از اهمیت بسزا برخوردار است، پدید آمدن شبکه‌ای وسیع از گروه‌های صنفی و سیاسی، دینی و اجتماعی گوناگون، در سطوح مختلف و در همه نقاط کشور، در یک جبهه متحد است که روی اهداف و پلان بزرگ مبارزه توافق کنند و قدرت رهبری را که ریشه در اقصی نقاط و در سطوح گوناگون را داشته باشند به وجود آورند. در این قالب رهبری غیر متمرکز شده و در اعماق جامعه میان افراد و گروه‌های گوناگون پنخس می‌شود. در این حالت حتی اگر رهبران اولیه که در کانون مبارزه بوده اند، برداشته شوند، باز مبارزه از حرکت باز نمی‌ماند. این نوع از رهبری در افریقای جنوبی به وجود آمد^{۱۶۸} و در انقلاب ایران نیز تحت نفوذ رهبری کاریزماتیک و توده‌ای آقای خمینی، شبکه مساجد و بازار به عنوان دو بازوی متحد رهبری، قدرت بسیج اجتماعی و رهبری را بازتولید می‌کردند.

به نظر می‌رسد، رهبری گروهی در مرکز و رهبری شبکه‌ای و جبهه سرتاسری که بر محور پلان بزرگ همه متحد شوند و بر مبنای فهم مشترک از آینده سیاسی مشترک و با فهم مشترک از آنچه می‌خواهند، متحد شده باشند، راهی مطمئن برای تطبیق پلان بزرگ و رسیدن به پیروزی، حل منازعه و دموکراسی پایدار خواهد بود.

صفات رهبری: رهبر و یا رهبران از چه صفات و ویژگی‌هایی برخوردار باشند؟ رهبران مبارزه عاری از خشونت، باید به میزان بالا از صفاتی چون عشق، ایمان، شجاعت، صداقت و انسان دوستی برخوردار باشند. هم‌چنین ذهن فعال و فکر خلاق داشته باشند، تا بتوانند استراتژی، پلان‌ها و اقدامات عملی گوناگون را هوشمندانه طراحی و اجرا کنند. در این راستا قدرت فهم و تحلیل روحیات جانب مقابل، یعنی طبقه حاکمه، حامیان وی، میزان دسترسی آنان به منابع شش‌گانه قدرت را داشته باشند و در عین زمان از قدرت فهم و تحلیل توانایی‌های بالقوه داوطلبان مبارزه، محدودیت‌های آنان، طبیعت داوطلبان، و مردم هوادار خود برخوردار باشند. هم‌چنین کارنامه، سوابق، تجارب، خدمات، انسجام شخصیتی و رفتاری شان نیز مهم است. رهبران آمادگی قربانی دادن و فداکاری کردن را داشته باشند تا از خود الگو بر جای گذارند. در کنار همه این ویژگی‌ها رهبران بتوانند اعتماد مردم را جلب کنند و اگر مورد اعتماد آنان نباشند و یا نتوانند اعتماد آنان را کسب کنند، باید کنار بروند و جا را برای رهبران جدید خالی کنند.^{۱۶۹}

167. Ibid, p. 464 – 466.

168. Peter Ackerman and Jack Duvall, A Force More Powerful: A Century of Non-violent Conflict, p. 339 – 367.

169. Gene Sharp, Politics of Nonviolent Action, p. 467.

سازماندهی: نیاز به سازماندهی در این نوع از مبارزه از بدیهیات است، فقط کافی است به این جملهٔ پرمفهوم از گاندی توجه کنیم: «... عدم همکاری مؤثر متکی بر سازماندهی کامل است.»^{۱۷۰} تطبیق پلان بزرگ و اجزای آن از جمله انواع کمپین بدون سازماندهی عملی نیست. اما بهترین نوع سازماندهی در این نوع از مبارزه، سازمان دهی شبکه‌ای متکی بر نهادهای اجتماعی مستقل است که در بحث از چگونگی رهبری توضیح داده شد.

۶. نقدهای وارده بر نظریهٔ قدرت جین شارپ

نظریهٔ قدرت جین شارپ پایه و محور اساسی این بخش را تشکیل می‌دهد. این نظریه از جهات زیر مورد نقد و ایراد قرار گرفته است:

در بخش نخست کتاب، هفت ایراد را که توسط هوارد ریان بر دیدگاه گاندی در باب عدم خشونت وارد شده بود، توضیح دادیم. از میان این هفت ایراد، ایراد چهارم و پنجم آن دامن نظریهٔ قدرت جین شارپ را نیز می‌گیرند. از ایراد پنجم در آنجا جواب دادیم اما ایراد چهارم که در مورد نظریهٔ گاندی در باب قدرت سیاسی بود جواب ندادیم، چون به گفتهٔ هوارد ریان این دیدگاه، یعنی نظریهٔ گاندی در باب قدرت سیاسی، توسط جین شارپ در یک کتاب سه جلدی به گونه‌ای منظم‌تر به صورت یک نظریه عرضه شده است. لذا این ایراد که نکتهٔ کلیدی نظریهٔ قدرت جین شارپ را هدف قرار داده است، ایجاب می‌کند که در این جا به آن بپردازیم.

توضیح این که هوارد می‌گوید این تصور که قدرت سیاسی از اطاعت و همکاری حکومت شونندگان ناشی می‌شود نمی‌تواند ماهیت پیچیدهٔ قدرت سیاسی را توضیح دهد. این ایراد به دقت و تفصیل زیاد توسط منتقد دیگر یعنی برایان مارتین از دانشگاه ولونگونگ در مقاله‌ای تحت عنوان «نظریهٔ قدرت جین شارپ»^{۱۷۱} توضیح داده شده است. مارتین نظریهٔ قدرت جین شارپ را بر تقسیم‌بندی دوگانهٔ حاکم - اتباع^{۱۷۲} استوار می‌داند که در یک سوی آن طبقهٔ حاکمه قرار دارد که ممکن است شخص دیکتاتور، حزب حاکم، و یا نهاد حکومت/دولت در مجموع قوای خود باشد و در سوی دیگر آن مردم قرار دارند که ممکن است دارای نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مستقل از حکومت باشند. در این تصویر، قدرت سیاسی جانب اول از اطاعت و همکاری جانب دوم و رضایت آنان ناشی می‌شود. لذا خروج آنان از اطاعت و همکاری سبب می‌شود که قدرت سیاسی نابود شود.^{۱۷۳} بنابراین شارپ به گفتهٔ مارتین قدرت سیاسی را بر اساس این تصویر تحلیل می‌کند و می‌فهمد. اما او این تصویر و مقولات آن را^{۱۷۴}، هر چند به لحاظ این که راهنمای عملی ساده که از قابلیت کاربرد وسیع و مؤثر در برابر رژیم‌های اقتدارگرا و دیکتاتور برخوردار است بسیار مفید و سازنده می‌داند اما برای فهم و تحلیل قدرت سیاسی در کلیت آن (مخصوصاً اشکال قدرت سیاسی در کشورهای توسعه یافته، لیبرال و مبتنی بر نظام کاپیتالیستی) ضعیف و ناتوان می‌داند^{۱۷۵} و لذا به جای آن رهبردهای/رویکردهای تحلیل ساختاری را برای فهم قدرت سیاسی پیشنهاد می‌کند. او برای فهم قدرت سیاسی و تشخیص این که چگونه مبارزه باید کرد، تحلیل ساختار اقتصادی، ساختار اجتماعی پدرسالار، دانش و تکنالوژی را لازم و مفید می‌داند و به همین دلیل این رویکردها را روش خوب برای نقد و ارزیابی نظریهٔ قدرت جین شارپ می‌داند.^{۱۷۶}

ساختارهای یادشده، به باور مارتین، مسیرهای کلیدی سازماندهی تعاملات (کنش و واکنش) انسانی را تصرف و تصاحب می‌کند و از این مجاری خودشان را بازتولید می‌کنند. برای مثال قدرت ساختار سرمایه‌داری که از رابطهٔ اقتصاد و سیاست به وجود می‌آید، به مثابهٔ یک سیستم با دینامیزم‌های خاص خود عمل می‌کند. این ساختار از آن جهت که مبتنی بر مالکیت خصوصی است تا این مالکیت پابرجا باشد در برابر مبارزات کارگران به عنوان قربانیان این سیستم، خود را حفظ و بازتولید می‌کند. کارگران یک کارخانه می‌توانند اعتصاب کنند و

170. Ibid, p, 480.

171. Gene Sharp's Theory of Power

172. ruler – subject classification

173. Brian Martin, "Gene Sharp's Theory of Power", Journal of Peace research. Vol. 26. No. 2, 1989, p. 213 – 214.

174. Ibid, p. 217.

175. Ibid, p. 219 – 220.

176. Ibid, p. 214 – 216.

کارشان را ترک کنند اما هرچه تلاش کنند از سلطه این سیستم خارج شده نمی‌توانند. اگر بروند، جایی دیگر را تصرف کنند و برای خود کار کنند، چون آنجا در ملکیت افراد دیگر قرار دارد، پولیس می‌آید آن‌ها را از آنجا بیرون می‌کند و با این استدلال و نگاه که این عمل کارگران تصرف در مال غیر بوده است حمایت و همدلی همگانی را کسب نمی‌تواند، افزون بر این کارخانه نخست با تحمل اندکی سختی، کارگر جایگزین پیدا می‌کند. به این ترتیب سیستم خود را حفظ و بازتولید می‌کند. مارتین می‌گوید شارپ در تحلیل خود این عامل را نادیده گرفته است و در نتیجه یکی از محدودیت‌های نظریه او را تشکیل می‌دهد. در حالی که سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم قدرت ایجاب می‌کند کارگران تحت ستم که کارشان را از سر اعتراض علیه حاکم سرکوب‌گر - در این جا قدرت و بهره‌کشی ناشی از سیستم سرمایه‌داری، ترک می‌کنند می‌باید چندین عامل را که در این سیستم مؤثراند در نظر بگیرند. کارگران ممکن است در خطوط موقعیت شغلی، مهارت، مزد، جنسیت و قومیت تقسیم شوند. برخی از کارگران ممکن است با رژیم از جهاتی منافع مشترک داشته باشند، این منافع مشترک از طریق شرکت در فساد و یا در نتیجه ائتلاف با رژیم برای سرکوب گروه‌های اقلیت به وجود آمده باشد و یا از طریق آموزش ملی‌گرایانه شبح تهدیدات خارجی را که به منافع ملی آسیب می‌زند در پس هر اعتراض و مانند آن برجسته کند، هم چنین ممکن است سیستم علی‌رغم این که برای مثال برای قشر کارگر نوعی سرکوب را به بار آورده است اما برای اقشار بزرگی از مردم منافعی را به بار آورده باشد، لذا اعتراض آنان با حمایت و همدلی جمعی همراه نمی‌گردد. حتی برخی از کارگران با وجود این که استثمار می‌شوند اما به دلیل این که مزد کافی می‌گیرند و زندگی بهتری نسبت به والدین خود دارند اعتراض را به سود خود نمی‌دانند. «سرمایه داری به عنوان یک سیستم اجتماعی هم‌زمان هم سرکوب می‌کند و هم به کسانی که در این سیستم زندگی می‌کنند، سود می‌رساند.»^{۱۷۷}

یکی دیگر از سیستم‌های مهم اجتماعی و بنگاه بازتولید قدرت که شارپ آن را تحلیل نکرده است و نظریه وی ابزاری برای تحلیل آن فراهم نمی‌کند، ساختار بوروکراتیک است. این ساختار و مقررات آن همه را به شمول بوروکرات‌های بلند پایه در یک شبکه و در یک الگوی رفتاری قرار می‌دهند که به سختی می‌توان از آن خارج شد و دوگانه حاکم و تبعه ظرفیت کافی برای تحلیل این ساختار به دست نمی‌دهد، چون بوروکرات‌ها در این ساختار هرکدام از جهتی فرادست و از جهتی فرو دست اند.

لذا به گفته مارتین، برای استفاده از دینامیسم‌های مقاومت عاری از خشونت، این دینامیسم‌ها در پرتو مطالعات دینامیسم‌های بروکراسی به دقت و با جزئیات مطالعه شوند.^{۱۷۸}

یکی دیگر از ساختارهای اجتماعی که به گفته مارتین از اجزای سیستم قدرت است، پدرسالاری است. پدرسالاری در واقع منبع عمده و اساسی تحمیل نابرابری و فرودستی بر زنان است. لذا مبارزه مدنی برای برابری زنان نیازمند تحلیل این ساختار قدرت و فهم هرچه دقیق‌تر آن می‌باشد، اما شارپ آن را با جزئیات تحلیل نکرده است. به باور مارتین تسلط مردان بر زنان به سختی در قالب رابطه حاکم و تبعه قابل فهم و تحلیل است. بلکه پروسه‌های پیچیده در این امر دخیل اند که شامل نحوه تربیت، توقع و انتظارات رفتاری خاص، تقسیم جنسیتی کار (چه کارهایی مردانه است و چه کارهایی زنانه است)، تبعیض مستقیم، آزار و اذیت، تجاوز و دیگر اشکال خشونت همه اینها مرتبط است به سیستم‌های دیگر قدرت که عبارتند از ساختارهای اقتصادی، دولت، اتحادیه‌های صنفی، کلیساها و ارتش. اما در این میان پدرسالاری به‌طور خاص با ساختارهای قدرت از قبیل دولت و ارتش درهم آمیخته است. مقاومت خشونت‌پرهیز و خروج از اطاعت توسط زنان در برابر دولت به خودی خود موجب تغییر در این تسلط نمی‌شود بلکه چه بسا قوی‌تر از پیش به تداوم و باز تولید آن کمک می‌کند. لذا بدون تحلیل پدرسالاری به عنوان مجموعه‌ای ساختارمند از روابط اجتماعی که به سادگی با خروج ساده از اطاعت حکومت، تغییر نمی‌کنند. شارپ پایه و مبنایی برای مطالعه این دینامیک قدرت فراهم نکرده است.^{۱۷۹}

دانش و تکنالوژی نیز از جمله سیستم‌های عمده تولید و گسترش قدرت‌اند؛ در مورد تکنالوژی مارتین می‌گوید: تکنالوژی ابزارهای

177. Ibid, p. 216.

178. Ibid.

179. Ibid.

خنثی و بی طرف نیست، بلکه به روابط اجتماعی شکل و تعیینی خاص می بخشد. به عبارت دیگر مصنوعات خاص برای استفاده برای پاره‌ای اهداف و توسط پاره‌ای از گروه‌های اجتماعی آسان‌تر است نسبت به برخی از مصنوعات دیگر. برای مثال سلاح هسته‌ای می‌تواند در جهت خدمت به اهداف نخبگان دولت و شاید پاره‌ای گروه‌های تروریستی مفید باشد، اما برای خدمت به اهداف فعالان محیط زیست و حتی پولیس مفید نیست. دستگاه‌های کوچک تولید انرژی خورشیدی، به تحقق ارزش‌هایی چون خوداتکایی و تمرکززدایی کمک می‌کنند، در حالی که سوخت‌های فسیلی مردم را به بنگاه‌های بزرگ که به صورت متمرکز این سوخت‌ها را تأمین و عرضه می‌کنند، متکی و وابسته می‌کنند.

هم چنین نقش تکنالوژی در ممکن ساختن و تسهیل خروج از اطاعت بسیار مهم است. اگر مردم یک کشور بتوانند نیازهای اساسی خود را بدون کمک خارجی تأمین کنند بهتر می‌توانند در برابر تجاوز با روش‌های عاری از خشونت مخالفت و مقابله کنند. تکنالوژی ارتباطات که زمینه برقراری ارتباط را میان افراد فراهم می‌کند، نسبت به رسانه‌هایی چون تلویزیون که به صورت غیر مستقیم ارتباط برقرار می‌کند، پایه‌های محکم‌تری برای مقاومت خشونت‌پرهیز فراهم می‌کنند. از این رو، تحلیلی از روابط اجتماعی ناشی از تکنالوژی و مبارزاتی که حول و حوش آن به وجود می‌آید، برای فهم کامل این که جامعه موجود چگونه محفوظ می‌ماند و اینکه چگونه مبارزات خشونت‌پرهیز در برابر سرکوب می‌تواند به بهترین وجه ممکن پیش برود، لازم و مفید خواهد بود، اما شارپ چنین تحلیلی را به عمل نیاورده است.^{۱۸۰}

عامل ساختاری دیگر که جزوی از سیستم قدرت است، دانش و تجربه افراد و گروه‌ها است. مردمی برخوردار از سنت استقلال و مبارزه اجتماعی و با تجربه عملی مخالفت‌ورزی علیه اقتدارگرایی، بسیار محتمل است که در استفاده از مقاومت خشونت‌پرهیز در موقعیت بهتر قرار داشته باشند. دانش و تجربه‌ای از این نوع بر تعدادی عامل خاص متکی است که مشتمل بر سبک‌های تربیت، آموزش رسمی و نحوه فعالیت جماعت‌ها/ کمیونیتی‌ها و میزان برخورداری از مهارت سازماندهی است. نکته اصلی از نگاه مارتین در این خصوص این است که ساختارهای دیگر قدرت از قبیل بروکراسی و پدرسالاری و مانند آن فهم و تجربه کسانی که را که در این ساختارها زندگی می‌کنند، شکل می‌دهند. هرچند شارپ دانش و تجربه را در بحث خود از روانشناسی اطاعت و منابع متنوع قدرت در جامعه و توزیع آن جزو بحث خود قرار داده است اما به این پرسش کلیدی که مردم چگونه به این دانش و تجربه دست می‌یابند، نپرداخته است. پرسشی که جواب آن متوقف بر تحلیل ساختاری است. چون دانش چیزی نیست که در کتاب‌ها و در نزد متخصصان باشد بلکه می‌تواند آن‌را به عنوان رابطه اجتماعی و به عنوان ویژگی فرایند گفت‌وگو و روند تمرین قدرت تفسیر کرد. حکومت‌ها هزینه‌های مالی (فندها) تحقیق را فراهم می‌کنند و انواع معینی از دانش را توسعه می‌بخشند: رسانه‌ها دانش را به گونه‌ای معین برمی‌گزینند و می‌سازند. آموزش در مکاتب/ مدارس چیزهایی معینی را به عنوان دانش، ارتقا می‌بخشند و اعتبار می‌دهند.^{۱۸۱}

به گفته مارتین مجموعه این عوامل و ساختارها استعداد و توانایی یک جامعه را برای مقاومت خشونت‌پرهیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما مقولات شارپ زمینه و بستر فکری مناسب برای بررسی آن‌ها فراهم نکرده است.^{۱۸۲}

همان‌گونه که مارتین اذعان می‌کند شارپ می‌تواند به درستی جواب دهد که شش منبع قدرت مشتمل بر مهارت و دانش و منابع مادی و انسانی است. مهارت و دانش شامل دانش و تجربه می‌گردد و منابع مادی نیز تکنالوژی را در بر می‌گیرد. منابع انسانی که از نگاه شارپ از جمله منابع قدرت است اگر مقداری بسط داده شود، شامل عامل ساختاری پدرسالاری و بروکراسی نیز می‌گردد. در بحث از توزیع قدرت در نهادهای اجتماعی مستقل، شارپ افق بحث خویش را به بحث و تحقیق از ساختارها از جمله ساختار اقتصادی نزدیک کرده است. اما به باور مارتین مشکل در کانون مدل و تصویری است که از شارپ از قدرت به دست می‌دهد و آن را از سنخ رابطه حاکم/ سرور و رعیت می‌داند اما ساختارها، لوازم و حواشی آن در یک زمینه وسیع‌تر از رابطه حاکم و رعیت قرار دارد. به باور مارتین نظریه شارپ نظر به این که

180. Ibid, p. 150 – 151.

181. Ibid, 2017.

182. Ibid.

بر مقولات شش گانه منابع قدرت استوار است و این که چگونه خروج از رضایت و اطاعت به این منابع آسیب می زند، می تواند گسترش داده شود و به عوامل و ابعادی که در آغاز به آن ها توجه نشده است، سازگار گردد اما با این وجود تصویر کانونی آن، یعنی تصویر ارباب و رعیتی از قدرت، و تحلیل قدرت و ساختارهای آن بر اساس این مدل که جزو ساختار این نظریه شده است، از قلب آن برداشته نمی شود.^{۱۸۳}

به اعتقاد مارتین نظریه قدرت شارپ در مقام عمل به دلیل این که پیچیده نیست از کاربرد عملی بسیار فوق العاده ای برخوردار است و لذا از اهمیت عملی بسیار در مبارزه علیه رژیم های اقتدارگرا و دیکتاتور برخوردار بوده است و می باشد،^{۱۸۴} اما به دلیل همین سادگی این نظریه اولاً از قدرت و توان کم تر در تحلیل ساختار قدرت در جوامع پیچیده که مبتنی بر اقتصاد بازار و نظام های سیاسی دموکراتیک اند برخوردار می باشند.

در واقع نقادی مارتین از نظریه شارپ ناظر به ناتوانی این نظریه از تحلیل قدرت در کشورهای توسعه یافته غربی است. دقیقاً به همین دلیل می توان گفت ناتوانی نظریه مقاومت عاری از خشونت، در مبارزه گروه های طرفدار صلح علیه تولید سلاح های هسته ای (و توسعه علیه جنگ و یا سایر نابرابری های ناشی از سرمایه داری) توسط این گونه از کشورها آن گونه که از کتاب هوارد ریان در نقد این نظریه به دست می آید،^{۱۸۵} شاهد، دلیل و انگیزه انواعی این گونه نقدها به شمار می آید و مارتین نیز به ناتوانی نظریه شارپ در مورد مبارزه علیه تولید سلاح اتمی اشاره می کند و خاطرنشان می کند دلیل این ناتوانی در ساختار اجتماعی این جوامع که متفاوت از ساختار مناسبات حاکم و تبعه است، نهفته است.^{۱۸۶} شاید به همین دلیل نظریه جین شارپ مورد توجه محافل علمی قرار نگرفته است.^{۱۸۷} اما مارتین اهمیت عملی نظریه شارپ را به این دلیل مهم می داند که پردازش این نظریه بر اساس تحلیل های ساختاری ممکن است ظرفیت آن را برای تحلیل قدرت در جوامع گوناگون تقویت کند اما آن چنان پیچیده و مبهم خواهد شد که قابلیت کاربرد عملی آن را در مبارزه با رژیم های اقتدارگرا کاهش می دهد و لذا این پرسش را مطرح می کند که چگونه می توان میان این دو بعد ترکیب کرد، یعنی مدل شارپ را با مدل ساختاری در یک ترکیب عالی تر قرارداد و ابزار فکری جامع تری برای فهم زوایای عمیق قدرت که اهمیت کاربردی نیز داشته باشد ارائه کرد. نهایتاً، مارتین این گونه نتیجه گیری می کند که نظریه شارپ برای به کار بستن در عمل خوب است، اما رهنمودهای ساختاری، برای تحلیل قدرت مفید می باشد؛ یعنی اولی اهمیت کاربردی دارد و دومی اهمیت نظری.^{۱۸۸}

با وجود تحلیل انتقادی مارتین از نظریه شارپ آن گونه که در این بخش به تفصیل توضیح داده شد از حیث نظری، می توان نظریه ای است که هنوز جایگزین ندارد، هم به ابعاد گوناگون موضوع پرداخته است و هم از قدرت تبیین گری خوب حد اقل در انقلاب های ضد دیکتاتوری برخوردار است و هم مشتمل بر اصول عملی و رهنمودکننده است که به نظریه قابلیت تطبیق عملی می دهد، یعنی به خواننده می گوید که در مقام عمل چه می توان کرد. اما با همه این محسنات هنوز نمی توان ادعا کرد که رابطه مستقیم و بلاواسطه میان مقاومت عاری از خشونت و کسب پیروزی بر دیکتاتوری، رژیم های توتالیتار و یا مبتنی بر جنبش اجتماعی ضد لیبرال وجود دارد، چون در این تحقیق که تحقیق نظری است، عوامل و متغیرهای دیگر آن گونه که در بخش بعدی توضیح داده خواهد شد، در یک تحلیل آماری دقیق کنترل نشده است. هم چنین در این نظریه، نقش کمیت مشارکت کنندگان و این که چرا کمیت و تنوع مشارکت کنندگان، موجب پیروزی می شود، توضیح داده نشده است و لذا میان تأکید بر نقش کمیت و کیفیت در نوسان است. هم چنین شارپ در استناد خود به شواهد تاریخی متهم به جانب داری و برخورد گزینشی و تحریف وقایع تاریخی به سود نظریه خویش است. این انتقاد در صورتی قابل رفع است که تحلیل آماری دقیق از موفقیت و شکست این مقاومت های عاری از خشونت به دست داده شود. در بخش بعدی با تحلیل آماری و کنترل عوامل دیگر

183. Ibid.

184. Ibid, p. 2017 & 220

185. Howard Reyan, Critique of Nonviolent Politics, p. 120 – 142.

186. Brian Martin, "Gene Sharp's Theory of Power", ... p. 218.

187. Ibid, p. 220

188. Ibid, p. 220 – 221.

نقش کمیت و علت این که چرا کمیت سبب پیروزی می شود و چگونه عوامل دیگر را به همراه خود می آورد، توضیح داده و روشن تر می کند. هرچند خود آن نظریه نیز با برخی مشکلات دیگر رو به رو شده است که خود سبب رجوع به «رویکرد جامع» شده است. هم چنین باید دید به کمک این تحلیل آماری می توان تأثیر و نقش ساختارها را آن گونه که در نقد تحلیلی مارتین مطالعه کردیم می توانیم در کانون تحلیل آماری قرار داد و یا خیر. در این خصوص فکر می کنم تحلیل آماری با کنترل نقش عوامل ساختاری می تواند این فرضیه را مدلل کند که مقاومت عاری از خشونت فی حد ذاته در ساختارهای گوناگون در صورتی که شرایط موفقیت این نوع از مبارزه از جمله فرمول 3.50 درصد را تکمیل کند می تواند به موفقیت برسد. اما این که در این ساختارهای خاص چگونه می توان برای مثال برای برابری جنسیتی کامل و یا برای امحای سلاح اتمی که تبدیل به یک جنبش فراگیر شود، مبارزه کرد، جواب آن از تحلیل آماری یادشده به دست نمی آید، چون مشکل این است که در این ساختارها مبارزات فراگیر از نوع مبارزات ضد استبدادی و یا ضد استعماری به وجود نمی آید و به یک مسئله همگانی تبدیل نمی شود تا افشار گوناگون جامعه در آن مشارکت کنند.

بخش سوم

مقاومت عاری از خشونت در آزمون تحقیق کمی و مطالعات موردی

مقدمه

همان‌گونه که دیدیم دیدگاه جین شارپ متشکل از سلسله‌ای از ادعاهایی از این قبیل بود که: جنگ، مذاکره و مداخله خارجی نمی‌توانند، منازعات حاد را که شامل عبور یک ملت از دیکتاتوری به دموکراسی، رفع اشغال خارجی و تجزیه می‌گردد، حل کنند. راه مؤثرتر از این‌ها برای یک ملت و قوم در حل این‌گونه از منازعات حاد، مقاومت عاری از خشونت است. او می‌گفت این سنخ از مقاومت، همان‌گونه که شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهند، موفق‌تر از جنگ است. زیرا یک ملت می‌تواند به این وسیله مخالف خود را با هزینه کم‌تر از هزینه‌ای که موفقیت در جنگ نیاز دارد، شکست دهد و هم‌چنین به لحاظ نتیجه و پیامد نیز موفق‌تر از جنگ و خشونت بوده و خواهد بود. شکست دیکتاتوری توسط این نوع از مبارزه بیشتر به دموکراسی پایدار و حل منازعه می‌انجامد تا جنگ. در واقع شارپ مدعی بود که در قیاس با جنگ و خشونت مبارزه عاری از خشونت بطور مشخص چهار امتیاز دارد: (۱) از این طریق یک ملت می‌تواند دیکتاتوری را شکست دهد، اما از طریق جنگ چه گوریلابی و چه منظم نمی‌تواند آن را شکست دهد و یا احتمال موفقیت آن به مراتب کم‌تر از احتمال موفقیت مقاومت خشونت‌پرهیز است، (۲) نسبت به جنگ در زمانی کوتاه‌تر، به نتیجه می‌رسد، (۳) با هزینه انسانی و مالی به مراتب کم‌تر پیروزی و موفقیت به دست می‌آید، (۴) بیشتر از جنگ به دموکراسی پایدار می‌انجامد و ضمناً موجب وابستگی به قدرت‌های خارجی هم نمی‌شود.

اریکا چنووِث^{۱۸۹} استاد دانشگاه هاروارد، در اصل محقق در امور جنگ و تروریسم بوده و باور داشته است تروریسمی که از شیوه‌های انتحاری استفاده می‌کند، در شکست دادن مخالفان خود موفق است؛ گویا خشونت بیشتر موفقیت بیشتر می‌آورد. او دیدگاه شارپ را در طبقه دیدگاه گاندی و لوتر کینگ جای می‌داده است و فکر می‌کرده است که این دیدگاه به دلایل اخلاقی و دینی با جنگ و خشونت مخالفت می‌کند و به این شیوه از مبارزه توصیه می‌کند. لذا می‌گوید وقتی در جریان شرکت در یک کارگاه در دانشگاه کلرادو، متوجه شدم که این دیدگاه نظر به شواهد تاریخی مدعی است که این نوع از مبارزه موفق‌تر از جنگ بوده است و آن را مانند جنگ از سنخ تکنیک و فن می‌داند، برایم مایه تعجب شد و شدیداً نسبت به صحت این ادعا تردید داشتم و در این کارگاه که در واقع برای تبیین و بررسی این دیدگاه تشکیل شده بود، شدیداً آن را به چالش گرفتم و می‌گفتم نمونه‌هایی که شما به آن‌ها استناد می‌کنید، ممکن است «یونیک» باشند، نه «تپیک».^{۱۹۰}

۱۸۹. این بخش، عمدتاً بر اساس پژوهش‌های این محقق برجسته و شناخته شده مقاومت‌های مدنی، سامان یافته است. محقق که به این پرسش پرداخت که مقاومت مدنی چگونه می‌تواند، بدیل استراتژی جنگ و مقاومت مسلحانه باشد. تا کنون دو تحقیق مهم در این موضوع منتشر شده است که عبارتند از:

Erica Chenoweth & Maria Stephan, *Why Civil Resistance Works? The Strategic Logic of Nonviolent Conflict* Columbia University Press, 2011.

Erica Chenoweth, *Civil Resistance: What everyone needs to know*, Oxford University Press, 2021.

منبع اصلی این بخش از کتاب، این دو تحقیق می‌باشد. لذا از ارجاع صفحه به صفحه خودداری شده است و اجزای مهم بحث به فصل‌های این دو کتاب ارجاع داده شده است.

190. Erica Chenoweth, "Why Civil Resistance Works: Nonviolence in the Past and Future", (lecture) in: A Rockefeller-

به همین دلیل به او پیشنهاد تحقیق در این مورد داده می‌شود. وی طرح یک تحقیق را با طرح فرضیه‌های زیر تدوین می‌کند:

۱. شورش خشونت‌آمیز نتیجه‌بخش است، (آرگوین- تافت ۲۰۰۱؛ لیال و ویلسن ۲۰۰۹) خشونت هرچه بیشتر باشد، مؤثرتر است (پایپ، ۲۰۰۵).
 ۲. خشونت به نتیجه نمی‌انجامد و لکن مؤثرتر از عدم خشونت است (ابراهامس، ۲۰۰۶)
 ۳. مقاومت خشونت‌آمیز برای دستیابی به اهداف مشکل و یا شکست دادن مخالف مقتدر، سرکوب‌گر و اقتدارگرا لازم است (تیر و فورمان ۲۰۰۹؛ گودوینگ ۲۰۰۱).
 ۴. چنووث این سه فرضیه را در کنار فرضیه‌ای مطرح می‌کند که جین شارپ و مدافعان نظریه او مطرح می‌کردند. پس فرضیه چهارم این است که:
 ۵. مقاومت عاری از خشونت/ مقاومت مدنی به مراتب بهتر از جنگ، در زمان کم‌تر و با هزینه کم‌تر و با نتایج بهتر در بخش استقرار دموکراسی پایدار نتیجه می‌دهد. در این تحقیق طبیعتاً فرضیه چهارم اصلی و سه تای دیگر، فرضیه‌های بدیل بوده است.
- چنووث مقاومت عاری از خشونت^{۱۹۱} و مقاومت مدنی^{۱۹۲} را معادل هم می‌داند و به جای یکدیگر استعمال می‌کند و می‌گوید مراد او از مقاومت عاری از خشونت عبارت است از استعمال تاکتیک‌ها و تکنیک‌های غیر خشونت‌آمیز گوناگون توسط افراد غیر نظامی غیر مسلح، به منظور ایجاد تغییر سیاسی بدون به کارگرفتن خشونت و یا تهدید به استعمال خشونت فیزیکی علیه مخالف خود. بنابراین، نافرمانی مدنی^{۱۹۳} از تکنیک‌های مهم مقاومت مدنی مبارزه عاری از خشونت است، نه معادل آن.
- همان‌گونه که چنووث توضیح می‌دهد، این چهار فرضیه، محصول چهار دیدگاه مطرح در آن زمان بوده است. فرضیه اول برگرفته از نظریه‌ای است که تروریسم انتحاری را در رسیدن به هدف بسیار مؤثر می‌دانست. رابرت پایپ مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «منطق راهبردی تروریسم انتحاری»^{۱۹۴}. در این مقاله او از این تز دفاع کرده بود که بی‌رحمی و خشونت بیشتر، موفقیت بیشتر و پیروزی به بار می‌آورد. دیدگاه این بود که افزایش حملات مرگ بار، مخصوصاً حملات انتحاری می‌تواند راهبردی دقیق و سنجیده شده برای کسب امتیاز سیاسی و یا پیروزی باشد چیزی که می‌توان آن را به این عبارت تعبیر کرد «بکشید تا پیروز شوید». او این مدعای خود را در کتابی که بعد از مقاله یاد شده تحت عنوان «بمیرید تا پیروز شوید: منطق راهبرد تروریسم انتحاری»^{۱۹۵} نوشته است بسط و گسترش داده است. لذا تروریسم انتحاری را مخصوصاً علیه رژیم دموکراتیک و اشغال خارجی بسیار مؤثر می‌داند.
- ماکس ابراهامس^{۱۹۶} در سال ۲۰۰۶ مقاله‌ای بسیار خوب تحت عنوان «چرا تروریسم کار نمی‌دهد»^{۱۹۷} نوشت. او در این مقاله توضیح می‌دهد که تروریسم واقعاً استراتژی ارتباطی وحشتناک است و مردم را دست‌خوش پریشانی می‌کند و آن‌ها فراموش می‌کنند که شما چه می‌گویید و چه می‌خواهید. توجه آن‌ها فقط به انفجار معطوف می‌گردد و لذا موفق نیستند. اما با این همه او می‌پذیرفت که حملات تروریستی احتمالاً مؤثرتر از روش‌های خشونت‌پرهیز است. چنووث می‌گوید این‌ها دیدگاه مسلط در آن زمان بود، خشونت را دست کم برای رسیدن به اهداف عمده که عبارت بودند از تغییر رژیم، بیرون راندن ارتش اشغالگر خارجی، و یا تجزیه بخشی از یک کشور به منظور

ler & Dickey Center Lecture, <https://youtu.be/EHkzgDOMtYs?si=q0lJCOZOR51jTzrw>.

191. Nonviolence resistance

192. civil resistance

193. Civil disobedience

194. Robert A. Pape, "The Strategic Logic of Suicide Terrorism", American Political Science Review, vol. 97, No. 3 (August 2003), pp.3343 – 361.

195. Robert A. Pape, Dying to Win: The Strategic Logic of Suicide Terrorism, Random House, 2005.

196. Max Abrahams

197. Why Terrorism Does Not Work

دستیابی به حق تعیین سرنوشت ملی، ضرور و لازم می‌دانستند، چون دستیابی به این اهداف، به دلیل این‌که قابل مصالحه و مذاکره نیستند، جز با شکست دادن جانب مقابل به دست نمی‌آید و این شکست دادن فقط از راه جنگ به دست می‌آید. چنووت با توجه به این فرضیه‌ها پرسش‌های زیر را در تحقیق خویش مطرح می‌کند:

۱. کدام یک سابقه مؤثرتر داشته است: مقاومت خشونت‌پرهیز و یا شورش خشونت‌آمیز؟
۲. در چه اوضاع و احوال و تحت چه شرایطی مقاومت عاری از خشونت شکست خورده است و خشونت در آن اوضاع و احوال شانس بهتری داشته است؟
۳. پیامدهای سیاسی درازمدت خشونت و کمپین‌های مقاومت خشونت‌پرهیز چه بوده است؟

به گفته خود چنووت، پرسش‌های تحقیق، در مورد فرضیه اصلی تحقیق، از لحن تردید استفاده کرده بود، یعنی حقیقتاً در مورد آن نوعی شک و تردید قوی در ذهن محقق، یعنی خود وی، وجود داشته است. چنووت و همکار وی ماری استفان کوشیده‌اند، تحقیق شان را از جهات ذیل دقیق، مشخص و آزمون‌پذیر کنند و حتی المقدور هرگونه ابهام را از آن بزدایند:

الف. تعیین حد و حدود فرضیه و موضوع تحقیق:

مدعای این تحقیق^{۱۹۸} این است که مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن به عنوان یک استراتژی، می‌تواند در سه منازعه شدیداً حاد که عبارتند از: تغییر رژیم، اخراج سربازان اشغالگر خارجی از سرزمین خویش و جدایی طلبی، جایگزین جنگ، چه از نوع از منظم و چه از نوع گوریلابی آن شوند، با اتخاذ این استراتژی می‌توان رژیم دیکتاتوری و سرکوب‌گر را تغییر داد، سربازان اشغالگر را اخراج کرد و حتی موفق به کسب استقلال و ایجاد کشور جدید شد. در تغییر رژیم، رفع اشغال و کسب استقلال، مؤثریت این استراتژی اختصاص به نوع رژیم و رفتار آن ندارد. یعنی این‌گونه نیست که این استراتژی فقط در مقابله با رژیم‌های لیبرال، دموکراتیک و یا کم‌تر سرکوب‌گر مؤثر باشد نه در مقابل رژیم‌های دیکتاتور و یا شدیداً سرکوب‌گر که حتی برای سرکوب مخالفان خود متوسل به ژنوساید می‌شوند. بلکه این تحقیق نشان می‌دهد که این استراتژی در مقابله با این دسته از رژیم‌ها که بعضاً حتی متوسل به ژنوساید می‌شوند، مؤثرتر است تا رژیم‌های لیبرال و دموکراتیک. هم‌چنین این استراتژی در به دست آوردن این سه هدف، تابع ساختار و یا فرصت‌های خاص نیستند که فقط در موقعیت‌هایی خاص که ساختار رژیم، تحت تأثیر هر علت ساختاری و یا کدام اتخاذ تصمیمی اشتباه فرصت‌هایی را برای مخالفان خلق می‌کند و رژیم در یک وضعیت آسیب‌پذیر قرار می‌گیرد، این استراتژی مؤثر واقع شود، بلکه این استراتژی ذاتاً و با تکیه بر عاملیت انسانی، بر منابعی از قدرت استوار است که می‌تواند با بسیج گسترده مردم در یک مبارزه منظم، مدیریت و سازماندهی منابع قدرت خویش که همان قدرت مردم است، تغییر لازم را به وجود آورد.^{۱۹۹} هم‌چنین این استراتژی در کسب اهداف یادشده موفق‌تر از جنگ عمل می‌کند و در زمان کوتاه‌تر و با هزینه کم‌تر از آن به سه هدف یادشده می‌رساند. هم‌چنین، نتیجه این استراتژی در برقراری دموکراسی پایدار و سقوط نکردن در جنگ داخلی بهتر و بیشتر از جنگ است. اما جنگ، در صورت پیروزی، بیشتر به استقرار اقتدارگرایی و یا سقوط در چرخه جنگ داخلی، می‌انجامد تا دموکراسی و صلح پایدار. دلیل این‌که چنووت به طور مشخص نقش این استراتژی را برای کسب سه هدف، یعنی تغییر رژیم، اخراج ارتش اشغال‌گر و جدایی طلبی و کسب استقلال، بررسی می‌کند نه اهداف دیگر، به این دلیل است که صاحب نظران عمدتاً جنگ را راه رسیدن به این اهداف می‌شمارند و مدعی‌اند که استراتژی بدیل برای جنگ در این سه گونه منازعه نداریم. این تحقیق مدعی است که استراتژی مؤثرتر و موفق‌تر از جنگ در مورد این سه نوع از منازعه وجود دارد. هرچند که از مقاومت عاری از خشونت می‌توان برای اهداف دیگر نیز استفاده کرد، از گسترش حقوق و آزادی‌های فردی گرفته تا حقوق و امتیازات برای گروه‌های قومی و مذهبی و یا مطالبه استقلال ملی. اما محور اساسی این تحقیق فقط بررسی نقش این نوع از مقاومت در دستیابی به سه هدف یادشده است.

۱۹۸. من در این جا، مدعا، فرضیه و موضوع تحقیق را برای این‌که مراد چنووت را به صورت دقیق بیان کرده‌باشم، به صورت مترادف به کار می‌برم.
199. Erika Chenoweth & Maria Stephan, Why Civil Resistance Works, p. 34.

ب. روش تحقیق: روش تحقیقی که توسط محققان در این تحقیق به کار گرفته شده است، مبتنی است بر مقایسه کمی استراتژی مقاومت عاری از خشونت با جنگ (جنگ منظم و گوریلایی) از حیث موفقیت و شکست در رسیدن به سه هدف یادشده و تحلیل کیفی. این مقایسه مبتنی است بر: (۱) داده‌های آماری وسیع و گسترده در بازه زمانی طولانی از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۶، و چهار مطالعه موردی (case studies)، (۲) تحلیل کیفی و کمی این داده‌ها، در تحلیل کمی جایگاه اجزای گوناگون فرضیه و فرضیه‌های رقیب در نمودار و شاخص‌ها نشان داده می‌شود و به این وسیله صرفاً تعیین می‌شود که کدام استراتژی تا کنون بیشتر موفق بوده است. در تحلیل کیفی این داده‌ها مخصوصاً با توجه به مطالعه‌های موردی به این پرسش مهم پاسخ داده می‌شود، که چرا این استراتژی موفق بوده است و چرا جنگ کم‌تر موفق بوده است، چرا در مواردی این استراتژی موفق نبوده است و چرا جنگ در پاره‌ای موارد موفق بوده است. در واقع به چهار سؤال که یکی اصلی و بقیه فرعی است، پاسخ می‌دهد. به این وسیله در واقع شرایط موفقیت این استراتژی و شکست آن معلوم می‌گردد. یعنی یک الگوی کلی برای موفقیت این استراتژی و شکست آن تعیین می‌گردد. به این وسیله بر اساس این تحقیق شکست و پیروزی این سنخ از مبارزه قابل پیش‌بینی و بیش از پیش آزمون‌پذیر می‌گردد. محققان برای این که تحقیق خود را آزمون پذیر تر کند، شرایط ذیل را نیز در تحقیق خود رعایت کرده اند.

تعیین دقیق مراد از مفاهیم اساسی این تحقیق: محققان کوشیده‌اند مراد خود را از موفقیت و شکست این دو استراتژی تعیین کنند و مهم‌تر اینکه کوشیده‌اند معین کنند معیار و شاخص این که یک مبارزه و منازعه را در دسته جنگ جای دهند و یا در دسته استراتژی عاری از خشونت بوده است، چیست.

نحوه جمع‌آوری داده‌ها: مهم‌ترین نکته در جمع‌آوری داده‌ها کنترل و از میان بردن احتمال تأثیر تمایل محققان در مقام گزینش به سوی گزینش داده‌های خاص (برای مثال تمایل احتمالی محققان به گزینش کمپین‌های موفق‌تر) بوده است.

کنترل نقش متغیرهای رقیب: سنجش تأثیر احتمالی متغیرها و عوامل دیگر در پیدایش نتایج نشان داده شده در گراف‌ها یکی دیگر از راه‌های شناخت بهتر تأثیر مبارزه عاری از خشونت در راستای دستیابی به اهداف است. یعنی ما نمی‌توانیم از جایگاه استراتژی مقاومت عاری از خشونت در گراف‌ها نتیجه بگیریم که مقاومت عاری از خشونت و روش‌های آن، قدرت مردم، اعتراض و مقاومت مدنی آنان به تنهایی، سبب موفقیت بوده و خواهد بود. ممکن است عوامل دیگر در پدید آمدن این نتایج نقش داشته‌اند. محققان این عوامل محتمل را عمدتاً با دقت و توجه به دلایل فرضیه‌های رقیب، شناسایی و آزمایش کرده‌اند که آیا وجود و عدم وجود عوامل یادشده در موفقیت و شکست نقش داشته‌اند و یا خیر. در همین چارچوب دلایلی را که به سود فرضیه‌های رقیب به دست داده شده‌اند، به تفصیل بررسی، نقد و به کمک تحلیل آماری تست کرده و نشان داده‌اند که وجود و عدم این عوامل در موفقیت و شکست تأثیر نداشته است.

به این ترتیب می‌توان گفت روش تحقیق دقیق برای بررسی فرضیه‌های گوناگون و اثبات فرضیه اصلی و اجزای گوناگون آن به دست داده است. لذا این محققان تفاوت اصلی تحقیق خود را با تحقیق‌های دیگر از جمله با نظریه‌پردازی‌های جین شارب و دیگر صاحب‌نظران که در بخش دوم توضیح داده شد، در استفاده از این روش جامع می‌دانند که آن‌را از همه تحقیقات پیشین متمایز کرده است. در واقع وجه مشخص این روش، مقایسه تطبیقی دو استراتژی رقیب و آزمایش هر مدعا بر اساس داده‌ها و شاخص‌هاست که در تحقیقات دیگر دست کم به این پیمانه دیده نمی‌شود. محققان با ذکر جزئیات وجه تمایز تحقیق خود را با تحقیقات پیشین نشان داده‌اند. هدف اساسی این محققان این بوده است که این سنخ از تحقیق در باب استراتژی مقاومت عاری از خشونت، به عنوان استراتژی بدیل برای استراتژی جنگ و خشونت در محراق توجه مطالعات امنیت، قرار گیرد، در واقع همان‌گونه که چنووث به درستی اشاره می‌کند، این نوع از مطالعات اساساً مورد توجه کسانی که محققان و پژوهشگران عرصه امنیت بودند، نبوده‌اند و فکر می‌کرده‌اند که این سنخ از مطالعات صرفاً توسط کسانی انجام می‌شوند که به دلایل اخلاقی و اصول‌گرایانه مخالف جنگ‌اند و به پس‌فیزم^{۲۰۰} باوردارند. در این جا چنووث، به سه نکته مهم در باب این که چرا این سنخ از مطالعات، مخصوصاً استراتژی مقاومت عاری از خشونت مورد توجه دانشمندان علوم سیاسی و مطالعات جنگ و امنیت نبوده است، اشاره می‌کند.

این دلایل، در واقع می‌تواند پاسخ این پرسش را نیز روشن کند که چرا مؤثر دانستن استراتژی مقاومت عاری از خشونت، کم‌تر قابل فهم و قابل باور است.

اما آن سه نکته: (۱) باور به این‌که مقاومت عاری از خشونت در منازعات حاد سه گانه مؤثر تر از جنگ است و یا این‌که اساساً می‌تواند مؤثر باشد، خلاف فهم متعارف است. این نکته‌ای است که تجربه شخصی خود چنووت که پیش از این نقل کردیم، نیز از همین سنخ بوده است و آن را تأیید می‌کند. (۲) میان مطالعات صلح و حل منازعه از یک‌سو و علوم سیاسی و مطالعات جنگ و امنیت از سوی دیگر نوعی تمایز و تفکیک در موضوع مطالعه وجود دارد. مبارزات مدنی به لحاظ استراتژیک از نگاه دانشمندان علوم سیاسی و مطالعات جنگ و امنیت، از سنخ استراتژی مهم برای دفاع و شکست دادن مخالفان مسلح و مقتدر که بر قدرت سرکوب نظامی و امنیتی استوارند، به حساب نمی‌آیند. لذا به مطالعه آن‌ها نمی‌پردازند و طبیعتاً چون مشابهت با روش‌های صلح‌آمیز و صلح‌سازی داشته است، جزو موضوع مطالعات صلح قرار داده شده است و از این منظر به آن نگرسته شده است. (۳) در میان محققان علوم سیاسی، امنیت و جنگ، این باور وجود داشته است کسانی که به دلایل اخلاقی و اصول‌گرایانه با جنگ مخالف اند، استراتژی مقاومت عاری از خشونت، را پیشنهاد می‌کنند، پس طرح این استراتژی ناشی از نوعی سیفیسم است، نه یک نگاه واقع‌گرایانه و علمی. چنووت دلیل این‌که او نیز به این نظریه اهمیت نمی‌داد و نسبت به آن در نخستین مواجهه جدی‌اش در یک کارگاه دانشگاهی در دانشگاه کلرادو از سوی مرکز بین‌المللی منازعه خشونت‌پرهیز این دانشگاه برگزار شده بود، شدیداً از موضع نقد و تردید وارد گفت‌گو شد، تحت تأثیر جو فکری و نظری حاکم بر دیپارتمنت‌های علوم سیاسی و مطالعات جنگ و امنیت بود. به همین دلیل، بعد از تغییر دیدگاه طی بیش از نزدیک به دو دهه مطالعه در مورد استراتژی مقاومت عاری از خشونت، کوشیده است آن را به عنوان یک استراتژی مهم دفاعی و امنیتی در کنار استراتژی جنگ، در حوزه مطالعات امنیت، جای دهد.

در نتیجه این دقت‌ها و کوشش‌ها این تحقیق با این ویژگی‌ها شدیداً از سوی محافل علمی و اکادمیک استقبال شد. هم کتابی که محصول این تحقیق است و هم نویسنده اصلی آن برنده و کاندیدای چندین جایزه معتبر گردید. به گفته خود چنووت اکنون با گذشت یک دهه از نشر این تحقیق، توجه جدی به این‌گونه از تحقیقات از سوی مراکز علمی به عمل آمده است و دامنه این‌گونه از تحقیقات گسترش چشم‌گیر یافته است. او در کانون این تحقیقات قرار دارد و کتابی دوم خود را در سال ۲۰۲۱ در تکمیل این تحقیق منتشر کرده است و در این کتاب به بررسی داده‌های جدید نیز که تا سال ۲۰۱۹ را شامل می‌شود، پرداخته است، که در آن ضمناً به بروز پاره‌ای از مشکلات در این استراتژی در دهه اخیر نیز پرداخته شده است.

خوب است که این تحقیق را در همین چارچوب (چارچوب تحقیق که شامل تحقیق اخیر وی نیز می‌گردد) مرور کنیم.

تعیین مراد از مفاهیم اساسی به کار رفته در تحقیق چنووت و نتایج آن

سه مفهوم در این تحقیق نیازمند تعریف دقیق و یا حداقل تعیین مراد بوده است، چون بدون آن، جمع‌آوری داده‌ها و ارائه شواهد و اقامه دلیل، در پرده‌ای از ابهام و سوگیری قرار می‌گرفته است. این سه مفهوم عبارتند از: تفکیک مقاومت عاری از خشونت از مقاومت خشونت‌آمیز، موفقیت و تفکیک آن از شکست، سوم مقاومت عاری از خشونت.

الف. تفکیک مقاومت عاری از خشونت از مقاومت خشونت‌آمیز: چگونه می‌توانیم کمپین‌های عاری از خشونت و خشونت‌آمیز را از یکدیگر که در نقاط مختلف دنیا طی بیش از ۱۰۰ سال رخ داده اند، از یکدیگر تفکیک کنیم؟ معیار این تفکیک چیست؟ محققان این تحقیق ۳۲۴ مورد کمپین را از هردو گونه که در این بازه زمانی در نقاط مختلف دنیا رخ داده است در دیتابیس خود جمع‌آوری و ثبت کرده اند. دسته‌بندی این کمپین‌ها به دو دسته خشونت‌آمیز و عاری از خشونت بدون در دست داشتن معیار مشخص ممکن نبوده است و بدون تفکیک دقیق و درست این دو دسته تمامی نتایج این تحقیق قابل استناد نبوده اند.

در واقع، تفکیک این دودسته، عملاً نیز مشکل بوده است. چون به گفته محققان به لحاظ تاریخی یافتن کمپینی که خالص خشونت‌آمیز و یا عاری از خشونت بوده باشد، مشکل است. با این همه برای این تفکیک دو معیار به دست داده اند، نخست این‌که تاکتیک‌های عمده و

اصلی در کمپین، عاری از خشونت و یا خشونت‌آمیز بوده باشد، دوم این‌که موفقیت حاصله نتیجه و معلول تاکتیک‌های عمده و اصلی باشد و این رابطه قابل تشخیص باشد و به وضوح بتوان نشان داد که موفقیت نتیجه این سنخ از کمپین بوده است، نه نوع مقابل آن.

محققان با استفاده از این دو معیار به تفکیک کمپین‌های عاری از خشونت از کمپین‌های خشونت‌آمیز پرداخته‌اند. آنان هم‌چنین مراد خود از تاکتیک‌های عاری از خشونت معین کرده‌اند. این تاکتیک‌ها معطوف به نافرمانی از حکومت و عدم همکاری‌اند، لذا در چارچوب قوانین و نهادهای رسمی حکومت به عمل نمی‌آیند بلکه قوانین و نهادهای رسمی را نقض می‌کنند. فقط همراه به خشونت نبوده و به مال، زیرساخت‌ها و جان کسی از جمله مقامات و نیروهای حکومتی آسیب نمی‌زنند، یعنی مرتکب هیچ‌گونه خشونت فیزیکی نمی‌شوند. اما این‌که چگونه می‌توان تشخیص داد که در یک کمپین برای مثال در انقلاب ایران سقوط شاه نتیجه مبارزات خشونت‌پرهیز بوده است نه مبارزه مسلحانه گروه‌های چریکی فدائیان و مجاهدین خلق و مانند آن؟ این پرسش مهم را این‌گونه جواب داده‌اند که اولاً تاکتیک‌های خشونت‌آمیز در برابر تاکتیک‌های اصلی و عمده، موردی‌اند که به ندرت، گاه و بیگاه، رخ می‌دهد. ثانیاً توسط نیروهای حاشیه‌ای و فرعی انجام می‌شوند. یعنی اعمال خشونت‌بار توسط جریان‌های اصلی انجام نمی‌شوند و به لحاظ کمیت نیز اندک‌اند و یا این‌که اگر مانند نمونه‌ای افریقایی جنوبی توسط جریان اصلی مثلاً کنگره ملی افریقا انجام می‌شد، در یک مقطع زمانی دیگر و پیش از دوره مبارزات عاری از خشونت، انجام می‌شده است. بنابراین، مبارزات خشونت‌آمیز در انقلاب‌های عاری از خشونت، اولاً جزو تاکتیک‌های اصلی و عمده در انقلاب نیستند، اندک و کم تعدادند و ثانیاً یا توسط گروه‌هایی که در حاشیه جریان اصلی قرار دارند، انجام می‌شوند و احیاناً حتی در مخالفت با جریان اصلی قرار دارند و یا در زمانی دیگر به غیر از زمان مبارزات عاری از خشونت به وقوع پیوسته است، یعنی یا به لحاظ اجتماعی قابل تفکیک‌اند و یا به لحاظ زمانی. به عقیده محققان این تحقیق، خشونت‌هایی که هم‌زمان با مبارزات عاری از خشونت در نمونه‌های تاریخی آن رخ داده‌اند، یا توسط گروه‌های حاشیه‌ای بوده که به لحاظ خط‌مشی معمولاً مخالف جریان اصلی بوده‌اند و یا توسط نیروهای امنیتی رژیم صورت می‌گرفته‌اند تا مبارزان را تحریک به خشونت کنند و مبارزه را به سوی خشونت سوق دهند تا سرکوب‌شان آسان و توجیه پذیر گردد.

ب. مقاومت عاری از خشونت: این مفهوم در تحقیق چنووت، معادل مقاومت مدنی استعمال می‌شود. مراد وی از این مقاومت همان چیزی است که جین شارپ از آن مراد می‌کرد که در واقع از سنخ سرپیچی شدید سیاسی است و بر نافرمانی و عدم همکاری استوار است که در آن از تکنیک‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برای از میان بردن پایه‌ها و ستون‌های قدرت رژیم، به هدف تغییر رژیم، یا اخراج سربازان خارجی و یا کسب استقلال و دست‌یابی به حق تعیین سرنوشت، استفاده می‌کنند. لذا این مبارزات مطابق قانون و در چارچوب سیستم و نهادهای رژیم صورت نمی‌گیرد و از این حیث تفاوتی با جنگ ندارد، جز این‌که در جنگ از خشونت فیزیکی، تخریب زیربناها و صدمه زدن به افراد استفاده می‌شود، اما در این نوع از مبارزه از هرگونه خشونت فیزیکی اجتناب می‌شود و اجتناب از آن جزو اصول مهم این استراتژی است.

ج. موفقیت و شکست: محققان این تحقیق برای تشخیص موفقیت از شکست دو معیار را برگزیده‌اند: نخست این‌که کمپین به هدف اعلام شده خود که تغییر رژیم، رفع اشغال و تجزیه است در پی یک مبارزه فعال و شدید که اوج آن معمولاً نزدیک به یک سال طول می‌کشد، برسد و دوم این‌که به دست آمدن هدف، معلول و نتیجه این مبارزه باشد و این رابطه علی و معلولی میان نتیجه و مبارزات قابل تشخیص باشد، یعنی بتوان نشان داد که معلول عوامل دیگر نبوده است.

د. تعریف کمپین / کارزار: محققان این تحقیق به پیروی از اکرمان مراد خود را از کمپین نیز به شکل زیر تعیین کرده‌اند: «تعریف ما از کمپین عبارت است از سلسله‌ای از تاکتیک‌های متداوم و مشاهده‌پذیر که به منظور دست‌یابی به هدف سیاسی استفاده می‌شود.» لذا کمپین معمولاً دارای نقطه آغاز و پایان بوده و دارای رهبری بوده و نام دارد و از این حیث با اعتراضات خود جوش و ناگهانی فرق دارد.

اکنون نوبت آن رسیده است که از محققان پرسیم چگونه به نتایج و یافته‌های خود رسیده‌اند و چگونه آنها را اثبات می‌کنند؟

محققان برای پاسخ به این پرسش، طریق زیر را پیموده اند: (۱) اقامه شواهد: شواهد کمی با استفاده از دیتاسیت NAWCO صورت گرفته است تا نشان دهند مبنای نتایج اعلام شده که همه با تعیین در صد مشخص شده است، چیست. (۲) اقامه دلیل بر این که علت این که مقاومت عاری از خشونت موفق بوده است، چیست؟ (۳) به منظور کنترل عوامل دیگر و نشان دادن این که نتایج اعلام شده در این تحقیق ناشی از مقاومت عاری از خشونت بوده است نه عوامل دیگر، نقش عوامل احتمالی دیگر که در فرضیه های رقیب و یا در نقد این تحقیق مطرح و یا قابل طرح بوده است، بررسی و نقد شده است. به عبارت دیگر نقش و تأثیر متغیرهای رقیب کنترل شده است. (۴) مطالعه موردی و تحلیل کیفی/عمقی صورت گرفته است. در این خصوص چهار مورد مطالعه و تحلیل عمیق شده است و با تحلیل عمیق و کیفی این چهار مورد یافته های تحقیق، دلایل اقامه شده و یافته های تحقیق در کنترل متغیرهای رقیب و بررسی فرضیه ها و تبیین های بدیل تأیید گردیده است.

اول. نتایج تحقیق بر اساس تحلیل آماری

مدعا و فرضیه تحقیق را پیش از این توضیح دادیم، اکنون آن را تحت عنوان نتایج و یافته های تحقیق که مبتنی بر آمار است به تفکیک مرور می کنیم:

(۱) مقاومت عاری از خشونت بیش از دو برابر جنگ در شکست دادن حریف و رسیدن به اهداف خود موفق بوده است. مقاومت عاری از خشونت ۴۶ درصد موفق بوده است، اما جنگ فقط در ۲۰ درصد موارد موفق بوده است. البته با این تفاوت که برتری استراتژی مقاومت عاری از خشونت نسبت به جنگ در تغییر رژیم سه چندان است، در اخراج ارتش اشغالگر اندکی بیش از جنگ است، اما در تجزیه یک کشور موفقیت نداشته است. البته استراتژی جنگ نیز در دستیابی به این هدف چندان موفق نبوده است، فقط در یک چهارم موفق بوده است، یعنی از چهار مورد در یک مورد تجزیه یک کشور از طریق جنگ به موفقیت انجامیده است.

(۲) استفاده استراتژی مقاومت عاری از خشونت برای تغییر رژیم، از ۱۹۰۰ به بعد، در مقایسه با جنگ و خشونت، روند صعودی داشته است و در عین حال میزان موفقیت این استراتژی در دستیابی به اهداف خود نیز روند صعودی داشته است. اما جنگ از هردو جهت شاهد یک روند نزولی بوده است.

(۳) این موفقیت، اختصاص به منطقه فرهنگی و تمدنی خاص، نوع رژیم طرف مبارزه نداشته است. بلکه این استراتژی حتی در برابر رژیم هایی که برای سرکوب مخالفان خود، از ژنوساید استفاده می کنند، موفق بوده است.

(۴) هزینه جانی این استراتژی در دستیابی به هدف، ۲۱ بار کم تر از جنگ و خشونت بوده است.

(۵) این استراتژی به طور میانگین، در سه سال به موفقیت رسیده است، در حالی که استراتژی جنگ به طور میانگین، نه سال طول کشیده است تا به موفقیت رسیده است.

(۶) میزان موفقیت کامل این استراتژی در دستیابی به هدف، بیش از پنجاه درصد بوده است، اما میزان موفقیت کامل جنگ و خشونت در دستیابی به هدف، چیزی بیش از بیست درصد بوده است. میزان موفقیت نسبی این استراتژی در دستیابی به هدف، بیش از بیست درصد بوده است. اما میزان شکست این استراتژی در دستیابی به هدف، بیست درصد بوده است، در حالی که میزان شکست خشونت اندکی بیش از شصت درصد بوده است.

موفقیت این استراتژی در تغییر دادن رژیم شصت درصد بوده است، اما خشونت در دستیابی به این هدف در حدود بیست و هفت درصد موفق بوده است. موفقیت این استراتژی مقابله با ارتش اشغالگر در حدود ۲۸ درصد بوده است، اما خشونت در دستیابی به این هدف، در حدود ۲۴ درصد موفق بوده است. در این میان یک نوعی خاص از هدف بوده است که در این دو مقوله نمی گنجد و آن مبارزه با اپارتاید است که در افریقای جنوبی به نتیجه رسید. در این مورد، هرچند طی سه دهه، توسط کنگره ملی افریقا از خشونت استفاده شد

ولی نتیجه‌ای به بار نیامد و سرانجام با استراتژی مقاومت عاری از خشونت به موفقیت رسید. لذا موفقیت در این دسته، به لحاظ تاریخی در انحصار مقاومت عاری از خشونت است.^{۲۰۱}

دوم. تبیین چرایی موفقیت مقاومت عاری از خشونت

چنووث و ماری استیفان در تحقیق خود بر اساس داده‌ها نشان داده‌اند که مقاومت عاری از خشونت بیشتر از جنگ، با هزینه کم‌تر موفق بوده است. اما فهم متعارف این است که جنگ باید مؤثرتر از مبارزه صلح‌آمیز باشد. چنووث نیز به دلیل این که در اصل متخصص مطالعات امنیت و تروریسم بوده است، پا به پای فرضیه اصلی این تحقیق، تمامی دلایل و شواهد فرضیه رقیب را با دقت و قوت تمام مطرح می‌کند و لذا نخست به خوبی توضیح می‌دهد که جنگ از جمله جنگ‌های پارتیزانی، نتایج و تأثیرات ملموس دارد که ممکن است، مقاومت عاری از خشونت نداشته باشد. برای مثال حملات چریکی، در فضای اختناق و خفقان سبب می‌شود که توجه جهان و داخل مملکت به وجود مقاومت و اعتراض جلب شود، هم‌چنین این نوع از مقاومت، همان‌گونه که فرانتس فانون، از رهبران فکری انقلاب الجزایر، گفته بود که احساس همبستگی عمومی به وجود می‌آورد. هم‌چنین برای جوانان که برای هدف عالی و از میان بردن بی‌عدالتی با دلایل دینی و ایدئولوژیک، حاضر به فداکاری و جان‌فشانی‌اند، جذابیت بیشتر دارد. مهم‌تر از همه با این نوع از مبارزه می‌توان مقاومت را در بدترین شرایط در مناطق دور دست، کوهستان‌ها و پناهگاه‌های امن حفظ کرد و زنده نگاه داشت.

اما با همه این‌ها، به گفته چنووث، همان‌گونه که داده‌ها نشان می‌دهند، توسل به خشونت چه در سطح افراد و چه در سطح گروه‌های اجتماعی گوناگون، اندک است. چنووث در این بخش از تحقیق می‌کوشد دو نکته را به خوبی روشن کند. اول این که چرا مشارکت عمومی در مقاومت از عاری خشونت، به لحاظ کمیت گسترده‌تر و متنوع‌تر از جنگ و خشونت است، دوم این که مشارکت گسترده مردم در مقاومت عاری از خشونت واجد چه خصوصیات و ویژگی‌هایی است و چه میکانیزم‌هایی را فعال می‌کند که شانس موفقیت را افزایش می‌دهد. در این جا او به این نکته مهم اشاره می‌کند که اشکال این مشارکت عمومی در مبارزه، فقط در قالب تجمع و اعتراض خیابانی نبوده است، بلکه در اشکال و صورت‌های گوناگون عدم همکاری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌تواند، تحقق پیدا کند. در واقع ایشان با تکیه بر میزان مشارکت عمومی کیفیت و تنوع آن، علت موفقیت‌های تاریخی مبارزات غیر خشونت‌آمیز را توضیح دهد.

الف. مشارکت گسترده مردم در مقاومت عاری از خشونت

چرا در مقاومت عاری از خشونت، برخلاف جنگ، مشارکت گسترده مردم به وجود می‌آید؟

در پاسخ به این پرسش، محققان، نخست تعریف مضیق و سخت‌گیرانه از مشارکت که قابل آزمون باشد، به دست داده است. لذا در تعریف آن می‌نویسند که «ما مشارکت در یک کمپین مقاومت را به عنوان درگیر شدن فعال و قابل مشاهده افراد در یک عمل جمعی، تعریف می‌کنیم»^{۲۰۲} به این وسیله، به گفته آنان می‌توانیم میزان مشارکت را مخصوصاً در اوج آن تخمین بزنیم. برای مثال معلوم کنیم در سه حرکت اعتراضی در سه زمان مختلف در کدام یک بیشترین تعداد شرکت کرده بودند و آن را ملاک میزان مشارکت مردم در مبارزه قرار می‌دهیم. با این معیار همان‌گونه که خود محققان خاطر نشان کرده‌اند، نمی‌توان آن دسته از شیوه‌ها و تکنیک‌هایی از مبارزه را که در خفا و غیرعلنی صورت می‌گیرند، نشان داد. البته این مشکل عیناً در جنگ نیز وجود دارد. محققان این روش را عیناً در مورد تعیین میزان مشارکت در استراتژی رقیب یعنی جنگ نیز به کار می‌برند. آنان در تحقیق خود از ۳۲۳ کمپین‌های مقاومت، توانسته‌اند تعداد حداکثر اعضای شرکت کننده در این کمپین‌ها را در ۲۵۹ مورد با استفاده از منابع متنوع، به گونه‌ای که قابل اعتماد باشند، تعیین کنند، که از این جمله ۸۰ مورد مقاومت عاری از خشونت است و ۱۷۹ مورد آن از نوع مقاومت خشونت‌آمیز بوده است.

201. Erica Chenoweth & Maria Stephan, Why Civil Resistance Works? The Strategic Logic of Nonviolent Conflict Chapter One.

202. Ibid, p. 46.

جواب محققان به پرسش یادشده این است که علت این که در مقاومت عاری از خشونت، مردم بیشتر مشارکت می کنند تا در جنگ، این است که موانع فیزیکی، معلوماتی، ارتباطی و اخلاقی ای مشارکت که در جنگ وجود دارد، در مقاومت عاری از خشونت وجود ندارد. از جمله این که مشارکت در جنگ نیازمند تعهد و وفاداری شدیدتر است. به همین دلیل است که مطابق داده ها، میانگین اعضای فعال جنبش مقاومت عاری از خشونت بیش از ۲۰۰،۰۰۰ نفر بوده اند و در حدود ۱۵۰،۰۰۰ نفر اعضای فعال بیشتر از میانگین اعضای جنبش های چریکی عضو، داشته است.^{۲۰۳} از مطالعه مجموع ۲۵ بزرگترین کمپین ها نتایج زیر به دست می آیند: اول. بیست مورد از بزرگترین کمپین ها غیر خشونت آمیز بوده اند، در حالی که فقط پنج تای از آن ها همراه با خشونت بوده اند. دوم. از ۲۰ کمپین عاری از خشونت چهارده مورد (۷۰ درصد) به موفقیت کامل رسیده اند، در حالی که از پنج کمپین خشونت آمیز فقط دو تای شان (۴۰ درصد) موفق بوده است. پس احتمال موفقیت کمپین های عاری از خشونت بسیار بیشتر از کمپین خشونت آمیز بوده است.^{۲۰۴} این ۲۵ مورد را محققان با ذکر مشخصات مهم در یک جدول مقایسه ای نیز نشان داده است که در جدول زیر ملاحظه می کنید.

محققان در این خصوص مکرر به مطالعات موردی شان مثلاً به انقلاب ایران (۱۹۷۷ - ۱۹۷۹) علیه محمدرضاشاه پهلوی که به گفته آنان از حمایت نظامی و سیاسی امریکا برخوردار بود، ارجاع می دهند و می گویند روند این انقلاب (انقلاب ایران) به خوبی تبیین کننده است. فدائیان و مجاهدین خلق از دهه ۱۹۶۰ تا آخر فقط توانستند چندین هزار نفر جلب کنند. رژیم پهلوی توانست، این گروه های مسلح را درهم بکوبد و شکست دهد. اما انقلاب غیر خشونت آمیز که بین سال های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ ظهور کرد، چندین میلیون مشارکت کننده جلب کرد و تبدیل به اعتراضات و بایکوت ها در سطح ملی شد و همه بخش های جامعه را درگیر انقلاب کرد و به این وسیله اغلب ستون های قدرت و حمایت شاه را دچار فرسایش فزاینده کرد.

شاهد اصلی این مدعا که مبارزات عاری از خشونت به طور مداوم، از ارقام بزرگی از عضویت برخوردار بوده است، مجموعه ای از داده ها است. جدول ۲/۱^{۲۰۵} را ملاحظه کنید.

جدول ۲.۱: ۲۵ نمونه از بزرگترین کارزار مقاومت، ۱۹۰۰ - ۲۰۰۶

(اریکا چنووت و ماریا استفان)

بلندترین میزان (اوج) عضویت و مشارکت	سال ها	محل	هدف	نوع	نتیجه
۴،۵۰۰،۰۰۰	۱۹۳۷ - ۴۵	چین	مبارزه علیه اشغال جاپان	خشونت آمیز	شکست
۲،۰۰۰،۰۰۰	۱۹۷۸ - ۹	ایران	رژیم پهلوی در ایران	خشونت پرهیز	موفقیت
۲،۰۰۰،۰۰۰	۱۹۸۳ - ۸۶	فیلیپین	رژیم مارکوس	خشونت پرهیز	موفقیت
۱،۰۰۰،۰۰۰	۱۹۸۸	برمه	رژیم نظامی	خشونت پرهیز	شکست
۱،۰۰۰،۰۰۰	۲۰۰۶	میکزیک	رژیم کالدرون	خشونت پرهیز	شکست
۱،۰۰۰،۰۰۰	۲۰۰۵	لبنان	نفوذ سوریه	خشونت پرهیز	موفقیت
۱،۰۰۰،۰۰۰	۱۹۹۳ - ۹	نیجیریه	رژیم نظامی	خشونت پرهیز	موفقیت

203. Ibid, p. 47.

204. Ibid, p. 49.

205. Ibid, p. 49.

۱،۰۰۰،۰۰۰	۱۹۸۹	چین	رژیم کمونیست	خشونت پرهیز	شکست
۱،۰۰۰،۰۰۰	۵-۱۹۸۴	برازیل	رژیم نظامی	خشونت پرهیز	موفقیت
۱،۰۰۰،۰۰۰	۸-۱۹۶۷	چین	علیه مائوئیست	خشونت پرهیز	موفقیت
۱،۰۰۰،۰۰۰	۴۹-۱۹۲۲	چین	رژیم ملی گرا	خشونت آمیز	موفقیت
۷۰۰۰۰۰	۱-۱۹۹۰	روسیه	علیه رژیم کمونیست	خشونت پرهیز	موفقیت
۷۰۰۰۰۰	۹-۱۹۸۳	شیلی	رژیم پینوشه	خشونت پرهیز	موفقیت
۵۵۰۰۰۰	۷-۱۹۵۶	چین	رژیم کمونیست	خشونت پرهیز	شکست
۵۰۰۰۰۰	۳-۲۰۰۲	ماداگاسکار	رژیم راتسیراکا	خشونت پرهیز	موفقیت
۵۰۰۰۰۰	۲۰۰۵	اکراین	رژیم کوچما	خشونت پرهیز	موفقیت
۵۰۰۰۰۰	۲۰۰۱	فیلیپین	رژیم استراد	خشونت پرهیز	موفقیت
۵۰۰۰۰۰	۱۹۸۹	چکسلواکیا	رژیم کمونیست	خشونت پرهیز	موفقیت
۵۰۰۰۰۰	۱۹۶۳	یونان	رژیم کارامانلیس	خشونت پرهیز	موفقیت
۴۰۰۰۰۰	۳-۱۹۹۱	ماداگاسکار	رژیم راتسیراکا	خشونت پرهیز	موفقیت
۴۰۰۰۰۰	۱۹۵۳	آلمان شرقی	رژیم کمونیست	خشونت پرهیز	شکست
۴۰۰۰۰۰	۴۵-۱۹۴۱	اتحاد جماهیر شوروی	اشغال نازی	خشونت آمیز	شکست؟ ^{۲۰۶}
۳۴۰۰۰۰	۷۵-۱۹۵۸	ویتنام	اشغال ایالات متحده آمریکا	خشونت آمیز	موفقیت
۳۰۰۰۰۰	۵-۱۹۹۰	نیجریه	رژیم نیجریا	خشونت پرهیز	شکست
۳۰۰۰۰۰	۱۹۴۴	پولند (لهستان)	اشغال نازی	خشونت آمیز	شکست

علت این تفاوت در مشارکت میان دو نوع مبارزه، این است که موانع فیزیکی، معلوماتی و اخلاقی بر سر راه مشاکت در مبارزات عاری از خشونت نسبت به مبارزات خشونت آمیز کم تر است. اکنون نقش هریک از این موانع را در میزان مشارکت، در دو جانب نفی و اثبات در دو نوع مبارزه جداگانه بررسی می کنیم.^{۲۰۷}

مقایسه موانع و چالش های مقاومت خشونت پرهیز و خشونت آمیز

۱. موانع فیزیکی

مشارکت فعال و گسترده در یک کمپین مقاومت، نیازمند سطوح گوناگون از توانایی جسمی است. به هر میزان که در مقاومت افراد با هر سطح از توانایی جسمانی بتوانند در آن شرکت کنند، طبیعتاً امکان مشارکت در آن بیشتر می گردد. به عین ترتیب به هر میزان که احتمال خطر در آن کم تر باشد، احتمال مشارکت افراد در آن بیشتر می گردد. جنگ نیازمند توانایی جسمی قوی است، رزمندگان باید آموزش های رزمی سخت، زندگی طولانی مخفیانه و در مناطق دور دست را تحمل کنند. به همین دلیل گروه اصلی مشارکت کننده در این گونه از مبارزه،

^{۲۰۶}. نگارنده نمی داند اریکا چنووت و ماریا استفان به چه دلیل نتیجه را در این مورد شکست ثبت کرده است.

بیشتر جوانان و مردان هستند. زنان و افراد میان سال به بالا، و هم‌چنین، افراد دیگر که به هردلیلی، توانایی جسمی قوی ندارند، طبیعتاً امکان مشارکت‌شان به دلیل وجود این مانع کم‌تر می‌شود. البته استثنائاتی وجود دارند، اما عمومیت ندارند. موانع فیزیکی تأثیر واضح بر میزان مشارکت این دسته از گروه‌های اجتماعی دارند. هم‌چنین احتمال خطر جانی در جنگ و خشونت از هر جهت نسبت به مقاومت عاری از خشونت بیشتر است. آموزش فنون رزم، استعمال اسلحه و زندگی با همکاران و محیط مسلح و جنگ، در همه این حالات به اشکال گوناگون، احتمال زخمی شدن و کشته شدن حد اقل احتمال ضعیف و غیر قابل توجه نیست. هم‌چنین همکاری مردم محلی با این گروه‌ها برای آنان نیز پر خطر است و ممکن است محل آنان به میدان جنگ علیه این گروه‌ها تبدیل شود که معمولاً منجر به بی‌جایی و آوارگی می‌گردد.

اما این موانع در مقاومت عاری از خشونت و فنون آن به میزان قابل توجه نسبت به جنگ کم‌تر است. چون اولاً از تاکتیک‌هایی که نیازمند استعمال اسلحه و یا هرگونه خشونت باشد، در آن استفاده نمی‌شود و ثانیاً دامنه تنوع تاکتیک‌ها در آن بسیار وسیع است فقط در تجمع و یا راهپیمایی خیابانی خلاصه نمی‌شود، هرگونه تاکتیک که نافرمانی و عدم همکاری را محقق و یا علامت اعتراض باشد، مشارکت در این مبارزه محسوب می‌شود. لذا افراد با هر سطح از سن و سال، با هرجنسیت، و با هر میزان از توانایی جسمانی، می‌توانند در آن شرکت کنند. به همین دلیل امکان مشارکت زنان که نصف جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند در آن زیاد است، امارها و تحقیقات چنووث و همکاران وی نیز نشان می‌دهد که مشارکت زنان در خط مقدم مبارزه در مقاومت عاری از خشونت نسبت به جنگ بسیار چشم‌گیر بوده است و نقش آن در موفقیت این‌گونه از مبارزات نیز بسیار زیاد بوده است. پس در خصوص مشارکت زنان براساس این تحقیق می‌توان گفت که رابطه معنادار میان مقاومت عاری از خشونت و مشارکت زنان در خط مقدم مبارزه وجود دارد و به عین ترتیب، رابطه معنادار میان پیروزی مبارزه و مشارکت زنان در خط مقدم این نوع از مبارزه وجود دارد.

اما این که چرا احتمال خطر برای عموم شرکت کنندگان، در مقاومت عاری از خشونت نسبت به جنگ کم‌تر است دلایل گوناگون دارد: اولاً در این مبارزه نیز نیازمند یک هسته سخت که تعهد قوی به مبارزه داشته باشند، خطر تحمل رنج، شکنجه شدن و اعدام شدن و یا کشته شدن را در میدان اعتراض به جان خریده باشند، هستیم. این هسته‌های قوی و قدرتمند در واقع سپر جان مردم عام می‌شوند و بخشی بزرگ از احتمال خطر را در مورد عموم مشارکت کنندگان کاهش می‌دهند. ثانیاً، هرگونه سرکوب و بی‌رحمی در برابر مردمی که به صورت صلح‌آمیز و بدون خشونت و نفرت اعتراض می‌کنند، اثر معکوس دارد و به گفته جین شارپ جوجیتسوی سیاسی به بار می‌آورد، لذا امکان استفاده از روش قتل عام برای حکومت سرکوب‌گر پر هزینه بوده و محدود است. ثالثاً، چون تاکتیک‌های مبارزه در مقاومت عاری از خشونت، بی‌شمار و متنوع است، قابلیت انعطاف، و امکان تغییر از یک تاکتیک پرخطر به تاکتیک کم‌خطر در آن زیاد است تا اقدامات پرخطر اما مؤثر مانند اشغال مکان مهم و استراتژیک را برای زمانی که مبارزه به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شود، حفظ کند.^{۲۰۸} مقایسه اشغال میدان تیان آن‌من پکن توسط دانشجویان چینی، با مقاومت از طریق اشغال یک مرکز مهم نماد قدرت در دو مرحله در اکوادور توسط معترضان بومی این کشور، در این زمینه بسیار آموزنده است.^{۲۰۹}

۲. مشکلات دسترسی به اطلاعات

دسترسی به اطلاعات در مورد گروه‌های گوریلائی که فعالیت مخفیانه و زیرزمینی دارند، آسان نیست. لذا تشخیص این که تعدادشان چه اندازه است و از چه توانایی‌های بالفعل و بالقوه برخوردارند، برای مردم آسان نیست. لذا اغلب افراد نمی‌توانند، موفقیت، شکست و میزان ریسک شرکت و عضویت در این گروه‌ها را ارزیابی کنند. این ابهام نیز تأثیر مستقیم بر میزان مشارکت مردم در این گونه مبارزات داشته و باعث کاهش مشارکت می‌شود. البته در عین حال نباید نادیده انگاشت که حملات چریکی که با نوعی پروپاگاندا نیز همراه می‌شود، از جذابیت خاص برخوردار است که تاکتیک‌های مقاومت عاری از خشونت ندارد. اما به صورت کل جای خالی دسترسی به اطلاعات را نمی‌گیرد.

208. Ibid, p. 51 – 52.

۲۰۹. مایکل ان. ناگلر، رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت، محمد امین احمدی، ص ۴۶

اما این مانع در مقاومت عاری از خشونت وجود ندارد. چون این نوع از مبارزه بر شفافیت و مشارکت وسیع گروه‌های گوناگون اجتماعی استوار است. می‌توان راجع به هواداران و میزان مشارکت در آن به راحتی معلومات لازم را کسب کرد. هرچند ممکن است در این نوع از مبارزه در اوائل، نوعی کار شبکه‌ای زیرزمینی صورت گیرد. ولی این حالت مقطعی و موردی است. مجاری کسب معلومات و اطلاع‌رسانی در همان آغاز نیز برای نیروهای فعال اجتماعی و سیاسی گسترده است و به تدریج گسترده و علنی‌تر شده می‌رود. کسب این معلومات کمک می‌کنند که میزان احتمال موفقیت کمپین را بتوانیم حدس بزنیم و به پیروزی آن امیدوار شویم. این امید سبب می‌شود که تعداد بیشتر جذب آن شوند و در آن مشارکت کنند. حتی میزان خطر را در مشارکت در تجمعات و راهپیمایی‌ها می‌توان حدس زد، برای مثال وقتی کسی می‌بیند که شش هزار نفر در جایی تجمع کرده‌اند، نوعی احساس امنیت به او دست دهد و ترغیب می‌شود که شرکت کند. افزون بر این که شجاعت افراد شرکت کننده به راحتی در فضای جامعه تکثیر می‌شود و سایه ترس از روان مردم رخت می‌بندد. در واقع این گونه تجمعات و راهپیمایی‌ها نوعی فیس‌تیوال به شمار می‌آیند و باعث مشارکت وسیع می‌شوند که نمونه‌های موفق آن را در صربستان، اکراین، لبنان و مصر دیده‌ایم. در واقع این نوع از تجمعات و مشاهده آن، ترس و وحشت را از میان می‌برد، احساس امنیت برای افراد شرکت کننده به بار می‌آورد و شجاعت را در حد وسیع تکثیر می‌کند.^{۲۱۰}

۳. موانع اخلاقی

جنگ، خشونت و تاکتیک‌های آن بر جرح، قتل دیگران و تخریب زیربناها استوار است. این گونه اعمال هم موانع روانشناختی دارند و هم موانع اخلاقی. اما موانع روانشناختی این است که تحقیقات نشان داده است سربازان تا می‌توانند از تیراندازی مستقیم به سوی جانب مقابل حتی در جنگ خود داری می‌کنند و این خود یک معضل روانشناختی در ارتش‌های مدرن دنیا به حساب می‌آیند و لذا برای حل آن می‌کوشند با آموزش‌های خاص این مانع روانشناختی را در سربازان کاهش دهند و در آنان، توانایی تصمیم‌گیری برکشتن دیگران را به وجود آورند. یافته این تحقیق با تحقیقاتی که به گفته مایکل ان ناگلر در مورد سربازان ارتش امریکا که بعد از بازگشت از جنگ عراق دچار تروما شده است، تأیید می‌گردد. ایشان می‌نویسد از این که خودشان دچار جراحت بدنی و حتی نقص عضو شده‌اند، چندان تروما ندارند و گاهی با شوخی و خنده از جریان مجروح شدن شان یاد می‌کنند، اما به مجرد این که در مورد اعمال خودشان سوال می‌شود، سکوت و غم سنگین آنان را فرا می‌گیرد.^{۲۱۱}

هم چنین توجیه اخلاقی کشتن دیگران آسان نبوده و نیست و نمی‌توان به این سوال جواب داد که آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند و در مواردی بسیار به لحاظ دینی کشتن دیگران، ممنوع به حساب می‌آید، برای مثال در اسلام جنگ دو گروه مسلمان تحت هر عنوانی که باشد، حرام محسوب می‌شود.

اما واضح است که این موانع مهم، اعم از روان‌شناختی، اخلاقی و دینی، در مقاومت عاری از خشونت که بر پرهیز از هرگونه خشونت، مخصوصاً جرح، قتل و تخریب زیربنا استوار است، وجود ندارد. لذا به هر میزان که اخلاقی‌تر و عاری از نفرت بوده و انسانیت جانب مقابل در آن تکریم شود، به همان میزان بر جذابیت معنوی و اخلاقی آن افزوده می‌شود.^{۲۱۲}

۴. مشکل تعهد

گروه‌های جنگی و چریکی میزان تعهد هر داوطلب را امتحان می‌کنند تا مطمئن نشوند که داوطلب از تعهد کامل برخوردار است، وی را در جرگه خود راه نمی‌دهند. چه بسا که بعضی از اعضا و یا افراد داوطلب را به دلیل شک و گمان در مورد میزان وفاداری و تعهد شان می‌کشند. این مشکل از ماهیت مخفیانه این نوع از مبارزه ناشی می‌شود، چون اگر عدم تعهد اشخاص عضو کشف شود، شدیداً سرکوب می‌شوند.

210. Ibid, p. 52 – 53.

۲۱۱. ناگلر، همان، ص، ۵.

212. Ibid, p. 54.

اما این مانع در مقاومت عاری از خشونت به دلیل ماهیت علنی بودن آن و تنوع تکنیک‌های آن، جز در مواردی خاص وجود ندارد. لذا افراد با سطوح متفاوت از تعهد و وفاداری در آن می‌توانند مشارکت کنند. برای مثال پوشیدن و به دست گرفتن نماد اعتراضی خاص، و یا کوبیدن بر تابه و قابلمه (در شیلی) تکبیرها و شعارهای شبانه در ایران و در افغانستان، تاکتیک‌هایی اند که چندان به احراز تعهد و وفاداری نیاز ندارند.

این نوع از مبارزه، به دلیل پایین بودن میزان ریسک و خطر در آن، در صورتی که رژیم از حمایت عمومی برخوردار نباشد، با گسترش مبارزه، سبب جلب آسان و راحت اکثر اقشار جامعه با سطحی اندک از تعهد، در حرکت‌های اعتراضی نمادین می‌شود. مصداق واضح آن به گفته چنووت انقلاب ایران و رژیم شاه است. به گفته او و همکارش استفان «بسیج و حرکت عمومی مردم در خلال انقلاب ایران این نکته را به خوبی مدلل می‌کند. با وجود این که شاه عمیقاً در میان اکثریت جامعه ایران محبوبیت نداشت، بسیاری از شهروندان ایرانی در اعتراضات به صورت فعال شرکت نمی‌کردند تا این که انقلاب حمایت عمومی را به دست آورد، این حمایت فقط زمانی به دست آمد که مبارزه عمومی غیر خشونت‌آمیز، جایگزین اشکال اولیه مقاومت که خشونت‌آمیز بودند، گردید.»^{۲۱۳} مشابه این دینامیک در سایر انقلاب‌ها نیز دیده شده است و دلیل آن این است که مشارکت در این نوع از مبارزه بر خلاف جنگ نه نیازمند تعهد قوی است و نه نیازمند احراز آن. این نوع از مبارزه که نیازمند جذب مشارکت بخش‌های گوناگون جامعه در یک قاعده وسیع و متنوع است، با فعال ساختن این دینامیک این نیاز اساسی خود را برآورده می‌کند.^{۲۱۴}

ب. چرا مشارکت گسترده باعث موفقیت مقاومت عاری از خشونت می‌شود؟

گفتم که کمپین‌های مقاومت عاری از خشونت، می‌تواند تعدادی بزرگ‌تر از مشارکت‌کنندگان فعال را نسبت به مقاومت خشونت‌آمیز جلب کند. اما جواب این پرسش ماند که چرا این مشارکت وسیع موجب موفقیت می‌شود؟ جواب خلاصه این پرسش این است که مشارکت گسترده مردم، سبب می‌شود که حرکت اعتراضی واجد یک سلسله خصوصیات و ویژگی‌هایی شود که قدرت مردم را که منبع اساسی قدرت است، از قوه به فعل می‌آورد و این قدرت متنوع و پیچیده، ستون‌های اساسی قدرت دیکتاتوری را که ریشه در اطاعت و همکاری جامعه از جمله حامیان او دارد، متزلزل و فرسوده ساخته و سرانجام با فشار بیشتر فرومی‌پوشاند. اما چگونه مشارکت وسیع این نتیجه را در پی داشته و دینامیزم آن چیست؟ پاسخ آن را از بررسی ای میکانیزم کیفیت در کنار کمیت می‌توان به دست آورد.

کیفیت مبارزه و کمیت مبارزان

این بدین معناست که تعداد زیاد مشارکت‌کننده مهم است و تحقیقات و نمودارها نشان می‌دهند که میان افزایش تعداد مشارکت‌کننده و موفقیت مبارزه رابطه واضح و معناداری وجود داشته است، اما عدد به خودی خود به تنهایی کافی نبوده و تضمین‌کننده موفقیت نیست، بلکه در کنار عدد، کیفیت مشارکت، مثلاً تنوع مشارکت‌کنندگان، استراتژی و تاکتیک‌هایی که به کار می‌برند نیز مهم است.^{۲۱۵} در واقع ما با تحلیل کیفی دینامیزم تأثیرگذاری عدد مشارکت‌کنندگان، شرایطی را که تحت آن شرایط مبارزه عاری از خشونت می‌تواند، موفق شود، کشف می‌کنیم.

جواب چنووت و همکار او به پرسش یادشده این است که مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن همان‌گونه که موانع مشارکت را کاهش داده و موجب مشارکت وسیع می‌شوند، باعث تنوع در مشارکت نیز می‌شوند. مشارکت وسیع سبب می‌شود، اولاً اقشار و طبقات گوناگون مردم، گروه‌های سنی، دینی، ایدئولوژیک، اصناف، اتحادیه‌های گوناگون کارگری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، اکادمیک و به طور خاص زنان شرکت داشته باشند. ثانیاً این مشارکت وسیع سبب می‌شود، از تکنیک‌های گوناگون و متنوع استفاده شود. استفاده و امکان استفاده از تکنیک‌های متنوع دو نتیجه مهم را در پی دارد؛ نخست این که به اشکال گوناگون، ستون‌های قدرت دیکتاتوری در جامعه دچار

213. Erica Chenoweth & Maria Stephan, Why Civil Resistance Works?... p. 55.

214. Ibid, p. 54 – 56.

215. Ibid, p. 56 – 57.

فرسایش می شوند. برای مثال مشروعیت و اقتدار دیکتاتوری، هم به لحاظ داخلی و هم به لحاظ بین المللی به شدت سقوط می کند. در نتیجه تحریم، نافرمانی و اعتصاب های گوناگون، منابع مالی و عایداتی حکومت به شدت کاهش یافته و دچار بحران مالی و اقتصادی می شود، و ثالثاً مهم تر از همه این که مشارکت وسیع و متنوع سبب ریزش و تغییر موضع در حامیان حکومت، مخصوصاً نیروهای مسلح می گردد، اختلاف و چند دستگی را در میان مقامات بلند پایه و جناح های داخلی آن تشدید می کند. در واقع به وسیله مشارکت وسیع، متنوع و با کیفیت مردم در مبارزه، وفاداری حامیان حکومت دچار فرسایش شدید و تغییرات بنیادین می شود. از جمله نیروهای مسلح، در مواجهه با تجمعات بزرگ و سرنوشت ساز که منجر به سقوط دیکتاتوری می شوند، از اطاعت به فرمان سرکوب مردم خودداری می کنند. در واقع مشارکت صلح آمیز و گسترده مردم در مبارزه سبب می شود که سرکوب آن توسط حکومت سخت شده و موجب افزایش جوجیتسوی سیاسی و دارای اثر معکوس گردد. چون حکومت خود این پیامد را درک می کند و جرأت سرکوب از وی سلب می گردد. یعنی اصولاً عاری از خشونت بودن مبارزه که یک ویژگی کیفی است، مانع روانی قوی که از آن تحت عنوان جوجیتسوی سیاسی و «اثر معکوس» یاد می کنند، به وجود می آورد. این مانع با افزایش کمی مشارکت کنندگان قوی تر و شدیدتر می شود. می توان نقش و اهمیت کمیّت و کیفیت را به شرح زیر صورت بندی کرد و با ذکر جزئیات لازم توضیح داد:

الف. تعداد و تنوع مشارکت کنندگان یعنی کمیّت و کیفیت آن، سبب موارد زیر می شود: (۱) در وفاداری نیروهای مسلح نسبت به رژیم تغییر به وجود آید، (۲) که نتیجه آن از جمله عدم اطاعت از فرمان سرکوب در لحظه های حساس است. این دو پیامد مشارکت وسیع و متنوع ریشه در این واقعیت دارد که از طریق این سنخ از مشارکت، پای شبکه های وسیع رابطه فامیلی، دوستی، آشنایی و انواع دیگر از روابط میان مردم معترض و نیروهای مسلح و پولیس، به میان می آید و این رابطه های فردی سبب می شوند که نیروها از فرمان سرکوب اطاعت نکنند. مطالعه های موردی از جمله در مورد سرنگونی «اسلوبودان میلوشویچ» دیکتاتور صربستان، مشهور به قصاب بالکان تأثیر این شبکه ارتباطی را میان مردم و پولیس بر خودداری آنان از سرکوب به خوبی نشان می دهد. سوم (۳)، عاری از خشونت بودن مبارزه، سبب می شود که سرکوب آن برای رژیم پرهزینه باشد، چون نمی تواند آن را توجیه کند. لذا سرکوب اثر معکوس برجای می گذارد و سبب می شود بر میزان مخالفت ها افزوده شود و تعداد بیشتری در میان مردم و حامیان حکومت تغییر موضع دهند. این ویژگی به هر میزان که تعداد مشارکت کننده و تنوع آن افزایش یابد، شدت می یابد و به همان میزان سبب می شود که مانع روانی مهم بر سر راه سرکوب به وجود آید.

البته این بدان معنا نیست که رژیم ها، سرکوب نمی کنند. بوده اند رژیم هایی که اقدام به سرکوب جمعی معترضان و کشتار گروهی آنان کرده اند، برای مثال رژیم شاه ایران در ۱۳۵۷ در یک مورد بر جمعیت معترض غیر مسلح آتش گشود و دست کم در یک روز و در یک تجمع بیش از صد نفر را کشت، (مطابق روایت این کتاب که در بخش انقلاب ایران ذکر شده است) اما این کشتار برعکس، علیه رژیم تمام شد. عیناً این گونه قتل عام توسط ارتش بریتانیا در هند در جلیان والا باغ^{۲۱۶} (باغ جلیان والا) واقع در امریتسار^{۲۱۷}/امریتسر (۱۳) اپریل ۱۹۱۹) و توسط پولیس حکومت استعماری این کشور و در بازار قصه خوانی پشاور (۲۳) اپریل ۱۹۳۰ اتفاق افتاد. در مورد اول، ۵۰ سرباز بدون اخطار قبلی، به مدت ده دقیقه بدون وقفه بریک جمعیت چندین هزار نفری در داخل یک چار دیواری که فقط یک راه خروجی برای فرار داشتند، مستقیم آتش کشودند در نتیجه مطابق اعلان کمیسیون بریتانیایی ۳۷۹ نفر کشته شدند، اما برآورد هندی ها این بود که بیش از ۱۵۰۰ نفر کشته شدند.^{۲۱۸} در مورد دوم نیز چند صد نفر از پیروان گاندی و خان عبدالغفار خان را کشتند^{۲۱۹}، اما مردم هند مرعوب نشدند

216. Jallianwalabagh

217. Amritsar

218. Peter Ackerman & Jack Duvall, A Force Powerful, p. 74.

۲۱۹. به گفته مایکل ان ناگلر، به نقل از جین شارپ حمله نیروی امنیتی بریتانیا بر مبارزان خدایی خدمت گار در بازار قصه خوانی پشاور بی رحمانه تر از حمله بر تجمع امریتسار بوده است، هر چند به گفته او، هنوز شمار دقیق کشته شدگان مشخص نشده است. منبع: درس گفتارهای ناگلر در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، که تحت عنوان صلح و حل منازعه ارائه می کند، ایشان یکی از جلسات درس خود (درس ۱۴) را فقط به مبارزات خان عبدالغفار خان اختصاص داده است و در آن می گوید که مبارزات خان و ارتش خدایی خدمت گار چهار اسطوره را در مورد مقاومت عاری از خشونت باطل کرده است. رجوع کنید به:

Nagler, Michael N. Peace and Conflict Studies 164A: Introduction to Nonviolence (Lectures in California Universi-

و این کشتارها به ضد خود رژیم تبدیل شدند. لذا حکومت‌ها نوعاً از دست زدن به قتل عام معترضان خودداری می‌کنند. حتی شواهد نشان می‌دهد که حکومت‌هایی ژنوسایدی نیز در برابر این گونه اعتراضات، قتل عام را یک ریسک شدید می‌دانند و به آن متوسل نمی‌شوند. این اثر در صورتی بر این مبارزات مترتب است که با خشونت و بی‌رحمی مبارزان آلوده نشود؛ چون در این صورت سرکوب اعتراض خشونت‌آمیز کم و بیش از توجیه اخلاقی برخوردار می‌شود و محتمل است به بهانه‌ای جلوگیری از خشونت، شدیداً سرکوب گردد. در واقع به این ترتیب در نتیجه مشارکت وسیع و متنوع مردم یکی از پایه‌های اساسی قدرت حکومت، که قدرت سرکوب و مجازات است، هم مشروعیت خود را و هم مؤثریت و حتی ظرفیت و توانایی مادی خود را از دست می‌دهد.

ب. پایه‌های اقتصادی و سیاسی قدرت حکومت شدیداً متزلزل می‌گردد. تحریم‌ها، اعتصاب و نافرمانی و عدم همکاری اقشار گوناگون جامعه، سبب می‌شود، شهرگ حیاتی اقتصادی رژیم تحت فشار شدید و فزاینده قرار گیرد. اعتصاب کارکنان صنعت نفت در انقلاب ایران (۱۹۷۸) کمر رژیم شاه را به لحاظ اقتصادی شکست. در آفریقای جنوبی گزینه ایجاد تغییر در وفاداری پولیس به رژیم اپارتاید، موفق نبود، چون میان پولیس و معترضان سیاه پوست، رابطه خویشاوندی و نژادی وجود نداشت، لذا جبهه متحد برای دموکراسی به تحریم وسیع خرید کالاهای شرکت‌هایی آفریقای جنوبی که در ملکیت سفید پوستان بودند و اعتصاب کارگری روی آوردند. این سیاست سبب شد که صاحبان کار و سرمایه اقلیت سفید که حامی رژیم اپارتاید بودند بر حکومت فشار آورند که جهت حل مشکل اپارتاید تن به مذاکره دهد. البته در کنار این عامل، این رژیم، مورد تحریم بین‌المللی از جمله تحریم شرکت‌های چند ملیتی نیز قرار گرفت که روی هم رفته فشار اقتصادی را بر حکومت اپارتاید مضاعف کرد که در نتیجه چاره‌ای جز قبول مذاکره از موضع برابر با کنگره ملی آفریقای جنوبی، برایش باقی نماند. البته تحریم بین‌المللی ناشی از فشار داخلی به طور خاص ناشی از تحریم شرکت‌های حامی رژیم توسط مردم و ناشی از حمایت بین‌المللی از مبارزه بود. یعنی در این جا ما شاهد نوعی فعال شدن چندین دینامیزم، از جمله حمایت بین‌المللی، هستیم که بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، و نتیجه خاصی را که تمام‌کننده است به بار می‌آورند.^{۲۲۰}

ج. هم‌چنین مشارکت وسیع از حکومت و ایدئولوژی آن مشروعیت‌زدایی می‌کند. بارها گفتیم که مشارکت و مقاومت وسیع، معمولاً همراه است با این‌که گروه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، مذهبی و قومی در مبارزه شرکت کنند و هم معمولاً استفاده از تکنیک‌های متنوع انواع گوناگون نافرمانی و عدم همکاری مردم را محقق می‌کنند. نتیجه این نافرمانی و عدم همکاری وسیع و متنوع، مشروعیت‌زدایی از حکومت و از میان بردن اقتدار آن است. این مشروعیت‌زدایی و سلب اقتدار به انحای گوناگون ممکن است، رخ دهد. از جمله قویا از ایدئولوژی حکومت که به کمک آن حکومت خود را توجیه می‌کند، زیر تیغ نقد برده و از آن مشروعیت‌زدایی می‌کنند. به این وسیله اقتدار سیاسی حکومت در داخل فرو می‌ریزد. به عین ترتیب مشروعیت بین‌المللی آن نیز فرو می‌ریزد. تجربه نشان داده است، بلوک قدرتمند لیبرال دموکراسی از رژیم‌های استبدادی تحت حمایت خود در برابر اعتراض دموکراسی‌خواهانه حمایت نکرده‌اند و پشت آنها را خالی کرده‌اند و لذا این رژیم‌ها به سرعت سقوط کرده‌اند. اما رژیم‌های سرکوب‌گر دیگر را تحت تحریم‌ها و فشارهای گوناگون قرار داده‌اند. این فشارها مهم بوده‌اند و می‌توانند نقش مهم در سقوط دیکتاتوری‌ها در برابر قیام مردم ایفا کنند. راجع به نقش کمک‌ها جداگانه بحث خواهیم کرد.

د. مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های متنوع و مشارکت گسترده سبب می‌شود که مقاومت از انعطاف لازم و فوق‌العاده برخوردار شود. این قدرت انعطاف سبب می‌شود، که مبارزان از خطر سرکوب با تغییر تاکتیک و غیر متمرکز کردن مبارزه و تنوع بخشیدن به آن فرار کنند و بعد از این‌که قدرت و قوای رژیم را به تحلیل بردند از شیوه‌های تهاجمی‌تر و متمرکزتر از قبیل اشغال مراکز مهم و تجمعات بزرگ، استفاده می‌کنند.

ty) <https://mettacenter.org>

۲۲۰. برای مطالعه یک گزارش جامع و دقیق از مبارزات مردم در آفریقای جنوبی منبع ذیل مفید و روشنگر خواهد بود:

Peter Ackerman and Jack Duvall, A Force More Powerful; A Century of Nonviolent Conflict, Chapter Nine, South Africa: Campaign Against Apartheid, P. 335 – 368.

به این ترتیب می توان عوامل موفقیت را در چند چیز خلاصه کرد:

(۱) مشارکت گسترده به لحاظ کمی که حد اقل «سه و نیم در صد» کل جمعیت باشد، و (۲) به لحاظ کیفی بسیار متنوع باشد و (۳) اصل رفتاری ای عدم خشونت را حفظ کند.

در این جا نیز چنووث به منظور مقایسه دو استراتژی رقیب نقش و کارکرد هر کدام را ذیل اجبار، انعطاف، کمک بین المللی و ... بررسی مقایسه ای کرده است که هم برای فهم این دینامیزم و هم برای کنترل عوامل مخالف و متغیرهای رقیب بسیار مفید است. لذا آن را مرور می کنیم.^{۲۲۱}

نیروی اجبار

مطابق تصور عمومی، برخی از محققان جنگ و تروریسم، جنگ را وسیله مؤثرتر از مبارزه مدنی برای ایجاد تغییر در یک نظام دیکتاتوری قدرتمند می دانند. برای مثال مکس ابرامس که همکار چنووث بوده است در تابستان ۲۰۰۶ مقاله تحقیقی ای تحت عنوان این که «چرا تروریسم کار می دهد» می نویسد. او فهرستی مستند از تمامی گروه های تروریستی جهان فراهم می کند. یافته پژوهش او این بوده است که فقط هفت درصد این گروه ها در دست یابی به اهداف شان موفق بوده اند. سپس این پرسش را مطرح کرده است که پس چرا بسامد تشکیل و فعالیت این گروه ها زیاد است؟ در جواب گفته است، شاید دلیل اش این باشد که همین هفت در صد هنوز هم مؤثریت شان بسیار بیشتر از مؤثریت روش های مقاومت عاری از خشونت بوده است.^{۲۲۲} علت اساسی این تصور و برداشت این است که جنگ از نیروی اجبار مستقیم و قابل مشاهده که حس می شود، برخوردار است. جنگ مستقیماً ضربه می زند، می کشد، زخمی می کند و زیر بناها را تخریب می کند، در صورتی که حکومت نتواند سرکوب کند، اعمال حاکمیت و تطبیق/ انفاذ قانون را توسط حکومت، با مشکل مواجه می کند و حکومت را ناکارآمد و غیر مؤثر می سازد و این ناتوانی در تطبیق قانون، اعمال حاکمیت و تأمین امنیت، باعث عدم مشروعیت حکومت می شود. چیزی که طالبان در جنگ بیست ساله شان موفق به انجام آن شدند. افزون، براین، این سنخ از جنگ ها همان گونه که در انقلاب ایران البته پیش از سال ۱۹۷۷، در تیمور شرقی و در آفریقای جنوبی از دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۸۰ شاهد آن بودیم، سبب می شود، پرچم مخالفت و مقاومت از طریق انعکاس آن در رسانه ها زنده نگه داشته شود.

اما با همه این خصوصیات که برای جنگ شمرده شد، چنووث که خود از متخصصان امنیت و تروریسم است، این دلایل را جزء به جزء نقد می کند و می گوید، این که جنگ و حملات چریکی می توانند اختلال سیاسی ایجاد کنند، درست است، اما ایجاد اختلال سیاسی لزوماً معادل پیروزی نیست، لذا در تمامی نمونه های یاد شده - به جز نمونه افغانستان و طالبان - جنگ های چریکی به موفقیت نرسیدند بلکه، برای مثال در نمونه ایران، با موفقیت تمام عیار توسط رژیم پهلوی سرکوب شدند، مبارزات مردم در این نمونه ها محصول مقاومت مدنی گسترده بود که بعد از شکست و یا ناکام بودن جنگ به وقوع پیوست. اما در آفریقای جنوبی جنگ چریکی به طور کامل مانند نمونه ایران شکست نخورده بود، چون جنگ جویان کنگره ملی آفریقا که تحت رهبری نلسون ماندلا بود، پناهگاه خارجی داشتند و به لحاظ مالی و تسلیحاتی مورد حمایت بلوک شرق و کشورهای چون کوبای فیدل کاسترو و لیبی سرهنگ قذافی بودند.^{۲۲۳} اما جنگ شان دچار یک بن بست و ناکامی مایوس کننده قرار گرفته بود. جنبش مردمی متشکل از صدها اتحادیه و انجمن تحت عنوان جبهه متحد برای دموکراسی که توسط برخی از رهبران کنگره مدیریت می شد، توانست فشار و اجبار لازم را بر رژیم آپارتاید وارد کند، تا رژیم مجبور شد نلسون ماندلا

221. Erica Chenoweth & Maryia Stephan, Why Civil Resistance Works?... P. 56 - 58

222. Erica Chenoweth, "Why Civil Resistance Works: Nonviolence in the Past and Future", (lecture) in: A Rockefeller & Dickey Center Lecture, <https://youtu.be/EHkzgDOMtYs?si=q0lJCOZOR51jTzrw>.

۲۲۳. مبارزه اکثریت سیاه پوست آفریقای جنوبی با آپارتاید، تاریخ طولانی و مملو از فراز و فرود دارد، در منبع ذیل مخصوصاً از حیث این که چگونه می توان آن را نمودی از قدرت مردم به عنوان قدرت برتر نامید، به صورت مستند گزارش و تحلیل شده است.

Peter Ackerman and Jack Duvall, A force More Powerful: A Century of Non-violent Conflict, (Chapter Nine: South Africa: Campaign against Apartheid) p. 335 - 367.

را از زندان آزاد کند و به مذاکره معنا دار و برابر با وی تن دردهد. در واقع مقاومت عاری از خشونت از طریق دینامیزم‌های اجتماعی و مردمی خود، میزانی از قدرت مردمی به وجود می‌آورد که می‌تواند منابع و ستون‌های اصلی و کلیدی قدرت دیکتاتوری را از جهت سیاسی، اقتصادی و نظامی متلاشی کند. مطالعه دقیق و کامل نمونه آفریقایی جنوبی و ایران می‌تواند به فهم این مطلب و مقایسه قدرت و اجبار ناشی از جنگ، با قدرت و اجبار ناشی از مقاومت عاری از خشونت، کمک کند. به گفته چنووت یکی دیگر از مزیت‌های مهم مقاومت عاری از خشونت نسبت به جنگ این است که مقاومت عاری از خشونت در صورتی که استراتژی جامع داشته باشد، می‌تواند برای حامیان و ستون‌های قدرت دیکتاتور جذابیت داشته باشد و آن‌ها را نسبت به آینده مشترک مطمئن کند و لذا موجب تغییر در وفاداری و تشدید شکاف‌های داخلی در ستون‌های قدرت دیکتاتوری می‌شود. چیزی که در آفریقایی جنوبی، شیلی و کشورهای اروپای شرقی رخ داد. اما جنگ ستون‌های قدرت دیکتاتوری را منسجم‌تر و در دفاع از نظام‌شان سرسخت‌تر می‌کند. چون برای خود با جنگ‌جویان آینده مشترک نمی‌بینند و آن را در چارچوب برد و باخت مطلق ارزیابی می‌کنند. دقیقاً به همین دلیل، چنووت استفاده هم‌زمان از دو تکنیک خشونت و عدم خشونت را مفید نمی‌داند. (اما بعضی از محققان استدلال کرده‌اند که استفاده از دوروش سبب می‌شود که حکومت از ترس رادیکال نشدن نهضت، در مورد مقاومت عدم خشونت مدارا می‌کند و می‌کوشد، جناح رادیکال را منزوی کند، این سیاست فرصت بیشتر برای مبارزات خشونت‌پرهیز ایجاد می‌کند.)، چون اولاً در اغلب موارد در مقام سرکوب جنبش اعتراضی انقلابی میان این دو طیف تفکیک نمی‌کنند، بلکه خشونت یک جناح توجیه خوب برای سرکوب همه را فراهم می‌کند و دوم این‌که خشونت در هر شکل آن صفوف حامیان را که ستون‌های قدرت دیکتاتوری هستند، متحد می‌کند، چون تصویری بازی برد و باخت در ذهن‌شان مجسم می‌شود. البته این ویژگی در مبارزاتی که از عدم خشونت صرفاً به عنوان یک تکنیک استفاده می‌کنند و باور به عدم نفرت، انسانیت و سرنوشت مشترک ندارند و شیدایا از مخالفان خود انسانیت‌زدایی و تولید نفرت می‌کنند و یا بر ایدئولوژی رادیکال که اعتقاد قوی به دموکراسی لیبرال و آزادی ندارند نیز وجود دارد و لذا در صورت پیروزی هم به دموکراسی نمی‌رسد. وجه غالب مبارزه ایرانیان در گذشته و حال از این سنخ بوده است. لذا ایرانیان پیش از هرنقلاهی دیگر به اصلاح فرهنگ سیاسی خود و به طوری خاص به پیروی از نلسون ماندلا (که کشف حقیقت، اعتراف و بخشش را جایگزین انتقام کرد) نیاز دارند و اگر نه فقط یک استبداد بی‌رحم‌تر را جایگزین استبداد قبلی می‌کنند. برای مثال ناسیونالیسم راست افراطی را با نمادهای باستانی نه چندان واقعی آن، جایگزین استبداد مذهبی خواهند کرد.^{۲۲۴}

تغییر وفاداری

یکی از میکانیزم‌های مهم فروپاشی، ایجاد تغییر در وفاداری مردم، نخبگان فکری، سیاسی، اقتصادی، گروه‌های ذینفع و نظامیان است. از نگاه چنووت و همکارش، گویا جنگ در تغییر این وفاداری‌ها از حکومت به جنبش چریکی چندان موفق نبوده است. اما جنبش مدنی دارای استراتژی واضح و مدون، در صورتی که موفق به جذب مشارکت وسیع شود، وفاداری نخبگان اقتصادی و سیاسی در حکومت و مهم‌تر از همه تغییر در وفاداری نظامیان و پولیس را به دلیل پیوندهای گوناگون عاطفی و اقتصادی میان مردم از یک‌سو، نخبگان و نظامیان از سوی دیگر، سرعت و شدت می‌بخشد. پیش از این علت و نمونه‌های تاریخی آن توضیح داده شد. هم‌چنین نافرمانی و عدم همکاری مردم، سبب می‌شود، حکومت مالیات کم‌تر به دست آورد. در نتیجه نمی‌تواند معاش و امتیازات نظامیان و پولیس خویش را پرداخت کند. این وضعیت نیز موجب تغییر در وفاداری نظامیان و پولیس می‌شود.^{۲۲۵}

اثر معکوس / جوجیتسوی سیاسی

حکومت مستقر، سرکوب مقاومت خشونت‌آمیز را به آسانی می‌تواند هم برای افکار جهان و هم برای مردم کشور خود توجیه کند و لذا موجب اثر معکوس (یا همان جوجیتسوی سیاسی) نمی‌شود. اما به گفته چنووت تحقیقات نشان می‌دهد که سرکوب مقاومت عاری از خشونت و صلح‌آمیز که به معنای کشتن افراد ملکی به جرم اعتراض است، شدیداً اثر برعکس علیه سرکوب‌گران هم در سطح داخلی و هم

224. Erica Chenoweth, ... Why Civil Resistance Works?... p. 59 – 63.

225. Ibid, p. 63 – 67.

در سطح بین المللی از خود برجای می گذارد. در داخل موجب تغییر در وفاداری ها می گردد و احتمال موفقیت آن را بیست و دو درصد افزایش می دهد. در سطح بین المللی موجب حمایت از جنبش و اعمال تحریم که حداقل آن تحریم دیپلماتیک است، می گردد. این روند به تدریج ستون های قدرت حامی دیکتاتوری را دچار فرسایش کرده و در معرض فروپاشی قرار می دهد. چنووث می افزاید، یافته ها نشان می دهند اثر معکوس داشتن (backfire) مهم ترین میکانیسمی است که از طریق آن، کمپین های خشونت پرهیز موفقیت به دست می آورند.^{۲۲۶}

حمایت خارجی و بین المللی

در مورد حمایت خارجی و بین المللی و نقش آن در پیروزی و شکست، چنووث و همکارش به یک الگوی کلی و قابل پیش بینی دست نیافته اند. لیکن یافته های آنان نشان می دهند که چهل درصد جنگ ها به حمایت مالی، نظامی و پناهگاه امن در خارج متکی بوده اند. مطابق مدل به دست داده شده در جدول ۲/۳ با کنترل متغیرهای دیگر و صرفاً متغیر کمپین مقاومت خشونت آمیز احتمال این که بتواند کمک و حمایت مادی ممالک خارجی را به دست آورد، چهل درصد است.^{۲۲۷} گاهی در نتیجه این حمایت ها برای مثال جنگ افغانستان مقابل شوروی سابق به موفقیت رسیده اند. اما حمایت خارجی یک منبع مطمئن برای جنبش چریکی نبوده است، چون همواره قابل معامله است.

اما ۹۰ درصد جنبش های مدنی عاری از خشونت، متکی به حمایت خارجی نبوده اند. فقط ۱۰ درصد این جنبش ها، حمایت مالی شده اند. با این همه این جنبش ها در جلب حمایت سیاسی، مخصوصاً حمایت جامعه مدنی جهانی بیشتر موفق بوده اند. مطابق یافته های چنووث، این جنبش ها ۷۰ درصد محتمل است که موفق به جلب تحریم دیپلماتیک رژیم از سوی کشورهای جهان شوند. در مورد آفریقای جنوبی حمایت بین المللی در چارچوب تحریم اقتصادی موجب پیروزی جنبش شد. به همین دلیل می گویند اگر برمه توسط چین و روسیه و زیمبابوه توسط آفریقای جنوبی تحریم شوند، جنبش های دموکراسی خواه در این کشورها موفق می شوند. لیکن در مورد تحریم اقتصادی همیشه این مشکل وجود داشته است که موجب می شود مردم بیشتر آسیب ببینند، تا دیکتاتور.

حمایت خارجی خطر بی اعتمادی داخلی را در مورد جنبش ها در پی داشته و دارد و وابستگی به حمایت خارجی سبب می شود که با قطع حمایت خارجی به آسانی شکست بخورند و این که جنبش های مدنی پیروز در ۹۰ درصد متکی به حمایت مالی خارجی نبوده اند، نقطه قوت این تکنیک، یعنی مقاومت مدنی عاری از خشونت است.^{۲۲۸}

ابداع و تنوع در تاکتیک ها

تنوع تاکتیک و ظرفیت ابداع تاکتیک های جدید و مورد نیاز، و تغییر در تاکتیک، به منظور ایجاد انعطاف و قابلیت تطبیق با وضعیت، میکانیسم های مهم برای هردو نوع از مبارزه دانسته شده است و در هردو نوع از مبارزه شاهد تنوع در تاکتیک، ابداع تاکتیک های جدید و تغییر در تاکتیک بوده ایم. برای مثال چنووث و همکارش به طالبان مثال می زند که چگونه از جنگ مستقیم و رو در رو به جنگ غیرمتمرکز و با استفاده از بمب های دست ساز و به تعبیر رایج در افغانستان از شبکه های زرد روی آوردند. (البته در مورد تاکتیک های طالبان مختصصان جنگ و تروریسم نظر دهند و اگر مطالعه جدی نشده است، مطالعه شود. به نظر این جانب به عنوان یک شهروند افغانستان، ویرانگرترین و شاید مؤثرترین تاکتیک طالبان در جنگ، حملات انتحاری بی رحمانه بود. طالبان دقیقاً از این استراتژی بهره بردند که بکش تا پیروز شوی و یا شکست بدهی). اما پرسش این است که کدام یک از دو استراتژی از ظرفیت بیشتر برای به کارگرفتن این دو میکانیسم (تنوع و تغییر) برخوردار است.

به گفته چنووث، مقاومت عاری از خشونت به دلایل ذیل از ظرفیت به مراتب بیشتر از جنگ در کاربرد این میکانیسم ها برخوردار است:

226. Ibid, p. 68 – 71.

227. Ibid, p. 73.

228. Ibid, p. 71 – 74.

(۱) در جذب حداکثری طبقات و گروه‌های گوناگون مردم، موفق‌تر است، (۲) ذاتاً از ظرفیت قوی تنوع در تکنیک و ابداع تکنیک‌های جدید برخوردار است، (۳) ایجاد تغییر در تاکتیک در این نوع از مبارزه آسان‌تر است. برای مثال مبارزان، به آسانی می‌توانند از مبارزه متمرکز در قالب تجمع و تظاهرات به روش‌های غیر متمرکز و متفرق مانند تحریم، عدم همکاری در قالب در خانه ماندن و اعتصاب روی بیاورند و در موقع مناسب مجدداً به تاکتیک‌های متمرکز از قبیل تجمعات بزرگ و اشغال مراکز مهم، اقدام کنند.

عامل نخست، یعنی مشارکت وسیع و متنوع، سبب می‌شود که مقاومت عاری از خشونت، نظر به تنوع و جمعیت بزرگ که در مبارزه شرکت می‌کنند، صورت‌های متنوع از تاکتیک‌ها را هم ابداع و هم استعمال کند. در واقع هم ظرفیت استعمال انواع گوناگون تاکتیک توسط این جمعیت انبوه زیاد است و هم ظرفیت ابداع گونه‌های جدید، توسط گروه‌های گوناگون اجتماعی به مراتب بیشتر از آنچه در جنگ می‌توان ابداع کرد، در این نوع از مبارزه ممکن است. هرگروه می‌تواند مطابق فرهنگ و آیین‌ها، سبک زندگی، شغل و استعداد هنری و... خود، روشی را برای اعلام مخالفت، نارضایتی، عدم همکاری و نافرمانی ابداع کند. هم‌چنین این نوع از مبارزه، همان‌گونه که اشاره شد، در آوردن تغییر در تاکتیک نیز از انعطاف و ظرفیت بالایی برخوردار است. به راحتی در مواقع خطر برای مثال به جای تجمع در یک مکان، همه خانه بمانند، یعنی اعتصاب عمومی کنند و یا روش‌های دیگر را انتخاب کنند. این میکانیزم نیز در به‌دست آوردن پیروزی نقش مهم دارد، چون سبب می‌شود که مبارزه ادامه پیدا کند و با سرکوب خاموش نشود و به تدریج اما به صورت مداوم منابع و ستون‌های قدرت دیکتاتور را دچار فرسایش کرده و متزلزل کند.

البته جنگ نیز از میکانیزم انعطاف در صورتی برخوردار است که پناه‌گاه امن در خارج و یا در داخل در مناطق دوردست داشته باشد. برای مثال جنگ افغانستان علیه شوروی و جنگ طالبان از این مزیت برخوردار بود ولی هردو مزیت در معرض خطر جدی است، چون پناهگاه خارجی وابسته به کمک حکومت خارجی و سیاست این حکومت است. اما پناهگاه داخلی قابل محاصره و یا ایزوله شدن است.

کدام عامل بیشترین تأثیر را در فروپاشی داشته است؟

یافته‌های چنووژ و استفان نشان می‌دهند (جدول ۲/۴) مقاومت عاری از خشونت زمانی بیشترین موفقیت را داشته است که در وفاداری نیروهای امنیتی به حکومت تغییر به وجود آورده است.

جدول ۲/۴ | تأثیر میکانیزم‌ها بر احتمال موفقیت (اریکا چنووژ و ماریا استفان)^{۲۲۹}

مدل ۱ (B)	احتمال موفقیت، چه وقت رژیم سقوط می‌کند	تأثیرات جانبی
کارزار خشونت‌پرهیز	(.۳۶)***.۹۲	٪۲۲ +
جمعیت ثبت شده	(.۱۲)*-.۲۰	٪۵ -
Constant (تابع ثابت)	(۱/۰۸)۱/۲۱	٪۴۱
N (جامعه آماری)	۱۸۱	
CHI ^۲ (آزمون خی ^۲)	۸/۲۷	
PROP>CHI ^۲ (مقدار احتمال در آزمون خی ^۲)	.۰۱۶۰	
PSEDO R ^۲ (ضریب تعیین/ضریب همبستگی)	.۰۴۵۳	
مدل ۲ (B)	احتمال موفقیت کارزار خشونت‌پرهیز	تأثیرات جانبی
تعداد مشارکت‌کنندگان، ثبت شده	(.۱۷)۰.۴۹**	٪۹ +

سرکوب خشونت‌آمیز رژیم	-.۷۶(.۸۰)	--
تغییر موضع نیروهای امنیتی	۳/۱۸***(.۷۴)	+٪.۵۸
حمایت دولتی	.۹۷(۱/۴۳)	--
تحریم‌های بین‌المللی	.۹۹(۱/۲۳)	--
CONSTANT (تابع ثابت)	- ۴/۲۰** (۱/۹۷)	٪.۵۷
N (جامعه آماری)	۸۰	
CHI۲ (آزمون خی ^۲)	۲۴/۳۳	
PROB>CHI۲ (مقدار احتمال در آزمون خی ^۲)	.۰۰۰۲	
PSEDO R۲ (ضریب تعیین/ضریب همبستگی)	.۲۹۵۳	

مدل ۳ (B)	احتمال موفقیت کارو زار خشونت‌آمیز	تأثیرات جانبی
تعداد مشارکت کنندگان، ثبت شده	-.۱۱(.۱۳)	--
سرکوب خشونت‌آمیز رژیم	-.۹۸(۶۴)	--
تغییر موضع نیروهای امنیتی	.۱۸(.۴۰)	+٪.۱۵
تحریم‌های بین‌المللی	.۸۲(.۶۲)	--
CONSTANT (تابع ثابت)	.۰۰(۱/۳۷)	٪.۲۱
N (جامعه آماری)	۱۷۸	
CHI۲ آزمون خی ^۲	۱۱/۱۰	
PROB>CHI۲ (مقدار احتمال در آزمون خی ^۲)	.۰۴۹۴	
PSEDO R۲ (ضریب تعیین/ضریب همبستگی)	.۰۶۱۴	

سطوح اهمیت: $P > .۰۱$, $P < .۰۵$, $P < .۰۱$; رگرسیون لجستیک با معیارهای دقیق سنجش خطا

در واقع در چنین حالتی (تغییر موضع نیروهای امنیتی) احتمال پیروزی ۶۰ درصد افزایش می‌یابد. عامل مهم و مؤثر دیگر بر فروپاشی در این سنخ از مبارزه، افزایش تعداد مشارکت کننده است. یافته‌های دو محقق یادشده نشان می‌دهند اگر ۳/۵ درصد کل جمعیت به صورت فعال در مبارزه شرکت کنند، حکومت توانایی کنترل آن‌را از دست می‌دهد و بعضی دیگر از محققان گفته اند که اگر به ۵ درصد برسد، دیگر توسط حکومت قابل کنترل نیست. اما در تاریخ این‌گونه نهضت‌ها بر اساس یافته‌های دو محقق یادشده بیشترین تعداد شرکت کننده ۱۰ درصد کل جمعیت بوده است که به هیچ وجه توسط حکومت قابل کنترل نبوده و پیروزی را قطعی می‌سازد. این تعداد مشارکت کننده فقط در انقلاب ایران در سال ۱۹۷۸ حضور داشته اند. در واقع مشارکت زیاد دو نتیجه مستقیم دارد: یکم باعث تغییر وفاداری در نیروهای مسلح می‌شود. دوم تعداد زیاد کنترل آن، از توان نیروهای امنیتی که تعداد شان محدود است و به یک درصد جمعیت هم نمی‌رسد، خارج می‌گردد.

اما موفقیت در جنگ یافته‌های چنووت و استفان نشان می‌دهد که مهم‌ترین عامل موفقیت در جنگ حمایت مادی کشور خارجی است. جنگ فی‌نفسه، هیچ تأثیری در تغییر وفاداری نیروهای امنیتی نداشته است. (۳ Model (b))

در مجموع این تحقیقات به گفته چنووت و استفان نشان می‌دهند، مکانیزم‌های داخلی عامل اساسی و حیاتی موفقیت بوده اند، نه مکانیزم‌های خارجی.^{۲۳۰}

چرا در مواردی مبارزه خشونت آمیز موفق بوده اند؟

وقتی می‌گوییم مقاومت عاری از خشونت موفق‌تر بوده و در تبیین آن می‌گوییم که علل و عوامل موفقیت در این نوع از مبارزه بهتر از جنگ به وجود می‌آید، لازم است که علل موفقیت جنگ نیز که در موارد کم‌شمارتر رخ داده اند، توضیح داده شوند تا معلوم شود آیا پیروزی‌های به دست آمده از طریق جنگ، با تئوری ما در باب مقاومت عاری از خشونت سازگار است و یا آن را نقض می‌کند؟

مطالب و پاسخ چنووث و استفان در پاسخ به این پرسش در نکات زیر خلاصه می‌شوند:

۱. انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، انقلاب چین (۱۹۴۶ - ۱۹۵۰)، انقلاب الجزایر (۱۹۵۴ - ۱۹۶۲) و انقلاب کوبا (۱۹۵۳ - ۱۹۵۹) انقلاب‌های پیروز بودند که از راه جنگ به پیروزی رسیده‌اند. (البته در خصوص انقلاب روسیه (۱۹۱۷) جین شارب سقوط حکومت تزارها را اساساً محصول انقلاب مدنی و عاری از خشونت می‌داند که بلشویک‌ها محصول آن را تحت تصرف خویش قرار دادند.^{۲۳۱}) پس باید دید دلیل پیروزی این انقلاب‌ها در شکست دادن دیکتاتوری مستقر چه بوده است.

به گفته چنووث و استفان در واقع این انقلاب‌ها به دلیل خصوصیات پیروز شدند که آن خصوصیات (از قبیل تنوع گروه‌های مشارکت کننده در مبارزه و بسیج عمومی که هردو منجر به تغییر وفاداری نخبگان اقتصادی، سیاسی و نظامی رژیم‌های شان شدند) در مقاومت عاری از خشونت نیز سبب پیروزی شده است. پس این عوامل اگر مؤثرتر از خود عامل خشونت در این جنگ‌ها نبوده باشند، کم‌تر از آن نبوده‌اند.

به نظر این جانب مورد دیگر که هنوز وارد این‌گونه تحقیقات نشده است، پیروزی مجاهدین افغانستان در برابر شوروی و پیروزی طالبان در برابر آمریکا و نظام جمهوری است. در واقع تحلیل چنووث در مورد این دو پیروزی نیز صادق است. پیروزی مجاهدین عوامل مختلف داشت. اما مهم‌ترین عامل مخالفت وسیع مردم که واجد تنوع و مشارکت وسیع بوده و سبب تغییر در وفاداری بخش‌های ارتش و ریزش آنان گردید، بود نه جنگ‌های نه چندان شدید و پراکنده مجاهدین.

طالبان نیز در کنار تروریزم انتحاری از تکنیک‌هایی که در مقاومت عاری از خشونت استفاده می‌شوند از قبیل مشروعیت‌زدایی، ایجاد حکومت بدیل و ایجاد تنوع در پایگاه حامی خود و گسترش آن از جنوب به شمال و ده‌ها تکنیک دیگر که در مقاومت عاری از خشونت باید استفاده شوند، استفاده کردند.

۲. معمولاً بسیاری پیروزی و شکست را فقط براساس شکست دادن مخالف می‌سنجند. اما در واقع همان‌گونه که چنووث و استفان به خوبی توضیح داده‌اند، پیروزی بر اساس هزینه‌ها و پیامدهای طولانی مدت در حل منازعه، ایجاد صلح و دموکراسی پایدار سنجیده می‌شوند. از این حیث بر اساس یافته‌های چنووث و استفان پیروزی جنگ و خشونت به هیچ وجه قابل مقایسه با پیروزی مقاومت عاری از خشونت نیست. برای مثال ۵ انقلاب پیروز یادشده همه به حکومت‌های سرکوب‌گرتر از گذشته رسیدند. از بیست مورد نهضتی که از راه جنگ مخالف خود را شکست داده اند، فقط چهار مورد (۲۰ درصد) به جامعه آزاد دست یافته‌اند. اما در جانب مقاومت عاری از خشونت از چهل مورد، سی و دو مورد آن یعنی ۸۰ درصد به دموکراسی با ثبات رسیده‌اند. یعنی مقاومت عاری از خشونت در کنار شکست دیکتاتوری ساختار اجتماعی و سیاسی دیکتاتورپرور را نیز از میان برده و با نوعی توافق جمعی که منازعه را تغییر داده است، صلح پایدار به وجود آورده است، اما جنگ و خشونت بیشتر موجب می‌شود که فقط یک گروه، پیشاپیش قدرت انحصاری اعمال قوه را به دست آورد و نیاز به توافق و رضایت جمعی نمی‌بیند. هم چنین پیروزی مقاومت عاری از خشونت به لحاظ هزینه انسانی ۲۱ بار کم‌تر از جنگ بوده است.^{۲۳۲}

231. Gene Sharp, The Politics of Nonviolent Action, part one, p. 5

232. Erica Chenoweth & Maria Stephan, Why Civil Resistance Works?... p. 78 – 80.

در خصوص این که ۲۱ درصد هزینه انسانی و مالی مقاومت عاری از خشونت نسبت به جنگ کم‌تر است، مراجعه کنید به:

سوم. بررسی فرضیه‌ها و تبیین‌های بدیل و کنترل متغیرهای رقیب

در صورتی به لحاظ علمی به یافته‌های تحقیق و تبیین آن که به دست داده شد می‌توان اعتماد کرد که تبیین‌ها و فرضیه‌های بدیل شناسایی و بررسی شوند و نشان داده شود که متغیرهای دیگر بجز از متغیر مستقل در این تحقیق - که بررسی تأثیر مقاومت عدم خشونت بر شکست و پیروزی و بررسی تأثیر مقاومت خشونت‌آمیز در شکست و پیروزی مقاومت، است - در نتایج به دست آمده در این تحقیق، یعنی شاخص شکست مقاومت خشونت‌آمیز و شاخص پیروزی مقاومت عاری از خشونت، نقش نداشته است.

در این راستا محققان، یعنی چنووت و استفان، احتمال نقش داشتن دو گونه متغیر را در پدید آمدن این شاخص‌ها محتمل دانسته‌اند: یکی متغیرهای ساختاری و دیگر متغیرهای درون‌زا. آنان هرکدام را جداگانه بررسی کرده و کوشیده‌اند نقش آن‌ها را در پدید آمدن این شاخص‌ها کنترل کنند و نشان دهند که نقشی در این شاخص‌های به دست آمده نداشته‌اند.^{۲۳۳}

الف. متغیرهای ساختاری

در این بخش احتمال تأثیر سه گونه متغیر را بررسی کرده‌اند:

۱. احتمال تأثیر نوع رژیم که با آن مخالفت صورت گرفته است: ممکن است عامل اصلی شاخص بلند موفقیت مقاومت عاری از خشونت این بوده باشد که علیه رژیم‌های دموکرات و یا رژیم‌هایی که اهل سرکوب شدید نبوده‌اند، استعمال شده است. در این خصوص رابطه چهارگونه رژیم با این شاخص‌ها بررسی شده است: دموکرات، اقتدارگرا، قدرتمند و دارای منابع فراوان و شدیداً سرکوب‌گر. محققان با کنترل این عوامل دریافته‌اند که نوع رژیم در موفقیت نسبی مقاومت عاری از خشونت و برتری آن بر مقاومت خشونت‌آمیز نقش نداشته است.

۲. احتمال تأثیر نوع هدف: ممکن است شاخص‌های یاد شده معلول نوع هدفی باشد که در مقاومت عاری از خشونت انتخاب می‌شده است. احتمال دارد، این نوع از مبارزه در رسیدن به اصلاحات از نوعی که در جنبش حقوق مدنی شاهد آن بوده‌ایم موفق بوده است، نه در دست‌یابی به اهداف حداکثری. در این خصوص نیز محققان رابطه مقاومت عاری از خشونت را به سه هدف حداکثری بررسی کرده‌اند که عبارتند از تغییر رژیم، رفع اشغال و جدایی طلبی. با کنترل این سه متغیر نشان داده‌اند، که مقاومت عاری از خشونت در دست‌یابی به هدف نخست نسبت به جنگ بیش از دو برابر موفق‌تر بوده است، در دست‌یابی به رفع اشغال اندکی بهتر از جنگ بوده است اما در دست‌یابی به تجزیه موفقیت کامل نداشته است و جنگ نیز در دست‌یابی به این هدف، یعنی تجزیه طلبی، موفقیت اندک داشته است.

۳. تأثیر مکان و زمان در موفقیت: احتمال دارد شاخص بلند موفقیت مقاومت عاری از خشونت جغرافیای خاص برای مثال اروپا، آمریکای لاتین، و یا زمان خاص، دوره ختم جنگ سرد و فروپاشی شوروی بوده باشد، نه خود مقاومت عاری از خشونت. محققان عامل مکان و زمان را نیز کنترل کرده‌اند و نشان داده‌اند که این نوع از مبارزه در همه نقاط عالم حتی در خاورمیانه موفقیت داشته است، عامل مکان تعیین‌کننده نبوده است و با کنترل زمان نیز نشان داده‌اند که میزان و شاخص موفقیت و شکست این دو متغیر در طی زمان یک‌سان باقی مانده است، جز این‌که شاخص موفقیت مقاومت عاری از خشونت در طی دهه‌های پایانی قرن بیستم به بعد بیشتر شده است و از خشونت کم‌تر. اینک نقش هر یک از شش عامل ساختاری را جداگانه اندکی بیشتر توضیح می‌دهم:

۱. رژیم‌های دموکرات

شواهد نشان می‌دهند این‌گونه رژیم‌ها در برابر شورشگری مسلحانه آسیب‌پذیرتر از رژیم‌های اقتدارگرا هستند. چون در این نوع از

رژیم محدودیت وسیع داخلی و بین المللی فراروی سرکوب شدید نظامی قرار دارد. این رژیم‌ها علاوه بر این که باید افکار و ملاحظات رأی دهندگان را رعایت کنند، قوانین بشردوستانه بین المللی را نیز باید رعایت کنند تا اعتبار بین المللی خود را حفظ کنند. مقاومت عاری از خشونت در این رژیم‌ها عمدتاً برای اصلاحات به وجود می‌آید نه برای اهداف حداکثری و لذا گویا در شاخص‌های این تحقیق به صورت مستقل جای داده نشده است. یعنی تأثیر رژیم دموکرات بر موفقیت مقاومت عاری از خشونت جداگانه به صورت مستقیم کنترل نشده است، اما به گونه‌ای غیر مستقیم کنترل شده و آن بررسی نقش رژیم اقتدارگرا و غیر دموکراتیک در موفقیت و شکست مقاومت عاری از خشونت است. یعنی نشان داده شده است که اقتدارگرایی و سرکوب موجب افزایش شکست مقاومت عاری از خشونت نشده است، پس دموکرات بودن رژیم اصولاً نمی‌تواند نقش تعیین‌کننده در پیروزی مقاومت عاری از خشونت داشته باشد.^{۲۳۴}

۲. رژیم‌های اقتدارگرا

این نوع از رژیم‌ها در سرکوب و خشونت مخالفین خود دست بازتری داشته و محدودیت داخلی ناشی از ملاحظات انتخاباتی، مقررات و نهادهای دموکراتیک و بین المللی ناشی از الزامات حقوق بشر بین المللی کم‌تری نسبت به رژیم‌های دموکرات دارند. به همین دلیل به عقیده برخی از دانشمندان این نوع رژیم‌ها در سرکوب شورش‌های مسلحانه نسبت به دموکراسی‌ها موفق‌تر بوده اند. البته این فرض توسط برخی دیگر محققان دچار مناقشه شده است.^{۲۳۵} با این همه ممکن است این توقع وجود داشته باشد که این گونه رژیم‌ها به دلیل همان محدودیت کم‌تر در سرکوب و خشونت می‌توانند مقاومت عاری از خشونت را سرکوب کرده و شکست دهند. بنابراین می‌توان احتمال داد که شاخص موفقیت مقاومت عاری از خشونت، نتیجه مبارزه با رژیم‌هایی بوده است که فضا را برای اشکال گوناگون مبارزه باز نگه می‌داشته اند و مقامات اجرایی آن ملزم اند متوسل به سرکوب شدید علیه مخالفان خود نشوند.

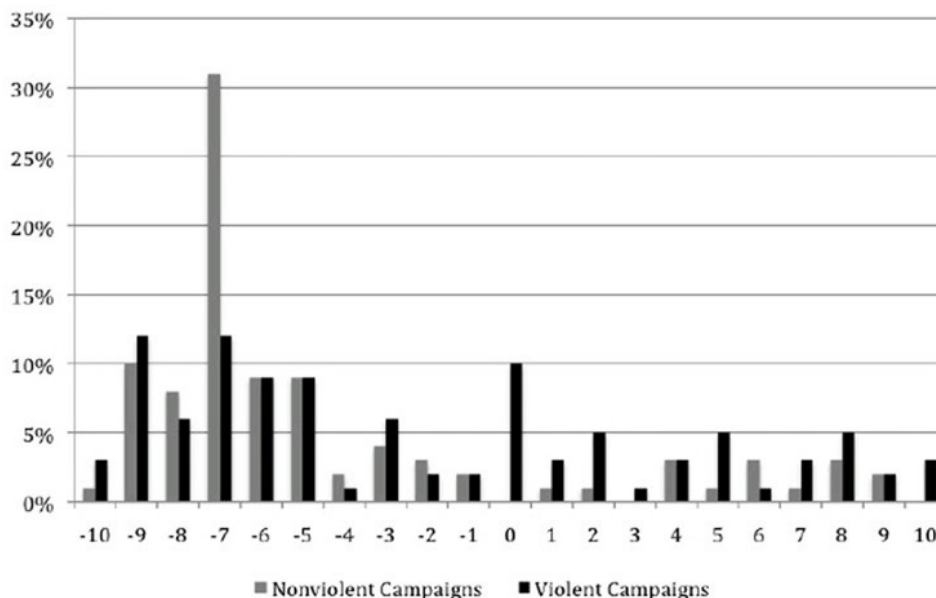
محققان از این احتمال به راحتی جواب داده‌اند که شکل شماره ۳/۱ به خوبی نشان می‌دهد که اغلب مبارزات عاری از خشونت، علیه رژیم‌های اقتدارگرا بوده نه دموکرات و در مبارزه با این رژیم‌ها موفق بوده اند. رژیم‌هایی که در شاخص دموکراسی جایگاه شان غالباً منفی ۵ تا منفی ۱۰ بوده اند.^{۲۳۶} البته باز جای این احتمال باقی است که اگر رژیم فواتر از اقتدارگرایی، توتالیتار باشد، بازهم این نوع از مبارزه در برابر چنین رژیمی موفق خواهد بود؟ نمودار ذیل نشان می‌دهد شاخص پیروزی این نوع از مبارزه در مقابل رژیم‌هایی که شاخص دموکراسی در آنها منفی ۷، منفی ۸ و منفی ۹ بوده است، هم‌چنان بالا است. شاخص منفی ۷ تا منفی ۹ از منفی ۱۰ به این معنا و مفهوم است که این رژیم‌ها در بدترین وضعیت و جایگاه به لحاظ رعایت حقوق و آزادی‌های سیاسی قرار داشته اند و در واقع از سنخ رژیم‌های توتالیتار بوده اند. هم چنین می‌توان گفت محققان این تحقیق نقش این عامل را چنان‌که خواهیم دید تحت عنوان دولت سرکوب‌گر کنترل کرده اند. جاناتان پیکنی، چنان‌که در بخش بعدی خواهیم دید، این عامل را به طور مشخص در تحقیقات خود عمدتاً از حیث تأثیرش بر رسیدن به دموکراسی بررسی کرده است. یعنی به این پرسش جواب داده است که اگر طرف مقابل مبارزه برای دموکراسی رژیمی باشد که شاخص‌های آزادی و دموکراسی در آن به شدت ضعیف باشد، احتمال این که چنین کشوری به دموکراسی برسد چگونه است؟ یافته‌های او نشان می‌دهند که رسیدن به دموکراسی در این گونه از کشورها نسبت به رژیم‌های اقتدارگرا که در آن‌ها شاخص‌های آزادی و دموکراسی بهتر است، کم‌تر بوده و دشوارتر است.

234. Ibid, p. 83 86.

235. Ibid, p. 86 – 87.

236. Ibid, p. 87.

FIGURE 3.1 PERCENTAGE OF CAMPAIGNS BY LOCATION'S POLITY SCORE



شکل شماره ۳/۱ منبع: اریکا چنووت و ماریا استفان^{۲۳۷}

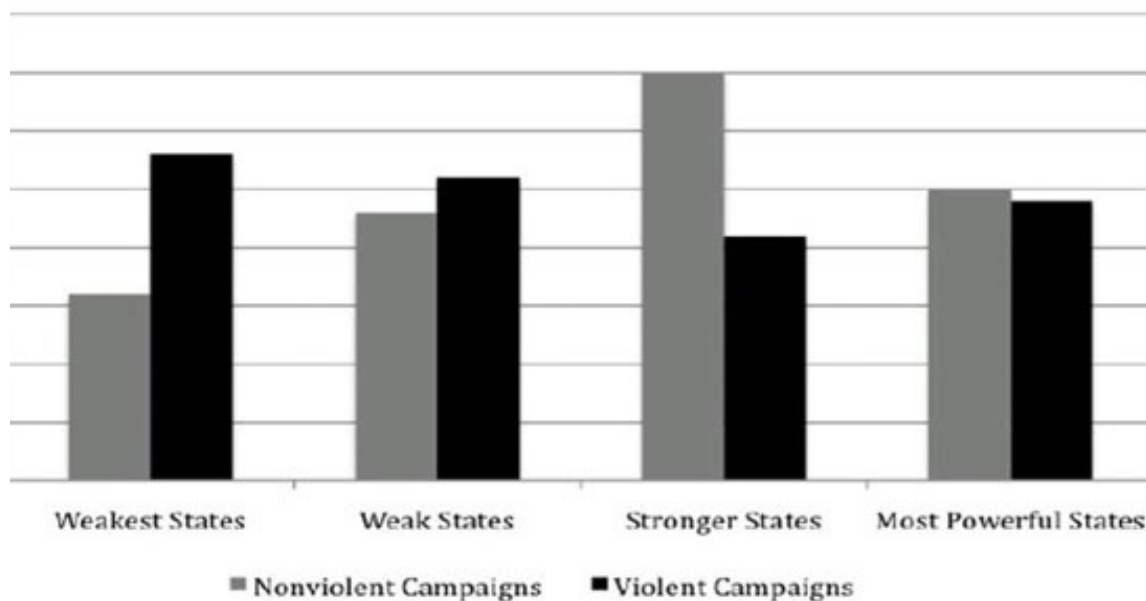
رژیم‌های قدرتمند

به گفته برخی از محققان ستون اصلی نظریه روابط میان ملت‌ها این اصل است: «قدرت است که در منازعه پیروزی می‌آورد». اگر مطابق این منطق نظر دهیم رژیم‌های قدرتمند و دارای منابع فراوان می‌توانند بر هرگونه مخالفت از جمله مخالفت گروه‌های غیر مسلح فائق آیند و نسبت به دولت‌های ضعیف بهتر عمل کنند. محققان این تحقیق خاطر نشان کرده‌اند اگر این تحلیل درست باشد، پس باید مقاومت عاری از خشونت، عمدتاً علیه رژیم‌هایی به وقوع بپیوندد که ضعیف باشند و دیگر این که دولت‌های دارای منابع فراوان، در شکست دادن مبارزات خشونت‌پرهیز و خشونت‌آمیز موفق‌تر باشند. لذا هر دو احتمال را بررسی کرده‌اند.

یافته‌های آنان در خصوص احتمال اول که در تعریف دولت قدرتمند مبتنی بر اندکس (CINC) است نشان می‌دهند، نوع دولت که ضعیف باشد و یا قدرتمند، نقشی در تعیین مبارزه که خشونت‌آمیز باشد و یا نه، نداشته است. در واقع اغلب مبارزات عاری از خشونت علیه دولت‌هایی به وقوع پیوسته‌اند که مطابق معیارهای اندیکس یادشده، قدرتمند محسوب می‌شوند. همان‌گونه که شکل شماره ۳/۲ این شاخص را نشان می‌دهد و همچنین این شاخص نشان می‌دهد که مقاومت عاری از خشونت هم‌چنان مؤثر بوده است، قطع نظر از این که حکومت قدرتمند بوده و یا ضعیف. معنای این شاخص این است که ضعیف بودن دولت در موفقیت مقاومت عاری از خشونت نقش نداشته است. محققان به این وسیله نقش دولت قدرتمند را نیز کنترل کرده‌اند.^{۲۳۸}

237. Ibid, p. 87.

238. Ibid, p. 88.



شکل شماره ۲/۱۳ منبع: اریکا چنووث و ماریا استفان^{۲۳۹}

رژیم‌های سرکوب‌گر

برخی از محققان معتقدند که سرکوب معترضان توسط رژیم سبب بسیج بیشتر مردم علیه آن می‌گردد و بعضی دیگر معتقد اند که در تأثیر سرکوب بر بسیج مردم، شاهد تغییر بوده اند. لیکن به گفته محققان این تحقیق، آن‌ها این نکته را روشن نکرده‌اند که آیا بی‌تفاوتی مردم در برابر سرکوب مقاومت عاری از خشونت بوده است و یا در برابر مقاومت خشونت‌آمیز. مطالعات محققان این پژوهش - چنووث و استفان - نشان می‌دهند که سرکوب مقاومت عاری از خشونت نتیجه معکوس (backfire) داشته است. سرکوب خشونت‌آمیز غیرعادلانه غالباً اثر معکوس می‌گذارد، منجر به تغییر قدرت از رهگذر افزایش انسجام داخلی میان مقاومت‌گران و ایجاد نارضایتی و منازعه در صفوف حامیان رژیم سرکوب‌گر و موجب افزایش حمایت خارجی از مقاومت می‌گردد. به همین دلیل هزینه داخلی و خارجی سرکوب مقاومت عاری از خشونت ممکن است بسیار بیش از هزینه سرکوب مبارزه خشونت‌آمیز باشد. در برابر خشونت، رژیم در مقام دفاع از خود قرار می‌گیرد و ادعای برقراری امنیت می‌تواند سرکوب خشونت را توجیه کند. اما اگر مقاومت‌گران خشونت‌پرهیز بتوانند مقاومت خود را در عین حفظ انضباط و خشونت‌پرهیزی ادامه دهند، خشونت و سرکوب آن موجب می‌شود که شدیداً به ضرر سرکوب‌گران تمام شود. مدل شماره ۳ نشان می‌دهد که سرکوب ۳۵ درصد احتمال موفقیت مبارزه را کاهش می‌دهد، اما در عین حال این مدل با کنترل نقش سرکوب خشونت‌آمیز، نشان می‌دهد که بازهم مقاومت عاری از خشونت مؤثرتر از مقاومت خشونت‌آمیز است. این دلیل و شاهد، توسط «اثر معکوس»ی که اعتراض مسالمت‌آمیز از خود برجای می‌گذارد، تأیید می‌شود.

جدول شماره ۳/۱: تأثیرات عوامل ساختاری بر نتایج کارزار (اریکا چنووت و ماریا استفان^{۲۴۰})

مدل ۸	مدل ۷	مدل ۶	مدل ۵	مدل ۴	مدل ۳	مدل ۲	مدل ۱	
.۴۳***(.۶۸)	۹۶*(.۵۳)	۱/۰۸***(.۲۸)	۱/۲۶***(.۲۶)	.۱۰۸***(.۲۵)	.۵۲***(.۴۳)	.۵۲***(.۴۳)	.۹۰*(.۴۸)	کارزار خشونت‌پرهیز
.۳۰(.۰۴)	۰۰(.۰۳)						.۵(.۰۳)	هدف سیاسی
۵۲***(.۱۷)	۳۹***(.۱۲)				.۴۴***(.۱۳)	.۴۱***(.۱۲)	۳۸***(.۱۳)	تعداد مشارکت کنندگان، ثبت شده
-.۴۴***(.۲۱)	.۴۶***(.۱۸)				-.۴۶***(.۱۸)	-.۴۴***(.۱۵)	-.۴۴***(.۱۷)	جمعیت آماری
۳/۸۸(.۷/۵۲)	۱/۶۳(۵/۶۴)					۳/۴۵(۵/۱۰)		توانایی‌های هدف/ مورد نظر
***(.۹۸) -۲/۷۷	***(.۶۲) -۱/۷۸				**(.۶۴) -۱/۴۴			سرکوب‌های خشونت‌آمیز رژیم
(۱/۳۵) .۳۴	(۱/۳۴) .۳۹				-۱۰۳(.۶۴)			کارزار تجزیه طلبانه
(۱/۲۳) ۲/۲۶	(۱/۴۱) ۲/۶۹				.۵۹(.۵۴)			کارزار علیه اشغال
.۳۰(.۹۸)	(۱/۰۱) ۱/۱۹			.۵۷(.۴۴)				کارزار برای تغییر رژیم
(.۶۶) .۴۰			.۰۴(.۳۲)					قاره آمریکا
(.۵۹) .۱/۰۴			-.۷۶***(.۳۵)					آسیا

۰.۷۳(۰.۷۸)		۰.۱۸(۰.۳۹)					۱۹۸۰-۱۹۸۹
۳		۳					۱۹۹۰-۱۹۹۹
۰.۷۷(۰.۳۲)		۰.۰۸(۰.۳۹)					۲۰۰۰-۲۰۰۹
۰.۷۵(۰.۲۰)	۰.۰۳ (۱/۸۷)	۰.۳۱ *** -۱/۰۰	۰.۲۴ *** -۰.۷۱	۰.۴۲ *** -۰.۱/۴۳	۰.۵۷(۰.۶۱)	۰.۴۷ (۱/۵۰)	CONSTANT (تابع ثابت)
۱۳۴	۱۳۴	۳۲۳	۳۲۳	۳۲۳	۱۶۳	۱۵۳	N (جامعه آماری)
۵۶/۵۶	۲۹/۱۷	۳۸/۹۹	۳۴/۶۰	۳۰/۳۱	۲۶/۲۱	۲۵/۸۷	CHI ^۲ آزمون خی ^۲
۰.۰۰۰	۰.۰۰۶	۰.۰۰۱	۰.۰۰۰	۰.۰۰۰	۰.۰۰۰	۰.۰۰۱	PROB>CHI ^۲ مقدار احتمال در آزمون خی ^۲
۰.۲۳۷۶	۰.۲۴۱۷	۰.۰۷۹۰	۰.۰۸۳۲	۰.۰۹۰۰	۰.۱۶۸۲	۰.۱۴۳۸	PSEDO R ^۲ (ضریب تعیین / ضریب همبستگی)

سطوح اهمیت: P*** > ۰.۰۱, P* > ۰.۰۵, P > ۰.۱; رگرسیون لجیستیک با معیارهای دقیق میزان خطا کنترل شده است.

مقاومت خشونت‌پرهیز و تعداد مشارکت‌کنندگان هر دو هم‌ارزشند و اهمیت شان صفر لحاظ شده است: P = ۰.۰۰۰.

بنابراین هرچند سرکوب مانع عمده و سخت بر سرراه پیروزی مقاومت عاری از خشونت پدید می‌آورد، اما در عین حال سرکوب، نتیجه مبارزه را تعیین نمی‌کند.^{۲۴۱}

۵. اهداف مشکل و حداکثری

ممکن است گفته شود که مقاومت عاری از خشونت، برای رسیدن به اهداف حداکثری موفقیت‌آمیز نبوده و نیست، شاخص موفقیت این شیوه از مبارزه، محدود به اهداف آسان و حداقلی است و برای رسیدن به اهداف حداکثری گویا جنگ و خشونت مؤثر است.

ولی محققان مورد نظر ما یعنی چنووت و استفان، از همان آغاز رابطه این نوع از مبارزه را با سه هدف حداکثری و سخت، موضوع تحقیق خود قرارداده‌اند که عبارتند از تغییر رژیم، رفع اشغال و جدایی‌طلبی و تجزیه بخشی از یک کشور و تشکیل کشور مستقل. در واقع

یافته‌های این دو محقق نشان می‌دهند که مقاومت عاری از خشونت در تغییر رژیم بیش از دو برابر جنگ و مقاومت خشونت‌آمیز موفق بوده است و در رفع اشغال اندکی بهتر از جنگ موفق بوده است، اما در دستیابی به تجزیه موفقیت کامل در هیچ موردی نداشته است. جنگ در این خصوص به صورت محدود موفق‌تر بوده است.

پس این محققان توانسته‌اند با کنترل متغیر هدف حداکثری، مشخص کنند که در موفقیت و شکست مقاومت عاری از خشونت، تأثیری نداشته است.^{۲۴۲}

۶. تأثیر زمان و مکان

متغیر زمان و مکان را نیز به عین ترتیب (در مدل ۵ جدول ۳/۱) کنترل کرده‌اند و نشان داده‌اند که با گذشت دهه‌ها از ۱۹۹۰ به تدریج بر تعداد و میزان موفقیت مقاومت عاری از خشونت افزوده شده و تعداد و شاخص موفقیت مقاومت خشونت‌آمیز رو به نقصان بوده است. اما از نظر مکان در همه نقاط جهان از جمله در خاورمیانه موفقیت داشته است. یعنی احتمال موفقیت آن محدود به جغرافیای خاص نبوده و نیست، هرچند شاخص موفقیت در آسیا و خاورمیانه پایین‌تر است.^{۲۴۳}

به این ترتیب عوامل و متغیرهای ساختاری در این تحقیق کنترل گردیده و محققان آن نشان داده‌اند که مقاومت عاری از خشونت به عنوان یک متغیر مستقل در ساختارهای گوناگون، نقش تعیین‌کننده در موفقیت و دستیابی مقاومت‌گران در اهداف شان داشته است.

ب. متغیرهای درون‌زا

اکنون نوبت می‌رسد به بررسی نقش عوامل و متغیرهای ناخواسته که در انتخاب متغیرهای مستقل یعنی مقاومت عاری از خشونت و مقاومت خشونت‌آمیز نقش داشته‌اند و در واقع نتیجه و محصول این عوامل است. یعنی آن‌چه ما آن را متغیر مستقل و نتیجه آن می‌پنداریم هر دو محصول متغیر و یا متغیرهای دیگر است. در این خصوص نیز می‌توان گفت که علت بلند بودن شاخص موفقیت مقاومت عاری از خشونت این است که این نوع از مقاومت عمدتاً درست در مواقعی انتخاب شده و به کارگرفته شده است که احتمال پیروزی آن قوی بوده است، رژیم در حال انتقال و یا پذیرش کدام تغییر و تحول بوده است. پس این فرصت‌ها و مواقع در گزینش مقاومت عاری از خشونت و پیروزی آن نقش داشته است و از سوی دیگر، مقاومت خشونت‌آمیز در مواردی انتخاب شده است که اولاً موفقیت و غلبه بر آن از طریق مقاومت و اعتراض مدنی مشکل به نظر می‌رسیده است و ثانیاً بعد از این‌که مقاومت مدنی گرفتار بن بست شده است به جنگ روی آورده‌اند؛ پس دو عامل در نتایج به دست آمده نقش داشته‌اند: نخست این‌که مقاومت مدنی درست زمانی انتخاب شده که رژیم در معرض آسیب‌های گوناگون بوده است و جنگ عمدتاً در مواردی سخت که وصول به نتیجه در آن موارد دشوار بوده و پایه‌های قدرت رژیم محکم بوده‌اند، انتخاب شده است. پس دلیل پایین بودن شاخص موفقیت جنگ، این نیست که جنگ در قیاس به مقاومت خشونت‌پرهیز، راه‌کاری است ضعیف، بلکه ناشی از مشکل بودن هدف در این‌گونه از مقاومت بوده است. دوم این‌که درصدی جنگ‌هایی که به هدف نرسیده و هم‌چنین درصدی مقاومت‌های مدنی شکست خورده در شاخص‌های به دست آمده در این تحقیق واقعی نیستند. چون شکست مقاومت‌های مدنی که به دلیل موفق نبودن به جنگ روی آورده‌اند به جای جنگ ثبت شده و در فهرست مقاومت‌های مدنی شکست خورده به حساب نیامده است.^{۲۴۴}

کنترل متغیرهای درون‌زا

دقت و کوشش این دو محقق یعنی چنووت و استفان، در طرح متغیرهای رقیب و فرضیه‌های بدیل و کنترل آن‌ها حقیقتاً اعجاب‌برانگیز

242. Ibid, p. 93 – 98.

243. Ibid, p. 94 – 95 .

244. Ibid, p. 96 – 97.

است. در خصوص کنترل متغیرهای درون‌زا نیز، کوشیده‌اند با تحلیل کیفی چند «نمونه و مثال گویا و روشنگر»^{۲۴۵} و تحلیل کمی و آماری، نشان دهند که متغیرهای یادشده نقشی معنا دار در شکست و پیروزی نداشته‌اند، بلکه خود جنگ و مقاومت مدنی به عنوان دو متغیر مستقل و دو نمونه از مقاومت، در پیروزی و شکست تعیین‌کننده بوده‌اند.

تحلیل کیفی چند مثال گویا

می‌توانیم با ارجاع به موارد و نمونه‌های روشن نشان دهیم که متغیرهای درون‌زا که به آن اشاره شد، در شکست و پیروزی نقش نداشته‌اند. اول. شواهد نشان می‌دهند که مقاومت خشونت‌آمیز و جنگ همیشه، بعد از شکست مقاومت مدنی، پدید نیامده است. داده‌ها، نشان می‌دهند که فقط در چند مورد اندک بعد از این‌که مقاومت‌گران فکر کرده‌اند، مقاومت مدنی کارساز نیست به جنگ و خشونت روی آورده‌اند. لذا موجه و مستدل نیست که بگوییم، به طور کلی جنگ در همه موارد به عنوان آخرین راه حل انتخاب شده است. نمی‌توان مواردی را در آن‌ها یک حزب یا گروهی، اعتراضی را سازمان داده باشند و به پیروزی فوری و آنی دست نیافته باشد، از مواردی شمرد که آن‌ها جنگ را به عنوان آخرین راه حل انتخاب کردند. بلکه شواهد نشان می‌دهند که مقاومت عاری از خشونت غالباً با سرکوب خشونت‌بار مواجه بوده است، لیکن با تداوم مبارزه و حفظ پرنسب عدم خشونت سرانجام پیروز شده است. برای مثال نهضت اوتپور (Otpor) با پیروی از این پالیسی توانست «اسلوبودان میلوشویچ»، قصاب بالکان، را سرنگون کند. اما نقطه مقابل آن انتفاضه نخست فلسطین که علی‌رغم سرکوبی که اسرائیل به کار می‌برد در حدود ۱۸ ماه دوام کرد، اما سرانجام در درون خود دچار شکاف شد و بخشی به روش‌های خشونت‌آمیز روی آوردند، لذا نتوانستند به پیروزی کامل برسند و فقط موفقیت نسبی به دست آورد. در واقع انتفاضه به باور این محققان، مؤثریت خود را وقتی از دست داد که بخشی از آنان به خشونت روی آوردند.^{۲۴۶} این نکته تحلیلی را محققان در مطالعه موردی خود (انتفاضه فلسطین یکی از چهار مطالعه موردی این محققان است) به تفصیل توضیح داده‌اند.

دوم. بسیاری از مبارزات خشونت‌آمیز از همان آغاز خشونت‌آمیز بوده‌اند. مثلاً عرب‌های سنی در عراق به منظور اعاده هژمونی خود از همان آغاز به جنگ روی آوردند و هیچ کوششی در استفاده از شیوه‌های مقاومت خشونت‌پرهیز نکردند. در واقع، حتی وقتی روش‌های خشونت‌آمیز موفقیتی به بار نمی‌آوردند و یا زمینه گفت‌وگوی معنا دار فراهم می‌گردد، معمولاً جنگ‌جویان باز به جنگ شان ادامه می‌دهند. نویسندگان مثال‌هایی را از فلسطین نشان می‌دهند.^{۲۴۷}

سوم. مقاومت مدنی و خشونت‌آمیز در غالب موارد در آغاز با هم وجود داشته‌اند. یعنی دو دسته از مبارزان هرکدام یکی از این دو روش را برگزیده‌اند اما به تدریج شیوه‌های خشونت‌آمیز تضعیف و ناکارآمد شده و شیوه‌های مدنی و عاری از خشونت فراگیرتر گردیده و به پیروزی رسیده‌اند. برای مثال در این خصوص می‌توان به فلیپین مثال زد.^{۲۴۸}

چهارم. در مواردی مقاومت عاری از خشونت بعد از شکست مقاومت خشونت‌آمیز رخ داده است. مثال واضح آن تیمور شرقی است. در این مورد، جنگ چریکی برای کسب استقلال از اندونیزیا موفق نبود. ارتش اندونیزیا در سرکوب این شورش موفق بود، اما همین دولت نتوانست، جنبش مدنی را که به سود استقلال تیمور شرقی شروع شد، در اندونیزیا و در سطح بین‌المللی از آن حمایت به عمل آمد، کنترل و سرکوب کند و سرانجام این جنبش موفق شد.^{۲۴۹}

آخرین نکته این‌که ممکن است کسی احتمال دهد که محققان بسیاری از مقاومت‌های خشونت‌پرهیز، از جمله مقاومت‌هایی که بعداً به خشونت گراییده‌اند را که موفق نبوده‌اند از قلم انداخته‌اند. لیکن محققان در پاسخ این احتمال می‌گویند که اولاً مقاومت‌هایی را که

245. Illustrative examples

246. Ibid, p. 97 – 98.

247. Ibid, p. 97

248. Ibid, p. 98.

249. Ibid, p. 99.

به خشونت تغییر مسیر داده‌اند در پایگاه داده‌های خود ثبت کرده‌اند. برای مثال، مقاومت مدنی کنگره ملی افریقای جنوبی در دهه پنجاه میلادی که بعداً در دهه شصت و هفتاد به جنگ مسلحانه روی آورد به عنوان مقاومت مدنی شکست خورده ثبت شده است و هیچ مقاومت مدنی شکست خورده از نیمه دوم قرن بیستم به بعد را از قلم نینداخته‌اند و همه را ثبت کرده‌اند. در آخر این نکته را می‌افزایند به فرض اگر قبول کنیم که پنجاه درصد از ۱۴۰ نمونه مقاومت خشونت‌بار، مبارزاتی باشند که بعد از شکست مقاومت خشونت‌پرهیز پدید آمده باشند، بازهم شاخص موفقیت مقاومت عاری از خشونت ۲۵ درصد خواهد بود که معادل بلندترین شاخص موفقیت مقاومت خشونت‌آمیز است. نظر به این نتیجه، حتی اگر این فرض شدیداً بدبینانه را درمورد سرنوشت مقاومت‌های عاری از خشونت قبول کنیم، معقول نیست که جنگ را بر آن ترجیح دهیم.^{۲۵۰}

آزمون کمی گسترده به منظور کنترل نقش متغیرهای درون‌زا

محققان، افزون بر تحلیل کیفی یادشده، اقدام به آزمون کمی گسترده کرده‌اند و به این منظور متغیرهای درون‌زا را در قالب «متغیر ابزاری»^{۲۵۱} بازسازی و تأثیر آن‌ها را بر رابطه مقاومت خشونت‌آمیز و شکست در چارچوب چهار مدل آزمایش کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که این متغیرها در عدم موفقیت جنگ تأثیر نداشته‌اند، یعنی روش‌های مقاومت خشونت‌پرهیز و روش‌های مقاومت خشونت‌آمیز عامل اصلی موفقیت و شکست بوده‌اند نه چیزی دیگر. این محققان اذعان می‌کنند که این تحلیل در کنار تحلیل‌های کیفی و اقامه برهان که پیش از این به دست داده شد و همراه با تحلیل کیفی از چهار مطالعه موردی که بعد از این ارائه می‌گردد، به یافته‌های خود در این تحقیق اطمینان داریم. البته این مبحث در خود کتاب این دو محقق، بسیار فنی ارائه شده است. اهل فن می‌توانند به خود کتاب مراجعه کرده صحت و سقم این گزارش را بررسی کنند.^{۲۵۲}

چهارم: مطالعات موردی / شواهد کیفی

همان‌گونه که پیش از این توضیح دادم، محققان یافته‌های تحقیق خود را در مورد نقش مقاومت عاری از خشونت و نقش مقاومت خشونت‌آمیز در دستیابی به این اهداف، در سه سطح تحلیل و آزمون کرده‌اند.

به عبارت دیگر، نتایج به دست آمده از شواهد کمی را که نشان می‌دهند، مقاومت عاری از خشونت بیش از دو برابر مقاومت خشونت‌آمیز موفق بوده است، از سه طریق آزمایش کرده‌اند: (۱) از طریق ارائه تبیین و این که چرا مقاومت عاری از خشونت بیشتر موفق بوده است، وجود چه چیز و چه عواملی می‌توانند این موفقیت را توضیح دهند که از آن تحت عنوان اقامه برهان یاد کردیم و به تفصیل گزارش شد. (۲) از طریق کنترل متغیرهای رقیب و تبیین‌های بدیل که بازهم به تفصیل گزارش شد. (۳) از طریق تحلیل کیفی و عمیق چهار مطالعه موردی تا از این طریق رابطه و پیوند ظاهری‌ای که در یافته‌های کمی دیده می‌شود، بیشتر علت یابی گردد و با این مطالعه و تحلیل کیفی آن نشان داده شود آیا رابطه علی و عمیق میان مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن و موفقیت در تغییر رژیم وجود دارد یا خیر؟ آیا آن چه در تبیین آن گفته شد با تحلیل کیفی چهار مورد، تأیید می‌شود و یا نمی‌شود؟ هم‌چنین در باب نقش عوامل ساختاری و یا کنترل متغیرهای درون‌زا گفته شد، توسط این شواهد کیفی تأیید می‌گردد و یا این که به چالش کشیده می‌شوند. در واقع در این تحلیل به پرسش‌های ذیل جواب داده می‌شوند:

محققان پرسش‌های مهم ذیل را بر چهار مطالعه موردی عرضه کرده‌اند، از رهگذر توصیف و تحلیل این چهار مورد به جواب پرسش‌های خود دست یافته‌اند. این پرسش‌ها عبارتند از:

۱. آیا مبارزه عاری از خشونت نسبت به مبارزه خشونت‌آمیز موفق‌تر بوده است؟

250. Ibid, p. 99 - 100

251. Instrumental Variable

252. Ibid, p. 99 - 101.

۲. آیا مبارزه عاری از خشونت، مشارکت کنندگان محسوس بیشتر از مبارزه خشونت آمیز داشته است؟
 ۳. آیا شاهد و مدرکی دال بر این که در مبارزه عاری از خشونت، نسبت به مبارزه خشونت آمیز موانع فیزیکی، اخلاقی، معلوماتی و تعهدی (شدت تعهد) بر سر راه مشارکت مردم در مبارزه، کم تر است، وجود دارد؟
 ۴. آیا ریزش در نیروهای امنیتی رخ می دهد؟ کدام یک از این دو نوع مبارزه در ایجاد ریزش در صفوف نیروهای امنیتی کمک می کند؟
 ۵. سرکوب حکومت چه تأثیری بر مبارزه می گذارد؟ آیا سرکوب اثر معکوس (backfire) می گذارد و باعث گسترش آن می گردد و یا این که مبارزه را می تواند سرکوب کرده و فرو بنشانند؟
 ۶. آیا این مبارزات کمک از ممالک خارجی دریافت می کرده است؟ و نهادهای غیر دولتی از قبیل گروه های همبستگی بین المللی و دیاسپورا چگونه؟
 ۷. آیا اعضای شرکت کننده در مبارزه متنوع بوده اند؟ آیا شامل گروه های سنی، جنسیتی، نژادی و قومی گوناگون و متفاوت می شده است؟ آیا ایدئولوژی های مختلف را در بر می گرفته است؟ آیا عضویت در مبارزه مرزهای طبقاتی و مرزبندی شهری و روستایی را در می نورددیده است؟
 ۸. آیا نوع سازماندهی مبارزه (برای مثال متمرکز در برابر غیر متمرکز، رهبر واحد مسلط و یا رهبری چندگانه و غیر متمرکز) بر نتیجه مبارزه و یا پیامدهای طولانی مدت آن تأثیر داشته است؟
 ۹. آیا از تکنیک تغییر شیوه های مبارزه از تجمعات بزرگ و متمرکز به شیوه های پراکنده و غیر متمرکز، استفاده کرده است و یا این که فقط از شیوه واحد استفاده کرده است؟
 ۱۰. آیا اگر مدرکی صریح مبنی بر حمایت دولت خارجی از مبارزه وجود نداشته است، آیا انواع دیگر از مبارزه که در تعیین نتیجه مبارزه نقش تعیین کننده و حیاتی داشته است، وجود داشته است؟
- نکته مهم دیگر که محققان توضیح داده اند این است چرا این چهار مورد را برای مطالعه و تحلیل انتخاب کرده اند و از جواب هایی که به دست می آورند، چه چیز را می خواهند نشان دهند.
- آنان در جواب می گویند انتخاب این چهار مورد که عبارتند از ایران (انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۷) و فلسطین (انتفاضه نخست ۱۹۹۲-۱۹۸۷) از خاورمیانه و فیلیپین (انقلاب قدرت مردم ۱۹۸۶-۱۹۸۳) و میانمار (۱۹۸۸-۱۹۹۱) از جنوب شرق آسیا از خصوصیات و ویژگی های ذیل برخوردار می باشند:
- الف. به لحاظ جغرافیایی متعلق به دو حوزه ای اند که در شاخص دموکراسی و انقلاب های دموکراتیک و مدنی نسبت به سایر نقاط جهان در رده های آخر قرار می گیرند.
 - ب. سه مورد آن علیه رژیم های سرکوب گر و اقتدارگرا مبارزه می کردند و یک مورد با اشغال خارجی که آن هم در سرکوب مقاومت از روش های سرکوب گرانه استفاده می کرد.
 - ج. در همه این چهار مورد، از دوگونه مقاومت به صورت مجزا به لحاظ زمان و مکان و یا به لحاظ زمان، به کار گرفته شد، خشونت آمیز و جنگ و خشونت پرهیز، لذا با یکدیگر تحت شرایط مشابه قابل مقایسه اند.
 - د. از این چهار مورد، مقاومت عاری از خشونت در دو مورد موفق بوده است و در یک مورد موفقیت نسبی داشته است و در یک مورد ناموفق بوده است.
- این چهار خصوصیت سبب می شود که عوامل موفقیت و شکست تحت شرایط سخت و متفاوت شناخته شده و قابل تعمیم باشند. این

نتیجه‌ای است که محققان می‌خواهند به آن برسند. در واقع منظور محققان این است که آنان کوشیده‌اند مطالعات موردی و شواهد کیفی شان از اعتبار روش‌شناختی بیشتر برخوردار باشند تا بتوان آن را مؤید یافته‌های تحقیق، فرضیه و تبیین اصلی به شمار آورد. هم‌چنین به عقیده محققان این نوع از مطالعه کمک می‌کند که اولاً متغیرهای احتمالی دیگر که در تحقیق کمی از دیده پنهان مانده باشند، دیده شوند و نقش آن‌ها نیز کنترل گردد و ثانیاً می‌توانیم بفهمیم آیا رابطه ظاهری که میان متغیرهای اصلی یعنی مقاومت عاری از خشونت و مقاومت خشونت‌آمیز از یک سو پیروزی و شکست از سوی دیگر که در آمار می‌بینیم، یک رابطه جعلی است و یا واقعی، ثالثاً می‌توانیم نقش عامل زمان و ارتباط دینامیزم‌های متفاوت منازعه را در خط سیر زمان با یکدیگر و توالی تأثیرات متقابل آن‌ها را در طی زمان ببینیم. این‌ها جزئیاتی اند که با ابزار مطالعات کمی و آماری نمی‌توان آن‌ها را دید.^{۲۵۳}

مورد اول: انقلاب ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۹)

گزارش

انقلاب ایران علیه رژیم پهلوی که به گفته محققان دیکتاتور، سرکوب‌گر، قدرتمند (برخوردار از منابع مالی فراوان، ارتش بزرگ و سازمان استخباراتی قوی) و مورد حمایت غرب به رهبری آمریکا بود، که توانسته بود در دهه هفتاد میلادی شورش گروه‌های چپ از جمله فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران را سرکوب کند، اما در برابر یک انقلاب عمومی عاری از خشونت که در آن میلیون‌ها نفر از اقشار گوناگون و شدیداً متنوع شرکت کردند و از شیوه‌هایی چون اعتراضات عمومی، اعتصاب گسترده و عدم همکاری استفاده می‌کردند نتوانست دوام بیاورد و سقوط کرد.

محققان این تحقیق، اول از سیر تاریخی انقلاب ایران یک گزارش توصیفی ارائه می‌دهند. در این گزارش می‌بینیم که مبارزه چریکی گروه‌های چپ اعم از مارکسیستی و اسلامی تا سال ۱۹۷۶ با شکست کامل و قطعی مواجه می‌شوند و توسط ارتش و پولیس مخفی شاه سرکوب می‌شوند. اما مبارزه غیر خشونت‌آمیز که به سرنوشتی شاه منجر گردید از سال ۱۹۷۷ اندک اندک آغاز شد. در آغاز نیروهای لیبرال و دموکرات دست به کار شدند، شب‌های شعر برگزار کردند و در آن مجالس چندین هزار نفر شرکت می‌کردند و از جمله کمیته دفاع از حقوق بشر را ساختند. اما این تلاش‌های مسالمت‌آمیز لیبرال‌ها سرکوب شد. از اواخر همان سال مبارزات و تجمعات اعتراض‌آمیز گروه‌های اسلامی طرفدار آیت الله خمینی با وفات فرزند ارشد ایشان، شروع شد و در مراسم گوناگون که به مناسبت گرامی داشت از متوفا برگزار می‌شد، جنبه اعتراضی علیه شاه به خود گرفت و برای نخستین بار شعار مرگ بر شاه گفته شد و یک هفته بعد بازار تهران به این مناسبت یک اعتصاب سرتاسری را سازمان دادند. نیروهای امنیتی شاه سرکوب گسترده‌ای را به راه انداختند، اما نتوانستند جلو اسلام‌گرایان را بگیرند و لذا این‌گونه مجالس یادبود به مناسبت چهلمین روز وفات وی نیز تکرار شد. این بار نیز این مراسم با اعتصاب بازاریان همراه شد و سخنرانی‌های سیاسی صریح توسط رهبران مذهبی در این مراسم ایراد گردید و از جمله یک قطع‌نامه چهارده ماده‌ای نیز قرائت شد. در این قطع‌نامه از جمله بازگشت آیت الله خمینی از تبعید، جلوگیری از نشر و پخش فیلم‌های به قول آن‌ها مستهجن، حق برخورداری حجاب برای بانوان، آزادی بیان، آزادی زندانیان سیاسی و خاتمه دادن رابطه با اسرائیل، خواسته شده بود.

در روزهای ۲۰ و ۲۱ دسمبر همان سال آیین‌های عزاداری تاسوعا و عاشورا به تجمعات و راهپیمایی‌های هزاران نفری علیه رژیم تبدیل شدند. در روزهای پایانی این سال نیروهای اسلام‌گرا متوجه شدند که فعالیت‌های فکری آنان و ایجاد نهادهای بدیل در عرصه آموزش (ایجاد مکاتب غیر دولتی مستقل) و انتشارات در دهه شصت و اوائل دهه هفتاد نتیجه داده است. اما خیزش واقعی برای یک انقلاب تا تابستان ۱۹۷۸ به وقوع نپیوست. پیش از تابستان آن سال در نهم جنوری ۱۹۷۸ اعتراض علیه چاپ یک مقاله در روزنامه اطلاعات (گویا به دستور ساواک) که بر شخصیت آیت الله خمینی حمله کرده بود، به خشونت کشیده شد بود و طی آن حد اقل شش نفر کشته شدند. این رویداد سرآغاز یک سلسله تجمعات اعتراضی دیگر تحت عنوان مراسم یادبود چهلم شهدا گردید که در هر چهل روز افرادی جدید در

اعتراضات کشته می شدند و به همین ترتیب این سلسله ادامه می یافت. حکومت ایران بعد از ملاقات شاه با کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا به سرکوب روی آوردند، لیکن اسلام گرایان فعال از پای نشستند و در برابر سرکوب مقاومت کردند و فعالیت های خود را گسترش دادند.

در تابستان ۱۹۷۸ تجمعات اعتراضی بزرگ و سرتاسری علیه شاه ایران را فراگرفت که در آن روحانیون، بازاریان، دانشجویان، کارگران، اصناف و طبقه فقیر شهری مشارکت داشتند. در کانون این مبارزات شبکه وسیع و سرتاسری مساجد و بازار، هیئت های مذهبی قرار داشتند. در ایران در اوائل دهه ۱۹۷۰ بیش از ۹ هزار مسجد وجود داشت. این شبکه وسیع مسجد و بازار دو کانون اصلی بسیج مردم برای اعتراضات و رساندن پیام های صوتی و اعلامیه های آیت الله خمینی در سراسر ایران بودند.

در ۱۷ جون ۱۹۷۸ رهبران مبارزه از مردم خواستند که تجمعات اعتراضی را متوقف و به جای آن در خانه های شان بمانند و به این وسیله بخش مهمی از اعتصابات ملی و سرتاسری را سازمان دادند و روش تجمعات اعتراضی خیابانی را به روش غیر متمرکز و پراکنده تغییر دادند.

این مبارزات شاه را وادار کرد که راه مصالحه را با مبارزان در پیش گیرند و قول داد که قانون اساسی مشروطه را مبنای سلطنت خود قرار دهد و کوشش کرد که یکی از لیبرال های طرفدار مصدق را به نخست وزیری برگزیند. اما ظاهراً دیگر دیر شده بود و علی رغم تمایل برخی از رهبران لیبرال که رابطه خوب با آیت الله خمینی داشتند اما از سوی اسلام گرایان بلافاصله رد شد و در واقع به این وسیله مبارزه متمرکز شد بر سرنگونی رژیم سلطنتی و شعار استقرار جمهوری اسلامی مطرح گردید. مناسبت های مذهبی پانزدهم شعبان روز تولد امام غائب شیعیان، ماه رمضان و سرانجام تاسوعا و عاشورای همان سال و همه آیین های سنتی آن در خدمت مبارزه با رژیم شاه قرار گرفت.

رهبران مبارزه همیشه مردم را بر پرهیز از خشونت و اجتناب از اهریمن جلوه دادن نیروهای امنیتی دعوت می کردند و می گفتند با آن ها روش برادری را در پیش باید گرفت. آیت الله خمینی تا ختم مبارزه از مبارزه مسلحانه حمایت نکرد.

کشتار مردم معترض در میدان ژاله و آتش سوزی در سینما رکس آبادان هر دو علیه رژیم تمام شد، یعنی کشتار معترضان در میدان ژاله که گویا به بیش از صد نفر می رسید، رفتار سرکوب گرانه رژیم شاه، بیش از پیش به گسترش و شدت این باور کمک کرد که رژیم شاه ظالم است و رفتار و اعمال آن نامشروع و غیر عادلانه است. لذا اثر معکوس گذاشت.

اعتراضات و سرکوب آن از جمله در اطراف دانشگاه تهران ادامه یافت. در این گیرودار از سوی شاه حکومت نظامی اعلان شد و مقررات شدید منع رفت و آمد و تجمع بیش از چند نفر ممنوع شد. اما رهبران مبارزه در مقابله با این وضعیت، به روش های غیر متمرکز روی آوردند. اعتصابات سرتاسری که شامل در خانه ماندن و مهم تر از آن اعتصابات کارگری به طور خاص اعتصاب کارگران صنعت نفت بود که در واقع ستون قدرت اقتصادی رژیم را از کار انداخت و نیروهای امنیتی تلاش کردند که کارگران را به کار برگردانند اما با عدم همکاری آنان و جامعه مواجه شدند و نتیجه نداد. در این شیوه از مبارزه از جمله به اشکال نمادین روی آوردند. برای مثال شعارها و تکبیرهای شبانه.

سرانجام مناسبت های مذهبی مانند نماز عید فطر و تاسوعا و عاشورا فرصتی کم نظیر دو باره برای مانور خیابانی و تجمعات بزرگ ضد رژیم سلطنتی فراهم کرد. دامنه تجمعات در این مراسم در حد دو میلیون نفر برآورد می گردید.

در مجموع همان گونه که اشاره شد تلاش آیت الله خمینی و رهبران مبارزه بر این بود که نیروهای امنیتی را در این مبارزه بی طرف کنند تا در حمایت از رژیم مردم را سرکوب نکنند. در این راستا توصیه می شد که بر نیروهای امنیتی حمله نکنند و آنها را برادر خطاب کنند. آیت الله خمینی خطاب به آنان چنین پیام داده بود: «سربازان با افتخار شما کسانی هستند که خود را برای کشور و سرزمین تان قربانی می کنید. به پا خیزید، بردگی و تحقیر را دیگر قبول نکنید، دست در دست مردم محبوب خود دهید و از رفتن برای کشتن کودکان و برادران تان به خاطر این خانواده را هزن خودداری کنید.»

برادر سازی نیروهای امنیتی بخشی مهم از استراتژی مخالفان بود. در جریان مبارزه، مبارزان به سربازان و افسران گل می دادند و شعار می دادند «برادر ارتشی، چرا برادر کشی» و این که «ارتش بخشی از ملت است». نتیجه این سیاست این شد که سربازان پیاده به مردم

بپیوندند و افسران و درجه‌داران به پادگانهای خود برگردند. این سیاست در سقوط نهایی رژیم و پیروزی انقلاب در روزهای ۹ تا ۱۱ فروری ۱۹۷۹ نقش حیاتی ایفا کرد. اما تا زمان فرار شاه، تأثیر این سیاست و فشار ناشی از آن چندان واضح نبوده و نیست. آن‌چه مسلم است این است که این سیاست تا آن زمان روحیه ارتش و پولیس را در حمایت از شاه به شدت تضعیف کرد و موجب کاهش فزاینده وفاداری آنان به رژیم گردیده بود. در یک نشست در اوائل جنوری ۱۹۷۹ رئیس ستاد ارتش، قره‌باغی، برآورد کرد که در حدود ۵۵ درصد ظرفیت ارتش باقی مانده است. در واقع سرکوب مردم به پیمانهای که در انقلاب ایران شرکت داشتند و اطاعت نمی‌کردند توسط ارتش و هیچ دستگاه سرکوبی ممکن و میسر نبوده و نیست و اساساً این‌گونه از سازمان‌های نظامی، برای چنین کاری ساخته نشده است. ضمناً سرکوب بیشتر موجب نارضایتی و اعتراض بیشتر می‌شد و تأثیری در خواباندن اعتراضات نداشت، چون بسیاری از مردم به گونه‌ای مستقیم با سربازان و پولیس مقابله نمی‌کردند، بلکه در خانه‌هایشان می‌نشستند و پشت بام خانه‌هایشان می‌برآمدند و علیه رژیم شعار می‌دادند.

در روزهای پایانی ۱۹۷۸ بختیار از رهبران جبهه ملی، نخست‌وزیری شاه را پذیرفت و شاه در ۱۶ جنوری ایران را ترک کرد و در اول فروری ۱۹۷۹ آیت الله خمینی به ایران برگشت. او دولت موقت انقلاب را به عنوان بدیل حکومت بختیار تشکیل داد و از مردم خواست که از این حکومت حمایت کنند و از حکومت بختیار و مقررات نظامی آن اطاعت نکنند. در نهم فروری شورش و نافرمانی در نیروی هوایی پدید آمد و افسران نیروی هوایی به انقلاب پیوست و گارد سلطنتی به منظور سرکوب این شورش، بر این پایگاه حمله کرد. اما مردم وقتی از ماجرا خبر شدند هجوم بردند به طرف پایگاه و دورادور پایگاه نیروی هوایی زنجیره انسانی تشکیل دادند و مانع از حمله گارد سلطنتی شدند. در این گیرودار هم آیت الله خمینی اجازه جهاد و جنگ مسلحانه نداد و مردم را به خونسردی و اجتناب از برخورد با گارد دعوت کرد. هرچند هشدار داد که او را مجبور نکنند که فتوای جهاد دهد و نیروهای گارد سلطنتی در دهم فروری در نتیجه مقاومت مردم غیر نظامی عقب نشینی کردند و به مقر خود بازگشتند. در این ساعات پراشتهای نیروهای چپ در پی مسلح شدن و تشدید خشونت بودند، اما مردم غیر نظامی معمولاً دور تانک‌ها حلقه می‌زدند و دیوار انسانی ایجاد می‌کردند و به جز چند تانک که با کوکتل مولوتوف مورد حمله قرار گرفت، خشونت دیگری علیه ارتش به وجود نیامد. در اطراف کشور نیز مردم اطراف پادگان‌های نظامی را محاصره کردند و نگذاشتند آن‌ها به سوی تهران حرکت کنند. اما گارد سلطنتی در بازگشت مسیر خود را از میان مردم خشمگین و شدیداً مسلح باز کردند و با شورشیان جنگیدند و در دو روز اخیر صدها نفر از معترضان را کشتند. سرانجام در یازدهم فروری بعد از این که از تقویت محاصره پایگاه نیروی هوایی عاجز ماندند، رئیس ستاد ارتش جلسه تشکیل داد و اعلان کرد که ارتش در منازعه سیاسی میان ملت و دولت بی‌طرف می‌ماند و به پادگان‌های خود برمی‌گردد. در این نقطه بود که انقلاب اسلامی ایران پیروز شد.^{۲۵۴}

تحلیل

خوب است در آغاز اشاره کنم، گزارش توصیفی محققان از انقلاب ایران با ارائه گزارش مختصر از پس زمینه‌های تاریخی آن که از ۱۹۵۳ به بعد رخ داده است، شروع می‌شود که عبارتند از کودتا، دیکتاتوری، سرکوب ملی‌گرایان دموکرات و لیبرال، انقلاب سفید شاه و اعتراض نیروهای مذهبی و سرکوب آن، پیدایش گروه‌های چپ رادیکال، در دوشاخه مذهبی و مارکسیستی. در مجموع گزارش نشان می‌دهد که مقاومت خشونت‌آمیز شکست خورد، درست زمانی که چریک‌های فدائیان خلق و مجاهدین خلق شدیداً سرکوب شده و از رمق افتاده بودند، مبارزه عاری از خشونت به رهبری گروه‌های مذهبی و اسلام‌گرایان آغاز گردید. این مبارزه طی کم‌تر از دو سال یعنی از اواخر ۱۹۷۷ تا ماه دوم ۱۹۷۹ توانست، رژیم سلطنتی را ساقط و به جای آن نظام جمهوری اسلامی را مستقر کنند. اما این نهضت عاری از خشونت بر خلاف نمونه‌های دیگر به استقرار دموکراسی لیبرال نینجامید. در تحلیل این گزارش محققان کوشیده‌اند به این سه پرسش پاسخ دهند که چرا مقاومت خشونت‌آمیز شکست خورد؟ چرا مقاومت عاری از خشونت در تغییر رژیم موفق شد؟ و اما چرا به قراری دموکراسی لیبرال نینجامید؟

پاسخ آنان به پرسش نخست این است که عوامل ذیل موجب شکست جنگ چریکی گردیدند: (۱) قدرت نظامی، اطلاعاتی و مالی

رژیم شاه بسیار قوی بود. به گفته ابراهامیان فقط تعداد ارتش شهنشاهی به چهار صد هزار نفر می‌رسید و رژیم از پولیس مخفی قدرت مند موسوم به ساواک برخوردار بود و منابع مالی فراوان که از فروش نفت به دست می‌آمد برخوردار بود. (۲). استفاده از روش خشونت‌آمیز، کشت و کشتار ارتش و پولیس را مستقیماً هدف قرار می‌داد و در واقع این نوعی از مقاومت، بر دشمنی با ارتش و پولیس استوار بود و لذا سرکوب آنان به دلیل این‌که خود می‌کشتند و خشونت می‌کردند، توجیه اخلاقی داشت و اثر معکوس (backfire) در اذهان عمومی از خود برجای نمی‌گذاشت و باعث گسترش اعتراض و پیوستن مردم به مقاومت نمی‌شد و به دلیل دشمنی مستقیم با ارتش و پولیس موجب ریزش در صفوف آن و یا تغییر وفاداری شان نمی‌گردید. (۳) مشارکت وسیع و متنوع مردم در صفوف مقاومت به وجود نیامد. در بهترین حالت مجموع افرادی که به این گروه‌ها پیوسته بودند و به شکل فعال همکاری می‌کردند به پنجاه هزار نفر می‌رسیدند، فاقد تنوع ایدئولوژیک، جنسیتی، سنی و طبقاتی بودند. همه جوانان پسر و شهری دارای ایدئولوژی چپ - اسلامی و مارکسیستی - بودند. زنان، روستائیان، گروه‌های سنی و ایدئولوژیک دیگر در آن شرکت نداشتند.

اما این‌که دلیل موفقیت مقاومت عاری از خشونت چه بوده است، محققان عوامل ذیل را مهم می‌دانند:

۱. **مشارکت گسترده و متنوع مردم:** چنووث می‌گوید، یافته‌های او نشان می‌دهد اگر اعضای فعال جنبش عاری از خشونت تعداد شان به ۳/۵ درصد کل جمعیت یک کشور برسد، آن جنبش از کنترل رژیم حاکم خارج می‌شود و بعضی از محققان مشارکت ۵ درصد کل جمعیت را معیار قرارداده‌اند، اما در انقلاب ایران به گفته چنووث، ۱۰ درصد کل جمعیت در مبارزه شرکت داشته‌اند که در تاریخ بی‌سابقه بوده است و تاکنون منحصر به فرد باقی مانده است. علاوه بر گستردگی کمی، دارای تنوع کم نظیر بوده است. گروه‌های سنی گوناگون، طبقات اجتماعی گوناگون از قبیل روحانیون، بازاریان، دانشجویان، کارگران و اصناف، شهری و روستایی، گروه‌های ایدئولوژیک گوناگون، چپ، ملی‌گرا، لیبرال و اسلام‌گرا، زنان و مردان شرکت داشتند. نکته مهم در خصوص مشارکت زنان این است که آیت الله خمینی به طور مستقیم زنان را دعوت و تشویق به مشارکت می‌کرد.

۲. **تنوع تاکتیک‌های مبارزه مدنی:** از تاکتیک‌های متنوع استفاده کردند که موجب انعطاف و مشارکت وسیع و کم هزینه می‌شد و سرکوب مبارزه را مشکل و گاهی ممتنع می‌کرد. استفاده از نمادها و آیین‌های مذهب شیعه، روش‌های متمرکز، روش‌های غیر متمرکز، تغییر بهنگام از متمرکز به غیر متمرکز و بالعکس، عدم همکاری و نافرمانی وسیع و گسترده، جدایی انداختن میان رژیم و منابع قدرت آن، از خصوصیات بارز این انقلاب دانسته شده است. در خصوص این آخری محققان به منبع اقتصادی و نظامی - امنیتی رژیم اشاره می‌کنند. اما به منبع سوم قدرت رژیم که حمایت خارجی بود و رژیم شدیداً وابسته به حمایت آمریکا بود اشاره نمی‌کنند. فکر می‌کنیم بسیار محتمل است که رهبران مبارزه در جدایی انداختن میان شاه و حامیان غربی شان نیز به دو طریق موفق بوده‌اند: اول از طریق افکار عمومی غرب. آن‌ها موفق شدند رژیم شاه را دیکتاتور و ناقض حقوق بشر معرفی کنند و انقلاب شان را انقلاب دموکراتیک با درون‌مایه مذهبی تبلیغ کنند و دوم حداقل غرب را در حمایت از شاه دو دل کردند و در واقع برای غرب بسیار سخت بود که از شاه در سرکوب خونین مردم اش که در یک مبارزه عاری از خشونت ضد دیکتاتوری شرکت داشتند، حمایت کنند.

۳. **استراتژی خشونت‌پرهیزی انقلاب:** مبارزان این انقلاب خشونت‌پرهیز بودند و در تحقق پرنسیب عدم خشونت تا آخر موفق بودند. نیروهای امنیتی را دشمن خود نمی‌دانستند و راه دوستی و برادری را با آنان در پیش گرفتند. این استراتژی در کنار دو عامل نخست با هم در مجموع سه پیامد مهم داشتند که هر سه در موفقیت مبارزه نقش حیاتی ایفا کردند: الف. سرکوب مبارزه برای نیروهای امنیتی توجیه اخلاقی نداشت و موجب افزایش اعتراض گردید و اثر معکوس از خود برجای می‌گذاشت. ب. مبارزه در حدی وسیع و تاکتیک‌های آن به میزان زیاد متنوع و انعطاف‌پذیر بود که سرکوب آن توسط نیروهای امنیتی ناممکن شده بود. ج. موجب ریزش در صفوف نیروهای امنیتی و تغییر در وفاداری شان به رژیم شاه گردید که سرانجام فرماندهان ارتش، اعلان بی‌طرفی کردند و رژیم ساقط شد.

۴. **برخورداری از شبکه وسیع و غیر متمرکز:** در سراسر ایران، شبکه مساجد، بازار و هیئت‌های مذهبی که موجب قدرت و توانمندی منحصر به فرد اسلام‌گرایان در این نهضت گردید، بسیار گسترده و غیر قابل کنترل برای رژیم بود. آن‌ها با در اختیار داشتن این شبکه از

قدرت منحصر به فرد در بسیج مردم برخوردار بودند. فقط در تهران دوازده هزار هیئت مذهبی وجود داشت. شبکه دانشجویان و کارگران نیز مهم بودند. اما این که چرا این انقلاب بر خلاف نمونه‌های مشابه نه تنها به دموکراسی لیبرال نینجامید، بلکه نتیجه آن استقرار یک دیکتاتوری مذهبی بود و این خود چالشی بر سر راه این ادعا است که میان مقاومت مدنی عاری از خشونت و استقرار دموکراسی لیبرال رابطه وجود دارد. پس چرا انقلاب عاری از خشونت ایران به دموکراسی لیبرال نینجامید؟ محققان در پاسخ به این پرسش عوامل ذیل را مؤثر می‌دانند: (۱) ایدئولوژی مسلط مبارزه یعنی اسلام‌گرایی و اسلام‌گرایان بر رهبری فردی و منحصر بفرد آیت الله خمینی تأکید می‌کردند و تمامی قدرت رهبری را در دستان او قرار می‌دادند. (رهبری تک فردی و فرد محور) (۲) مخالفان همه بر محور مخالفت و ضدیت با شاه ائتلاف کرده بودند، یعنی همه می‌دانستند که چه نمی‌خواهند، اما در محور این که حکومت و سیستم بعد از شاه چه باشد، به وحدت نظر نرسیده بودند و در واقع همه نمی‌دانستند که چه می‌خواهند و یا در این مورد وحدت نظر نداشتند. (۳) حضور گروه‌های چپ خشونت‌گرا که طرفدار جنگ مسلحانه بودند و سرانجام به جنگ مسلحانه خشونت‌بار و خونین علیه نظام جدید نیز روی آوردند به رژیم جدید بهانه داد که صدای سکولارهای ناراضی را که در جامعه وجود داشتند خاموش کنند. (۴) آیت الله خمینی رهبر تبعیدی نقش بی‌بدیل در بسیج مردم ایفا کرد و از ویژگی کاریزماتیک مذهبی و انقلابی برخوردار گردید و این سبب شد که مبارزه - به جای پیروی از یک رهبر کاریزماتیک - بر اساس تعهد پایدار به ایجاد دولت دموکراتیک به وجود نیاید. (۵) اسلام‌گرایان معتدل و سکولارهای دموکرات و میانه‌رو، این توانایی را نداشتند که یک جنبش با پایه‌های وسیع را در حمایت مهدی بازگان به وجود آورند و او سریعاً طی چند ماه توسط روحانیون تند رو کنار گذاشته شد. (۶) جنگ ایران و عراق که در سال ۱۹۸۰ شروع و تا سال ۱۹۸۹ ادامه داشت قدرت روحانیون آن را محکم‌تر کرد.

در مجموع پاسخ محققان به پرسش‌هایی که در مورد مقاومت عاری از خشونت و مقاومت خشونت‌آمیز در آغاز این بحث مطرح شد از این قرار است:

میزان مشارکت: میزان مشارکت مردم در مبارزه با شاه به ترتیب از این قرار بوده است: در مقاومت عاری از خشونت تقریباً دو میلیون نفر شرکت داشته‌اند و در مقاومت خشونت‌آمیز حد اکثر پنجاه هزار نفر. این بدین معناست که تعداد شرکت‌کنندگان که عامل اصلی در پیروزی در این سنخ از مبارزه محسوب می‌شوند، در مبارزه عاری از خشونت علیه رژیم شاه در سطح بالا وجود داشته است. اما میزان مشارکت در مقاومت خشونت‌آمیز گروه‌های چریکی نسبت به آن بسیار محدود بوده است.

مشارکت‌کنندگان و تنوع آن: در مقاومت عاری از خشونت؛ طبقه متوسط، روشنفکران لیبرال، اسلام‌گرایان شیعی، روحانیون، دانشجویان، زنان، اتحادیه‌ها، کارگران صنعت نفت، گروه‌هایی که دارای تخصص و مهارت‌های حرفه‌ای بودند و مارکسیست‌ها شرکت داشتند. در مقاومت خشونت‌آمیز فقط جوانان پسر شهری که مارکسیست بودند و یا چپ‌گرای مسلمان بودند، شرکت داشتند. در واقع محققان می‌خواهند نشان دهند که تنوع لازم در مشارکت در مقاومت عاری از خشونت وجود داشته است، اما مقاومت خشونت‌آمیز فاقد تنوع بوده است.

تغییر در وفاداری نیروهای امنیتی: مقاومت عاری از خشونت توانست در وفاداری نیروهای امنیتی تغییر ایجاد کند، اما مقاومت خشونت‌آمیز نتوانست این تغییر را به وجود آورد.

تنوع در تاکتیک: در مقاومت عاری از خشونت به طور واضح تنوع در تاکتیک وجود داشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز معلوم نیست که وجود داشته است و یا خیر.

حامی دولت خارجی: در مقاومت مردم ایران علیه شاه و مبارزات مدنی آن‌ها حامی خارجی، وجود نداشته است.

تحریم و مجازات بین المللی: در حمایت از هیچ یک از دو مبارزه در ایران مجازات و تحریم بین المللی به وجود نیامد.

تأثیرات سرکوب رژیم: در مقاومت عاری از خشونت، سرکوب مردم، اثر معکوس (backfire) گذاشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز نتیجه سرکوب این بود که جنگ چریکی سرکوب شد و از نفس ماند.

نتیجه: مقاومت عاری از خشونت پیروز شد، اما مقاومت خشونت‌آمیز ناکام ماند.^{۲۵۵}

مورد دوم: سرزمین‌های فلسطینی / انتفاضه نخست ۱۹۸۷-۱۹۹۲

در سال ۱۹۸۷ در سرزمین‌های فلسطینی، نوارغزه و ساحل غربی رود اردن، قیام عمومی علیه اشغال اسرائیل به وجود آمد و چندین سال ادامه پیدا کرد و به نتایج محدود دست یافت اما موفقیت کامل نداشت.

محققان این تحقیق نخست گزارشی مفصل از آن به دست می‌دهد و سپس به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازد. لکن جهت رعایت اختصار به طور فشرده به بیان مهم‌ترین نکات و وقایع این مورد، بسنده می‌کنم.

سرزمین اشغالی توسط ۱۴۰۰ پرسونل نظامی اسرائیل تحت قوانین مبارزه با تروریسم اداره می‌شد که به موجب آن هرگونه اعتراض، از قبیل اعتصاب، تجمع عمومی و مانند آن اقدام تروریستی محسوب می‌شد و شدیداً مجازات می‌گردید. هرگونه ارتباط میان اسرائیلی‌ها با مردم این مناطق ممنوع بود، مردم این مناطق در ۹۰ درصد نیازمندی‌های خود وابسته به اسرائیل بودند و مردم و سرزمین‌شان دارای هویت فلسطینی دانسته نمی‌شد، بلکه بخش از سرزمین‌هایی دانسته می‌شد که پیش از اشغال تحت تصرف اردن بوده است.

در چنین وضعیتی دشوار در سال ۱۹۸۷ جرقه انتفاضه اول، از باریکه غزه آغاز و به سرعت تمامی سرزمین‌های فلسطینی را در ساحل غربی رود اردن فراگرفت. این مقاومت و اعتراض بر مشارکت وسیع و گروه‌های اجتماعی گوناگون و متنوع مردم استوار بود و به استثنای موارد جزئی عمدتاً عاری از خشونت بود و در آن از شیوه‌هایی چون اعتراض عمومی، اعتصاب، تحریم کالاهای اسرائیلی، نافرمانی و نقض مقررات منع رفت و آمد، سوزاندن کارت‌های هویت خویش، امتناع از پرداختن مالیه، برافراشتن پرچم فلسطین، تاسیس نهادهای بدیل، برای مثال مکاتب با مضامین درسی فلسطینی، تولید فراورده‌های زراعتی و گسترش مزارع، تاسیس انجمن‌های صنفی و اجتماعی گوناگون از جمله تشکیل اتحادیه زنان، دانشجویان و... استفاده می‌کردند. برای رهبری مبارزه و بسیج مردم شبکه‌های اجتماعی یاد شده رهبری مردمی‌ای را تحت عنوان کمیته مردمی به وجود آوردند و چهارماه بعد از آغاز انتفاضه سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیز در داخل سرزمین‌های فلسطینی تشکیلی تحت عنوان «رهبری متحد ملی نهضت» را به وجود آورد تا هم رهبری محلی قیام را برعهده داشته باشد و هم رابطه سازمان یادشده را با رهبران محلی کمیته مردمی تأمین کند.

اسرائیل به سرکوب خشن و شدید قیام روی آورد و به‌طور گسترده برخی از صحنه‌های آن در رسانه‌های بین‌المللی انعکاس داشت و موجب وحشت حامیان اسرائیل در آمریکا شد و نگران شدند که این‌گونه سرکوب‌ها موجب از دست دادن حمایت آمریکا نشود.

به ذکر دو نمونه از این قیام مردمی که چندین سال طول کشید ولی اوج آن ۱۸ ماه نخست بود، بسنده می‌کنیم:

شهرک بیت حاسور در نزدیکی بیت اللحم: ساکنان این شهرک عمدتاً مسیحی و عرب فلسطینی‌اند. آن‌ها دست به نافرمانی وسیع زدند، کالاهای اسرائیلی را تحریم کردند، قوانین منع رفت و آمد را نقض می‌کردند و از پرداخت مالیه امتناع می‌کردند و می‌گفتند: «مالیه بدون نمایندگی نه». نیروهای اسرائیلی این شهرک را محاصره کردند و مانع پیوستن مردم دیگر به مردم این شهرک می‌شدند و مانع خروج اهالی شهرک از آن شدند. این مبارزه از حمایت شخصیت‌های مشهور جهانی نیز برخوردار شد. از جمله اسقف توتو از آفریقای جنوبی از آن حمایت کرد و محاصره اسرائیل شش هفته دوام کرد و سرانجام دست از محاصره کشیده و عقب نشینی کرد.

برنامه‌ریزی بازگشت فلسطینی‌های تبعید شده از قبرس به بندر حیفا توسط کشتی: اسرائیل طی چندین سال تعدادی از فعالان فلسطینی از جمله چند شهردار را تبعید و اخراج کرده بود. سازمان آزادی‌بخش فلسطین، با همکاری فعالان فلسطینی طرح بازگشت این افراد را با کشتی از قبرس به بندر حیفا روی دست گرفتند. این طرح با استقبال گسترده بین‌المللی، فعالان صلح، روزنامه نگاران و سیاستمداران مواجه شد. از جمله ده‌ها خبرنگار و برخی از اعضای مجلس سنای آمریکا می‌خواستند در این سفر نمادین شرکت کنند و فلسطینی‌های

تبعیدی را همراهی کنند. اسرائیل شدیداً با این سفر مخالفت می‌کرد و تهدید به مجازات کرد. ولی یک روز پیش از حرکت، قسمت بدنه پایین کشتی با ماین مورد حمله قرار گرفت و برنامه سفر مختل شد و دیگر چنین برنامه‌ای سازماندهی نشد.

این قیام به گفته محققان توانست هم‌بستگی میان فلسطینی‌هایی داخل اسرائیل که عرب‌های اسرائیلی ناامیده می‌شوند و شهروندی اسرائیلی دارند و فلسطینی‌های نوار غزه و ساحل غربی رود اردن به وجود آورد. آن‌ها به طرق گوناگون همکاری و حمایت خود را از این جنبش نشان دادند و هم‌چنین این جنبش سبب شد که در میان شهروندان اسرائیلی نیز فعالان صلح و طرفداران مذاکره با سازمان آزادی‌بخش فلسطین فعال شوند. در حالی که تحت قانون مبارزه با تروریسم هرگونه تماس با سازمان آزادی‌بخش فلسطین ممنوع دانسته می‌شد و مجازات داشت. اما فعالان صلح این قانون را نقض می‌کردند و مکرر با مقامات فلسطینی تماس می‌گرفتند و مذاکره می‌کردند. حتی این مبارزات بر سربازان ذخیره اسرائیلی تأثیر گذاشت، در کشوری که وظیفه سربازی وظیفه مقدس میهنی شمرده می‌شود، این سربازان از رفتن به سرزمین‌های اشغالی اعلان مخالفت کردند. هم‌چنین این قیام سبب شد که سیاست‌های آمریکا در قبال سازمان آزادی‌بخش فلسطین تغییر کند و باب مذاکره را با آن باز کند.

مهم‌ترین حرکت سیاسی در اوج این مبارزات از سوی شاه حسین، پادشاه اردن انجام شد. او در ۳۱ جولای ۱۹۸۸ در تلویزین ظاهر شد و اعلان کرد که کرانه باختری سرزمین فلسطین است نه جزو اردن، لذا به سلطه و پیوند اداری و قضایی اردن با این مناطق خاتمه می‌دهد و از این به بعد اردن در هیچ هیئت مشترک فلسطینی - اردنی شرکت نمی‌کند، نماینده رسمی فلسطین سازمان آزادی‌بخش فلسطین است و اردن از ایجاد دولت مستقل فلسطینی حمایت می‌کند.

این اعلان راه را برای تشکیل دولت فلسطین و مذاکره آمریکا و اسرائیل فقط با نمایندگان رسمی آنان بازکرد، چون پیش از آن اسرائیل برای سرزمین‌های اشغالی هویت فلسطینی قائل نبود.

در نوامبر ۱۹۸۸ شورای ملی فلسطین در الجزایر اعلامیه استقلال و ایجاد دولت مستقل فلسطین را صادر کرد و کم‌تر از دو هفته توسط بیش از پنجاه دولت در جهان به رسمیت شناخته شد. در اکتبر ۱۹۹۱ کنفرانس مادرید برگزار شد و در این کنفرانس روند صلح فلسطین و اسرائیل به‌طور رسمی آغاز گردید. در این کنفرانس به سازمان آزادی‌بخش فلسطین اجازه شرکت داده نشد، به جای آن رهبران محلی جنبش در داخل سرزمین‌های اشغالی که با سازمان آزادی‌بخش رابطه داشتند شرکت کردند. هیئت اسرائیلی به ریاست نخست وزیر این کشور شرکت کرد. با هشت ماه مذاکره پیش‌رفتی اندک در حل منازعات فلسطین و اسرائیل به دست آمد. در سال ۱۹۹۲ دولت راست‌گرای اسرائیل که طرفدار تشکیل اسرائیل بزرگ بود در انتخابات شکست خورد و اسحاق رابین از حزب کارگر به نخست‌وزیری رسید. پیروزی اسحاق رابین نیز متأثر از انتفاضه بود و حد اقل می‌توان آن را یکی از عوامل پیروزی رابین به شمار آورد. او طرح صلح با این مضمون اعلان کرد: می‌خواهد در خلال یک سال با طرف فلسطینی در مورد تشکیل اداره خود مختار فلسطینی به توافق برسد و بعد از آن یک اداره انتقالی پنج ساله تشکیل گردد و بعد از آن گفت‌وگوهای نهایی. مذاکرات اسلو به‌طور سری میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین آغاز گردید و نتیجه آن موافقت‌نامه صلح اسلو بود که منجر به تشکیل مناطق خودگردان به رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد. اما این مبارزات همان‌گونه که از این گزارش پیداست به موفقیت کامل نرسید و فقط یک سلسله نتایجی داشت که به آن اشاره گردید که از این جهت به باور چنووت و استفان بهتر از مبارزه مسلحانه سازمان آزادی‌بخش فلسطین نتیجه داشته است.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین یک سازمان ملی‌گرای فلسطینی است که از چهار گروه فلسطینی عمده در سال ۱۹۶۴ به منظور آزادی فلسطین تشکیل گردید و خط مشی اصلی این سازمان مبارزه مسلحانه بود. لیکن در دست‌یابی به هدف خود موفق نشد، بلکه در سال ۱۹۸۲ مجبور شد، پناه‌گاه مهم خود را در لبنان از دست دهد و به ناچار مقر خود را از همسایگی فلسطین، به کشوری دور از سرزمین خود به تونس منتقل کرد. اما همان‌گونه که اشاره شد مقاومت و جنبش مدنی عمومی مردم فلسطین موسوم به انتفاضه نیز موفقیت کامل نداشته است. علت آن چیست؟

دو محقق یادشده عوامل ذیل را در شکست نسبی انتفاضه مؤثر می‌دانند:

۱. گروه‌های فلسطینی شرکت‌کننده در این مبارزه نتوانستند روی یک هدف و استراتژی مشترک توافق کنند.
۲. بعد از ۱۸ ماه نخست به تدریج برخی از گروه‌های فلسطینی به خشونت روی آوردند و نتوانستند پرنسب عدم خشونت را حفظ کنند.
۳. در آغاز رهبری عمدتاً به دست نیروهای ملی و سکولار بود اما به تدریج گروه‌های اسلام‌گرا رشد کردند و این گروه‌ها با سازمان آزادی بخش فلسطین و ملی‌گرایان سکولار اختلاف داشتند و این اختلافات موجب بروز خشونت‌های داخلی میان خود فلسطینیان شد و فلسطینیان از دو جهت به طرف خشونت رفتند یکی برخی از آنان به شیوه‌های خشونت بار علیه اسرائیل متوسل شدند و دوم در میان خودشان نیز دچار خشونت و بی‌رحمی شدند.
۴. تشکیل اداره خودگردان فلسطین سبب شد که مبارزه و مقاومت مدنی علیه اشغال متوقف شود، چون این اداره برای رهبری و تداوم مبارزه تشکیل نشده بود.

پاسخ محققان به پرسش‌های ذیل در مورد مقاومت فلسطین:

۱. تعداد شرکت‌کنندگان: تعداد تخمینی شرکت‌کننده در مبارزه عاری از خشونت، صدها هزار نفر و تعداد شرکت‌کننده در مقاومت خشونت‌آمیز، ده‌ها هزار نفر.
۲. گروه‌های شرکت‌کننده: در مبارزه عاری از خشونت عبارت بودند از طبقه متوسط، دانشجویان، روشنفکران، اتحادیه‌های صنفی، کارآفرینان، فقرا، گروه‌های زنان، گروه‌های اسلام‌گرا، مارکسیست‌ها و دیاسپورای فلسطینی، اما در مقاومت خشونت‌آمیز فلسطینی، فقط جوانان پسر، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و گروه‌های اسلام‌گرا و مارکسیست شرکت داشتند.
۳. تغییر در وفاداری نیروهای امنیتی: در مقاومت عاری از خشونت به وجود آمد اما مقاومت خشونت‌آمیز موجب تغییر در وفاداری نیروهای امنیتی نشد.
۴. تنوع در تاکتیک: در مقاومت عاری از خشونت تنوع در تاکتیک وجود داشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز وجود تنوع در تاکتیک واضح نیست که وجود داشته است.
۵. حمایت دولت خارجی: در مقاومت عاری از خشونت وجود نداشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز وجود داشت.
۶. تحریم و مجازات بین‌المللی: هم در مقاومت عاری از خشونت و هم در مقاومت خشونت‌آمیز وجود داشت.
۷. تأثیرات سرکوب رژیم: در مقاومت عاری از خشونت تأثیر معکوس از خود برجای گذاشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز توانست مقاومت را سرکوب کند.

نتیجه: مقاومت عاری از خشونت موفقیت نسبی داشت، اما مقاومت خشونت‌آمیز ناکام ماند.^{۲۵۶}

مورد سوم: انقلاب قدرت مردم در فیلیپین ۱۹۸۳-۱۹۸۶

در فبروری ۱۹۸۶، کم‌تر از دو سال بعد از آغاز قیام عمومی مردمی، دیکتاتور فیلیپین فردیناند مارکوس، از قدرت ساقط شد. این درست زمانی بود که بسیاری از صاحب‌نظران پیش‌بینی می‌کردند که رژیم مارکوس از طریق شورش کمونیستی و یا کودتای نظامی ساقط خواهد شد. اما برخلاف این پیش‌بینی‌ها رژیم توسط یک قیام عاری از خشونت که افسارگوناگون مردم در آن شرکت داشتند، سرنگون گردید و

از این رو آن را انقلاب قدرت مردم نامیدند. فردیناند مارکوس اولین رهبر منتخب بعد از کسب استقلال این کشور است که در سال ۱۹۶۵ انتخاب شد، اما به قدرت خود تا سرنگونی خویش تا سال ۱۹۸۶ ادامه داد. او در این مدت با تقلب در انتخابات، تضعیف و کنترل نهادهای قانون‌گذاری و قضایی، فرامین اجرایی ریاست‌جمهوری، اعلان حکومت نظامی و سرکوب بی‌رحمانه اعتراض‌های مدنی، حکومت کرد. او از حمایت غرب که تحت عنوان مقابله با خطر کمونیسم، توجیه می‌شد، برخوردار بود. رژیم مارکوس در کنار حمایت غرب به رهبری آمریکا، پولیس و ارتش مجهز نیز به وجود آورده بود.

در پی تداوم دیکتاتوری توسط مارکوس و مخالفت با اصلاحات، تصویب قانون اساسی جامع و سرکوب اعتراضات، مخالفت مسلحانه علیه دیکتاتوری شکل گرفت و شماری زیاد از جوانان دانش‌آموخته شهری به گروه‌های مسلح پیوستند.

مخالفت‌های مسلحانه با او در نقاط روستایی، در شمال و جنوب به وجود آمدند که بسیاری از آن‌ها توسط گروه‌های مارکسیستی رهبری می‌شدند و این گروه‌ها از حمایت کشورهای کمونیستی منطقه برخوردار بودند و در جنوب گروه‌های جدایی طلب مسلمان جنگ مسلحانه را به وجود آورده بودند که از حمایت لیبی و مالزی برخوردار بودند. اما تلاش‌های رژیم مارکوس در مقابل این شورش‌ها موفق بود. برای مثال توانست گروه شورشی چپ‌گرای «ارتش نوین خلق» که مقتدرترین گروه شورشی بود و توانسته بود در سال ۱۹۷۲، ۵۰۰ نفر سرباز و ۲۰۰۰ حامی روستایی برای خود جلب کنند، در سال ۱۹۷۴ تعدادشان را به پانصد نفر اعم از چریک و حامیان شان تقلیل دهند. گروه‌های مارکسیستی که در سطح کشوری برای رژیم تهدید محسوب می‌شد، با مبارزه ضدشورشگری موفقانه کنترل گردید. اما گروه‌های مسلح اسلام‌گرا قدرتمندتر بودند و از حمایت بیشتر روستائیان و برخی از کشورهای اسلامی برخوردار بودند، لیکن تهدیدشان محدود به یک استان و منطقه بود. ماهیت فرقه‌ای و یا قومی آن سبب شده بود که اتحادی میان آنان و سایر گروه‌های مخالف مخصوصاً کاتولیک‌های مخالف مارکوس به وجود نیاید.

مبارزه مدنی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ به صورت پراکنده وجود داشت و در دهه ۱۹۷۰ نیز به صورت پراکنده ادامه یافت. اصلاح طلبان معمولاً در هر انتخابات شرکت می‌کردند و با تقلب کنار زده می‌شدند. در شش سال اول حکومت نظامی که توسط مارکوس در سال ۱۹۷۲ اعلان شده بود، رهبران اصلاح طلب یا در زندان و تبعید بودند و یا بازیم همکاری می‌کردند. در همین مدت اما حزب کمونیست فیلیپین در کنار رهبری جنگ چریکی در مناطق روستایی به مبارزه مدنی شهری نیز روی آوردند، به این منظور جبهه دموکراتیک ملی را طراحی کردند و در این جبهه کوشیدند، شبکه‌ای از انجمن‌ها و اتحادیه‌های زنان، دانشجویان، دهقانان و طبقه فقیر شهری را تشکیل دهند و متحد کنند. این شبکه توانست در سال ۱۹۷۵ چهار هزار دانشجو، کارگر را در یک حرکت اعتراضی گردهم آورند. اما هدف حزب کمونیست این بود که از این طریق بتواند معترضان را رادیکال بسازند تا در جنبش مسلحانه شهری پیوندند. چون خط مشی اصلی این حزب بر مبارزه مسلحانه استوار بود.

در این دوره نهاد کلیسای کاتولیک مستقل مانده بود، علی‌رغم برخی از همکاری‌های اولیه که با رژیم مارکوس داشت، از همان آغاز برخی از مقامات کلیسا با دیکتاتوری مخالفت کرده بودند اما به تدریج بر دامنه این مخالفت افزوده شد. مهم‌ترین کاری که کلیسا کرد این بود که اولاً با استفاده از شبکه سراسری خود در سراسر کشور، شبکه مردمی سرتاسری برای سازماندهی مردم به وجود آوردند و ثانیاً از آیین‌های مذهبی دعا و نیایش جهت اعتراض علیه دیکتاتوری استفاده کردند. این هردو بعداً در انقلاب قدرت مردم نقش اساسی ایفا کردند. چهره شاخص کلیسا که در مبارزه علیه دیکتاتوری نقش برجسته داشت، کاردینال جیمز سین بود. محققان این تحقیق نقش کلیسای کاتولیک در انقلاب قدرت مردم فیلیپین را مشابه نقش شبکه مساجد در انقلاب ایران می‌دانند.

رژیم مارکوس در سال‌های نخست دهه ۱۹۸۰ گرفتار بحران اقتصادی شد. در ۲۱ اگست ۱۹۸۳ بنگینو اکینو که در آمریکا در تبعید به سر می‌برد به این نیت که با رژیم مارکوس جهت توافق روی یک دوره انتقالی مذاکره کند به کشورش بازگشت. اما در فرودگاه توسط یک اسکورت نظامی کشته شد. قتل او موجب اعتراض شدید داخلی و بین‌المللی گردید. مراسم تدفین و بزرگداشت او به محل تجمع مخالفین

و به مراسم اعتراض علیه رژیم تبدیل شد و در مراسم تشییع جنازه او دو میلیون نفر شرکت کردند. در واقع قتل اکینو سرآغاز انقلاب قدرت مردم به شمار می‌آید که در سازماندهی آن در کنار شبکه سرتاسری مردمی کلیسای کاتولیک، اتحادیه‌های صاحبان مشاغل و سرمایه و اتحادیه کارگران و سایر اقشار مهم اجتماعی نقش داشتند.

قتل اکینو سبب شد که طبقه متوسط و صاحبان کار و سرمایه بیش از پیش در مخالفت با رژیم فعال شوند. در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۳ اتحادیه قدرتمند صاحبان کار و سرمایه ماکاتی نخستین اعتراض منطقه تجاری ماکاتی مانیل را برگزار کرد. در این اعتراض نزدیک به صدهزار کارمند اداری شرکت کردند. این اعتراض سپس به یک اعتراض هفتگی تبدیل شد که هر هفته تکرار می‌شد.

در فبروری ۱۹۸۴ معترضان طبقه میانه یک زنجیره انسانی به طول ۷۵ مایل از خانه اکینو تا فرودگاه مانیل را تشکیل دادند و در آن نیم میلیون نفر شرکت کردند. بیه اکینو کرازون اکینو به فرد مهم در این مبارزه تبدیل شد. او و سلوادور لورل در جایگاه رهبری سازمان ملی دموکراتیک متحد (UNDO) که ائتلاف وسیع عناصر اصلاح طلب بود که پیش از برقراری حکومت نظامی تشکیل شده بود، قرار گرفتند. از اکتبر ۱۹۸۳ تا فبروری ۱۹۸۵ بیش از ۱۶۵ تجمع، تظاهرات و دیگر اشکال اعتراض رخ داد. معترضان توسط ائتلافی بزرگ با قاعده وسیع از مخالفان فعال سازماندهی می‌شد این ائتلاف گروه‌های متنوع سیاسی را در کنار هم قرار داده بود.

رژیم مارکوس در مقابل این اعتراضات مدنی از روش همیشگی سرکوب استفاده کرد. نیروهای امنیتی در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۳ بر روی معترضان آتش گشود و در جنوری ۱۹۸۴ یازده نفر فعال را کشتند و ده‌ها نفر را مجروح کردند. تا اواسط ۱۹۸۴ نیروهای امنیتی رژیم برای درهم شکستن اعتراضات از باتوم، گاز اشک‌آور و گلوله استفاده می‌کردند. اما علی‌رغم این سرکوب‌ها افزایش فزاینده شرکت در اعتراضات، برای حکومت شوک‌آور بود.

در مخالفت با انتخابات غیر آزاد و غیر شفاف ۱۹۸۴ ائتلافی تحت عنوان سازماندهی برای احیای دموکراسی (CORD) تشکیل شد. این سازمان موفق شد، اشکال دیگر از اعتراض و عدم همکاری از جمله اعتصابات مردمی را سازماندهی کند. در ماه می ۱۹۸۵ ائتلاف بزرگی برای این که گروه‌های رو به رشد و فزاینده معترض را زیر یک چتر جمع کنند، تشکیل شد. پایان از اجزای مهم این ائتلاف که بیشتر در بخش سازماندهی اعتصابات فعال بود ده هزار نفر را در برابر نیروگاه هسته‌ای در استان باتان برای شرکت در یک تحصن گردهم آوردند. تا سال ۱۹۸۶ پایان توانست دو میلیون نفر عضو در سطح ملی داشته باشند.

نقطه عطف در انقلاب قدرت مردم برگزاری انتخابات زودهنگام در سال ۱۹۸۶ بود. هدف مارکوس این بود که از طریق انتخابات مشروعیت خود را تقویت و در صفوف مخالفین خود تفرقه ایجاد کند و مانند گذشته از طریق تقلب پیروزی خود را تضمین کند و تحت عنوان مبارزه با خطر کمونیسم و بزرگنمایی آن حمایت غرب را جلب کند.

در این انتخابات، در حالی که حزب کمونیست و پایان بر تحریم انتخابات تأکید می‌کردند، اصلاح طلبان به رهبری خانم اکینو از شرکت در انتخابات حمایت کردند. خانم اکینو کاندیدای ریاست جمهوری و سالوادور لورل کاندید معاونت ریاست جمهوری شدند و تکت انتخاباتی خود را تشکیل دادند. خانم اکینو در خلال مبارزات انتخاباتی و برای مراحل بعد از انتخابات بر حفظ پرنسپ عدم خشونت تأکید می‌کرد. رهبران کلیسا نیز بر پرهیز از هرگونه خشونت تأکید می‌کردند. کلیسا، بازرگانان و صاحبان کار و سرمایه و چندین ائتلاف دیگر از آنان حمایت کردند. به هر حال کلیسا نیم میلیون داو طلب را برای نظارت از انتخابات آموزش دادند و اعضای این گروه توانستند از ۹۰ درصد حوزه‌های رأی‌گیری نظارت کنند. مردم نیز به میزان بالا در انتخابات شرکت کردند. لیکن به دلیل تقلب وسیع در انتخابات از همان شب نخست روز بعد از انتخابات اعتراضات شروع شد. در آن شب مردم به نشانه اعتراض از بالکن و بام خانه‌های شان صدای زدن بر تابه‌ها و قابلمه‌ها را در آوردند و در خیابان‌ها به طور ممتد با وسایط نقلیه شان بوق می‌زدند. دامنه اعتراضات حتی به کارمندان کمیسون انتخابات کشیده شد. خانم اکینو در ۱۶ فبروری در یک گردهم‌آیی دو میلیونی مردم سخنرانی کرد، پیروزی خود و مردم فیلیپین را اعلان کرد و یک برنامه هفت بخشی را برای نافرمانی مدنی عاری از خشونت به اطلاع مردم رساند. یک روز بعد از این که مارکوس روز

۲۶ فبروری را روز ادای سوگند خود به عنوان رئیس جمهور اعلان کرد، مردم به خروج گسترده سپرده‌های خود از بانک‌های تحت کنترل دولت روی آوردند. رسانه‌های دولتی را به طور گسترده تحریم کردند و سایر اشکال مبارزه عاری از خشونت را به کار گرفتند. سرانجام این اعتراضات منجر به شورش گروهی از نظامیان در یک پایگاه نظامی در مانیل شد. آنان اعلان کردند که پیروز انتخابات خانم اکینو است و از ریاست جمهوری او حمایت می‌کنند. نیروهای نظامی حامی رژیم برای سرکوب آنان اعزام گردیدند. اما مردم پیش از نیروهای نظامی به طرف پایگاه سربازان و افسران شورشی هجوم بردند و زنجیره انسانی تشکیل دادند تا مانع از درگیری میان دو گروه از نظامیان شوند. مردم به سربازان گل، شکلات و غذا می‌دادند. با این مقاومت مردمی چندین حمله نظامیان وفادار به رژیم خنثی شد و سرانجام آنان مجبور شدند به پایگاه‌های شان برگردند، خلبانان نیروهای هوایی از دستور بمباران پایگاه نظامی یادشده سرپیچی کردند، چون می‌دانستند اگر دستور را اجرا کنند، تعدادی بی‌شمار از افراد غیر نظامی کشته می‌شوند. در نتیجه تعدادی بیشتر از نظامیان به مخالفان پیوستند. مارکوس در ۲۴ فبروری، حالت اضطراری اعلام کرد. اما در همان شب گروه دیگر از نظامیان شورشی به کانال چهارم تلویزیون ملی فیلیپین حمله و آن را تصرف کردند، و از پیروزی اکینو و انقلاب مردم اعلان حمایت کردند و سخنرانی مارکوس که زنده از آن پخش می‌شد، قطع شد. نظامیان وفادار مارکوس، برای سرکوب و بازپس‌گیری کانال تلویزیون اعزام شدند، اما بازهم با زنجیره انسانی مردم که به آن‌ها گل، شکلات و غذا می‌دادند، مواجه شدند، سرانجام مجبور شدند به پایگاه شان برگردند. بعد از ظهر ۲۴ فبروری، خانم اکینو همراه خانواده‌اش در جمع معترضان در اتوبان منتهی به پایگاه شورشیان نظامی، حاضر شدند، و او پیروزی خود را در انتخابات اعلان کرد. در شامگاه همان روز، اداره رونالد ریگان که ستون عمده حامی رژیم مارکوس محسوب می‌شد، طی یک بیانیه رسمی از مارکوس خواست جهت جلوگیری از خونریزی استعفا دهد. اما مارکوس در جواب اعلان کرد که تا آخرین قطره خون خود می‌جنگد. خانم اکینو و معاونش، خطاب به جمعیت در شاهراه ادسا که به پایگاه نظامیان شورشی ختم می‌شد، به صدها هزار نفر می‌رسید، اعلان کردند که حکومت شان را صبح روز بعد به طور رسمی آغاز می‌کنند. صبح روز بعد او و سلوادور لورل، رسماً به عنوان رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور سوگند یاد کردند. به این ترتیب دولت موازی را تشکیل دادند. دو ساعت بعد مارکوس در قصر ریاست جمهوری مراسم سوگند را به جای آورد. اما ایستگاه‌های تلویزیونی دیگر نیز در اختیار مخالفان قرار گرفتند. مارکوس در نتیجه از دست دادن رسانه، حمایت امریکا، و تغییر فزاینده در وفاداری سربازان که به مردم می‌پیوستند سرانجام چاره‌ای ندید جز این‌که برای فرار مصون خود و خانواده‌اش مذاکره کند. در نتیجه مذاکره سه جانبه میان سفیر امریکا، اکینو و مارکوس، توافق شد که وی با سی نفر از اعضای خانواده‌اش توسط یک هلی‌کوپتر آمریکایی به پایگاه نظامی امریکا منتقل گردد و از آنجا توسط یک جت به هاوایی در ایالات متحده، منتقل شد.

به این ترتیب، به گفته چنووت و استفان، مبارزه عاری از خشونت در فیلیپین با جذب مشارکت وسیع و متنوع مردم، توانست سلسله‌ای از میکانیزم‌ها را فعال کند که منجر به سقوط رژیم مارکوس از قدرت شد. این کمپین، دو صد هزار مشارکت‌کننده فعال داشت که می‌توانستند تجمعاتی را سازماندهی کنند که در آن تا دو میلیون نفر حامی مبارزه شرکت می‌کردند و این جمعیت انبوه در اشکال دیگر مبارزه نیز سهم می‌گرفتند. ماهیت مشارکت در این کمپین، نشان داد که سطح موانع مشارکت در مبارزه عاری از خشونت آشکارا پایین است. نکته‌ای مهم دیگر این است که همه مشارکت‌کنندگان در مبارزه انگیزه و باورهای ایده‌آل و آرمانی نداشتند بلکه با انگیزه‌های گوناگون شرکت می‌کردند. این نوع از مشارکت فقط وقتی ممکن و میسر می‌گردد که موانع مشارکت سخت و شدید نباشد که در مقاومت عاری از خشونت و تاکتیک‌های آن میسر می‌گردد.

در این مبارزه، مبارزان در حفظ و تداوم پرنسپب عدم خشونت موفق بودند و علت آن رهبری مؤثر، وجود شبکه‌های قوی در جنبش، و پیوند دادن همه ائتلاف‌ها و شبکه‌های داخلی در چارچوب یک جنبش متحد برای دموکراسی بود. تأکید شدید رهبران کلیسا مخصوصاً کاردینال سین و رهبران سیاسی از قبیل خانم اکینو و سلوادور لورل، بر پرهیز از خشونت، ویژگی خشونت‌پرهیزی مبارزه را قوت بخشید. در این میان سلب حمایت از رژیم توسط ریگان سبب شد که یکی از ستون‌های قدرت او که حمایت خارجی بود فرو بریزد. در حالی که نیروهای خشونت‌گرا نمی‌توانستند، مبارزه‌ای شان را به این نتایج برسانند، یعنی آنان نتوانستند و نمی‌توانستند مشارکت وسیع و متنوع مردم را فراهم کنند، سرکوب مبارزه خشونت‌آمیز آنان اثر معکوس در پی نداشت و موجب تغییر در وفاداری نظامیان و حامی خارجی رژیم یعنی

آمریکا نمی‌شد. هم‌چنین صاحب نظران انقلاب قدرت مردم در فیلیپین را از این حیث نیز مورد توجه قرار داده‌اند که تنوع مشارکت در این مبارزه چگونه سبب شد که روش‌های متنوع مبارزه ابداع شوند و به کار گرفته شوند و کم‌تر از سرکوب رژیم آسیب ببینند.

ویژگی‌های مهم انقلاب قدرت فیلیپین

۱. تعداد مشارکت‌کنندگان: در مقاومت عاری از خشونت دو میلیون و در مقاومت خشونت‌آمیز چندین هزار نفر بودند.
۲. شرکت‌کنندگان اصلی: در مقاومت عاری از خشونت، چپ‌گرایان، کلیسای کاتولیک، دانشجویان، کارگران، اتحادیه‌های صنفی، پاره‌ای از گروه‌های اسلام‌گرا، گروه‌های زنان، صاحبان کار و سرمایه، اتحادیه‌های دهقانان، طبقه فقیر شهری، انجوها و گروه‌های مردمی. اما در مقاومت خشونت‌آمیز، کمونیست‌های روستایی و پسران جوان حضور داشتند.
۳. تغییر در وفادری نیروهای امنیتی: در مقاومت عاری از خشونت آری، در مقاومت خشونت‌آمیز، نه.
۴. تنوع در تاکتیک: در مقاومت عاری از خشونت به طور واضح وجود داشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز معلوم نیست که وجود داشته است.
۵. حمایت دولت خارجی: در مقاومت عاری از خشونت وجود نداشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز وجود داشت.
۶. تحریم بین‌المللی: در هیچ‌کدام وجود نداشت.
۷. تأثیرات سرکوب رژیم: در مقاومت عاری از خشونت اثر معکوس داشت، اما در مقاومت خشونت‌آمیز سبب فروپاشی مقاومت شد.

نتیجه: مقاومت عاری از خشونت موفق شد و مقاومت خشونت‌آمیز ناکام ماند.^{۲۵۷}

مورد چهارم: میانمار/ برمه ۱۹۸۸-۱۹۹۰

برمه یک کشور چندقومی و چندزبانی است، اما بزرگترین گروه قومی آن برمن‌ها است. پیش از کسب استقلال در سال ۱۹۴۷، شکاف‌های قومی-زبانی در این کشور فعال بود و مطالبات آنان مبنی بر حق تعیین سرنوشت حل نشده بود. لذا بعد از کسب استقلال بسیاری از آن‌ها در پی تأسیس گروه‌های مسلح انتیکی خود برآمدند. حکومت بعد از استقلال نیز مانند اکثر کشورهای پسااستعماری در گرداب دیکتاتوری و ملی‌گرایی قومی، گرفتار شد. اما در این کشور نظامیان قدرت خود را بر اساس مبارزه با شورش‌های مسلحانه گروه‌های قومی و چپ‌توجیه می‌کردند، و ضمناً مدعی نوعی سوسیالیسم هم بودند. یعنی از این لحاظ در اردوگاه چپ قرار می‌گرفتند.

در کنار شورش‌های مسلحانه قومی و گروه‌های مارکسیستی که گاهی با سرکوب مبارزات مدنی تعدادی بیشتر از دانشجویان دانشگاه‌ها به آن‌ها می‌پیوستند، تقریباً از همان سال‌های نخست پس از استقلال، مبارزه مدنی نیز جسته و گریخته وجود داشت. اما اوج این مبارزات در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ بود که در یک جنبش مدنی دموکراسی خواهی بیش از یک میلیون نفر شرکت کردند و توانستند شبکه وسیع مردمی برای رهبری این مبارزه به وجود آورند. گروه‌های گوناگون قومی علاوه بر تعدادی بزرگ از برمن‌ها در آن شرکت کردند، علی‌رغم برخی موفقیت‌های موقت از قبیل جایگزین ساختن حکومت غیر نظامی به جای حکومت نظامی و برگزاری انتخابات چند حزبی که در آن اتحاد ملی برای دموکراسی برنده انتخابات گردید، لیکن نتیجه این انتخابات از سوی نظامیان مورد قبول واقع نشد و آنان دوباره دیکتاتوری نظامی جدید را برقرار کردند. در نتیجه می‌توان گفت که مبارزه عاری از خشونت و مدنی ۱۹۸۸ برمه، مبارزه ناکام بود و شکست خورده، بود. این در حالی است که چنووت و استفان مدعی اند که این نوع از مبارزه برخلاف جنگ و خشونت به موفقیت می‌رسد. به همین دلیل محققان یادشده کوشیده‌اند به این پرسش جواب دهند که چرا مقاومت مدنی گاهی شکست می‌خورد؟

در راستای جواب به این پرسش، نخست گزارش توصیفی دقیق از مقاومت مدنی در کنار جنگ گروه‌های قومی و مارکسیستی که علیه حکومت نظامیان وجود داشته است به دست می‌دهد. نتیجه این گزارش این است که نه مقاومت خشونت‌آمیز در این کشور موفق بوده است و نه مقاومت مدنی، نظامیان موفق می‌شوند که هردو را سرکوب کنند. برای محققان یادشده موفقیت رژیم در سرکوب شورش‌های مسلحانه چیزی عجیب نیست، اما پرسش این است چرا برخلاف انتظار این تحقیق، مقاومت مدنی وسیع و قدرتمند ۱۹۸۸ در این کشور موفق نبوده است؟

محققان سه علت عمده برای این شکست می‌شمارند که عبارتند از:

الف. مبارزان نتوانستند شبکه غیر متمرکز، منسجم و قدرتمند با اعضای متنوع ایجاد و آن را حفظ کنند. یعنی اگر موفقیت نسبی در ایجاد این شبکه داشتند نتوانستند در هنگام سرکوب آن را حفظ کنند و تداوم ببخشند. نفاق داخلی و حضور گروه‌های مسلح گوناگون مخصوصاً بعد از دزدیده شدن انتخابات، مقاومت مدنی اپوزیسیون را علیه دیکتاتوری نظامی ضعیف کرد.

ب. تکنیک‌های به کار گرفته شده در این مبارزه نتوانست در وفاداری نظامیان به رژیم تغییر ایجاد کند و نکته مهم این است که از رهبران محوری این مبارزه خانم آنگ سوچی بود و پالیسی او این بود که ارتش که آن را ساخته پدر خودش می‌دانست دچار انشقاق داخلی نشود. پدر او معمار استقلال برمه و مؤسس ارتش ملی این کشور بوده است. در نتیجه با هرگونه ایجاد شکاف در درون ارتش مخالفت می‌کرد، لذا نتوانستند رژیم را از یکی حامیان اصلی اش محروم و ستون اصلی قدرت وی را متزلزل کنند.

ج. فشار مهم بین المللی علیه رژیم برمه وجود نداشت که به درخواست برای دموکراسی تن در دهد. به دو دلیل این فشار وجود نداشت: رژیم برمه بسیار منزوی بود و رابطه چندانی با جهان آزاد نداشت و از سوی رژیم‌های اقتدارگرایی چون خودش به طور خاص چین حمایت می‌شد و نیازهای آن برآورده می‌گردید.

به باور نگارنده این سطور، مبارزات مدنی مردم در تغییر این ستون قدرت رژیم نظامی برمه (یعنی حامی خارجی آن) نمی‌توانست نقشی داشته باشد. برخلاف نمونه ایران، فیلیپین و فلسطین که حامی رژیم‌های اقتدارگرا و اشغال‌گر در این سه مبارزه، غرب به طور خاص آمریکا بود، عدم حمایت آمریکا از مارکوس در سقوط او نقش داشت و مبارزات مردم موجب تغییر در سیاست آمریکا شد. در انقلاب ایران نیز ظاهراً غرب نمی‌توانست شاه را در سرکوب خونین مردم اش حمایت کنند و شاه در دشواری‌ها سخت وابسته به حمایت غرب بود و خود به عنوان یک دیکتاتور نمی‌توانست در این موارد سخت مستقلانه تصمیم بگیرد. اما حامیان رژیم نظامی میانمار رژیم اقتدارگرای چین بود که گوشش به این گونه مبارزات بدهکار نیست.^{۲۵۸}

لیکن، پژوهش جدید چنووث (۲۰۲۱) نشان می‌دهد در یک دهه اخیر علی‌رغم رشد بی‌سابقه مقاومت عاری از خشونت در جهان و کاهش بی‌سابقه در استفاده از استراتژی جنگ و خشونت، اما روند موفقیت مقاومت عاری از خشونت شاهد کاهش ۲۵ درصد بوده است. این یافته نیز سبب شده است که این پرسش مطرح شود، چه علل و عواملی سبب شده است که در میزان موفقیت مقاومت عاری از خشونت کاهش پدید آید؟ آیا می‌توان به آینده این مقاومت امیدوار بود؟

این پرسش و جواب به آن را در دامه همین بخش تحت عنوان «پارادوکس‌های این استراتژی در قرن ۲۱ و راه‌حل‌های آن» بررسی می‌کنیم.

پارادوکس‌های این استراتژی در قرن ۲۱ و راه حل آن

بر اساس یافته‌های چنووث، امروز مردم برای تغییر وضعیت بد، به جای خشونت، بیشتر مقاومت مدنی عاری از خشونت را به کار می‌برند و بیش از چهل سال است که این روند رو به افزایش بوده است. از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۱۹ جمعا ۶۲۷ قیام انقلابی به منظور سقوط دیکتاتوری

و یا کسب استقلال سازماندهی شده است، از این مجموعه ۳۲۴ مورد، عمدتاً از نوع مقاومت مدنی عاری از خشونت بوده است. از دهه ۱۹۷۰ در شاخص شورش و جنگ مسلحانه کاهش محسوس به وجود آمده است اما در برابر مقاومت مدنی عاری از خشونت رشد سریع داشته است، به گونه‌ای که تعداد انقلاب عاری از خشونت در دو دهه گذشته (دو دهه از قرن بیست و یکم) به تنهایی از تعداد تمامی انقلاب‌های مدنی‌ای که در قرن بیستم رخ داده است، بیشتر است.^{۲۵۹}

چرا مردم بیشتر به مقاومت عاری از خشونت روی آورده‌اند؟ چنووث این افزایش را معلول عوامل زیر می‌داند:

الف. بیشتر مردم در جهان به این باور رسیده‌اند که مقاومت عاری از خشونت، روش مشروع و کارآمد برای ایجاد تغییر است.

ب. فن‌آوری معلوماتی جدید، برای مردم دسترسی به اطلاعات را آسان کرده است. اکنون مردم در هر کشوری می‌توانند به آسانی از مبارزات شهروندان سایر کشورها بیاموزند و الهام بگیرند و کنترل اطلاعات برای حکومت‌ها نیز مشکل شده است.

ج. بازار حمایت از جنگ‌های نیابتی کمرنگ شده و از رونق افتاده است. در حمایت دولت‌ها از گروه‌های مسلح کاهش چشم‌گیر به وجود آمده است.^{۲۶۰}

لیکن از ۲۰۱۰ به این سو، انقلاب‌های عاری از خشونت با یک سلسله موانع کم‌سابقه مواجه شده‌اند که به میزان زیاد موجب شده است که در شاخص موفقیت آن‌ها شاهد کاهش و سیر نزولی محسوس باشیم. در واقع، کمتر از ۳۴ درصد از انقلاب‌های عاری از خشونت در دهه گذشته موفق بوده‌اند. اما هنوز میزان موفقیت آن نسبت به جنگ بیشتر است. چون در همین دهه انقلاب‌های خشونت‌آمیز کمتر از ۹ درصد موفق بوده‌اند. پس هنوز انقلاب عاری از خشونت سه برابر انقلاب خشونت‌آمیز موفقیت داشته است.^{۲۶۱} اما باید دید چرا در تأثیرگذاری مبارزات مقاومت مدنی از سال ۲۰۱۰ به بعد کاهش به وجود آمده است؟

در تبیین این وضعیت دو دیدگاه به دست داده شده است:

دیدگاه نخست این است که این تغییر نتیجه تغییر در زمینه جهانی و بین‌المللی این گونه مبارزات است که آن را سخت و دشوار کرده است. اما دیدگاه مقابل که چنووث آن را براساس داده‌ها تقویت و مستدل می‌کند این است که عوامل داخلی، مخصوصاً پدید آمدن سستی و ضعف در عوامل اساسی‌ای که موجب پیروزی انقلاب مدنی می‌شوند و می‌شدند، عامل اصلی این کاهش بوده است. پس دو فرضیه رقیب در تبیین این کاهش ارائه شده است و باید دید کدام یک می‌تواند بهترین تبیین از این وضعیت به دست دهد.

تبیین دوم در راستای نظریه و فرضیه اصلی مقاومت عاری از خشونت قرار دارد، یعنی این نظریه را تقویت می‌کند و حتی به گونه‌ای ما را به اصل نظریه که یک نظریه اخلاقی و فلسفی است، نه سیاسی محض، نزدیک می‌کند. یعنی این شواهد جدید ما را به این سمت و سو سوق می‌دهد که مانند گاندی آن را یک نظریه و رویکرد فلسفی و اخلاقی به شمار آوریم و به عنوان پیروی محض از حقیقت به کار ببریم نه به عنوان یک استراتژی و تکنیک سیاسی آن‌گونه جین شارب آن را مطرح کرد. اما تبیین اول کاملاً به معنای دست برداشتن از نظریه مقاومت عاری از خشونت است. لذا نخست تبیین اول را گزارش و نقد خواهیم کرد و سپس به تبیین دوم که تبیین اصلی است خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی فرضیه رقیب در تبیین پارادوکس

در فرضیه رقیب کاهش در موفقیت مبارزه عاری از خشونت ناشی از سه عامل دانسته می‌شود:

الف. نهضت‌هایی که در دهه اخیر و اکنون در جریان هستند با رژیم‌هایی مبارزه می‌کنند که سخت‌جان‌تر و مقاوم‌تر از رژیم‌های گذشته‌اند. برای مثال رژیم ایران، چین، روسیه و وینزویلا اولاً توانسته‌اند بحران‌های داخلی مکرر را با تقویت ائتلاف‌ها محلی و حامیان

259. Erica Chenoweth, Civil Resistance: What everyone Need to Know, p.222.

260. Ibid, p. 224.

261. Ibid, p. 226.

محلی و بازندانی کردن چهره‌های برجسته جنبش و یا با تحریک مبارزان که خشونت کنند، کنترل و مدیریت کنند. ثانیاً این رژیم‌ها توانسته‌اند با پخش شایعات مبنی بر این‌که مخالفان شان توسط توطئه‌های امپریالیستی حمایت و تحریک می‌شوند، از آنها مشروعیت‌زدایی کنند. ثالثاً بعضاً توانسته‌اند، برای خود حامیان بین‌المللی قدرتمند پیدا کنند که از این رژیم‌ها حمایت دیپلماتیک می‌کنند و نیازهای نظامی شان را تأمین می‌کنند. در واقع می‌توان گفت که اکنون کشورهای اقتدارگرا که در معرض جنبش‌های انقلابی‌اند، ائتلافی بزرگ تشکیل داده‌اند و می‌توانند از یکدیگر هم به لحاظ دیپلماتیک و هم به لحاظ نظامی و اقتصادی حمایت کنند.

ب. حکومت‌های معاصر توانسته‌اند بیاموزند که چگونه نهضت‌های عاری از خشونت را با استفاده از کف جامعه کنترل کنند. چند دهه پیش حکومت‌ها وقتی با این‌گونه از قیام‌های عمومی عاری از خشونت مواجه می‌شدند، حیرت زده می‌شدند و نمی‌دانستند که چگونه آن را سرکوب کنند که موجب حمایت بیشتر مردم از قیام نشوند. اما امروزه به‌طور گسترده فهمیده شده است که قیام عمومی عاری از خشونت یک تهدید جدی برای حکومت‌های اقتدارگرا و قدرت‌آنان است و این سنخ از قیام‌ها بر خلاف گذشته، شایع شده‌اند. لذا حکومت‌ها برای مقابله با آن‌ها مهارت‌ها، شیوه‌ها و تکنیک‌های سرکوب مؤثر را فراگرفته و آموخته‌اند که می‌توانند تکنیک‌هایی را استفاده کنند که از آن‌ها به‌عنوان «سرکوب‌های هوشمند» یاد می‌شود. یکی از این تکنیک‌ها این است که رژیم‌ها می‌توانند عوامل نفوذی خود را در جنبش جای دهند و به وسیله آن‌ها در جنبش اختلاف و چنددستگی به وجود می‌آورند و یا در حاشیه جنبش رفتارهای خشونت‌آمیز را ساماندهی می‌کنند و یا دسته‌هایی از مردم را تحریک و وادار به خشونت می‌کنند تا مشروعیت جنبش را زیر سوال برده و سرکوب آن را اخلاقاً قابل توجیه کنند.

ج. ایالات متحده به دلیل رشد فزاینده مخالفت داخلی و جهانی دیگر نمی‌خواهد به عنوان امپریالیست شناخته شود. به همین دلیل از سیاست حمایت از جنبش‌های لیبرال و استفاده از برند توسعه لیبرال دموکراسی دست کشیده است. این سیاست از سال ۲۰۰۹ بعد از جنگ‌های فاجعه‌آمیز افغانستان و عراق که به‌منظور جنگ علیه تروریسم از طریق گسترش نظام‌های مبتنی بر انتخابات، و ملت‌سازی آن‌هم از راه اشغال نظامی به راه انداخته شده بود، روی دست گرفته شد. علی‌رغم برخی از نقدهای جدی بر سیاست آمریکا در جهت گسترش دموکراسی که آن‌را استعمار نو می‌نامند، اما سیاست آمریکا در حمایت از نظام بین‌المللی بعد از جنگ دوم جهانی که بر حمایت از حقوق بشر استوار بود، فرصتی خوب برای گسترش دموکراسی از طریق مقاومت مدنی فراهم کرده بود. چون دولت‌های اقتدارگرای تحت حمایت غرب برای این‌که حمایت غرب را از دست ندهند، در نقض شدید حقوق بشر جانب احتیاط را پیش می‌کردند و این سبب می‌شد که به سرکوب شدید روی نیاورند. اما اکنون رژیم‌های اقتدارگرا در فضای بین‌المللی‌ای که آمریکا سیاست گسترش لیبرال دموکراسی را کنار گذاشته است و دیگر قهرمان دفاع از حقوق بشر نیست، به سرکوب شدید قیام‌های عاری از خشونت ناراضیان می‌پردازند.^{۲۶۲}

چنووث دلیل دوم از این دلیل را جزو عوامل داخلی می‌شمارد و می‌کوشد در چارچوب نظریه مقاومت عاری از خشونت و تکنیک‌های آن (یعنی فرضیه اصلی) برای آن راه حل پیدا کند که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اما دلیل اول و سوم را که تا حدودی وضعیت جاری را نتیجه پدید آمدن بعضی تغییرات در سطح جهانی می‌داند، قابل قبول نمی‌داند. در نقد دلیل اول می‌گوید، این‌که ما با توجه به آن‌چه در کشورهای خاص رخ داده‌اند، بیایم تحلیل کنیم و نشان بدهیم که چرا جنبش در این کشورها موفق نبوده است، فقط به فهم همان رویداد خاص کمک می‌کند، اما نمی‌تواند یک قاعده قابل تعمیم برای تبیین شکست به دست دهد که به کمک آن بتوانیم آینده را پیش‌بینی کنیم و بگوییم که این نوع از جنبش‌ها موفق نمی‌شوند. شاهد بر این مدعا این است که رژیم‌هایی که مقاوم و قادر بر کنترل اوضاع پنداشته می‌شدند، در برابر مقاومت مردم فروپاشیدند. نمونه‌های جدید آن سودان تحت رهبری عمرالبشیر است و پیش از آن رژیم پینوشه در شیلی و رژیم هونکر در آلمان شرقی سابق، رژیم حسنی مبارک در مصر و رژیم کمونیستی در لهستان از این دسته‌اند. این رژیم‌ها سال‌ها از پس سرکوب جنبش‌های عمومی عاری از خشونت برآمده بودند و تخصص و مهارت لازم را برای کنترل این جنبش‌ها به دست آورده بودند، اما سرانجام در برابر فشار فزاینده جنبش‌هایی که طی سال‌ها مبارزه توانایی و مهارت لازم را

برای بسیج و مقاومت فنی و تکنیکال به دست آورده بودند، فروپاشیدند و همه این رژیم‌ها حمایت خارجی داشتند و بعضی شان از حمایت قوی بلوک شرق در دوره اقتدار آن برخوردار بودند.^{۲۶۳}

دلیل سوم را به تفصیل نقد می‌کند و می‌گوید این دلیل مبتنی بر چند پیش‌فرض نادرست و اشتباه استوار است: پیش‌فرض اول آن این است که سیاست خارجی آمریکا بر حمایت از جنبش‌های دموکرات استوار بوده و از دیکتاتورها حمایت نمی‌کرده است. در حالی که چندین کودتا که به استقرار رژیم‌های دیکتاتور انجامید به حمایت و پشتیبانی آمریکا صورت گرفت، از جمله کودتا علیه مصدق در حمایت از محمدرضا پهلوی در ایران، حمایت و پشتیبانی از کودتای پینوشه در شیلی علیه آلنده رئیس جمهور منتخب اما چپ‌گرای آن کشور، حمایت و پشتیبانی از کودتای ژنرال موبوتو در کشور آفریقای کنگو. در واقع آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم تاریخ طولانی در حمایت از به قدرت رساندن دیکتاتورهای راست‌گرا دارد.

دوم این‌که در خصوص میزان فشاری که حکومت‌های لیبرال بر رژیم‌های تحت حمایت خود وارد می‌کردند و یا ممکن است وارد کنند، مبالغه کرده است. گویا در گذشته غرب دموکراتیک رژیم‌های اقتدارگرای تحت حمایت خود را به گونه‌ای مؤثر تحت فشار شدید قرار می‌دادند که به خواست دموکراتیک و رعایت حقوق بشر تن در دهند. در بحرین در سال ۲۰۱۰ صدها هزار نفر علیه رژیم آل خلیفه اعتراض کردند و دموکراسی می‌خواستند اما اوباما رژیم خلیفه را از ترس ازدست دادن پایگاه مهم آمریکا در این کشور تحت فشار شدید قرار نداد. سوم این‌که این دلیل این واقعیت تاریخی را نادیده می‌گیرد که مبارزات مقاومت عاری از خشونت، بیشتر بر توانایی شان بر ایجاد و استعمال قدرت مؤثر از رهگذر مشارکت عمومی در مبارزه و ایجاد تغییر در وفاداری نیروهای امنیتی و نخبگان اقتصادی اتکا می‌کردند تا بر تغییر رفتار حامیان خارجی رژیم‌های اقتدارگرا.

چهارم این‌که، اساساً بر خلاف ادعای این دلیل محیط جهانی نسبت به دهه‌های پیش در حدی تغییر نکرده است که مقاومت مدنی و مبارزات آن با انواعی جدید از مخالفت مواجه شده باشند که در گذشته وجود نداشته است.^{۲۶۴}

فرضیه اصلی در تبیین پارادوکس

چنین معتقد است عوامل اصلی که موجب شده اند در مؤثریت مبارزات عاری از خشونت کاهش پدید آید، مربوط به ویژگی‌های خود این مبارزات می‌شود نه تغییر زمینه جهانی و یا عوامل دیگر.

خلاصه دیدگاه او این است که طی سال‌های اخیر در خود علل و عواملی که موجب موفقیت مبارزه مدنی می‌شدند، ضعف و سستی به وجود آمده است که عبارتند از:

اول. مهم‌ترین عامل موفقیت مبارزه مدنی، مشارکت وسیع و متنوع بود. تحقیقات نشان می‌داد اگر ۳/۵ درصد کل جمعیت یک کشور در مبارزه شرکت کنند، پیروزی به دست می‌آید. لیکن از سال ۲۰۱۰ به بعد میانگین بالاترین میزان مشارکت در مبارزه کم‌تر از ۳۹/۱ درصد (یک و سی و نه درصد) بوده است. در حالی که به گفته چنووت برای مثال در انقلاب ایران ۱۹۷۹ - ۱۹۷۷ بالاترین میزان مشارکت ۱۰ درصد کل جمعیت ایران در آن زمان بوده است.^{۲۶۵}

263. Ibid, p. 227.

264. Ibid, p. 27 – 29.

265. Ibid, p. 229.

چنووت در درس گفتاری تحت عنوان «پارادوکس مقاومت مدنی در قرن بیست و یکم» از مشارکت ۱۰ درصد در انقلاب ایران یاد می‌کند. ضمناً این درس گفتار در کنار کتاب یادشده از منابع این مبحث می‌باشد:

Erica Chenoweth, "The Paradox of Civil Resistance in the 21st Century", <https://youtu.be/o78lMMJZIM0?si=senD-cMn2CAjax0s1>.

دوم. در این مبارزات در دهه اخیر از میان تکنیک‌های فراوان عمدتاً فقط بر اعتراض عمومی اتکا می‌شود، تنوع اشکال مبارزه و تکنیک‌های آن از قبیل اعتصاب و نافرمانی و عدم همکاری عمومی، تشکیل ائتلاف وسیع و فراگیر، تدوین استراتژی واضح بری تغییر و تحول و آموزش آن‌گونه که در انقلاب ایران و انقلاب قدرت مردم در فیلیپین به کار گرفته شد تا حد زیادی تضعیف گردیده و کمرنگ شده است.

یکی از راهکارهای تأثیرگذار در مبارزه مدنی تشکیل شبکه و ائتلاف وسیع و متنوع و همه‌شمول است که در یک شبکه متنوع، گسترده و ریشه‌دار متحد می‌شوند. این راهکار نیز در مبارزات یک دهه اخیر چندان دیده نمی‌شود. معترضان در عصر دیجیتال می‌توانند اعتراضات بزرگ اما مقطعی و کوتاه مدت را با یادداشت‌ها و اطلاعیه‌های کوتاه و چندسطری سازماندهی کنند، بدون این‌که خود را نیازمند تشکیل زیرساخت ائتلافی وسیع، برنامه‌ریزی آموزش و برقراری ارتباطات قبلی و از پیش سنجیده شده، ببینند. در حالی‌که صرف اعتراضات عمومی همیشه مؤثرترین روش برای تغییر وفاداری نخبگان سیاسی، اقتصادی و نظامیان رژیم نیست. برای ایجاد تغییر در موضع نخبگان اقتصادی، به طور خاص تکنیک عدم همکاری عمومی از قبیل اعتصاب عمومی، تحریم و مانند آن بسیار مؤثرتراند. برنامه‌ریزی دراز مدت برای تداوم مبارزه و محافظت از آن علی‌رغم سرکوب شدید و تداوم آن به اشکال گوناگون شرط لازم برای پیروزی است. همان‌گونه که در دو انقلاب ایران و انقلاب فیلیپین شاهد آن بودیم. در مبارزات سال‌های اخیر این ویژگی‌ها تضعیف شده است که خود دیجیتالی شدن این عصر در آن نقش داشته است؛ یعنی، اطلاع‌رسانی در فضای مجازی جای برنامه‌ریزی، شبکه‌سازی و ائتلاف، آموزش و ارتباطات زنده و رو در رو را گرفته است.^{۲۶۶}

سوم. اتکای فزاینده نهضت‌های اخیر بر فعالیت و سازماندهی دیجیتالی به طور خاص از طریق رسانه‌های اجتماعی یکی دیگر از عوامل عدم موفقیت جنبش‌های مدنی شده است. دیجیتالی شدن فعالیت‌ها و پلاتفرم‌های آن، امتیازات و سهولت‌های بی‌سابقه را برای نهضت‌های مدنی به وجود آورده است. از این طریق می‌توان پیام، شعارها و... را به میلیون‌ها نفر رساند و پیام‌های فراخوان برای تجمع و اعتراض را به سرعت برق همگانی کرد و این فضا سازماندهی و ارتباطات را آسان و ممکن کرده است که در گذشته ممکن نبود. اما با این همه سبب شده است برخی از کوشش‌های منظم که در گذشته انجام می‌شد، فراموش گردد و آن این‌که نهضت‌هایی که فقط بر ابزار و فضای دیجیتال اتکا می‌کنند، نمی‌توانند به طور مؤثر سازماندهی، برنامه‌ریزی و مذاکره کنند و اعضای خود را آموزش دهند. در نتیجه نمی‌توانند اهداف مشترک برای خودشان تعریف و بر سر مؤثرترین روش‌ها توافق کنند و از پیروزی‌های گذشته، امکان، ابزار، روش و برنامه جدید برای تداوم مؤثرتر مبارزه ساخته نمی‌توانند. از جنبه‌های تاریک توانایی‌های حاصله از اینترنت و اتکای نهضت در ارتباطات و اطلاع‌رسانی خود بر آن، از جمله این است که به آسانی توسط حکومت قابل نظارت و کنترل می‌گردد و رژیم‌ها به آسانی می‌توانند، در امر بسیج مردم توسط مبارزان و ارتباطات آنان، اخلاص ایجاد کنند. هم‌چنین رژیم‌های اقتدارگرا می‌توانند با استفاده از دیجیتال، اطلاعات نادرست پخش کنند و وفاداران و حامیان خود را در حمایت از رژیم بسیج کنند.^{۲۶۷}

چهارم. نهضت‌های اخیر به طور فزاینده گرفتار حواشی افراطی و خشونت‌آمیز می‌شوند. یعنی حاشیه افراطی‌ای در این گونه نهضت‌ها در سال‌های اخیر به وجود می‌آید که به روش‌های خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند و به این وسیله مشروعیت اخلاقی مبارزه را تضعیف و سرکوب آن را قابل توجیه می‌کنند. در نتیجه سرکوب آنان توسط رژیم اثر معکوس بر جای نمی‌گذارد و این روش‌های افراطی سبب می‌شود که گروه‌های میانه‌رو و معتدل جامعه در صف مبارزه نپیوندند. البته عوامل نفوذی حکومت نیز در دامن‌زدن به خشونت‌ها نقش دارند.^{۲۶۸}

پنجم. سرکوب هوشمند توسط حکومت: حکوت‌ها نیز در سال‌های اخیر تجارب بسیاری در زمینه مقابله با جنبش‌های اعتراضی مردمی و عمومی به دست آورده‌اند و تکنیک‌هایی را آموخته‌اند که به کمک آن‌ها می‌توانند فرایندی از سرکوب را با کم‌ترین پیامد به کار

266. Ibid, p. 230.

267. Ibid, p. 231.

268. Ibid, p. 233.

ببرند که از آن تحت عنوان سرکوب هوشمند یاد می‌کنند.^{۲۶۹} از میان این عوامل چهارتای اول به این معنا است که مبارزان در سال‌های اخیر نتوانسته‌اند تکنیک‌ها و اصول مبارزه عاری از خشونت را به درستی فراگرفته و تطبیق کنند. دیجیتالی شدن موجب نوعی ابتذال، ساده‌سازی، ساده‌انگاری و سهل‌انگاری شده است. پس این موانع چندان جدی نیستند و به آسانی قابل رفع‌اند اما میان همه آن‌ها دو چیز تازگی دارد: یکی توانایی حکومت‌ها در بسیج هواداران مردمی خود در حمایت از خود است. این مانع علیه جنبش‌های دموکراسی‌خواه در رژیم‌هایی که از حمایت یک جنبش و پایگاه اجتماعی ضد لیبرال برخوردارند (مانند جمهوری اسلامی ایران و طالبان) یک مانع جدی است که در سال‌های اخیر نقش آن واضح‌تر گردیده است. به این مانع چنووت در درس گفتار خود اشاره کرده است،^{۲۷۰} اما در کتاب اخیر خود به آن نپرداخته است. دوم سرکوب هوشمند و ابزارهای آن نیز یک عامل مشکل‌زای جدی است که بر سر راه مقاومت عاری از خشونت قرار گرفته است. لذا پیش از پرداختن به راه حل لازم به نظر می‌رسد که سرکوب هوشمند و ابزارهای آن بیشتر توضیح داده شود.

سرکوب هوشمند چیست؟

«سرکوب هوشمند» سلسله‌ای از تاکتیک‌های سرکوب‌گرانه است که حکومت‌ها برای سرکوب ناراضیان و معترضان به کار می‌برند، بدون این‌که موجب اثر معکوس علیه خودشان گردد. «اثر معکوس»^{۲۷۱} فرایندی است که در آن سرکوب حکومت اخلاقاً زشت و ستمگرانه به نظر می‌آید و احساسات مردم فعال می‌شوند و به سوی حمایت از نهضت مقاومت سوق داده می‌شوند. حکومت‌ها به منظور این‌که سرکوب مخالفان به فعال شدن چنین فرایندی منجر نشود، تکنیک‌هایی از سرکوب را بسط و توسعه می‌دهند که از نهضت در افکار عمومی مشروعیت زدایی می‌کنند و به این وسیله از میزان مشارکت مردم در نهضت می‌کاهند و از توانایی نهضت بر بسیج گسترده مردم در حمایت از نهضت به میزان زیاد می‌کاهد. در نتیجه به همان میزان توانایی نهضت را در ایجاد تغییر در وفاداری نظامیان، نخبگان اقتصادی، سیاسی و تکنوکرات‌ها، حفظ پرنسب عدم خشونت، حفظ و تداوم ظرفیت برنامه‌ریزی و استراتژی‌گذار، نابود و یا به شدت تضعیف می‌کند. این تاکتیک‌ها عبارتند از:

۱. اعتراضات، طرح و توطئه کشورهای خارجی‌اند که دشمن امنیت و پیشرفت کشورشمرده می‌شوند. بابت اعتراضات و ناراضیاتی داخلی، کشورهای خارجی ملامت می‌شوند و نوعی فرافکنی از سوی رژیم صورت می‌گیرد.
۲. در ارتباط تنگاتنگ با استراتژی نخست، مخالفان داخلی تروریست و خاین و یا عاملان کودتای نرم خوانده می‌شوند.
۳. رژیم‌های اقتدارگرا می‌کوشند نظر مساعد گروه‌هایی از اپوزیسیون را با اجرای اصلاحات قانونی جلب کنند، به این وسیله مخالفان را به میزانی وسیع در وضعیت انفعال و چند دستگی قرار می‌دهند. این وضعیت به رژیم‌ها کمک می‌کند که از قاعده تفرقه بینداز و حکومت کن، استفاده کنند و توجه خود را بر کنترل مخالفان ماهر و جدی متمرکز کنند.
۴. برخی از رژیم‌های اقتدارگرا از قبیل کشورهایی که درآمد نفتی فراوان دارند، وفاداری نخبگان و حتی مردم را با پرداخت پول و اعطای امتیاز می‌خرند و کسانی را که در وفاداری شان تغییر می‌بینند، مجازات می‌کنند. به این وسیله مانع از تغییر وفاداری نظامیان، نخبگان اقتصادی، سیاسی و تکنوکرات‌ها می‌شوند که در حفظ قدرت و یا سقوط آن نقش اساسی دارند.
۵. رژیم‌های اقتدارگرا حامیان خود را با دادن پول و امتیازات، در حمایت از خود در مارش‌های میهن‌پرستانه و دراماتیک بسیج می‌کنند و برای آن‌ها اردوگاه‌های خاص آموزشی و تفریحی می‌سازند و به این وسیله وجهه مشروع که دارای حمایت مردمی است از خود به نمایش می‌گذارند. این رژیم‌ها می‌کوشند از ابزارهای جامعه مدنی استفاده کنند و حامیان خود را در قالب شبکه‌های مردمی و انجوها سازماندهی می‌کنند. در این خصوص این نکته را نیز باید افزود رژیم‌هایی که محصول یک جنبش ضد لیبرال

269. Ibid, p. 234.

270. Erica Chenoweth, "how Civil Resistance works The Pillars of Support", <https://youtu.be/gnd31Mru5JE?si=ohr-jMrvRZ6xa7QLi>.

271. backfire

باشند و یا توسط چنین جنبشی حمایت می‌شوند، می‌توانند در جامعه حامیان پرشور و سرسخت داشته باشند که می‌توانند مشکل جدی بر سر راه نهضت به وجود آورند.

۶. در مواردی بسیار رژیم‌های اقتدارگرا متهم می‌شوند به این‌که پولیس مخفی خود را در صفوف معترضان جا به جا می‌کنند و دست به خشونت می‌زنند و یا معترضان عادی را در حین اعتراض تحریک به خشونت می‌کنند. به این وسیله از نهضت مدنی چهره‌ای خشن و آشوب‌گرانه در انظار عمومی به نمایش می‌گذارند تا به این وسیله تحت عنوان حفظ نظم عمومی و جلوگیری از خشونت سرکوب آنان قابل توجیه گردد و هم مانع روانی و اخلاقی قوی برای پیوستن مردم به نهضت و حمایت از آن به وجود می‌آورد.

۷. رژیم‌های اقتدارگرا به دلیل ترس از پدید آمدن تغییر در وفاداری نیروهای امنیتی رسمی حافظ امنیت، گروه‌های مسلح غیر مسؤول می‌سازند و افراد بدسابقه و جنایت‌کار را در آن‌ها جذب می‌کنند و از آن‌ها با لباس غیر رسمی در سرکوب مردم استفاده می‌کنند. به این وسیله هم خطر تغییر در وفاداری نیروهای رسمی را کاهش می‌دهند و هم این‌گونه سرکوب‌ها را از سوی خودشان انکارپذیر می‌سازند. به نظر نگارنده رژیم‌هایی که توسط یک جنبش ضد لیبرال حمایت می‌شوند و نیروهای نظامی و امنیتی شان جنگ‌جویان سابق رژیم باشند، خطر تغییر وفاداری در نیروهای امنیتی شان اندک است. دست این رژیم‌ها در سرکوب مردم باز است.

۸. سانسور رسانه‌ها، اخراج خبرنگاران خارجی، کنترل اینترنت و قطع آن بخشی دیگر از تکنیک‌های رژیم‌های اقتدارگرا هستند. ابزار مهم نهضت مدنی انعکاس اعتراض در رسانه‌ها است، اگر این امکان از آن‌ها گرفته شود، سرکوب آنان آسان می‌گردد، هم‌چنین وقتی اعتراض شان منعکس نمی‌شود، مایوس می‌شوند و آن را غیر مفید به شمار می‌آورند. کنترل اینترنت امکان برنامه‌ریزی و بسیج مردم را از آنان سلب می‌کند و حتی دستگیری آنان را آسان می‌کند.

۹. با استفاده از ابزارهای شبه قانونی فعالیت سازمان‌های مدافع حقوق بشر و انجوها را که می‌توانند در حمایت از دموکراسی و اعتراضات مدنی مفید باشند، محدود و یا تعطیل می‌کنند. برای مثال با استناد به این‌که مجوز ندارند و یا پروتکل‌های صحی را رعایت نکرده‌اند و یا این‌که چون توسط کشورهای خارجی و یا نهادهای بین‌المللی، کمک مالی می‌شوند، عامل خارجی به شمار می‌آیند و به این وسیله جامعه مدنی را تضعیف می‌کنند.

۱۰. کشورهای اقتدارگرا با تشکیل ائتلاف در زمینه مبارزه با نهضت‌های مدنی با هم‌دیگر همکاری می‌کنند، تجارب شان را در زمینه تکنیک‌ها مبادله می‌کنند و ابزارهای کنترل اعتراضات مردمی را در اختیارهم‌دیگر قرار می‌دهند و از یکدیگر حمایت سیاسی می‌کنند.^{۲۷۲}

آیا مقاومت عاری از خشونت دیگر کار نمی‌دهد؟

چنووث اولاً بر اهمیت سازماندهی شبکه وسیع و ایجاد ائتلاف بزرگ، برنامه‌ریزی، تدوین استراتژی، آموزش به منظور بسیج هرچه بیشتر مردم که از تنوع و گستردگی برخوردار باشند و بتوانند پرنسب عدم خشونت را حفظ و مبارزه را در سخت‌ترین شرایط با استفاده از تاکتیک‌های متنوع حفظ کنند، تأکید می‌کند. چون مشارکت وسیع و متنوع، حفظ پرنسب عدم خشونت، حفظ و تداوم مبارزه علی‌رغم سرکوب، می‌توانند در وفاداری ستون‌های قدرت رژیم، تغییر به وجود آورد. چیزی که در انقلاب‌های گذشته رخ می‌داد. به باور او در دهه اخیر چیزی اساساً جدید رخ نداده است. فقط عواملی که موجب موفقیت می‌شدند، هوشمندانه مورد توجه انقلابیون قرار نگرفته‌اند و حکومت‌ها با ابزار سرکوب هوشمند کوشیده‌اند کاری کنند که مردم در سطح وسیع و گسترده در این مبارزات شرکت نکنند.

اما سرکوب هوشمند نیز به باور چنووث، به چهار دلیل موفق نخواهد بود: اول این‌که استفاده از این تکنیک رژیم‌های اقتدارگرا را از

خطای انسانی مصون نگه نمی‌دارد. برای مثال از میانه دهه ۲۰۰۰ تا پایان این دهه رژیم حسنی مبارک در مصر کوشید با گفت‌وگوی دوجانبه با روسیه، چین و کشورهای خلیج فارس از خود در برابر چالش‌های داخلی محافظت کند. عمرالبشیر در سودان نیز در برابر چالش‌های داخلی با استفاده از اختلافات و تقسیم‌بندی‌های قومی و ژنوساید مقاومت کرد و کوشید قدرت خود را حفظ کند، لذا تصور می‌شد که هردو تا آخر عمر حکومت خواهند کرد. لیکن مانند سایر دیکتاتورها مانند محمد رضا پهلوی در ایران، مارکوس در فیلیپین، اسلوبودان میلوشویچ در صربستان و حزب کمونیست در لهستان، در نتیجه انقلاب قدرت مردم به ترتیب در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۸، سقوط کردند. پس سرکوب هوشمند نیز رخنه ناپذیر نیست.^{۲۷۳}

دوم این که تحقیقات نشان می‌دهند که سرکوب تمام عیار و همه‌جانبه و دقیق نمی‌تواند مانع از عمل جمعی شود. بلکه بسیاری از انقلاب‌های خشونت‌پرهیز در تاریخ علیه رژیم‌های اقتدارگرا در جوامعی رخ داده‌اند که جامعه مدنی در آن‌ها ضعیف بوده‌اند. حتی در مواردی که حکومت‌ها سرکوب خشونت‌بار را علیه مبارزات مدنی به کار برده‌اند این مبارزات بازهم بیش از دو برابر شورش‌های مسلحانه موفق بوده‌اند، آن‌گونه که در فصل‌های ۲ و ۴ این کتاب نشان داده شد.^{۲۷۴}

سوم این‌که نشانه‌هایی از آگاهی از قدرت مردم در بسیاری از نقاط جهان وجود دارد، یعنی خودآگاهی مردم در مورد این قدرت، کم و بیش هم اکنون فارغ از سرکوب هوشمند، یک آگاهی فراگیر جهانی است، بود و نبود سرکوب هوشمند در آگاهی مردم جهان از این قدرت و استفاده از آن تأثیر نگذاشته است. برای مثال مردم امریکا با استفاده از این آگاهی با مشارکت کم سابقه در انتخابات مانع از انتخاب مجدد ترامپ گردید و بعد از انتخابات با تجمعات خود از آرای خویش و کارکنان شمارش آرا در برابر فشارهای شدید ترامپ و حامیان وی دفاع کردند. به عین ترتیب این آگاهی از قدرت مردم و استفاده از آن در روسیه، چین ... وجود دارد.

چهارم این‌که مقاومت‌گران در جهان دارند خود را با سرکوب هوشمند تطبیق می‌دهند، یعنی دارند عملاً یاد می‌گیرند چگونه با آن مقابله کنند. برای مثال در مصر سال ۲۰۱۱ انقلابیون یک جزوه راهنما چاپ و منتشر کردند. در این جزوه سه استراتژی مهم تعیین شده بود که عبارت بود از اشغال مسالمت-آمیز مکان‌های مهم دولتی، کوشش برای ایجاد تغییر در وفاداری ارتش و پولیس از حسنی مبارک به سوی مردم و سوم محافظت از یکدیگر در برابر سرکوب. برای تطبیق این سه استراتژی تاکتیک‌ها و تکنیک‌هایی را آموزش می‌داد مثلاً می‌گفت اشغال مکان‌های مهم دولتی با حضور هزاران نفر انجام شوند، برای محافظت از یکدیگر، همسایه‌ها همدیگر را پناه دهند و از خانه‌های یکدیگر برای عبور کم خطر استفاده کنند و همسایه‌ها یکدیگر را برای شرکت در تجمعات خبر کنند و این جزوه آموزشی و راهنما را در انترنت قرار ندهند، بلکه نسخه‌های آن را زیراکس کنند و در اختیار یکدیگر قرار دهند، برای محافظت از خود در برابر گلوله‌های پلاستیکی قابل‌مهم با خود بیاورند و از آن به عنوان سپر استفاده کنند.^{۲۷۵}

در واقع، چنووت در تبیین کاهش میزان موفقیت مبارزه عاری از خشونت بر سه نکته تأکید می‌کند: اول این‌که علی‌رغم میزان کاهش یادشده بازهم میزان موفقیت آن نسبت به جنگ سه بریک است سه برابر جنگ پیروز است، در همین ده سال اخیر (۲۰۱۰ به بعد) مقاومت عاری از خشونت ۳۶ درصد پیروزی داشته است، اما جنگ و خشونت فقط ۹ درصد پیروز بوده است. پس با این کاهش در موفقیت، اصل نظریه که مقاومت عاری از خشونت موفق‌تر از مقاومت خشونت‌آمیز است، هم‌چنان خالی از خلل می‌ماند و شواهد آن را نقض نمی‌کند. دوم این‌که علت کاهش یادشده پایین آمدن میزان مشارکت، اتکای بیش از حد بر وسایل و ابزارهای دیجیتالی و نداشتن تاکتیک‌های مناسب برای مقابله با سرکوب هوشمند است. در نتیجه این نواقص، برنامه‌ریزی، استراتژی، آموزش، شبکه‌سازی و ائتلاف وسیع جدی گرفته نشده است، در جذب مشارکت وسیع و متنوع مردم، حفظ و تداوم مبارزه در شرایط سرکوب و حفظ پرنسب عدم خشونت موفق نبوده است. در واقع عوامل اصلی در این کاهش، چیزی جز پدید آمدن ضعف و سستی در عوامل موفقیت نبوده است. سوم این‌که برای فایق آمدن بر

273. Ibid, p. 237

274. Ibid, p. 238

275. Ibid, p. 239.

سرکوب هوشمند لازم است، تکنیک‌های این سرکوب پیشاپیش و تکنیک‌هایی که به کمک آن‌ها می‌توان بر این سنخ از سرکوب فایق آمد، شناخته شوند. به عقیده چنووت، راه مهم فایق آمدن بر سرکوب هوشمند، این است که پیش از پرداختن به اعتراض عمومی، برنامه‌ریزی، تدوین استراتژی، آموزش، ائتلاف‌سازی، تدوین استراتژی‌ها و ابزار مورد نیاز برای حفظ و تداوم مبارزه برای شرایط سرکوب و حفظ پرنسب عدم خشونت در این شرایط، اهتمام جدی به عمل آید. دقیقاً به همین دلیل بر اهمیت پنج درس که از نمونه‌های مهم تاریخی مقاومت مدنی می‌توان آموخت در پایان فصل پنجم کتاب اخیر خویش که تحت عنوان «مقاومت مدنی: آن‌چه هر کس در مورد مقاومت مدنی بداند» منتشر شده است، تأکید می‌کند:

نهضت‌هایی که مقدم بر بسیج عمومی مردم برای اعتراض، به دقت برنامه‌ریزی، سازماندهی، آموزش و ائتلاف‌سازی داشته اند، در جلب و جذب جمعیت بزرگ‌تر و متنوع‌تر، موفق‌تر بوده اند تا اعتراضات ناگهانی خیابانی که بدون برنامه سیاسی و استراتژی قبلی پا به میدان گذاشته اند.

۱۱. نهضت‌هایی که مشارکت‌کنندگان در آن از حیث اندازه و تنوع و گوناگونی رشد می‌کنند، احتمال موفقیت شان بیشتر است. مخصوصاً اگر بتوانند مومنتوم (تکانه)، یعنی مقدار فشار و نیرویی را که بر منابع قدرت رژیم وارد می‌کنند که آن‌ها را دچار فرسایش می‌کنند، حفظ کنند. در این خصوص فشارحاصل از تعداد و تنوع شرکت‌کنندگان در مبارزه ضرب بر تعداد برنامه‌ها و رویدادهایی که در خلال یک هفته به اجرا گذاشته می‌شوند و یا رخ می‌دهند، یک فرمول قابل فهم را از کمیت نیروی وارده، سرعت و شتاب آن و نحوه تأثیرگذاری این عامل بر فروپاشی منابع قدرت دیکتاتور را به دست می‌دهد. اریکا چنووت آن را به گونه زیر، البته به نقل از یک دانشمند علوم سیاسی، صورت‌بندی کرده است:

$$P = MV$$

مومنتوم مساوی است با جرم ضرب در سرعت.

بنابراین مومنتوم مخالفت مساوی است با مجموع شرکت‌کنندگان در یک روز ضرب در مجموع رویدادهایی که در مخالفت با رژیم حاکم در هفت روز پیش از آن رخ داده است. مومنتوم مخالفت = مجموع افراد شرکت‌کننده در یک روز ضرب در مجموع رویدادهایی مخالفت با رژیم یک هفته پیش از آن روز. در واقع به این ترتیب یک شاخص فنی (اندیکاتور) قابل سنجش برای درک میزان فشار وارده در خلال زمان و این‌که این فشار چگونه شتاب خواهد یافت به دست می‌آید.^{۲۷۶}

۱۲. نهضت‌هایی که فقط به اعتراض، تظاهرات و فعالیت‌های دیجیتالی اکتفا نمی‌کنند بلکه افزون بر آن‌ها به ساختن قدرت از طریق ایجاد نهادهای موازی، سازماندهی جوامع و اصناف گوناگون اجتماعی و تکنیک‌های عدم همکاری می‌پردازند، مبارزان و فعالان پایدار و تاثیرگذار به وجود می‌آورند.

۱۳. نهضت‌هایی که پیش از شروع اعتراض استراتژی‌ای را برای مقابله با «سرکوب هوشمند» تدوین می‌کنند، احتمال موفقیت شان بیشتر است. تدوین این استراتژی نیازمند شناخت تاکتیک‌های سرکوب و این‌که چگونه بر حسب شرایط تغییر می‌کنند، می‌باشد.

۱۴. نهضت‌هایی که برای حفظ مبارزه در شرایط سخت سرکوب، حفظ وحدت و پرنسب عدم خشونت، استراتژی‌ها و ابزارهای مناسب را پیشاپیش پیش بینی می‌کنند موفق‌تر اند تا نهضت‌هایی که روند حوادث را به شانس و اتفاقات واگذار می‌کنند.^{۲۷۷}

اما با همه این توضیحات، جنبش‌های ضد لیبرال که در سراسر جهان به یک روند جهانی تبدیل شده اند، خود مشکل جدی بر سر راه دموکراسی و مقاومت‌های مدنی برای دموکراسی محسوب می‌شوند. این مشکل، همان‌گونه که پیش از این اشاره کردم در

276. Erica Chenoweth, "The Paradox of Civil Resistance in the 21st Century", <https://youtu.be/o78lMMJ-ZlM0?si=senDcMn2CAjax0s1>.

277. Ibid, p. 251.

رژیم‌های اقتدارگرا که محصول این‌گونه جنبش‌ها هستند و از حمایت آن برخوردار اند، مضاعف می‌گردد و غلبه بر آن، چه از طریق جنگ و چه از طریق مقاومت عاری از خشونت دشوارتر می‌گردد. برای بیرون رفت از این مشکل چنووث این پرسش را مطرح می‌کند که آیا می‌توان با استفاده از روش گاندی یعنی سات‌یاگ‌راها که در آن عدم خشونت یک استراتژی محض نیست بلکه اصل و شیوه‌ای از زندگی است که بر پرهیز از خشونت، پیروی فعال از حقیقت و رد هرگونه همکاری و اطاعت از نظام و فرامین غیرعادلانه و عشق به حقیقت و انسانیت استوار است، براین مشکل یعنی جنبش ضد لیبرال فایق آمد؟ او این پرسش را یک پرسش فلسفی می‌شمارد و انتظار دارد، فیلسوفان به آن پاسخ دهند. لذا پاسخ این پرسش را ذیل عنوان بازگشت به رهبرد جامع در بیان این بخش، پی خواهیم گرفت. اما پیش از آن می‌پردازیم به نقدهای وارده بر تحقیقاتی که چنووث انجام داده است.

نقدهای وارده بر تحقیقات کمی چنووث بر اساس مطالعات کمی

در واقع پژوهش‌های کمی در مورد نظریه مقاومت عاری از خشونت از دهه نخست قرن بیست و یکم آغاز شد. تحقیق کمی نخست و تحلیل کیفی آن نخست در این موضوع توسط اریکا چنووث و ماریا استفان انجام شد و همان‌گونه که الکسی انیسین با کنایه انتقادآمیز اشاره می‌کند، با استقبال وسیع نهادهای اکادمیک مواجه شد. رسانه‌های اصلی و مجلات معتبر به نشر و معرفی آن پرداختند و جوایز علمی مهم نیز به آن تعلق گرفت. این‌گونه از تحقیقات از آن به بعد گسترش یافت و تا کنون ادامه دارد. اما همه این پژوهش‌های تجربی و کمی در راستای تأیید یافته‌ها، تحلیل کیفی و نظریه مقاومت عاری از خشونت به ترتیبی که گاندی، جین شارب و چنووث ارایه کرده بودند، نبوده است. لذا تحقیقات تجربی و کمی‌ای قابل توجه توسط محققان و اساتید دانشگاهی معتبر به عمل آمده است که یافته‌ها و نظریه چنووث را آن‌گونه که نگارنده در این بخش معرفی کردم، زیر سوال برده است. از آن جمله الکسی انیسین استاد دانشگاه انگلو امریکن، دیدگاه^{۲۷۸} و یافته‌های چنووث و استفان را به لحاظ علمی مخدوش می‌شمارد که می‌توان آن را به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. ادبیات تحقیق چنووث و امثال او در کدگذاری روندها و واحدهای اساسی تحقیق، نمونه‌های مشاهداتی و تفسیر داده‌ها به گونه‌ای است که منجر به ارائه تصویر نادرست از واقعیت شده است.

۲. توضیح این‌که تمامی داده‌ها و جریاهای مربوط به نهضت‌ها و جنبش‌های مهم را که منجر به تغییر سیاسی (تغییر رژیم، کسب استقلال و تشکیل کشور جدید) شده اند در دو دسته کدگذاری کرده است؛ مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز و مقاومت مسلحانه. بر این اساس جمع آوری داده‌ها در دیتابیس تحت عنوان (NAVCO) که مخفف نتایج کمپین‌های خشونت‌پرهیز و خشونت‌آمیز است، پرداخته است.

۳. به گفته او، این‌گونه از کدگذاری و انتخاب واحد تحلیل تحت عنوان کمپین و دسته‌بندی کمپین‌ها در دو دسته، سبب شده است که تمامی جنبش‌های غیرمسلحانه علی‌رغم تفاوت‌های اساسی که دارند ذیل عنوان مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز کدبندی شوند، در حالی که این‌گونه از جنبش‌ها متفاوت بوده و مقاومت مدنی عاری از خشونت که به کلی مبتنی بر نفی مطلق هرگونه خشونت فیزیکی بوده باشد، فقط بخشی از این جنبش‌ها را تشکیل می‌دهد و مطالعات کمی مشترک محمدعلی کدیور (استاد کالج بوستون) و نیل کچلی (استاد دانشگاه اکسفورد) نشان می‌دهند که مقاومت کاملاً عاری از خشونت چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. او در این بخش از نقد خود بر یافته‌های این دو محقق استناد می‌کند. لذا یافته‌های آنان را در بند زیر جداگانه توضیح می‌دهم.^{۲۷۹}

۴. کدیور و کچلی مقاومت و جنبش‌های بزرگ را که منجر به تغییر سیاسی شده اند، نخست ذیل سه عنوان تقسیم می‌کنند: مقاومت مسلحانه، مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز و مقاومت جمعی خشونت‌آمیز غیرمسلحانه. (خشونت جمعی غیرمسلحانه) آنان نمونه

278. Alexie Anisin, Anglo- American University.

279. Alexie Anisin, «Debunking the Myths Behind Nonviolent Civil Resistance», in Critical Sociology, April, 2020, p. 2 – 13.

سوم را با مثال‌هایی چون سنگ پرانی، آتش زدن وسایط نقلیه، اماکن عمومی، تجاری استفاده از کوکتل مولوتوف در خشونت جمعی معترضان توضیح می‌دهند و معتقداند، این گونه از خشونت‌های جمعی غیر مسلحانه به سه هدف توسط معترضان به کارگرفته می‌شوند؛ (۱) به عنوان استراتژی تهاجمی در مبارزه، اتخاذ و به کار گرفته می‌شود، (۲) یا در برابر سرکوب و بی‌رحمی حکومت در مقام دفاع از خود به کارگرفته می‌شود که می‌توان آن را استراتژی دفاعی نامید، (۳) یا صرفاً رفتاری است واکنشی در برابر سرکوب که در میان بخشی از معترضان به وجود می‌آید.

یافته‌های این دو محقق نشان می‌دهند که جنبش‌های اعتراضی غیر مسلحانه موفق‌تر از جنبش‌های مسلحانه بوده‌اند. از این حیث یافته‌های آنان مؤید یافته‌ها و دیدگاه چنووت و همفکران او هستند. اما اختلاف اساسی یافته‌های اینان با چنووت در این است که به باور آنان جنبش‌های غیر مسلحانه موفق در اغلب موارد ترکیبی از مقاومت مدنی از قبیل اعتراض مسالمت‌آمیز، اعتصاب، تحریم و اشغال مراکز مهم و حساس و خشونت جمعی غیر مسلحانه بوده‌اند، موارد عاری از خشونت در صدی اندک از جنبش‌ها را تشکیل می‌دهند و چندان هم موفق نبوده‌اند. یافته‌های آنان نشان می‌دهند که ۱۰۳ مورد از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴ از جنبش‌هایی که از روش ترکیبی مقاومت مدنی و خشونت جمعی غیر مسلحانه استفاده کرده بودند به پیروزی رسیده است و ۸۰ مورد از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ از این دست از جنبش‌ها به انتقال دموکراتیک دست یافته‌اند. به باور آنان مقاومت عاری از خشونت به تنهایی احتمال موفقیت شان ضعیف است.^{۲۸۰}

لذا محمدعلی کدیور استفاده از خشونت جمعی غیر مسلحانه را دست‌کم در مقام دفاع از خود برای رسیدن به دموکراسی لازم دانسته است. احتمالاً استفاده از این استراتژی در اعتراضات موسوم به زن، زندگی، آزادی مورد توجه معترضان بوده است. اما آن جنبش عملاً به نفرت، خشونت و سرکوب بیشتر انجامید و جامعه ایران حتی اپوزیسیون آن را به شدت دو قطبی بلکه چند قطبی کرد.

۵. انیسین بر اساس مطالعه موردی لهاک (۲۰۱۶) می‌افزاید که چنووت و همکاران وی در دیتابیس (NAVCO ۱/۰ و NAVCO)، ۱۳ مورد از جنبش‌های موفق را که در آمریکای لاتین وجود داشته‌اند، درج این دیتابیس نکرده‌اند. در این ۱۳ مورد، هفت مورد آن مقاومت مسلحانه موفق بوده‌اند و چند مورد مقاومت مدنی ناموفق. به این ترتیب مواردی موفق از مقاومت مسلحانه و مواردی از شکست مقاومت مدنی حذف شده‌اند که اگر این موارد را بر دیتابیس بیفزاییم در فیصدی موفقیت مقاومت مسلحانه افزایش و در موفقیت مقاومت مدنی کاهش می‌آید.^{۲۸۱}

۶. یافته‌های خود انیسین که بازه دو قرن (۱۸۰۰ تا ۲۰۰۶) را در برمی‌گیرد، نشان می‌دهد که ۸۷ درصد جنبش‌هایی که در کنار مقاومت مدنی از خشونت جمعی غیر مسلحانه، چه به عنوان استراتژی تهاجمی، چه به عنوان استراتژی دفاعی و چه به صورت واکنشی، استفاده کرده‌اند، به گونه کامل و یا محدود موفق بوده‌اند و مقاومت عاری از خشونت ۴۸ درصد موفق بوده است و مقاومت مسلحانه ۲۹ درصد موفقیت داشته‌اند و ۱۴ درصد هم موفقیت نسبی داشته‌اند. او می‌افزاید چنووت و همکاران وی قرن ۱۹ را در دیتابیس شامل نکرده بودند و اگر شامل می‌کردند می‌دیدند که مقاومت عاری از خشونت در قرن ۱۹ موفق نبوده است، در حالی که مهم‌ترین انقلاب‌های غربی در این قرن رخ داده است.^{۲۸۲} او نتیجه می‌گیرد که نقطه مشترک مهم یافته‌های تحقیقات امثال خود او، کدیور و کچلی این است که «استراتژی مقاومت خشونت‌پرهیز ظاهراً نه شرط کافی برای ایجاد تغییر سیاسی است و نه شرط لازم آن» و نه چندان استراتژی مؤثر در ایجاد تغییر سیاسی بوده است.^{۲۸۳}

280. Mohammad Ali Kadivar and Neil Keckley, "Sticks, Stones, and Molotov Cocktails: Unarmed Collective Violence and Democratization", In: *Socios: Sociological Research for Dynamic World*, V. 4, p. 1- 16.

281. Alexie Anisin, Idem, p. 14 - 15

282. Ibid, p. 15 - 18.

283. Ibid, p. 19.

۷. انیسین تحقیقات چنووت را تحت تأثیر ترجیحات اخلاقی، ایدئولوژیک و مبتنی بر روش علمی و معلولی (علت‌یابی) و تحت تأثیر منافع نخبگان و تمویل‌کنندگان می‌داند و از این حیث آن را مشابه تحقیقات علمی‌ای می‌داند که در مورد مواد خوراکی از قبیل شکر و تنباکو تحت تأثیر منافع و حمایت مالی شرکت‌های تولیدکننده این‌گونه کالاها انجام می‌شود.^{۲۸۴} او تبیین علمی را در این گونه از تحقیقات به لحاظ روش‌شناختی چندان دقیق و قابل اعتماد نمی‌داند، لذا فقط بر جمع‌آوری دقیق کمی داده‌ها و توصیف دقیق کمی آن‌ها تأکید می‌کند و این روش را بیشتر مقرون به صواب می‌داند.^{۲۸۵}

نگارنده این سطور، دیدگاه منتقدان را کوشیدم با دقت هرچه بیشتر گزارش کنم تا حد اقل راه به سوی ابعاد گوناگون این نظریه و پژوهش‌های مربوط به آن را برای محققان وطنی بازکرده باشم. چون حقیقتاً ارائه یک بررسی جامع از پژوهش‌های انجام شده در مورد نظریه مقاومت عاری از خشونت در یک کار غیرحرفه‌ای، فردی و غیر نهادی بی‌بهره از هرگونه حمایت نهادی و سازمانی، شاید مقدور امثال من نباشد.

پاسخ‌های چنووت

چنووت در مقام پاسخ به نقدهای یادشده مراد خود را از مقاومت خشونت‌پرهیز چنین تعیین می‌کند: «مقاومت خشونت‌پرهیز زیر مجموعه مقاومت غیر مسلحانه است که در آن نظم و دیسیپلین خشونت‌پرهیز آشکارا و عمدتاً (یعنی آگاهانه و بر اساس اراده قاطع و صریح) توسط رهبری و اکثریت وسیع مشارکت‌کنندگان در مبارزه حفظ می‌شود.»^{۲۸۶} لذا تعریف او از خشونت جمعی غیر مسلحانه چیزی جز «حاشیه‌ای خشونت‌آمیز» نیست که در حاشیه یک جنبش گسترده مدنی و خشونت‌پرهیز توسط جناح رادیکال عمدتاً در واکنش به سرکوب و بی‌رحمی نیروهای حکومتی و حامیان آن به وجود می‌آید، لذا در حد یک استثنا در حاشیه جریان اصلی جنبش به حساب می‌آید نه یک روند مهم و تعیین‌کننده.

با این تعریف از مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز و خشونت جمعی غیر مسلحانه، یافته‌های کدیور و کچلی را مخالف و در تضاد با یافته‌های (NAVCO) نمی‌داند، چون جریان اصلی و تعیین‌کننده در جنبش‌های غیر مسلحانه موفق از ۱۹۰۰ تا ۲۰۱۹ از نوع مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز بوده است که اعتراض، نافرمانی، عدم همکاری از قبیل اعتصاب عمومی، بایکوت و تحریم فراگیر و گسترده، تشکیل نهادهای موازی و اشغال مراکز مهم توسط صدها هزار نفر متکی بوده است، خشونت جمعی غیر مسلحانه از قبیل آتش زدن و مانند آن حاشیه‌ای باریک در نهضت بوده است نه جریان اصلی. اما این‌که این نوع از خشونت‌ها نقشی در موفقیت این جنبش‌ها داشته‌اند و بدون آن‌ها مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز نمی‌تواند و نمی‌توانست موفق باشد، به باور چنووت به دلایلی که ذیلاً بیان خواهد شد موجه و قابل اتکا نیست. او تحلیل خود را از یافته‌های متفاوت تحقیقات تجربی در این مورد بر پلورالیزم روش‌شناختی و تفکیک تأثیرات استراتژی خشونت جمعی غیر مسلحانه و مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز به کوتاه‌مدت و بلندمدت استوار می‌کند و می‌گوید یافته‌های گوناگون را از منظر چارچوب نظری و مفهومی‌ای که در افق و منظر بلندتری قرار داشته باشد، تحلیل و مقایسه باید کرد. اما دلایلی را که وی ارائه می‌کند به شرح زیر است:

۱. در نقطه مقابل یافته‌های کدیور و کچلی و تحقیقات مشابه آن که حاکی از تأثیر مثبت خشونت جمعی غیر مسلحانه بر موفقیت جنبش‌های غیر مسلحانه است، یافته‌هایی تحقیقاتی‌ای قرار دارند که این خشونت را نه تنها دارای تأثیر مثبت نمی‌دانند بلکه نشان می‌دهند که تأثیر منفی بر جنبش‌های مدنی داشته‌اند و سبب شده که جنبش متحدان کلیدی خود را از دست دهد.^{۲۸۷}

284. Ibid, p. 25- 29.

285. Ibid, p. 19 – 25.

286. Erica Chenoweth, «The Role of Violence in Nonviolent Resistance», in: Annual Review of Political Science, p. 58

287. Ibid, p. 56.

۲. بر حسب داده‌هایی که به طور مشترک توسط خود نویسندگان و کریستوفر، جمع‌آوری شده است، بیش از ۸۰ درصد جنبش‌های بزرگ غیر خشونت‌آمیز از ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۳ که در پی تغییر رژیم بوده‌اند، متضمن کم‌ترین میزان خشونت، آن‌هم در پاره‌ای نقاط بوده‌اند. لیکن نزدیک به ۲۰ درصد از این جنبش‌های بزرگ به کلی عاری از هرگونه خشونت بوده‌اند.^{۲۸۸}
۳. یافته‌های تحقیقات تجربی، شواهد تاریخی و تحلیل کیفی و علی‌آنها که در دو دهه اخیر انجام شده‌اند، نشان می‌دهند که خشونت جمعی غیر مسلحانه یا همان حاشیه خشونت‌آمیز دینامیزم‌های تأثیرگذاری جنبش مدنی خشونت‌پرهیز را خنثی می‌کند: (۱) خشونت سبب می‌شود که جنبش نتواند گروه‌های اجتماعی و تعداد بیشتر را در مخالفت با رژیم قرار دهد و آن‌ها را در صفوف مبارزه جذب کند. در حالی که کیفیت و کمیت مشارکت‌کنندگان که هر دو تابع تعداد زیاد مشارکت مردم در مبارزه است، در پیروزی مبارزه نقش دارند. در واقع خشونت مانع فیزیکی و روانی بر سر راه مشارکت زنان و گروه‌های به حاشیه رانده شده که آسیب‌پذیرتر اند به وجود می‌آورد. (۲) خشونت سبب می‌شود که حکومت توجیه بیشتر برای سرکوب همه مبارزان و انسانیت‌زدایی از آنان به دست آورند، آنان را افراد لایابالی، عامل دشمن و مضر به حال امنیت جان و مال مردم معرفی کند. (۳) خشونت سبب می‌شود که سرکوب جنبش توسط نیروهای حکومتی نتیجه معکوس به ضرر آنان (backfire) نداشته باشد. (۴) سبب می‌شود که فروپاشی در میان حامیان رژیم و تغییر در وفاداری آنان نسبت به رژیم به وجود نیاید، (۵) داده‌ها نشان می‌دهند که پیروزی ناشی از خشونت به جای این‌که به دموکراسی بینجامد به استقرار دیکتاتوری دیگر می‌انجامد.^{۲۸۹}
۴. او مواردی از موفقیت خشونت جمعی غیر مسلحانه را تابع زمینه و شرایط خاص همان محیط دانسته و قابل تعمیم نمی‌داند. برای مثال اگر این‌گونه خشونت در انقلاب مصر که توسط جوانان مصری علیه پاسگاه پولیس که در سرکوب مردم نقش داشته‌اند و یا با استفاده از این روش از مردم در میدان تحریر علیه لباس شخصی‌های شتر سوار حسنی مبارک که با چوب و قمه بر مردم حمله کرده بودند، دفاع کردند و مشکلی به وجود نیامد ناشی از خصوصیت این مورد بوده است برای مثال اعضای پولیس قاهره که وفادار به حسنی مبارک بودند بسیار در نزد مردم مصر منفور بوده‌اند.^{۲۹۰}
۵. او با تفکیک آثار هر یک از دو استراتژی به کوتاه‌مدت و درازمدت در جداول گوناگون بر اساس یافته‌های تحقیقات گوناگون به بررسی و مقایسه آثار و پیامدهای این دو استراتژی پرداخته است. در کتاب «مقاومت مدنی» (۲۰۲۱) با رسم یک جدول، آثار و پیامدهای مثبت و منفی خشونت جمعی غیر مسلحانه را تحت عنوان «حاشیه خشونت» مقایسه کرده است و نشان داده است که پیامدهای بلند مدت خشونت جمعی غیر مسلحانه چندان به سود مبارزه مدنی نبوده است، یعنی دینامیزم تأثیرگذاری مثبت مبارزه مدنی را که پیش از این در بند شماره ۳ اشاره شد از بین برده است و موجب سرکوب بیشتر مبارزه گردیده است، موجب کاهش در تنوع شرکت‌کنندگان و کمیت آنان شده است. احتمال وقوع جنگ داخلی و حکومت استبدادی دیگر را افزایش داده است.^{۲۹۱} او در مقاله‌ای در سالنامه علوم سیاسی (۲۰۲۳) طی سه جدول به مقایسه آثار و پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت این استراتژی‌ها بر اساس یافته‌های تحقیقات گوناگون پرداخته است و سرانجام نتیجه گرفته است که تأثیر مثبت خشونت جمعی غیر مسلحانه مخصوصاً در بلند مدت مبهم‌تر از آن است که بتوان بر آن اعتماد کرد. این ابهام از سه چیز ناشی می‌شود: (۱) یافته‌های بسیاری از تحقیقات نشان می‌دهند که خشونت جمعی غیر مسلحانه تأثیر منفی شدید داشته است، در حالی که پاره‌ای دیگر از تحقیقات نشان می‌دهند که تأثیرات مثبت کوتاه‌مدت و بلندمدت داشته است. (۲) نتایج و تأثیرات خشونت جمعی غیر مسلحانه که در حاشیه یک جنبش مدنی وسیع به وجود آمده است، از تأثیرات خود جنبش مدنی خشونت‌پرهیز به گونه‌ای اند که تفکیک شان از یکدیگر مشکل است. (۳) بسیار دشوار است که یافته‌های تحقیقات کدیور و کچلی را با توجه به این‌که بسیاری از تحقیقات

288. Erica Chenoweth, *Civil Resistance; What Everyone Needs to Know*, p. 149.

289. Ibid, p. 160 – 166.

290. Ibid, 149 – 150, 167.

291. Ibid, p. 155– 156.

نشان داده اند که خشونت‌پرهیزی و حفظ آن به مثابه یک اصل و پرنسیب پیش‌نیاز جذب مشارکت وسیع و متنوع، ایجاد شکاف، فروپاشی و تغییر در وفاداری حامیان رژیم و معکوس ساختن نتیجه سرکوب به ضرر رژیم (backfire) است، تبیین کنیم و آن را قابل تعمیم بدانیم.^{۲۹۲}

۶. به دلیل وجود این ابهام در این‌گونه از تحقیقات تجربی در مورد استراتژی‌های مقاومت (مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز، خشونت جمعی غیر مسلحانه و مقاومت مسلحانه) که هم جنبه سیاسی دارند و هم جنبه علمی، چنووت ارزیابی و سنجش میزان ریسک و خطر هر یک از این سه استراتژی را اخلاقاً لازم می‌داند که محقق در هنگام تحقیق انجام دهد، چون به او گفته او اولاً؛ میزان و دامنه ریسک و خطر این استراتژی‌ها یک سان نیستند، ثانیاً بر اساس این گونه تحقیقات که گویا اعتبار علمی دارند، گروهی از مبارزان ممکن است برای مثال استراتژی خشونت جمعی غیر مسلحانه را انتخاب کنند که اگر این تحقیق وجود نمی‌داشت، انتخاب نمی‌کردند، ثالثاً؛ ضرر ناشی از خشونت جمعی فقط دامن خود کسانی را که خشونت می‌کنند نمی‌گیرد بلکه به سایر مبارزان و جامعه به صورت کل سرایت می‌کند. هم‌چنین خشونت‌گران از اراده و خواست خشونت‌پرهیزان و سایر افراد جامعه نمایندگی نمی‌کنند. بنابراین این‌گونه از تحقیقات و ارائه آن‌ها به عنوان تحقیق علمی مشکلات اخلاقی فراوان دارد و لذا می‌بایست محقق میزان ضرر و خطر هریک را جزو تحقیق و پژوهش خود قرار دهد و پیش‌بینی کند.^{۲۹۳}

می‌توان استدلال اخلاقی چنووت را این‌گونه خلاصه کرد که احتمال ضرر ناشی از خشونت جمعی غیر مسلحانه و مشکلات اخلاقی ناشی از آن زیاد و فوائد آن در دفع شر بزرگتر، مبهم و نامعلوم است. حل این مشکل حد اقل ایجاب می‌کند که محقق میزان خطر و ضرر ناشی از آن را مشخص و اعلان کند. در واقع به این وسیله به گونه‌ای دقیق و مودبانه از این اتهام که تحقیق خود او تحت تأثیر ایدئولوژی و منافع تمویل‌کنندگان بوده است جواب داده است.

پیش از این در بحث از پارادوکس مقاومت خشونت‌پرهیز در قرن بیست و یکم توضیح دادیم که محافظت از خشونت‌پرهیزی به عنوان یک اصل در حل این پارادوکس و مقابله با سرکوب هوشمند مهم و اساسی است. هم‌چنین در بحث بعدی تحت عنوان بازگشت به رهبرد جامع توضیح خواهیم داد که مقاومت علیه ستم در عین خشونت‌پرهیزی به مثابه شیوه زیست اخلاقی، راه واقعی فایق آمدن بر جنبش‌های ضد لیبرالی است که حکومت‌های ایدئولوژیک و توتالیتار تشکیل داده‌اند. در واقع با خشونت‌پرهیزی توجیه مذهبی سرکوب معترضان، دست‌کم برای آنان سخت و دشوار می‌شود، اگر نگوییم کاملاً وجاهت مذهبی خود را از دست می‌دهد.

بازگشت به رهبرد جامع

پرسش مشخص در این بخش این است که چگونه می‌توان بر رژیم‌های اقتدارگرای توتالیتار که توسط یک جنبش ضد لیبرال حمایت می‌شود و یا چنین جنبشی در نتیجه مبارزات سخت به قدرت رسیده است و مسلح به سلاح ایدئولوژی سخت‌کیش است و تعهد به آن ایدئولوژی در میان حامیان رژیم قوی و عمیق است، از طریق مبارزه مدنی عاری از خشونت فایق آمد؟ برای یافتن پاسخ دقیق به این پرسش، نخست لازم است که از مانع اساسی موجود در این‌گونه از رژیم‌ها و حامیان آنان برای قبول تغییر و یا خودداری از سرکوب را فهم و درکی درست از آن به دست دهیم و بعد ببینیم این موانع چگونه قابل تغییر و یا قابل رفع اند. مهم‌ترین مانع، که پیش از این در بحث از میکانیسم‌های تغییر (در بخش دوم)، توضیح دادیم، میان حکومت ضد لیبرال و حامیان آن و نیروهای دموکرات، وجود دارد، «فاصله اجتماعی» است. مراد از فاصله اجتماعی این است که حکومت، مخالفان خود و باورها و مطالبات آنان را خارج و بیگانه از دایره ارزش‌های اخلاقی و اساسی خود به شمار می‌آورد. صورت شدید از فاصله اجتماعی وقتی به وجود می‌آید که طبقه حاکمه میان خود و مبارزان، قائل به وجود نظام اخلاقی و انسانیت مشترک نباشند و براساس نظام اخلاقی و ارزشی خود از نیروهای دموکرات انسانیت زدایی کنند و یا دست‌کم آنان را خائن به آن و یا بسیار فرودست و حقیر به شمار آورند. از نتایج این فاصله اجتماعی این است که طبقه حاکمه و حامیان آن‌ها، فاقد حس

292. Erica Chenoweth, The Role of Violence in Nonviolence Resistance... p. 68.

293. Ibid, p. 72.

هم‌ذات‌پنداری با نیروهای دموکرات، با برخی از گروه‌های اجتماعی و مذهبی و با سکولارها خواهند بود و بر این اساس و براساس انسانیت زدایی‌ای که از آن‌ها به عمل می‌آورند، از هرگونه تحمل رنج توسط آنان متأثر نمی‌شوند و لذا می‌کانونیم تغییر دیدگاه از طریق تحمل رنج در مورد این‌گونه از رژیم‌ها به آسانی عمل نخواهد کرد و هم‌چنین به دلیل انسانیت زدایی از مخالفان و فقدان هم‌ذات‌پنداری با آنان، حامیان این‌گونه رژیم‌ها نه تنها از سرکوب آنان متأثر نمی‌شوند یعنی موجب اثر معکوس نمی‌شوند، بلکه سرکوب آنان نیز برای شان سهل و آسان تلقی می‌گردد.^{۲۹۴} وجود فاصله اجتماعی به این معنا و مفهوم که توضیح داده شد اگر با سرکوب هوشمند و با ضعف و کاستی در عوامل موفقیت مقاومت عاری از خشونت ترکیب شود، احتمال موفقیت را به صفر تقلیل می‌دهد و در واقع موانع جدی بر سر راه موفقیت مبارزه به وجود می‌آورد. لازم به تذکر است اگر این رژیم‌ها مهارت‌های سرکوب هوشمند را بیاموزند، از فاصله اجتماعی یادشده به حیث ابزار مهم و مؤثر سرکوب هوشمند استفاده خواهند کرد.

با استفاده از مباحث انجام شده در سه بخش گذشته می‌توان پاسخ پرسش فوق را به طور فشرده این‌گونه جواب داد:

الف. بر اساس یافته‌های چنووت می‌توان گفت این‌گونه رژیم‌ها نیز شکست می‌خورند. فقط لازم است که مانند هر مورد دیگر عواملی که موجب فروپاشی ستون‌های قدرت این‌گونه از رژیم‌ها می‌شوند، محقق شوند که عبارتند از:

۱. میزان مشارکت مردم در مبارزه کم‌تر از ۳/۵ درصد نباشد. چون این رژیم‌ها سخت‌جان‌تر و مقاوم‌ترند، لذا تعداد مشارکت‌کننده هرچه بیشتر باشند عوامل اساسی شکست رژیم افزایش می‌یابند. این عامل سبب می‌شود برای مثال رژیم مشروعیت ایدئولوژیک خود را از دست دهد و حامیان سنتی آن برای مثال روحانیون ارشد و مقامات مهم مذهبی از چنین رژیمی و سرکوب‌های خونی که ممکن است به آن دست بزنند، حمایت نکنند بلکه مجبور شوند، محکوم کنند. به این وسیله در واقع اولاً ایدئولوژی رژیم که از منابع قدرت وی محسوب می‌شد مشروعیت خود را در سطح وسیع از دست می‌دهد. در واقع به هر میزان که رژیم خشونت و سرکوب کند و مبارزان از اصل عدم خشونت عدول نکنند و از نفرت پراکنی اجتناب کنند به همان میزان از مشروعیت ایدئولوژی حاکم کاسته می‌شود و به احتمال زیاد جذابیت خود را در میان حامیان سرسخت خود نیز از دست می‌دهد و ثانیاً خشونت و سرکوب رژیم از یک‌سو و خشونت‌پرهیزی مخالفان و تعهد و عشق آنان به صلح، عدالت، برابری و به انسانیت در کنار مشارکت وسیع مردم در مبارزه از سوی دیگر، سبب می‌شوند که در وفاداری حامیان مهم رژیم، مثلاً روحانیون ارشد و مقامات مذهبی در رژیم‌های اقتدارگرای مذهبی به رژیم، تغییر به وجود آید.

۲. تنوع در مشارکت موجب می‌شود که تغییر در وفاداری حامیان رژیم تشدید شود و سرکوب مبارزان مشکل‌تر گردد و موجب اثر معکوس گردد.

۳. حفظ و تداوم خشونت‌پرهیزی و توانایی بر حفظ و تداوم مبارزه علی‌رغم سرکوب از شرایط مهم پیروزی اند که با برنامه‌ریزی، برخورداری از استراتژی و پیش‌بینی استفاده از تکنیک‌های متنوع در استراتژی و توان استفاده از آن، تشکیل شبکه وسیع و ریشه‌دار مردمی و سرتاسری که توانایی بسیج مردم را برای نافرمانی از رژیم و عدم همکاری با آن در شرایط سخت داشته باشند، آموزش مردم و اعضا می‌توانند منابع قدرت رژیم توتالیتار را همان‌گونه که در بخش‌های پیشین توضیح داده شد فرسوده و سرانجام متلاشی می‌کنند.

۴. در این میان در خصوص مقابله با رژیم‌هایی که توسط یک جنبش ضد لیبرال حمایت می‌شوند، خشونت‌پرهیزی در سلب مشروعیت از آن‌ها نقشی به سزادارد. چون این‌گونه از رژیم‌ها معمولاً از مخالفان خود انسانیت‌زدایی می‌کنند و آن‌ها را مشی‌لمپن، خشونت‌طلب، عوامل بی‌رحم و از خدا بی‌خبر، بیگانه/دشمن و احیاناً کافر، جاسوس و مانند آن معرفی می‌کنند و به این وسیله سرکوب آنان را برای حامیان خود توجیه می‌کنند. در این راستا اگر در برابر خشونت، بی‌رحمی و ستیزه‌جویی رژیم، مبارزان

از هرگونه خشونت اجتناب کنند و واقعا بتوانند مانع از خشونت‌های حاشیه‌ای طرفداران خود شوند و از ادبیات ستیزه‌جویانه استفاده نکنند، منش انسان‌دوستانه و صلح‌آمیز داشته باشند و مطالبات‌اش براساس عدالت و کرامت انسانی که در بخش نخست توضیح دادیم، باشند، می‌تواند مشروعیت مردمی جنبش ضد لیبرال را که از رژیم حمایت می‌کنند از بین ببرد و به لحاظ اخلاقی آن را شکست می‌دهد. در واقع موفق می‌شود که به شکلی وسیع و عمیق در ذهن جامعه و حتی در میان حامیان‌شان از ایدئولوژی ضد لیبرال مشروعیت‌زدایی کنند و به این وسیله مهم‌ترین منبع قدرت رژیم را نابود کنند. درست به همین دلیل می‌توان اهمیت بازگشت به رهبرد جامع مایکل ان ناگلر را به خوبی فهمید. البته عنوان بازگشت به رهبرد جامع از بریان. سی. بارت است که در بیان دیدگاه ناگلر به کاربرده است و آن را عنوان فصل پانزدهم کتاب «فلسفه عدم خشونت گاندی» قرار داده است و شرح و توضیح داده است و لذا برای مطالعه بیشتر به این کتاب که به ترجمانی این جانب منتشر شده است، مراجعه شود.^{۲۹۵} این رهبرد را بعداً بیشتر توضیح خواهم داد. اما اینکه به این مسئله می‌پردازم که چگونه می‌توان بر فاصله اجتماعی میان خود و طبقه حاکمه و یا حداقل میان خود و حامیان رژیم ضد لیبرال، فایق آمد و آن را از میان برد و یا دست کم کاهش داد؟ چون گفتیم که مانع عمده بر سر راه عمل میکانیزم تغییر در مقاومت عاری از خشونت، فاصله اجتماعی است.

ب. راه‌های فایق آمدن بر فاصله اجتماعی: جین شارپ طرق ذیل را برای کاستن از فاصله اجتماعی مؤثر می‌داند. این طرق را پیش از این در بخش دوم ذیل بحث میکانیزم‌های تغییر به تفصیل توضیح دادیم و یک بار دیگر فقط عناوین بحث را در این جا تکرار می‌کنیم:

۱. برخورداری مبارزان از شخصیت و جایگاه عالی، قدرت برقراری رابطه که بتواند اعتماد ایجاد کند که آنان مقاصد مخفی و مخرب و زیان‌بار ندارند.

۲. ممکن است طبقه حاکمه و حامیان آن‌ها از نیت پنهانی مبارزان بترسند و جامعه را نیز از نیت آنان بترسانند. مبارزانی که در پی ایجاد تغییر و از میان بردن فاصله اجتماعی‌اند، باید این ترس را از طریق اعمال و گفتار خود از بین ببرند.

۳. گاهی تحمل رنج توسط کنشگران خشونت‌پرهیز، سبب می‌شود که سرانجام فاصله اجتماعی میان گروه‌ها را بشکنند، یعنی کلیشه‌های قدیمی را در مورد مبارزان و گروه فرودست مخدوش می‌کند و سطح احترام به آن‌ها را ارتقا می‌بخشد. در واقع تحمل رنج، شجاعت، فداکاری و خشونت‌پرهیزی که به طور مکرر رخ دهد آن حس ناخوشایند اولیه را که مخالفان از تحمیل رنج بر مبارزان به دلیل فاصله اجتماعی داشتند برعکس خواهند کرد و حس احترام جای آن را خواهد گرفت.

۴. احترام نیز یک عامل مهم درکاستن از فاصله اجتماعی است. اگر مبارزان و کنشگران خشونت‌پرهیز حرمتی و احترامی در نزد طبقه حاکمه نداشته باشند، احتمال تأثیرگذاری تحمل رنج و سایر روش‌ها و کنش‌ها ضعیف خواهد بود. در واقع احترام نداشتن این کنشگران در نزد طبقه حاکمه و حامیان آنان مانع عمده بر سر راه این تغییر به حساب می‌آید. اما کسب احترام چیزی است که مبارزان با اتخاذ یک سلسله اقدامات می‌توانند به دست آورند که پیش از این به آن‌ها اشاره کردیم. اما در این میان لازم است به نقش برجسته شجاعت و دلیری در مبارزه عاری از خشونت تأکید کنیم.^{۲۹۶}

این چهار عامل نیز از طریق رجوع به رهبرد جامع، یعنی مقاومت عاری از خشونت به مثابه گونه‌ای از زیستن و مبتنی بر پیروی فعال از حقیقت، به خوبی به دست می‌آید. در واقع در این رویکرد تکنیک‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مقاومت عاری از خشونت به عنوان تکنیک‌های سیاسی در خدمت مقاومت عاری از خشونت به مثابه نحوه‌ای از زیستن و ملتزم به پیروی فعال از حقیقت، قرار داده می‌شود. اکنون اندکی این رهبرد را بیشتر توضیح می‌دهم.

نکته کلیدی این رهبرد دو چیز است: پیروی فعال و صادقانه از حقیقت، و خشونت‌پرهیزی به عنوان شیوه زندگی و نحوه‌ای از وجود.

۲۹۵. بریان سی. بارت، فلسفه عدم خشونت گاندی؛ گزیده‌های اساسی، محمد امین احمدی، فصل پانزدهم ص ۶۲ به بعد.
296. Gene Sharp, Politics of Nonviolence Actions, p. 715 – 716.

این دو نکته در این رهبرد قابل تفکیک از یکدیگر نیستند. پیروی فعال از حقیقت ایجاب می‌کند که عدالت‌طلبی و نافرمانی از قوانین غیر عادلانه و رژیم ستم‌گر به عنوان یک وظیفه اخلاقی راهنمای عمل مبارزان باشد که برای آن حاضر به تحمل هرگونه رنج و فداکاری هستند. اما عدم خشونت به مثابه نحوه وجود ایجاب می‌کند اشخاص نخست با خود صلح کنند و عدم خشونت صرفاً ابزار و استراتژی‌ای سیاسی برای مبارزه نباشند.^{۲۹۷} در رویکرد جین شارپ و تحقیقات تجربی اریکا چنووت، عدم خشونت به مثابه یک ابزار و استراتژی سیاسی مهم برای مبارزه دیده می‌شد. اما در این رهبرد عدم خشونت شیوه زندگی مبارزان است. لذا هیچ‌گونه تمایلی ندارند که به مخالفان خود ضرر بزنند، از آن‌ها انسانیت زدایی کنند و از آن‌ها نفرت داشته باشند. بنابراین، با این ویژگی‌های اخلاقی و فکری مبارزه مدنی عاری از خشونت، جذابیت‌های اخلاقی، فکری و ایدئولوژیک جنبش ضد لیبرال و رژیم حامی آن رنگ می‌بازد و مبارزان قدرت معنوی، اخلاقی و مردمی‌ای به مراتب قدرتمندتر از رژیم توتالیتار مذهبی خلق می‌کنند. تفاوت مهم این عدم خشونت به مثابه شیوه زندگی و نحوه‌ای از وجود با عدم خشونت به مثابه ابزار و استراتژی، این است که عدم خشونت از نوع اول بذره‌گونه خشونت را از ریشه، نخست در خود فرد و سپس در مناسبات اجتماعی می‌خشکاند و از این رویک فرایندی است که خود را در تمامی ابعاد و مناسبات انسانی در سطوح مختلف بازتولید می‌کند. اما عدم خشونت از نوع دوم فقط مانع از آن می‌شود که خشونت از عمق به سطح آید و لکن هم‌چنان خشونت در عمق و لایه‌های زیرین، وجود دارد. لذا افراد مبارز با خود در صلح نیستند و خشونت در حواشی، در گفتار و اندیشه مخصوصاً نسبت به مخالفان وجود دارد، به همین دلیل قدرت واقعی عدم خشونت را محقق نمی‌توانند. اما عدم خشونت به مثابه اصل و شیوه‌ای از زندگی، به گفته ناگلر، از سنخ قدرت همبستگی آفرین است، برعشق و انسانیت مشترک استوار است، میان خود و مخالفان خویش نوعی همبستگی و پیوند قوی و استوار می‌بیند، مخرب و ویرانگر نیست و از سنخ قدرت تهدید نیست که مخالفان خود را تهدید کند. لذا این سنخ از مقاومت به سه علت موفق‌تر از مقاومتی خواهد بود که صرفاً به عنوان تاکتیک و استراتژی استفاده می‌شود: اول این‌که خشم در آن به انرژی مثبت، به عشق به عدالت و انسانیت و سرنوشت مشترک شان تبدیل می‌شود و عاری از هرگونه نفرت است و لذا قدرتمندتر است و بهتر می‌تواند مخالفان خود را تحت تأثیر قرار دهد و روند فروپاشی از درون و ایجاد تغییر در وفاداری حامیان رژیم را سرعت می‌بخشد. دوم این‌که برای مبارزان شجاعت و فداکاری خلق می‌کند و آن‌ها را توانا می‌سازد که هرگونه رنج را در این مسیر تحمل کنند. به این وسیله می‌توانند مبارزه را تحت شدیدترین سرکوب حفظ کرده و تداوم ببخشند و هرگز با دستگاه ستم همکاری نکنند و از قوانین و فرامین غیر عادلانه اطاعت نکنند. به این وسیله عوامل اصلی موفقیت مقاومت عاری از خشونت که تداوم مبارزه علی‌رغم سرکوب، نافرمانی و عدم همکاری است، تحقق پیدا می‌کند و در واقع اعمال حاکمیت را توسط رژیم ممتنع می‌کند. سوم این‌که در این نوع مقاومت، خشونت‌های حاشیه‌ای که از موانع مهم موفقیت به شمار می‌آیند، قویا کنترل می‌شوند و اگر هم در جایی خشونت رخ دهد هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را به جریان اصلی مبارزه که صداقت، تحمل رنج، عدم خشونت و نفرت در آن آشکار و هویدا است، نسبت دهد. فکر می‌کنم با این بیان که با استفاده از یافته‌های چنووت ارایه گردید، بهتر می‌توان نیروی مقاومت عاری از خشونت مورد نظر ناگلر را در این فقره که از او اکنون خواهم آورد، فهم کرد: «در این رهبرد مقاومت عاری از خشونت از سر ناگزیری نیست، بلکه واقعا ما را به نوعی از قوت غیر متعارف فرا می‌خواند. عدم خشونت، خودداری از چیزی نیست بلکه به کارگرفتن یک نیروی مثبت است. هرچه بیشتر توانا بر عمل بدون نفرت باشیم، هرچه بیشتر توانا بر مقاومت باشیم تا آن‌چه را که داریم انجام می‌دهیم بدون وارد آوردن ضرر به جانب مقابل انجام دهیم. هرچه بیشتر توانا، به تعبیر گاندی بر از میان برداشتن دشمنی باشیم، این قدرت و یا نیرو بیشتر دسترس‌پذیر می‌گردد. این نگرش و «جهان‌نگری پیوند متقابل» که هنوز می‌کنیم آن را نفهمیده‌ایم، انرژی‌هایی را رها و آزاد می‌کند که خود به تغییرات عمیق‌تر و پایدارتر می‌انجامد.»^{۲۹۸}

به نظر مایکل ناگلر مشکل مهم بر سر راه رهبرد جامع این است که با پارادایم مسلط فکری که دانش سیاسی، قدرت، علم ... بر آن استوار است سازگار نیست. در این پارادایم، عدم خشونت به مثابه قدرت برتر، نحوه وجود و شیوه‌ای از زندگی قابل فهم نیست، چون جهان را فاقد معنا و هدف می‌شمارد. اما خود او مدعی است، همان‌گونه که در بخش اول توضیح دادیم، پارادایم عدم خشونت که جهان را دارای

۲۹۷. مایکل . ان ناگلر، رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت (ویرایش جدید)، محمدامین احمدی، بخش ششم، ص ۵۵ و - ۵۶.

۲۹۸. همان، بخش ششم، ص ۵۶

معنا، هدف، هارمونی سه گانه می‌داند، توسط تحقیقات گوناگون، تصویر جهان‌شناسانه فیزیک مدرن از ماده و مطالعات دین‌شناسانه و تطبیقی سنت‌های کهن، تایید می‌گردد.^{۲۹۹}

بنابر این با این تلقی از عدم خشونت جذابیت فکری، رفتاری و سیاسی عمیق‌تر از جذابیت عاطفی و احساسی جنبش‌های ضد لیبرال در جامعه، برای جنبش‌رهایی از دیکتاتوری پدید می‌آید. فداکاری و شجاعت بیشتر در میان مردم برای عدالت و برابری به وجود می‌آورد و عوامل اصلی موفقیت مقاومت عاری از خشونت را حتی در برابر رژیم‌های اقتدارگرای توتالیتار که حتی اگر بر مذهب بنا شده باشد، ممکن و میسر می‌گرداند. پس پرسشی را که خانم چنووت مطرح کرده بود، جواب فلسفی و سیاسی آن این است که به فلسفه عدم خشونت گاندی باید بازگشت و به تمامی لوازم آن نظریه فلسفی او ملتزم باید شد و عدم خشونت صرفاً به عنوان یک ابزار سیاسی استعمال نشود، بلکه یک رهبرد جامع برای صلح تمام عیار در ابعاد گوناگون زندگی آن‌گونه که ناگلر نقشه راه آن را ترسیم کرده است در نظر گرفته شده و به کار گرفته شود.^{۳۰۰}

این رهبرد اساساً بر توانمندسازی فرد و بر ایجاد برنامه‌های سازنده برای جامعه استوار است. لذا برای این‌که موفق شود بر آموزش و ایجاد شبکه وسیع استوار است تا هم بتواند آموزش دهد و افراد را توانمند سازد و هم برنامه‌های سازنده را در سطوح مختلف طراحی و اجرا کند. به همین دلیل باید آفت‌های ناشی از اتکا به ارتباطات دیجیتال را درمان کند و بتواند آموزش و ارتباطات شبکه‌ای را به گونه‌ای طراحی و اجرا کند که ارتباطات واقعی و پویا، آگاهی و همبستگی واقعی فراتر از رسانه‌های اجتماعی خلق شود، یعنی آموزش و ارتباطات معنا دار و حقیقی در میان مردم تحقق پیدا کند.

299. Micheal N. Nagler, the Third Harmony: Nonviolence and the New Story of Human Nature, p. 132 – 133.

300. Ibid, pp. 43 – 84

و رجوع کنید به بریان سی بارت، فلسفه عدم خشونت گاندی، محمدامین احمدی، فصل پانزدهم تحت عنوان «بازگشت به رهبرد جامع»

بخش چهارم

رابطه مقاومت عاری از خشونت با صلح و دموکراسی

کلیات

محققان و نظریه‌پردازان مقاومت عاری از خشونت از جهت پیامد و نتیجه نیز استراتژی مقاومت عاری از خشونت را نسبت به استراتژی جنگ و خشونت موفق‌تر می‌دانند. به گفته جین شارپ هدف فقط سرنگونی دیکتاتوری مستقر نیست، بلکه رسیدن به دموکراسی پایدار است و اخیراً محققان به وجود نوعی رابطه معنادار میان مبارزه مدنی، دموکراسی و صلح پایدار، پی برده‌اند. معنا و مفهوم آن این است که حل منازعات گوناگون، ایجاد تغییر و فراتر رفتن از وضعیت منازعه از طریق مبارزه مدنی و مقاومت عاری از خشونت که به دموکراسی فراگیر و همه‌شمول ختم شود، ممکن می‌گردد. از این منظر اگر بنگریم، جنگ و خشونت معمولاً به استقرار دیکتاتوری جدید و چه بسا خشن‌تر از دیکتاتوری قبلی می‌انجامد و در نتیجه منازعه ادامه می‌یابد. یافته‌های اریکا چنووِث و ماریا استفان نیز نشان می‌دهند که:

(۱) احتمال این‌که مقاومت خشونت‌آمیز در صورتی که موفق به براندازی رژیم دیکتاتوری و یا موفق به رفع اشغال از کشورشان شود، به برقراری نظام دموکراتیک بینجامد، نسبت به مقاومت عاری از خشونت، ضعیف است.^{۳۰۱} یافته‌ها نشان می‌دهند که ۷۶ درصد این‌گونه از کشورها تا سال ۲۰۰۵ جزو کشورهای غیر آزاد به حساب می‌آمدند.^{۳۰۲} از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۶ فقط ۵ درصد از مقاومت‌های خشونت‌آمیز که در سرنگون کردن یک رژیم و یا دشمن خارجی موفق بوده‌اند، به دموکراسی انجامیده‌اند.^{۳۰۳}

(۲) احتمال این‌که مقاومت «خشونت‌آمیز موفق» در طی ده سال بعد از پیروزی منجر به شروع دوباره جنگ داخلی شود، زیاد است.^{۳۰۴} پس پیروزی حاصل از مقاومت خشونت‌آمیز به معنای استقرار دموکراسی و صلح پایدار نیست.

(۳) اما احتمال این‌که مقاومت عاری از خشونت، در صورت پیروزی به دموکراسی برسد زیاد است.

(۴) احتمال این‌که طی ده سال بعد از پیروزی به جنگ داخلی بینجامد ضعیف است. البته این در صورتی است که در کنار مقاومت عاری از خشونت جنگ مسلحانه و لو در حاشیه آن وجود نداشته باشد، چون اگر چنین خشونتی وجود داشته باشد، مطابق یافته‌های پژوهشی چنووِث و استفان احتمال این‌که طی ده سال بعد از پیروزی گرفتار جنگ داخلی شود، زیاد است. به همین دلیل حفظ پرنسب عدم خشونت در مقاومت عاری از خشونت بسیار اساسی و حیاتی دانسته می‌شود. بر اساس این یافته‌ها حتی اگر مقاومت عاری از خشونت شکست هم بخورد زمینه رسیدن به دموکراسی و صلح پایدار در آینده در این حالت بهتر و بیشتر است از حالتی که از طریق خشونت به

301. Erica Chenoweth & Maria Stephan, Why Nonviolence Resistance Works?... p. 224.

302. Ibid, p. 232.

303. Ibid, p. 232

304. Ibid, p. 224

موفقیت کوتاه مدت رسیده باشیم.^{۳۰۵} احتمال این که «مقاومت عاری از خشونت موفق»، به دموکراسی برسد ۵۰ درصد بیشتر از «مقاومت خشونت‌آمیز موفق» بوده است و بر میزان این احتمال تا ۸۲ درصد به نسبت این که کشور پیش از مقاومت عاری از خشونت در برابر دیکتاتوری و یا اشغال خارجی از چه جایگاه در شاخص دموکراسی برخوردار بوده است، افزایش می‌یابد.^{۳۰۶}

چنووث و استفان یافته‌های خود را مستند به تحلیل آماری «دیتاسیت» این دوگونه مقاومت (خشونت‌آمیز و خشونت‌پرهیز) که از ۱۸۹۰۰ تا ۲۰۰۶ را شامل می‌شود، کرده اند و در آن رابطه «مقاومت عاری از خشونت موفق» و «مقاومت خشونت‌آمیز موفق» به عنوان دو متغیر مستقل به طور جداگانه با نوع رژیم بعد از پیروزی و صلح پایدار بررسی شده است. در این تحلیل، نشان داده شده است که میان مقاومت عاری از خشونت و استقرار دموکراسی و صلح پایدار رابطه قوی و معنادار وجود دارد؛ یعنی یافته‌های یادشده، که پیش از این به فیصدی آن اشاره شد، به دست آمده است و در این تحلیل متغیرهای دیگر کنترل شده است و فقط رابطه متغیر مستقل، یعنی مقاومت عاری از خشونت، با دموکراسی و صلح بررسی شده است و به عین ترتیب رابطه متغیر دیگر یعنی مقاومت خشونت‌آمیز نیز با دموکراسی و صلح بررسی شده است و یافته‌های یادشده به دست آمده است.^{۳۰۷}

افزون بر اقامه شواهد آماری بر رابطه یادشده - یعنی رابطه مثبت میان صلح و دموکراسی با مقاومت عاری از خشونت و رابطه منفی میان صلح و دموکراسی با خشونت - دو محقق یادشده به تبیین آن نیز پرداخته‌اند که از این حیث نکته‌ای افزون بر آن‌چه جین شارپ در تبیین این رابطه نوشته است، در تحلیل آنان دیده نمی‌شود و تبیین و تحلیل جین شارپ را پیش از این در بخش دوم گزارش کرده‌ایم.

تحقیق جاناناتان پینکنی که توسط «مرکز بین‌المللی برای منازعه عاری از خشونت» (ICNC) منتشر شده است نیز نشان می‌دهد که مقاومت عاری از خشونت در ۷۰ درصد بعد از پیروزی به دموکراسی انجامیده است اما جنگ بعد از پیروزی کم‌تر از ۲۰ درصد به دموکراسی ختم شده است.

اما در این میان یک پرسش مهم دیگر نیز وجود دارد و آن این که چرا در مواردی انقلاب عاری از خشونت به دموکراسی نینجامیده است و یا بعد از مدتی دوباره به دیکتاتوری جدید و یا به بی‌ثباتی شدید انجامیده است؟

مبارزه عاری از خشونت، همان‌گونه که در بخش دوم به تفصیل از نگاه جین شارپ مورد مطالعه قرار گرفت، به این دلیل رابطه معنادار با صلح پایدار و دموکراسی با ثبات دارد که در این نوع از مبارزه نهادهای اجتماعی مستقل مردمی به وجود می‌آیند و قدرت اجتماعی بزرگ را مستقل از حکومت به وجود می‌آورند. مردم در جریان مبارزه و در قالب این نهادها، رفتار دموکراتیک، صلح‌آمیز، روش‌های مسالمت‌آمیز حل منازعه و بسیج همگانی و سازمان‌دادن خودشان را برای جلوگیری از ظهور مجدد دیکتاتوری می‌آموزند. بنا بر نظریه شارپ، از شرایط یک مبارزه موفق این است که دارای پلان استراتژیک و راهبردهای واضح و عملی برای عبور از دیکتاتوری به دموکراسی با ثبات باشد و به گفته ایشان دموکراسی با ثبات بدون استقرار نظامی که به میزان وسیع در مورد آن توافق به وجود آید و حتی به این منظور نوعی نظام غیر متمرکز و فدرال نیز مورد قبول واقع شود، به وجود نمی‌آید و یا احتمال تحقق آن ضعیف است. از نگاه شارپ مبارزه عاری از خشونت دینامیزم قوی برای مشارکت، خلق چالش و حل مسالمت‌آمیز منازعه و ایجاد توافق به وجود می‌آورد. لذا در این دینامیزم، مبارزه عاری از خشونت با صلح و دموکراسی در رابطه معنادار و متقابل قرار می‌گیرند گویا با هم به پیش می‌روند.

پینکنی یک پرسش بسیار مهم دیگر را نیز مطرح می‌کند و آن این که درصدی از مبارزات مدنی به دموکراسی با ثبات و صلح پایدار نینجامیده است، بلکه فروپاشی دیکتاتوری از طریق اعتراض عمومی مسالمت‌آمیز، گاهی به جنگ داخلی و یا دست کم به بی‌ثباتی و ناکارآمدی و در مواردی به دیکتاتوری انجامیده است. برای مثال در حوزه فرهنگی ما انقلاب ایران (۱۹۷۹) و انقلاب مصر (۲۰۱۱) دو نمونه مهم اند که به دموکراسی نینجامیدند. پس باید دید علت چیست و چرا چنین می‌شود؟

305. Ibid, p. 24 – 25.

306. Ibid, p. 237 – 238.

307. Ibid, p. 236 – 242.

پینکنی با استناد به یافته‌های خود در تحقیق یادشده از دو عامل مهم نام می‌برد که اگر مقاومت عاری از خشونت این دو عامل را در خود به وجود آورد و حفظ کند می‌تواند دموکراسی با ثبات خلق کند و اگر نتوانست این دو عامل را به وجود آورد و یا حفظ نتوانست، ممکن است گرفتار بی‌ثباتی، فساد و بازگشت دیکتاتوری شود. این دو عامل عبارتند از توانایی بر بسیج مردم در پاسخ‌گو ساختن رهبران جدید و پرهیز از رادیکالیزم خیابانی و سایر سیاست‌ورزی‌های بی‌ثبات کننده.

ولی این پرسش هنوز باقی است که چگونه می‌توان از بروز خشونت و یا رادیکالیزم خیابانی که صلح و ثبات را تهدید می‌کند، در امان ماند و نوعی مصونیت به وجود آورد و در عین حال جامعه توانایی و پویایی خود را بر بسیج عمومی جهت حفظ دموکراسی، پاسخگو ساختن نخبگان جدید و حل مسالمت آمیز مسائل و اختلافات داشته باشد؟

به این پرسش دوگونه و بر دو مبنا می‌توان پاسخ داد: سیاسی - جامعه‌شناختی و اخلاقی - فلسفی.

پاسخ پینکنی چنان‌که خواهیم دید مانند جین شارب از سنخ اول است، یعنی سیاسی و جامعه‌شناختی است. اما پاسخ این پرسش از نظر گاندی و پیروان او را در این عصر و زمان، از بازگشت به رهبرد جامع می‌توان آموخت و به دست آورد. این رویکرد که در آن عدم خشونت و ضرر نزدن به دیگران و اطاعت نکردن از قوانین غیر عادلانه براساس پیروی فعال از حقیقت به شیوه زندگی و اصل اساسی تبدیل می‌شود، هرگونه رادیکالیزم و بی‌عملی از بنیاد به حاشیه رانده می‌شود و همیشه مقاومت معقول و به لحاظ اخلاقی کاملاً موجه جریان دارد و در نتیجه این مقاومت که به رادیکالیسم نمی‌انجامد، جامعه‌راهی جز توافق و حل منازعه نخواهد داشت.

این بعد از نظریه گاندی در آثار و تحقیقات نظریه پردازان صلح و حل منازعه از قبیل یوهان گالتونگ، تداوم یافته است و بیشتر مورد تحقیق قرار گرفته است. در واقع در این تحقیقات بیش از پیش رابطه مبارزه عاری از خشونت، با منازعه، حل منازعه، اعمار صلح و دموکراسی روشن می‌گردد. اکنون هر یک از این مطالب را توضیح خواهم داد.

چگونه مقاومت عاری از خشونت به دموکراسی می‌انجامد؟

پاسخ سیاسی و جامعه‌شناختی

جانان پینکنی با استناد به تحقیقات خانه آزادی نشان می‌دهد انتقال‌هایی که در نتیجه ایجاد منازعه از سوی مردم اما عاری از خشونت به دست آمده است در دست‌یابی به حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی نمره شان چهار برابر بیشتر از کشورهایی اند که دموکراسی به آن‌ها از بالا اعطا شده است.^{۳۰۸} هم‌چنین به گفته او تحقیقات اریکا چنووت و ماری استفان (۲۰۱۱) نشان می‌دهند که احتمال این‌که یک کشور در پنج سال بعد از فروپاشی دیکتاتوری و یا رهایی از استعمار در نتیجه مقاومت عاری از خشونت، دموکراسی داشته باشد، ده برابر بیشتر است نسبت به کشوری که این رهایی و فروپاشی در نتیجه خشونت و جنگ به عمل آمده باشد.^{۳۰۹} به همین ترتیب، شاهد دینامیزم مشابه در کشورهای آفریقایی در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ هستیم، کشورهایی که در نتیجه اعتراضات شهری و مدنی توانستند به استقلال برسند ۱۵ درصد تا ۳۰ درصد بیشتر به دموکراسی رسیدند تا کشورهایی که در نتیجه شورش‌های مسلحانه در مناطق روستایی به استقلال رسیدند.^{۳۱۰}

هم‌چنین به گفته پینکنی تحقیقات نشان می‌دهند که مقاومت خشونت‌پرهیز به دموکراسی‌های عمیق و قوی می‌انجامد. یک بررسی آماری از ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۶ نشان می‌دهد که مقاومت خشونت‌پرهیز تأثیر مثبت و قوی بر کیفیت دموکراسی در این‌گونه از کشورها داشته است. او از باب نمونه دو کشور اروپایی پولند و پرتغال را مثال می‌آورد که چگونه در نتیجه مقاومت عاری از خشونت، جامعه مدنی و

308. Jonatan Pinkney, when civil Resistance Succeeds, Building Democracy After Popular Nonviolent Uprising, p. 16.

309. Ibid, p. 17.

310. Ibid.

ارزش‌های دموکراتیک و شیوه‌های صلح‌آمیز و دموکراتیک حل منازعه در این دو کشور تقویت شد و به دموکراسی با کیفیت دست یافتند.^{۳۱۱} اما از نگاه پینکنی همه این تحقیقات از این مشکل رنج می‌برند که در دست‌یابی این کشورها به دموکراسی احتمال تأثیر متغیرهای دیگر مثلاً سطح درآمد سرانه و یا قراردادن در مجاورت کشورهای توسعه یافته غربی و یا هر عامل بنیادین دیگر به خوبی کنترل نشده است. از جمله او این احتمال را مطرح می‌کند که ممکن است رابطه متقابل میان دموکراسی و مقاومت عاری از خشونت نتیجه یک عامل زیربنایی مشترک باشد که در نتیجه تأثیرگذاری آن، روند دموکراتیک شدن و مقاومت خشونت‌پرهیز با هم شروع می‌کنند به ظاهر شدن و در نتیجه با هم به پیش می‌روند. آیا مقاومت عاری از خشونت به طور مستقل و جدا از عوامل دیگر از قبیل رشد اقتصادی، سابقه دموکراسی و عوامل منطقه‌ای، عامل مستقل برای یک انتقال دموکراتیک و رسیدن به دموکراسی محسوب می‌شود؟ اگر مقاومت عاری از خشونت عامل مستقل برای رسیدن به دموکراسی باشد، یعنی رابطه مستقل و مستقیم میان مقاومت عاری از خشونت و دموکراسی وجود داشته باشد پس چرا در مواردی از جمله در ایران ۱۹۷۹ و مصر ۲۰۱۱ انقلاب‌های عاری از خشونت به دموکراسی نینجامیدند؟

پینکنی برای بررسی این احتمال این پرسش را مطرح می‌کند: چه زمانی مقاومت خشونت‌پرهیز به دموکراسی می‌انجامد و چه زمانی نمی‌رسد؟ معنا و مفهوم این پرسش این است که ممکن است رابطه معنادار و مستقل میان مقاومت عاری از خشونت و دموکراسی وجود داشته باشد، اما این عامل گاهی به درستی عمل نمی‌کند. لذا این سؤال به وجود می‌آید که چه چیزی سبب می‌شود که این عامل به درستی عمل نکند و از رسیدن به دموکراسی با ثبات باز بماند؟^{۳۱۲}

پینکنی برای پاسخ به این پرسش‌ها نخست کوشیده است روش تحقیق خود را منقح کند تا بتواند متغیرهای دیگر را کنترل کند و به این وسیله نشان دهد که مقاومت عاری از خشونت مستقل از عوامل زمینه‌ای و فارغ از آن‌ها تأثیر مستقیم بر دموکراسی دارد. ثانیاً نشان دهد چه عواملی در خود مقاومت عاری از خشونت باید وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد تا مقاومت ما را به دموکراسی برساند.

او نخست پایگاه معلوماتی‌ای را تحت عنوان انتقال مبتنی بر مقاومت مدنی (CRT) از مجموعه‌ای از پایگاه‌های معلوماتی و دیتا بیس‌های مربوطه فراهم می‌کند و در برابر آن پایگاه معلوماتی‌ای (دیتابیس) تحت عنوان انتقال مبتنی بر مقاومت غیر مدنی (N-CRT) از مجموع پایگاه‌های دیگر ساخته است. به این وسیله زمینه مقایسه و بررسی تأثیر مقاومت مدنی را بر انتقال به دموکراسی، چه به صورت منفی و چه به صورت مثبت، فراهم کرده است.

ثانیاً شاخص کمی دقیق برای انتقال به دموکراسی و تعیین وضعیت یک کشور در حالت پیش از انتقال و شروع مقاومت عاری از خشونت و یا خشونت‌آمیز از حیث این‌که از چه میزان آزادی و خصوصیات دموکراسی برخوردار بوده است، به دست داده است. او برای این منظور از شاخص «پورلیاشی» رابرت دال برای سنجش شاخص دموکراسی در کشورها استفاده کرده است.

در این شاخص، پنج عامل به صورت کمی سنجش می‌شود که عبارتند از آزادی بیان، آزادی اجتماعات، انتخابات آزاد و منصفانه و همگانی بودن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن. او به این وسیله از جمله توانسته است به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

آیا کشورهایی که از سابقه دموکراسی برخوردار بوده اند و یا شاخص‌های یک حکومت دموکراتیک در آن نزدیک به یک دموکراسی است، می‌توانند بدون مقاومت به دموکراسی برسند؟ آیا کشورهای اقتدارگرای میانه می‌توانند در نتیجه مقاومت عاری از خشونت، قطع نظر از عوامل زمینه‌ای، به دموکراسی برسند؟ آیا در کشورهایی با نظام‌های شدیداً اقتدارگرا و سرکوب‌گر که شاخص‌های دموکراسی در آنها نزدیک به صفر است، می‌توان از طریق مقاومت عاری از خشونت به دموکراسی رسید؟

با استفاده از این پایگاه و شاخص کمی، تحلیل آماری دقیق از داده‌ها به دست داده و پاسخ پرسش‌های تحقیق خود را به دست آورده است. در کنار تحلیل آماری با استفاده از مصاحبه عمیق با فعالان مقاومت عاری از خشونت، انتقال به دموکراسی را از طریق مقاومت

311. Ibid, p. 18.

312. Ibid, 18 – 19.

عاری از خشونت در سه کشور با سه زمینه متفاوت به صورت موردی مطالعه کرده است که عبارتند از برازیل، موزامبیک و نپال. به این طریق در کنار استفاده از روش کمی و تحلیل آماری از روش کیفی نیز استفاده کرده و نشان داده است که یافته‌های تحلیل آماری توسط مطالعه موردی و تحلیل کیفی نیز تأیید می‌گردد. با استفاده از این روش تحقیق، بینکنی توانسته است به دو پرسش ذیل پاسخ علمی و مستند ارائه کند:

آیا مقاومت عاری از خشونت، اساساً، در انتقال به دموکراسی با ثبات مستقل از عوامل دیگر تأثیر دارد؟ معنای این پرسش این است که اگر چنین باشد، مقاومت عاری از خشونت، در هر کشور با هر رژیم سیاسی و زمینه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و منطقه‌ای بتواند در انتقال به دموکراسی با ثبات مؤثر باشد.

اگر واقعا مقاومت عاری از خشونت، از چنین تأثیری برخوردار است، پس چرا در مواردی به دموکراسی نمی‌انجامد؟ چه عواملی در خود این سنخ از مقاومت می‌توانند وجود داشته باشند که وجود و عدم آن نتیجه را تغییر می‌دهند؟

رابطه مستقیم میان مبارزه عاری از خشونت و دموکراسی

مطالعات و داده‌های گوناگون و متنوع وجود رابطه قوی میان مقاومت عاری از خشونت و دموکراسی را نشان می‌دهند. بر اساس داده‌ها و تحقیقات یادشده این رابطه، عام و فراگیر است، یعنی اختصاص به منطقه‌ای خاص برای مثال اروپای شرقی که در مجاورت اروپای غربی قرار دارد و یا فرهنگ و سطح توسعه اقتصادی خاص برای مثال امریکای لاتین و یا زمینه سیاسی بازتر و نزدیک به دموکراسی مانند برازیل، ندارد، بلکه توزیع جغرافیایی آن، همان‌گونه که نمودار نشان می‌دهد شامل مناطق و کشورهای مختلف می‌شود، به گونه‌ای که فروکاستن آن را به متغیرهایی چون نوع رژیم دیکتاتوری، میزان رشد اقتصادی و یا زمینه اجتماعی و فرهنگی غیر قابل قبول می‌کند.

در توضیح این مدعا یافته‌های بینکنی را که در تحقیق خود به اشکال مختلف بیان کرده است، نقل می‌کنم:

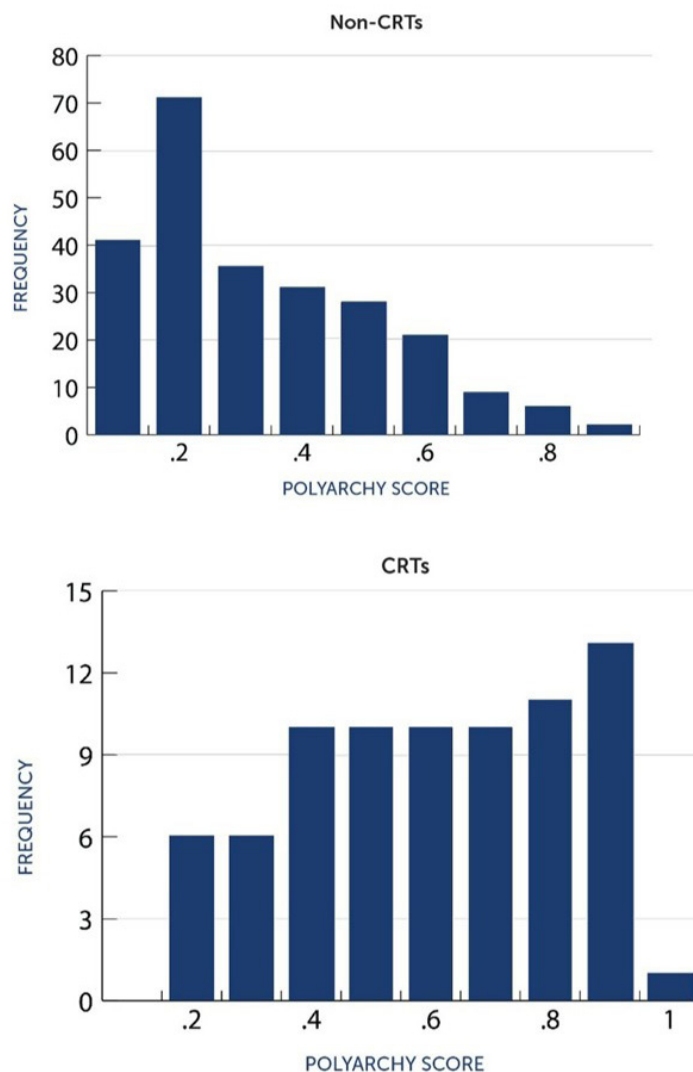
«فرایند جمع آوری داده‌ها در یک فهرست به ۳۳۱ انتقال از رژیم‌های غیر دموکراتیک بالغ می‌گردد که ۷۸ مورد از مجموع آن‌ها در نتیجه مقاومت عاری از خشونت بوده اند. این داده‌ها کشورهایی را در سطح جهان نشان می‌دهند که حد اقل یک بار مقاومت عاری از خشونت را که به انتقال انجامیده در بازه زمانی ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۵ تجربه کرده‌اند. ... این کشورها به میزان بسیار زیاد متنوع اند. این فقط داستان امریکای لاتین، یا یک داستان افریقایی و یا داستان اروپایی نیست، بلکه روایت از یک پدیده جهانی است که عمیقاً تأثیرات تحول آفرین داشته است.»^{۳۱۳}

نقشه انتقال‌های ناشی از مقاومت عاری از خشونت به دموکراسی

این فقط یک نقشه کلی جهانی از تأثیرگذاری مقاومت عاری از خشونت در انتقال به دموکراسی است. اما بینکنی در تحقیق خود لازم می‌داند به بسیاری از پرسش‌ها در این زمینه به صورت مشخص‌تر جواب دهد. برای این کار پایگاه‌های معلوماتی و داده‌های گوناگون را که توسط محققان دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی دیگر و یا تحقیقات خود او در سال‌های پیش انجام شده است، ترکیب می‌کند.

در مورد این‌که چه شواهدی بر وجود رابطه میان مقاومت عاری از خشونت و دموکراسی وجود دارند، با استفاده از داده‌های به دست آمده در پایگاه معلوماتی (CRT) که ترکیبی از چندین اندیکس است، پاسخ می‌دهد: «این داده‌ها تأیید می‌کنند که انتقال‌هایی که از طریق مقاومت عاری از خشونت به دست می‌آیند، به طور میانگین، بیشتر از اشکال دیگر انتقال به رژیم‌های سیاسی دموکراتیک منتهی می‌شوند. شکل ۲/۳ میزان این تفاوت را نشان می‌دهد. اغلب انتقال‌هایی که در نتیجه مقاومت عاری از خشونت نبوده‌اند به رژیم‌هایی ختم شده اند که [بر اساس شاخص پولیاریشی] در سطح ۰/۲ از ۰ تا ۱ قرار دارند که معادل رتبه کوبا و مصر در سال ۲۰۱۶ است.»^{۳۱۴}

در شکل ۲/۳ سطح دموکراسی در دو دسته از کشورها- کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها از طریق مقاومت مدنی بوده و کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها از طریق مقاومت مدنی نبوده است - در نمودار نشان داده شده اند.



شکل ۲/۳ | شاخص دموکراسی در ختم انتقال‌های سیاسی حاصل از مقاومت مدنی و انتقال سیاسی بدون مقاومت مدنی^{۳۱۵}

(منبع: جاناتان پینکنی^{۳۱۶})

۳۱۵. محور عمودی در این گراف‌ها تعداد کشورهایی را که از یکی از درجات ثبت شده در محور افقی، در ختم دوره انتقال حاصل از مقاومت غیر مدنی در گراف بالا و در ختم انتقال حاصل از مقاومت مدنی در گراف پایین، پایین برخوردار بوده است، نشان می‌دهد. برای مثال ستون نخست مقاومت مدنی نشان می‌دهد که نمره شش کشور بعد از ختم انتقال در نتیجه مقاومت مدنی نمره شان بین ۰/۱ و ۰/۲ بوده است. در حالی که در ستون مشابه آن در مقاومت غیر مدنی (گراف بالا) تعداد این گونه کشورها اکثریت غالب را تشکیل می‌دهند. معنا و مفهوم آن است که تعداد کشورهایی که شاخص دموکراسی در آن بسیار پایین و ضعیف باشد، در گروه کشورهایی که انتقال سیاسی را در نتیجه مقاومت مدنی تجربه کرده باشد، بسیار اندک اند، اما تعداد این گونه کشورها در گروه دوم که مقاومت خشونت‌آمیز و مسلحانه داشته اند بسیار پرتعداد و تقریباً اکثریت را تشکیل می‌دهند.

(Jonathan Pinckney, When Civil Resistance Succeeds, Endnotes, 11, p. 100)

316. Ibid, p. 33

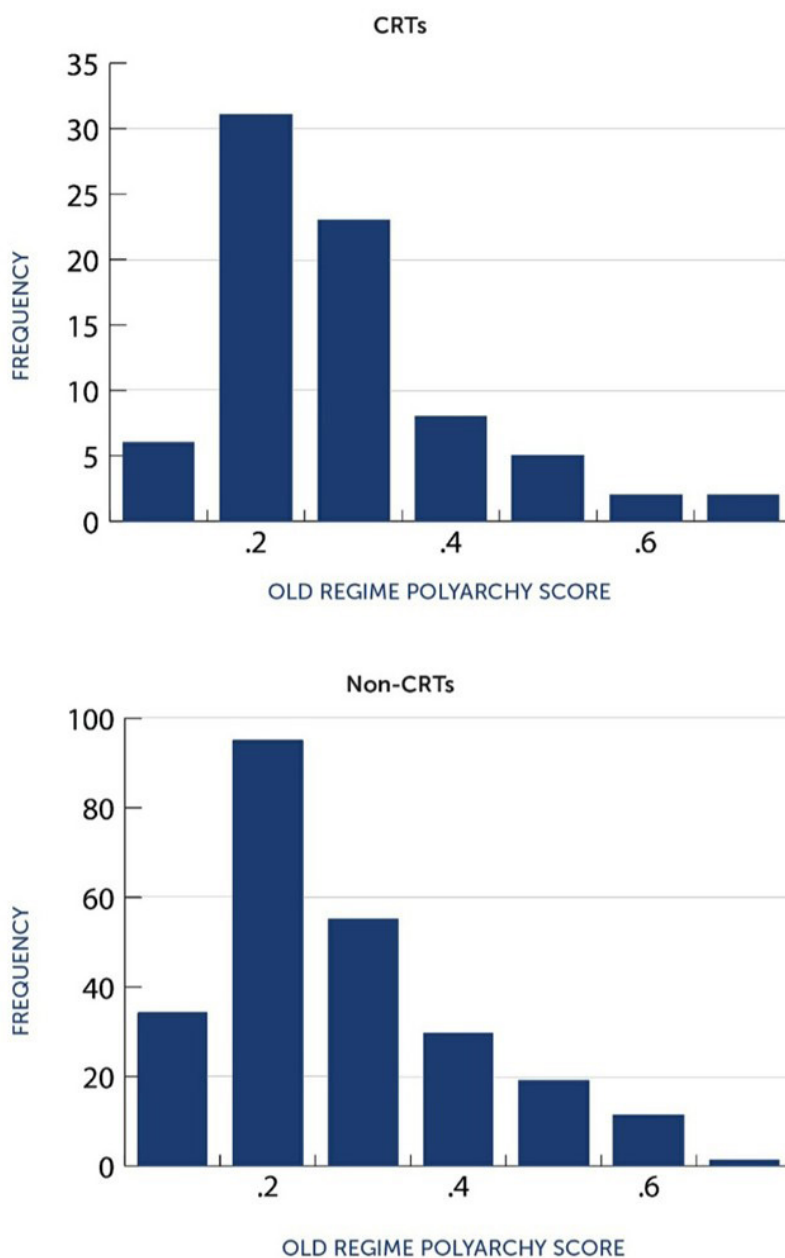
در این نمودار از جمله دیده می‌شود که سطح دموکراسی در ۷۰ مورد از کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها در نتیجه مقاومت عاری از خشونت نبوده است، ۰/۲ است و در ۴۰ مورد از ۰ تا ۰/۲ است. یعنی دیکتاتوری‌های شدید و به تدریج تعداد کشورهایی که سطح دموکراسی بیشتر از ۰/۲، ۰/۴، ۰/۶، ۰/۸ باشد کم‌تر می‌شوند. کم‌تر از پنج کشور به دموکراسی دست یافته‌اند که شاخص دموکراسی در آن‌ها ۰/۸ باشد. اما در نقطه مقابل کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها از طریق مقاومت عاری از خشونت بوده است، فقط در شش مورد سطح دموکراسی در آن سطح ۰/۲ یعنی معادل جایگاه مصر در سال ۲۰۱۶ است. در اکثر این کشورها شاخص دموکراسی بیش از ۰/۴ است و در میان آن‌ها بیشترین مورد را کشورهایی تشکیل می‌دهند که شاخص دموکراسی در آن‌ها بیش از ۰/۸ یعنی نزدیک به ۱ قرار دارند، یعنی این نمودار نشان می‌دهد نمره و شاخص دموکراسی در کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها در نتیجه جنگ و خشونت بوده است عمدتاً پایین است، اما نمره و شاخص دموکراسی در کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها در نتیجه مقاومت عاری از خشونت بوده است، عمدتاً خوب است.

در نمودار دیگر درصدی کشورهایی را که در هریک از این‌گونه انتقال سیاسی در پایان دوره انتقال به دموکراسی رسیده‌اند، نشان می‌دهد. بر اساس این نمودار کم‌تر از ۳۰ درصد از کشورهایی که انتقال سیاسی در آن‌ها در نتیجه مقاومت عاری از خشونت نبوده است، به دموکراسی رسیده‌اند، در حالی که بیش از ۷۰ درصد کشورهایی که تغییر رژیم سیاسی در آن‌ها از طریق مقاومت عاری از خشونت بوده است به دموکراسی رسیده‌اند.^{۳۱۷}

آیا این تفاوت درصدی و شاخص دموکراسی در این دو دسته از کشورها نتیجه مقاومت عاری از خشونت است و نه عوامل زیربنایی و زمینه‌ای دیگر؟ در پاسخ به این پرسش و برای کنترل متغیرهای دیگر از داده‌های یادشده و مقیاس پولیاریشی استفاده می‌کند.

با استفاده از داده‌ها و بر حسب شاخص‌بندی پولیاریشی، پاسخ پینکنی به این پرسش که تفاوت یادشده تا چه اندازه می‌تواند تحت تأثیر نوع رژیم باشد که با آن مبارزه صورت گرفته است؟ آیا داده‌ها نشان می‌دهند که انتقال مبتنی بر مقاومت مدنی فقط در رژیم‌های اقتدارگرایی رخ داده است که نزدیک به دموکراسی بوده‌اند؟ جواب منفی است. داده‌ها نخست نشان می‌دهند جایی که انتقال مبتنی بر مقاومت غیر مدنی (non-CRT) و انتقال‌هایی مبتنی بر مقاومت مدنی (CRT) هر دو بدون تفاوت محسوس در هرگونه از رژیم‌های اقتدارگرا رخ می‌دهند، یعنی سطح دموکراسی موجب تفاوت در وقوع این دو گونه از انتقال نشده است که برای مثال انتقال مبتنی بر مقاومت مدنی در رژیم‌هایی رخ داده باشد که سطح دموکراسی و ارزش‌های آن در آن نزدیک به دموکراسی بوده باشد و انتقال مبتنی بر مقاومت غیر مدنی برای مثال جنگ، در کشورهایی شدیداً اقتدارگرا رخ داده باشد. «میانگین شاخص پولیاریشی رژیم‌هایی که در آن‌ها انتقال مبتنی بر مقاومت مدنی و انتقال مبتنی بر مقاومت غیر مدنی رخ داده است، پیش از انتقال، در حدود ۰/۲۳ بوده است. این میانگین هرچند نمره بدترین رژیم‌های اقتدارگرا نیست، ولی نشان‌دهنده سیستمی از حکومت‌داری است که به میزان زیاد اقتدارگرا است. برای مثال در سال ۲۰۱۶ کشورهایی با شاخص‌هایی در این حدود عبارت بودند از ایران با (۰/۲۳)، مصر با (۰/۲۲)، و کوبا با (۰/۲۰)». نمودارها در شکل ۲/۵ توزیع مشابه میان هر دو گروه از کشورها را نشان می‌دهد.

Figure 2.5: Pre-Transition Levels of Democracy in CRTs and Non-CRTs



شکل ۲/۵ | شاخص دموکراسی پیش از انتقال در دو گروه: انتقال ناشی از مقاومت مدنی و انتقال سیاسی که ناشی از مقاومت مدنی نبوده است:

(منبع: جانانان پینکنی)^{۳۱۸}

نمودار در این شکل نشان می‌دهد که بیشترین تعداد را در هردو گونه انتقال کشورهایی داشته‌اند که شاخص دموکراسی بر حسب شاخص بندی پولیاریشی در آن‌ها $0/2$ بوده است. به این وسیله این تحلیل آماری تأیید می‌کند که زمینه و سطح دموکراسی عامل مهم و تأثیرگذار در انتقال‌های مبتنی بر مقاومت عاری از خشونت نبوده است.^{۳۱۹}

البته این تحلیل آماری نشان می‌دهد درصد اندکی از انتقال‌ها از هردو نوع - چه مبتنی بر مقاومت غیرمدنی و چه مبتنی بر مقاومت مدنی - در رژیم‌هایی که شاخص دموکراسی در آن‌ها بر حسب شاخص بندی پولیاریشی کم‌تر از $0/1$ بوده است، رخ داده است. «بدین ترتیب، همان‌گونه که چنووت و استفان (۲۰۱۱) استدلال می‌کنند، پاره‌ای از رژیم‌ها به شدت دشوار است با هر روش، خواه مقاومت خشونت‌پرهیز و خواه مقاومت خشونت‌آمیز شکست داده شوند». لیکن این سختی و صعوبت شکست دادن این‌گونه از رژیم‌ها که شدیداً سرکوب‌گراند و در را بر روی تمامی فعالیت‌های آزاد و مستقل بسته‌اند، مخصوص و منحصر به مقاومت مدنی عاری از خشونت نیست.^{۳۲۰}

نتیجه‌ای که پیکنی از بحث خود در این قسمت می‌گیرد این است که «سطح دموکراسی پیش از انتقال در یک کشور، چیزی نیست که بتوان به کمک آن تحقق دموکراسی را در آن کشور در ختم یک انتقال سیاسی، توضیح داد و نقش عامل مقاومت عاری از خشونت را تابع آن دانست.»^{۳۲۱}

روی هم‌رفته، پیکنی برای این‌که نشان دهد، مقاومت عاری از خشونت عامل مهم و مستقل در انتقال به دموکراسی است، نقش سه متغیر دیگر را که به باور صاحب‌نظرانی چون لیپست (۱۹۵۹) عوامل مهم انتقال به دموکراسی محسوب می‌شوند (یعنی به باور آن‌ها با فراهم بودن این عوامل احتمال انتقال به دموکراسی زیاد است) با آزمون‌های آماری، کنترل می‌کند. او برای این‌کار نموداری را ترسیم می‌کند که در آن تمامی وجود عوامل مؤثر دیگر به دموکراسی از قبیل میزان توسعه اقتصادی - اجتماعی، رابطه و پیوند با غرب، سطح دموکراسی در کشورهای منطقه و سطح دموکراسی در رژیم پیش از انتقال و مبارزه، را در حد میانگین ثابت در نظر می‌گیرد و سپس تأثیر مقاومت عاری از خشونت را در چنین متن و زمینه‌ای، مستقل از عوامل دیگر در قیاس با صورت‌های زیر تست می‌کند:

الف. در قیاس با مقاومت غیر مدنی (خشونت‌آمیز)،

ب. در قیاس به این‌که کشور از حیث شاخص‌های دموکراسی بسیار نزدیک به دموکراسی باشد، اما مقاومت مدنی برای دموکراسی در آن وجود نداشته باشد،

ج. در مجاورت کشورهایی باشد که دموکراسی در آن‌ها وجود دارد،

د. در قیاس به این‌که کشور به لحاظ اجتماعی و اقتصادی توسعه یافته و مدرن باشد، مانند چین،

در کشوری که شرایط مساعد تحقق دموکراسی وجود ندارد، دیکتاتوری سخت که شاخص‌های دموکراسی در آن کم‌تر از $0/1$ باشد بر آن تسلط دارد.

اکنون به ترتیب نتیجه آزمون آماری را در مورد هریک از حالات یادشده توضیح می‌دهم:

۱. آزمون آماری نشان می‌دهد که «اگر با مقاومت خشونت‌پرهیز یک انتقال و تغییر رژیم روی دست گرفته شود، احتمال این‌که آن کشور در پایان روند تغییر رژیم به دموکراسی حد اقلی برسد نسبت به حالتی که مقاومت خشونت‌پرهیز وجود نداشته باشد، دو برابر است.»^{۳۲۲} تحلیل آماری نشان می‌دهد درصدی کشورهایی با بدترین دیکتاتوری و شدیداً غیر دموکراتیک که از طریق

319. Ibid, p. 34.

320. Ibid, p. 36.

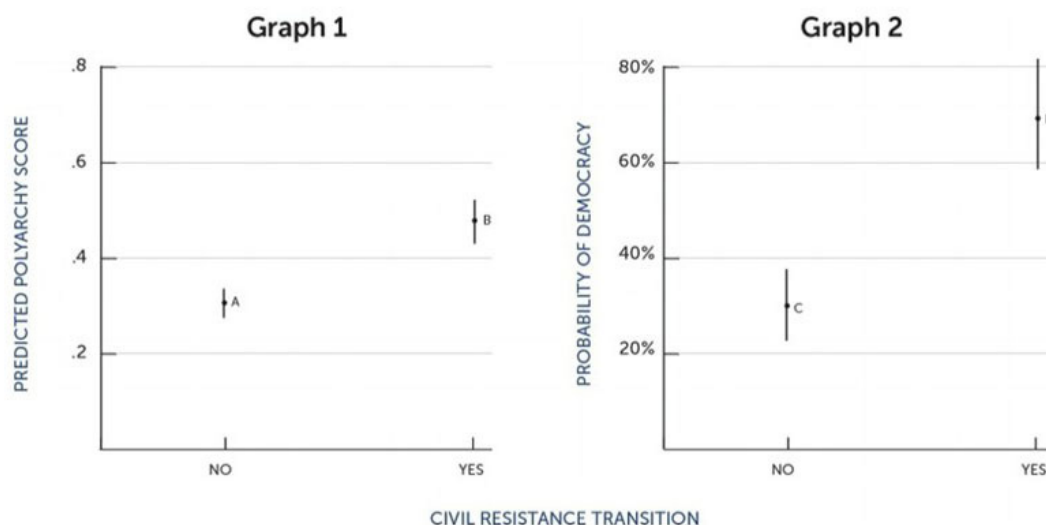
321. Ibid.

322. Ibid, p. 37.

مقاومت غیر مدنی رژیم را تغییر داده‌اند، به دموکراسی رسیده‌اند، ۲۰ درصد است. اما در همین گونه از کشورها فیصدی کشوری که از طریق مقاومت مدنی به دموکراسی رسیده‌اند، در حدود ۷۷ درصد است. به همین ترتیب فیصدی دموکراسی در حالتی که کشور عمدتاً غیر دموکراتیک و اقتدارگرا باشد - نه شدیداً - با مقاومت غیر مدنی در حدود ۳۰ درصد به دموکراسی رسیده‌اند اما با مقاومت مدنی در حدود ۷۵ درصد به دموکراسی رسیده‌اند، اما وضعیت در کشورهایی که شاخص قبلی دموکراسی نزدیک به دموکراسی است و رژیم غیر دموکراتیک نرم و ملایم در آن مستقر است با مقاومت مدنی ۱۰۰ درصد به دموکراسی رسیده‌اند. اما از طریق مقاومت غیر مدنی در حدود ۷۰ درصد به دموکراسی رسیده‌اند.^{۳۲۳}

۲. در غیاب هرگونه مقاومت خشونت‌پرهیز، حتی کشوری که شاخص دموکراسی در آن پیش از انتقال ۰/۴۴ بوده است که برای یک رژیم غیر دموکراتیک شاخصی بسیار بلند به شمار آمده و نزدیک به دموکراسی است، شانس بسیار اندک دموکراسی شدن/دموکراسی سازی در آن کشور وجود دارد. در حالی که با مقاومت خشونت‌پرهیز حتی کشورهای شدیداً اقتدارگرا ممکن است به دموکراسی برسند. نتایج و شاخص‌هایی که در محورهای عمودی گراف نشان داده شده است، از تحلیل آماری داده‌ها به دست آمده است.^{۳۲۴} محقق دو گراف در صفحه ۳۷ کتاب خود ترسیم کرده است، در گراف ۲ نقطه C احتمال دموکراسی بدون مقاومت مدنی است که در حدود ۲۵ درصد است، اما نقطه D احتمال دموکراسی در صورت وجود مقاومت مدنی است که احتمال تحقق آن در حدود ۷۵ درصد است.^{۳۲۵}

Figure 2.6: Effects of Civil Resistance on Post-Transition Democracy



گراف ۱ و ۲ | تأثیرات مقاومت مدنی بر دموکراسی پس از انتقال

(منبع: جانانان پینکنی)^{۳۲۶}

323. Ibid, p. 39.

324. Ibid, p. 37.

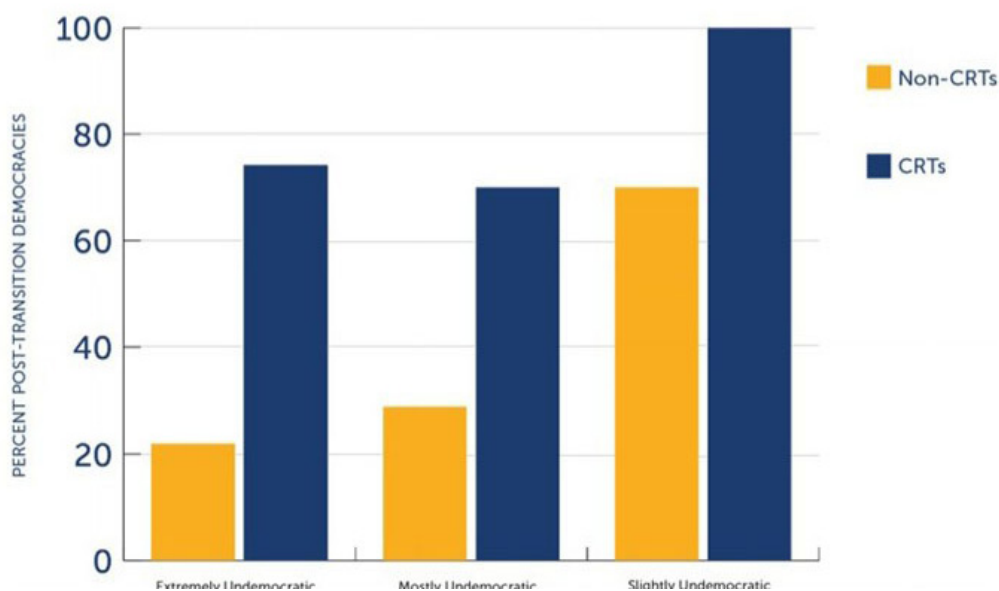
325. Ibid.

326. Ibid, p. 38

۳. در واقع دو حالت «ج» و «د» در وضعیت مشابه قرار دارند و احتمال میزان تأثیرگذاری این دو حالت را به دو روش کنترل کرده است و تأثیرگذاری مستقل مقاومت مدنی را در تمامی این حالات در رسیدن به دموکراسی نشان داده است. یکم در گراف ۱ صفحه ۳۷ نقطه A سطح دموکراسی را که در انتقال - تغییر رژیم - در نتیجه مقاومت غیر مدنی پیش‌بینی می‌شود، نشان می‌دهد. اما نقطه B سطح دموکراسی را که در صورت مقاومت مدنی پیش‌بینی می‌شود، نشان می‌دهد. در هر دو حالت میانگین عواملی چون پیشرفت و توسعه اجتماعی - اقتصادی و منطقه‌ای ثابت در نظر گرفته شده است. یعنی حتی با وجود این عوامل ما شاهد تفاوت میان دوگونه تغییر رژیم هستیم. نقطه A که تغییر رژیم را از طریق مقاومت غیر مدنی نشان می‌دهد، حاکی از آن است که سطح دموکراسی در این حالت چیزی بیش از ۰/۲ خواهد بود و حداکثر چیزی کم از ۰/۳. اما سطح دموکراسی در صورت مقاومت مدنی نزدیک ۰/۵ و حداکثر نزدیک به ۰/۶ خواهد بود. دوم، مطابق گراف ۲ همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، احتمال دموکراسی بدون مقاومت مدنی حتی اگر تمامی عوامل مساعد یادشده موجود باشند، در حدود ۳۰ درصد است، اما احتمال تحقق آن در صورت مقاومت مدنی حتی اگر عوامل مساعد یادشده موجود نباشد در حدود ۷۰ درصد است.^{۳۲۷}

۴. اما در کشوری که عوامل مساعد برای دموکراسی موجود نباشد و نظر به عواملی چون میزان شاخص آزادی، توسعه اجتماعی - اقتصادی و عوامل منطقه‌ای احتمال تحقق دموکراسی در آن بسیار ضعیف باشد، اما با مقاومت مدنی این احتمال مطابق شکل ۲/۷ از ۲۰ درصد که در نتیجه مقاومت غیر مدنی پیش‌بینی می‌گردد، به ۷۷ درصد افزایش می‌یابد.

Figure 2.7: Pre-Transition Levels of Democracy and Post-Transition Democracy



شکل ۲/۷ سطح دموکراسی پیش از انتقال و بعد از انتقال

(منبع: جانانان پینکنی)^{۳۲۸}

در نتیجه این بررسی‌های آماری پینکنی این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند: شواهد آماری قویا از این ادعا و استدلال که مقاومت خشونت‌پرهیز

327. Ibid, p. 36 – 37.

328. Ibid, p. 40.

نقش قوی در دموکراسی‌سازی ایفا می‌کند، حتی در نبود عوامل مساعد دیگر، حمایت می‌کند.^{۳۲۹} به همین دلیل او مقاومت عاری از خشونت را عامل مستقل دموکراسی‌سازی شمرده و می‌گوید: «تأثیرات مستقل مقاومت خشونت‌پرهیز بر دموکراسی مهم و وسیع است.»^{۳۳۰}

چرا پاره‌ای از انقلاب‌های عاری از خشونت به دموکراسی نمی‌انجامند؟

همان‌گونه که تحقیقات نشان می‌دهند، رابطه قوی میان مقاومت عاری از خشونت و دموکراسی وجود دارد، یعنی با کنترل تمامی عوامل مؤثر بر دموکراسی، نشان داده شد که مقاومت عاری از خشونت به عنوان عامل مستقل در استقرار دموکراسی نقش داشته است و نسبت به دوگونه دیگر از تغییر رژیم - یعنی انتقال و تغییر ناشی از جنگ و خشونت و انتقال از بالا - بیشتر و مؤثرتر به دموکراسی انجامیده است.

اما این مدعا با این پرسش مواجه است که اگر مقاومت عاری از خشونت یک عامل مستقل در استقرار دموکراسی و رسیدن به آن باشد، پس چرا در مواردی از انقلاب‌های عاری از خشونت به دموکراسی با ثبات نیجامیده اند و به اقتدارگرایی مجدد و یا به بی‌ثباتی فزاینده انجامیده اند؟

برای فهم این مسئله و این‌که چرا مقاومت عاری از خشونت در همه‌جا به دموکراسی با ثبات نمی‌انجامد به دو نکته اساسی توجه کنیم: نخست این‌که تأثیر مقاومت عاری از خشونت بر استقرار دموکراسی غیر مستقیم است نه مستقیم.

توضیح این‌که همان‌گونه که جین شارپ روشن می‌کند مقاومت عاری از خشونت اولاً متشکل از مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و استراتژی‌ها است که در چارچوب یک پلان کلان و جامع منسجم شود و در یک نهضت عمومی و مردمی فارغ از هرگونه خشونت به کار گرفته شود، تا به هدف برسد و ثانیاً این سنخ از مقاومت متکی بر قدرت مردم و نهادهای مردمی مستقل است و در واقع موجب تقویت و شکل‌گیری نهادهای اجتماعی مستقل می‌شود و از این طریق به دموکراتیک شدن جامعه می‌انجامد. در نتیجه جامعه مدنی مستقل که از قدرت بسیج مردم و متشکل کردن آنان برخوردارند به وجود می‌آید. بنابراین مقاومت عاری از خشونت، همان‌گونه که شارپ و پینکنی می‌گویند برای حفظ و استقرار دموکراسی نیازمند حفظ و تداوم مقاومت عاری از خشونت می‌باشد.

دوم این‌که تحقیقات پینکنی نشان می‌دهند، دو عامل در شکست دموکراسی در این موارد مؤثر بوده اند: (۱) از میان رفتن بسیج مدنی به عنوان عامل فشار اجتماعی برای دموکراسی و (۲) رادیکالیزم خیابانی.

تحقیقات پینکنی مخصوصاً مطالعات موردی او نشان می‌دهند که این دو عامل یعنی از میان رفتن بسیج مدنی و رادیکالیزم خیابانی در دست نیافتن به دموکراسی با ثبات، بعد از تغییر رژیم، نقش اساسی داشته اند. یعنی مقاومت عاری از خشونت در مواردی فقط سبب می‌شود که دیکتاتور برای مثال حسنی مبارک سقوط کند، اما کشور به دموکراسی با ثبات نمی‌رسد. این حالت می‌تواند معلول یکی از این دو عامل باشد: مردم با سقوط دیکتاتور به خانه‌های شان می‌روند و دیگر برای استقرار و نهادینه شدن نهادها و روندهای دموکراتیک بسیج نمی‌شوند و همه امور را به رهبران جدید می‌سپارند (از میان رفتن بسیج مدنی) و یا گرفتار رادیکالیزم خیابانی و روش‌هایی می‌شوند که در روند جاری امور بن بست ایجاد می‌کنند. حال باید دید چگونه و چرا این دو عامل موجب شکست دموکراسی و به نتیجه نرسیدن مقاومت عاری از خشونت در رسیدن به دموکراسی می‌شوند و این‌که چگونه می‌توان بر این دو عامل و عوامل فرعی دیگر که موجب پدید آمدن این دو عامل می‌شوند، غالب آمد؟

حفظ و تداوم بسیج مدنی

یکی از مشکلات اساسی بعد از سقوط دیکتاتور در یک جنبش مدنی عاری از خشونت، نگهداشتن مردم در خیابان‌ها برای ادامه تلاش و فشار برای به دست آوردن تغییرات عمده است. چرا حفظ مردم در خیابان و به عبارتی تداوم مبارزه مدنی لازم است؟ دلیل آن، چنان‌که

329. Ibid, p. 39.

330. Ibid, p. 37.

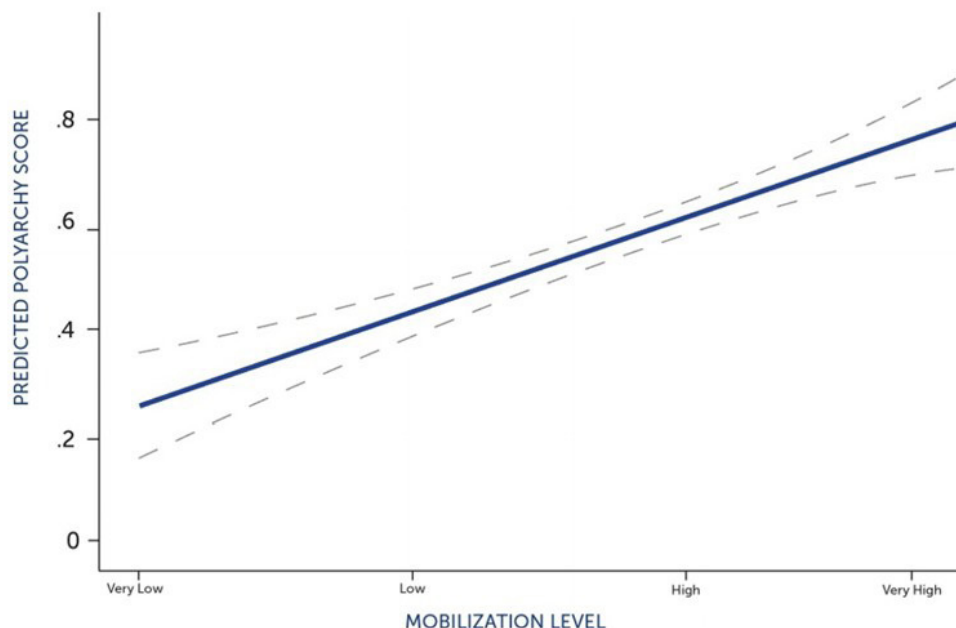
اشاره شد، این است که تأثیر مقاومت عاری از خشونت بر دموکراسی سازی غیر مستقیم است. با پیروزی بر دیکتاتور سابق، رهبران جدیدی روی کار می آیند که تمایل بیشتر به تحقق دموکراسی دارند، اما هم آن‌ها و هم بازماندگان رژیم سابق در معرض این خطر قرار دارند که به قدرت بچسبند و تغییرات لازم را به وجود نیاورند، نهادهای دموکراتیک و روندهای آن از قبیل انتخابات آزاد، شفاف و عادلانه و آزادی‌های مهم سیاسی را نهادینه نکنند. لذا برای دستیابی به این هدف فشار اجتماعی لازم برای ایجاد این تغییرات و پاسخگو ساختن آنان در برابر ایجاد این تغییرات لازم است. این فشار اجتماعی که می‌تواند آنان را پاسخگو سازد از رهگذر تداوم حضور مردم در خیابان برای حمایت از تحقق این اهداف به دست می‌آید. در واقع «میکانیزمی که ممکن است تأثیر مثبت مقاومت عاری از خشونت را بر دموکراسی سازی توضیح دهد این است که مقاومت عاری از خشونت رهبرانی را در جایگاه قدرت قرار می‌دهد و آن‌ها را تحت نفوذ خود نگه می‌دارد که بیشتر طرفدار ارزش‌های دموکراتیک اند» و مردمی که در مقاومت عاری از خشونت برای تغییر رژیم دیکتاتوری مبارزه و مشارکت داشته‌اند نیز طرفدار ارزش‌های دموکراتیک بوده‌اند. افزون بر این‌ها خود مشارکت مدنی در مبارزه عاری از خشونت ارزش‌هایی را تقویت می‌کند که تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی خشونت‌پرهیز و توافق بنیاد را تسهیل می‌کند. لیکن این رهبران جدید و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری آنان نیازمند اجبار ناشی از فشار اجتماعی است، چون در واقع دیکتاتوری در نتیجه این اجبار سقوط کرد، اکنون نیز با این اجبار می‌توان رهبران جدید را مسؤول و پاسخگو ساخت.

دومین میکانیزم تأثیرگذاری مثبت مقاومت عاری از خشونت بر دموکراسی سازی این است که این سنخ از مقاومت و تجربه مردم عادی از مشارکت شان در مبارزه، به آن‌ها این آگاهی و احساس را می‌دهد که آن‌ها مؤثراند و لذا می‌تواند به آن‌ها این آگاهی را بدهد که آن‌ها می‌توانند این مسیر را ادامه دهند تا برنامه‌های دموکراتیک شدن کامل شوند.

با توجه به این دو میکانیزم است که می‌توان به خوبی فهمید که اگر مردم بعد از سقوط دیکتاتوری به خانه‌های شان برگردند، این میکانیزم‌ها، نقش مردم و مهارت‌های آنان از عمل و تأثیرگذاری، باز می‌مانند و جامعه از آنها تهی می‌شود و چنین جامعه‌ای محتمل نیست که به خودی خود به سوی دموکراتیک شدن پیش رود. پس بسیج مدنی در دوره انتقال نیز لازم است و تحلیل آماری انتقال مبتنی بر مقاومت مدنی نشان می‌دهد رابطه قوی میان حفظ و تداوم بسیج مدنی و دموکراسی سازی وجود دارد.

شکل شماره ۳/۱ نشان می‌دهد که با کنترل همه عوامل دیگر که می‌توانند مؤثر بر دموکراسی سازی باشند، حفظ و تداوم بسیج مدنی در دوره انتقال، سطح دموکراسی را به مقدار ۰/۳۵ مطابق شاخص پولیاریشی ارتقا می‌دهد.^{۳۳۱}

Figure 3.1: Transitional Mobilization in Civil Resistance Transitions²²



شکل شماره ۱/۳ بسیج عمومی برای انتقال به دموکراسی در انتقال‌های ناشی از مقاومت مدنی
(منبع: جاناتان پینکنی^{۳۳۲})

تحلیل کیفی دو مطالعه موردی زامبیا و برازیل، نیز مؤید این تحلیل آماری است. در زامبیا که از رژیم تک حزبی به دموکراسی چند حزبی منتقل شد، اما فقدان بسیج مدنی در حمایت از استقرار نهادهای دموکراتیک و اعتماد به رهبر کاریزماتیک سبب شد حکومت غیر پاسخگو و آلوده به فساد به وجود آید و در برازیل (۱۹۸۵) که از دیکتاتوری نظامی به دموکراسی رسید، وجود جامعه مدنی قوی، عدم اعتماد به رهبر کاریزماتیک و ساخت نهادهای سیاسی قاعده‌مند سبب شد که به آسانی اولین رئیس جمهور شان فرناندو کولار دملورا که به رأی مستقیم شان انتخاب کرده بودند بعد از این که متهم به فساد شد، با بسیج مدنی خود برکنار و با استناد به روند قانون اساسی معاون وی را به جای او بنشانند.^{۳۳۳}

پس اگر حفظ و تداوم بسیج مدنی در دوره انتقال برای رهبری یک کشور از استبداد به دموکراسی با ثبات مهم است و با توجه به این که نگه داشتن مردم در خیابان و این که به فشار خود جهت تحقق کامل دموکراسی ادامه دهند، مشکل است، چگونه می توان حضور آنان را در صحنه حفظ کرد و آنان را وادار کرد که بسیج شوند؟

یافته‌های پژوهشی پینکنی نشان می دهند که دو گونه برنامه، می توانند در حفظ و تداوم بسیج مدنی و معقول مردم، کمک کنند:

۱. ایجاد و تقویت نیروهای مدنی مستقل و پاسخگو نگه داشتن رهبران جدید

این مطلب را می توان به صورت فشرده این گونه توضیح داد: نیروهای مدنی اولاً مستقل از مقامات جدید و جامعه جهانی و حتی از دونهای

332. Ibid, p. 46.

333. Ibid, p. 50 - 52

بین المللی اعم از دولت‌ها و سازمان‌های بین المللی غیر دولتی باشند. دلیل این‌که مستقل از مقامات جدید باشند واضح است. آن‌ها با حفظ استقلال خود از نخبگان جدید می‌توانند با بسیج مردم آنان را پاسخگو کنند و ثابا با حفظ این فاصله معقول با آنان، لازم می‌آید که خودشان جزو بازیگران منازعات سیاسی بر سر قدرت نخواهند بود بلکه فقط مدافع ارزش‌های دموکراتیک بوده جامعه و دولت را به سوی دموکراتیک شدن سوق می‌دهند. در واقع به این وسیله آنان می‌توانند میان بازیگر سیاسی که با یک دیگر بر سر قدرت مجادله و مبارزه می‌کنند در دفاع از دموکراسی و حقوق بشر، نقش ایفا کنند و دفاع از دموکراسی را از مبارزه بر سر قدرت تفکیک کنند. در واقع رعایت این تفکیک و حفظ فاصله یادشده از شرایط موفقیت جامعه مدنی محسوب می‌شود. هم‌چنین به دو دلیل به دونه‌ها و دولت‌های خارجی وابسته نباشند:

اول این‌که دولت‌های خارجی به دلیل اولویت‌های خودشان، منبع مطمئن و پایدار برای حمایت از دموکراسی‌ای که واقعا مطابق نیازها و مشکلات یک کشور و راه حل برای آن‌ها فراهم کند، محسوب نمی‌شود. به عین ترتیب در وفاداری، حمایت پایدار و درک سازمان‌های غیر دولتی بین المللی در حمایت از یک دموکراسی متناسب به نیازها و اولویت‌های مردم یک کشور تردید وجود دارد.

دوم این‌که نیروهای مدنی باید با ساختار، طبقات و گروه‌های گوناگون خود جامعه پیوند داشته باشند، از نیازها و مشکلات آنان نمایندگی کنند. اگر یک نهاد مدنی بتواند از نیازها و مشکلات بخشی از جامعه نمایندگی کند و شهروندان را همان‌گونه که نمونه‌ی نپال نشان می‌دهد در راستای منافع، مشکلات و خواسته‌های شان بسیج کند و خواسته‌های آنان را به مطالبات روشن حقوقی و سیاسی ترجمه و پیشنهاد کنند، می‌تواند در رسیدن به دموکراسی با ثبات کمک شایان کند. در واقع این‌گونه از نهادها که می‌توانند عمیقا ریشه در جامعه محلی داشته باشند و بهتر می‌توانند اصناف و طبقات اجتماعی گوناگون را سازماندهی کرده و بسیج کنند و فشار اجتماعی لازم را وارد آورند. چون بدون فشار اجتماعی نمی‌توان رهبران جدید را پاسخ‌گو ساخت. ثابا این‌گونه از گروه‌ها بهتر می‌توانند، میان منازعه بر سر قدرت و دفاع از دموکراسی تفکیک کنند و فقط در راستای دفاع از دموکراسی کار کنند.

مطالعات، مخصوصا مطالعه موردی زامبیا نشان می‌دهد، اعتماد به رهبر و رهبران جدید مخصوصا اگر در مبارزه فداکاری کرده باشند، موجب کنار رفتن مردم از صحنه و مانع از تحقق دموکراسی می‌شود. لذا در این مورد نمونه مطالعاتی برازیل آموزنده و الهام‌بخش است و نشان می‌دهد که نه به رهبران جدید خوش‌بین بود و نه بدبین و بدگمان، بلکه گروه‌های مدنی را بر اساس ساختار اجتماعی که بتوانند از جوامع محلی و گروه‌های ذینفع نمایندگی کنند به وجود آورد و یا اگر هست تقویت باید کرد.

۲. برخورداری از چشم انداز دموکراتیک برای آینده و حفظ آن

همان‌گونه که در بخش دوم از جین شارب آوردیم و توضیح دادیم در مبارزه عاری از خشونت برای عبور از دیکتاتوری، داشتن اهداف سلبی که چه چیز را نمی‌خواهیم کافی نیست، بلکه داشتن اهداف و برنامه‌های مشخص برای دوره انتقال و وجود نوعی اجماع و توافق بر سر آن لازم است تا به دموکراسی برسیم. البته گروه‌های مختلف و عامه مردم ناراضی از حکومت موجود به آسانی در نفی وضع موجود و عبور از آن به توافق می‌رسند، اما به آسانی نمی‌توانند یک چشم انداز نسبتا روشن از آینده ترسیم کنند و بر سر آن توافق کنند. لیکن برای دوره انتقال و حفظ بسیج مدنی داشتن چنین چشم اندازی لازم است، چون با داشتن این چشم انداز و توافق بر سر آن اولاه همه می‌دانند که هدف چیست و برای چه مبارزه می‌کنند لذا به مجرد سقوط دیکتاتور سابق به خانه‌های شان بر نمی‌گردند بلکه تا تحقق کامل آن در صحنه برای مقاومت و مبارزه مدنی می‌مانند. در واقع سقوط دیکتاتور را فقط آغازی برای دموکراسی سازی می‌شمارند. بهترین سندی که می‌توانند بر سر آن توافق کنند و به کمک آن چشم‌انداز آینده را روشن کنند، پیش‌نویس یک قانون اساسی است. در واقع این چشم انداز روشن و مشترک، سبب می‌شود که بسیج مدنی تا پایان، انسجام و تنوع خود را حفظ کند و در عین حال مانع از بی‌ثباتی و تشتت و پراگندگی شدید می‌شود. توافق بر چشم انداز مشترک که برای خواسته‌های گوناگون راه حل مشترک به وجود می‌آورد، پای مبحث حل منازعه، تکنیک‌ها و روش‌های آن را آن در قالب دموکراسی و قانون اساسی به میان می‌آورد. این موضوع مهم را در مبحث بعدی بیشتر باز خواهیم کرد.

پس با توجه به اهمیت داشتن چنین چشم‌انداز دموکراتیک، می‌توان بخشی از علت این‌که چرا برای مثال انقلاب ایران (۱۹۷۹) به دموکراسی نرسید، درک کرد. در واقع آن انقلاب فاقد چشم‌انداز دموکراتیک روشن برای آینده بود و اساساً ایدئولوژی‌های غیر لیبرال موتور محرک این انقلاب بودند.

اجتناب از رادیکالیزم خیابانی

هرچند که حفظ و تداوم بسیج مدنی که برای دموکراسی‌سازی مهم است، خود یک چالش است، ولی گاهی حفظ و تداوم آن، خود به یک مشکل دیگر بر سر راه دموکراسی به وجود می‌آورد و آن تکیه بر عمل سیاسی خارج از یک روند نهادی است که مانع از ثبات و استقرار نهادهای سیاسی جدید می‌شود. این عامل جدید رادیکالیزم خیابانی نامیده می‌شود. در واقع میکانیزم پیدایش رادیکالیزم خیابانی با میکانیزم مقاومت عاری از خشونت که تأثیر مثبت بر سطح دموکراسی در یک کشور دارد، یکی است. پس این نوع از مقاومت بعد از فروپاشی دیکتاتوری می‌تواند به دو گونه متضاد عمل کند: سبب تداوم بسیج مدنی برای استقرار نهادهای دموکراتیک و پاسخگو بودن نخبگان جدید شود و می‌تواند از حد و حدود سیاست‌های معطوف به تقویت نهاد و مقید به عمل سیاسی نهادی خارج شود و در نتیجه مانع از استقرار یک دموکراسی کارآمد و با ثبات شود و حتی مردم را از دموکراسی ناامید و دلسرد کند، تا جایی که سبب می‌شود مردم به یک اقتدارگرایی جدید تن در دهند. این حالت در صورتی به وجود می‌آید که گروه‌های سیاسی از این ابزار سیاسی قدرتمند برای افزایش منافع خاص خود که در تضاد با خیر جمعی باشد، استفاده کنند. برای مثال از شیوه‌های رادیکال خیابانی برای نپذیرفتن نتیجه انتخابات استفاده کنند و نتیجه را به بن بست بکشانند و چه بسا به خشونت کشیده شود.^{۳۳۴} احتمال پدید آمدن رادیکالیزم خیابانی در صورتی که جامعه و یا گروه‌های سیاسی بر اساس قوم و دین/ مذهب تقسیم شده باشند و سیاست حاکم بر آنان از نوع سیاست هویتی و منافع آن باشد و پالیسی‌های حکومت در تأمین خواسته‌های این گروه‌ها ناکام باشد، زیاد است. نمونه‌های تاریخی زیادی است که این وضعیت را نشان می‌دهند.^{۳۳۵}

مقایسه بسیج مدنی و رادیکالیزم خیابانی

برای فهم دقیق رادیکالیزم خیابانی و این‌که چگونه می‌توان از آن اجتناب کرد، شناخت ویژگی‌های آن در مقایسه با بسیج مدنی که در جهت حمایت سالم از دموکراسی به کار می‌رود، لازم است. لذا پینکنی ویژگی‌های متفاوت آن را با بسیج مدنی در چهار دسته کلان به این شرح برشمرده است:

۱. **پایه‌های وحدت:** بسیج مدنی در یک ائتلاف متنوع و همه‌شمول، گروه‌های گوناگون و متنوع را که بر محور اهداف عام و عمومی مشخص متحد می‌شوند، گردهم می‌آورد. اهدافی چون حکومت‌داری مؤثر و مسؤول، جواب‌دهی نخبگان حاکم و مبارزه با فساد می‌توانند اهدافی عام و عمومی باشند. اما رادیکالیزم خیابانی وقتی پدید می‌آید که گروه‌های خاص که از منافع خاص نمایندگی می‌کنند و فقط محدود به اعضای خود هستند و تنها بر حقوق و منافع خود تأکید می‌کنند به وجود می‌آید. یعنی از این لحاظ رادیکالیزم خیابانی گروه‌هایی خاص که در پی منافع محدود و مخصوص به خود هستند، فاقد همه‌شمولی و منافع عمومی هستند.

۲. **تاکتیک‌های اصلی:** دست‌اندرکاران بسیج مدنی کوشش می‌کنند در چارچوب نهادهای سیاسی فشارهایی را سازماندهی کنند تا رهبران را جهت تحقق وعده‌های شان پاسخگو کنند. این فشارها که معطوف به خیر عمومی و اهداف مشترک و همه‌شمول به منظور دموکراتیک ساختن جامعه و حکومت است، گاهی از شیوه‌های سخت‌تر که از فعالیت‌های سیاسی در چارچوب نهادهای سیاسی، فراتر می‌روند و احياناً وقفه در روند امور حکومت ایجاد می‌کند، نیز دست می‌زنند تا رهبران را پاسخگو سازند و در مسیر درست دموکراسی‌سازی سوق دهند. لیکن مشارکت در روندهای سیاسی را تشویق می‌کنند و فشار سیاسی از هر نوع آن را در جهت اصلاح نهادهای سیاسی به کار می‌برند. تأکید حداکثری شان بر استفاده از فعالیت‌ها و فشارهای سیاسی ای است که در چارچوب خود نهادهای قانونی انجام

334. Ibid, p. 57.

335. Ibid, p. 59.

می‌شوند. اما دست اندرکاران رادیکالیزم خیابانی اساساً از تاکتیک‌هایی استفاده می‌کنند که در روند امور حکومت و نهادهای آن بن بست ایجاد می‌کنند؛ یعنی از همان روش‌هایی که برای سقوط دیکتاتوری، از قبیل عدم‌همکاری و نافرمانی، استفاده می‌شد، استفاده می‌کنند، تاکتیک‌ها و روش‌هایی که فراتر از چارچوب نهادهای سیاسی اند.

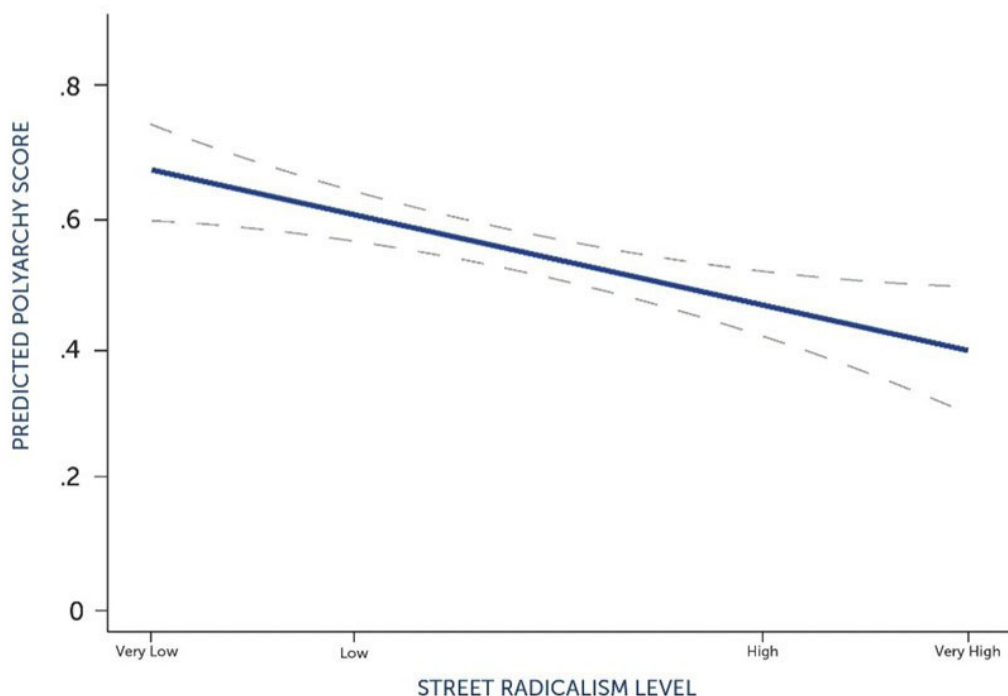
۳. جهت‌گیری‌ها و نگرش‌های سیاسی: بسیج مدنی خود را مقید به رقابت محدود و قاعده‌مند می‌داند. در واقع بسیج مدنی بخشی از این رقابت محدود و قاعده‌مند است. لذا در این چارچوب یک گروه خاص در بخش اهداف و منافع گروهی خود ممکن است گاهی ببرد و گاهی ببازد ولی همه گروه‌ها به قواعد رفتار سیاسی قابل قبول تعهد مشترک دارند. به همین دلیل از تاکتیک‌هایی استفاده می‌کنند که عمدتاً در چارچوب نهادهای سیاسی قرار دارند و کم‌تر از آن خارج می‌شوند. اما نگرش سیاسی رادیکالیزم خیابانی این است که در مبارزه خود کاملاً پیروز باشد و شکست نداشته باشد. در این حالت گروه‌های سیاسی همه برای برد مطلق مبارزه می‌کنند، شکست شان را مساوی با نابودی شان تلقی می‌کنند. لذا پیروزی هرکدام شان به مثابه شکست کامل جانب دیگر تلقی می‌شود. این ناشی از نگاه شان به سیاست است که آن را رقابت محدود و قاعده‌مند نمی‌بینند و یا چنین ساختار سیاسی وجود ندارد و شکل نگرفته است. به دلیل این نگرش است که چرا رادیکالیزم خیابانی به خشونت می‌انجامد.

۲. اهداف: هدف اساسی بسیج مدنی تحول طولانی و پایدار قدرت است. بسیج مدنی سالم معطوف به پخش و بازتوزیع طولانی مدت قدرت است. در حالی که هدف اساسی رادیکالیزم خیابانی تصاحب کوتاه‌مدت قدرت است و لذا بر رقابت کوتاه‌مدت بر سر به دست آوردن آن استوار است.^{۳۳۶}

اما دموکراسی‌سازی وقتی محقق می‌شود که گروه‌های سیاسی و هویتی و رهبران آن‌ها از رادیکالیزم خیابانی اجتناب کنند و بر توسعه نهادهای سیاسی قانونی و رسمی اهتمام کنند. به همین دلیل تحلیل آماری انتقال‌های مبتنی بر مقاومت مدنی (CRT) و تحلیل کیفی/ عمقی موردی نشان می‌دهند که رادیکالیزم خیابانی بعد از سقوط دیکتاتوری، در شکست دموکراسی بعد از سقوط، نقش داشته است، یعنی با کنترل عوامل دیگر این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که خود رادیکالیزم خیابانی مانع از استقرار دموکراسی با ثبات و کارآمد شده است و لذا در مواردی مردم از دموکراسی ناامید شده و به اقتدارگرایی دیگر تن داده‌اند و یا از نارضایتی مردم، اقتدارگرایان استفاده کرده‌اند و دیکتاتوری دیگر را به وجود آورده‌اند. تحلیل آماری (شکل ۴/۱) نشان می‌دهد که اگر از پایین‌ترین میزان از رادیکالیزم خیابانی به سوی درجه بسیار بالایی از رادیکالیسم خیابانی که در محور نمایش داده می‌شود، حرکت کنیم، سطح دموکراسی بر اساس شاخص پولیاریشی، ۰/۴ درجه سقوط می‌کند که فاصله شاخص دموکراسی میان دموکراسی در عراق و دموکراسی در آمریکا در سال ۲۰۱۶ است.^{۳۳۷}

336. Ibid, p. 57 – 59.

337. Ibid, p. 60 .



شکل ۱/۴ | رادیکالیزم خیابانی در انتقال‌های ناشی از مقاومت مدنی و دموکراسی پس از انتقال
(منبع: جانانان پینکنی)^{۳۳۸}

تحلیل کیفی پینکنی از مطالعات موردی اش نیز مؤید یافته‌های تحلیل آماری است. این تحلیل در دو مورد نپال و برازیل نقش مخرب رادیکالیزم خیابانی و نقش مثبت ویژگی‌ها و خصوصیتی را که برای بسیج مدنی بر شمردیم نشان می‌دهد. در نپال مردم در سال ۲۰۰۶ توانستند پادشاه را سرنگون کنند. آنان در این مبارزات شان توانستند تاکتیک‌های مبتنی بر نافرمانی و عدم همکاری از قبیل اعتصاب عمومی، مسدود کردن جاده‌ها بر روی ترافیک و تجمعات میلیونی که در روند امور عادی اختلال بزرگ ایجاد می‌کند، با موفقیت انجام دهند. اما بعد از سقوط پادشاه در دوره انتقال نیز احزاب سیاسی و گروه‌های قومی و ذینفع برای اهداف و منافع خاص خود شان از این شیوه‌ها علیه یک‌دیگر استفاده می‌کردند. استفاده مکرر از این تاکتیک‌ها سبب شد که زندگی عمومی مختل و هزینه سنگین اقتصادی از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴ بر مردم عادی و رشد اقتصادی کشور تحمیل شود. استفاده از این روش هرچند گاهی توسط برخی از گروه‌های ذینفع قومی مؤثر واقع می‌شد و نخبگان سیاسی را تسلیم خواست آنان می‌کرد، اما نتایج مخرب اقتصادی آن افکار عمومی را علیه آن گروه قرار می‌داد. یک بار فعالان گروه قومی مدهشی / ماده‌شی^{۳۳۹} راه ورود کالا از هند به کشور را بستند، نخبگان سیاسی را تسلیم خواست خود کردند، اما افکار عمومی علیه آنان شد. در نتیجه استعمال این گونه روش‌ها توسط گروه‌های گوناگون سبب شد که حمایت مردم از دموکراسی به گفته اکثر مصاحبه‌شوندگان که در میان آن‌ها رهبران سیاسی و رهبران جنبش ۲۰۰۶ نیز بوده‌اند، از میان برود. این مصاحبه‌شوندگان اذعان کرده‌اند که ده سال انقلاب باور آنان را به این‌که دموکراسی در نپال این ظرفیت را داشته باشد که بتواند مشکلات اقتصادی و اجتماعی این کشور را حل کند، از بین برد و لذا اغلب مصاحبه‌شوندگان بازگشت به پادشاهی و یا صورت‌هایی دیگر از اقتدارگرایی را برای مدتی مفید می‌دانستند.^{۳۴۰}

338. Ibid, p. 62.

339. Madheshis

340. Ibid, p. 62.

اما در برازیل که ساخت نهادهای سیاسی، اهداف درازمدت، قواعد بازی و رقابت محدود در نقطه کانونی اهداف مبارزه مدنی بود، مردم از دموکراسی ناراضی و خسته نشدند و بلکه اولین رئیس جمهور منتخب شان را با بسیج مدنی از کار برکنار کردند.^{۳۴۱}

راه نجات از رادیکالیزم خیابانی

چگونه می‌توان از رادیکالیزم خیابانی در دوره انتقال جلوگیری کرد؟

برای پاسخ به این پرسش باید دید عامل پیدایش رادیکالیزم سیاسی چیست تا با تناسب به آن راه حل ارائه کرد. به نظر این جانب نظر به شواهد تاریخی و مباحث گذشته، چهار عامل عمده می‌توان برای رادیکالیزم خیابانی برشمرد:

الف. باور به خشونت و رادیکالیزم به مثابه ایدئولوژی: انقلاب ایران از جمله انقلاب‌هایی است که در زمان جنگ سرد و در زمانی که مارکسیسم چینی، روسی و کوبایی ایدئولوژی چپ انقلابی را برای مبارزه با استعمار، امپریالیسم، سرمایه‌داری و فنودالیزم عرضه می‌کرد و در جهان سوم یکی از گفتمان‌های مهم و مطرح مبارزه را تشکیل می‌داد، رخ داد. این ایدئولوژی، مبارزه مسلحانه و خشونت انقلابی را راه مؤثر برای مبارزه می‌دانستند. در آن سال‌ها کوشش به عمل آمد مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری در چارچوب ایدئولوژی چپ اسلامی بازسازی شود. لذا اولاً خشونت انقلابی مردود شمرده نشد و ثانیاً اولویت در مبارزه، مبارزه با امپریالیسم، سرمایه‌داری و رسیدن به نوعی عدالت اجتماعی دانسته می‌شد، نه دموکراسی لیبرال، حقوق و آزادی‌های اساسی و سیاسی. انقلاب ایران تحت تأثیر این گفتمان صورت گرفت و رهبران مذهبی آن نیز خشونت انقلابی و حتی مفهوم جهاد را برای به پیروزی رساندن انقلاب رد نکردند. هرچند که در انقلاب تا پیروزی به جنگ مسلحانه مگر در روز پیروزی آن هم در دفاع از همافران نیروی هوایی که به انقلاب پیوسته بودند، اجازه نداد. لذا انقلاب ایران اساساً و ذاتاً بر شیوه و اهداف رادیکال استوار بود و ثانیاً دموکراسی و ارزش‌های لیبرال از اهداف و ارزش‌های آن نبود و یا اکثر انقلابیون تصویری روشن از آن نداشتند و از نظام اسلامی نیز تصویری روشن وجود نداشت. لذا در این انقلاب عواملی فکری و ذهنی‌ای که مانع از رادیکالیزم خیابانی گردد و نتیجه انقلاب استقرار لیبرال دموکراسی باشد، وجود نداشت.

ب. نداشتن چشم انداز روشن و مورد توافق از آینده مبتنی بر دموکراسی: در انقلاب مصر به گفته بسیاری از صاحب‌نظران در میان مبارزان در مورد آینده و در مورد این‌که چه چیز می‌خواهند توافق وجود نداشت و انقلابیون فقط می‌دانستند و توافق داشتند که چه نمی‌خواهند. افزون بر آن طبقه متوسط و سکولارها، زنان و اقلیت‌ها با این‌که اکثریت را تشکیل می‌دادند، اما فاقد انسجام سیاسی و قدرت بسیج مدنی برای پاسخگو ساختن اسلام‌گرایان و ارتش بودند و نمی‌توانستند برنامه و لیست مشترک ارائه دهند و نمی‌توانستند به خوبی مردم و پایگاه اجتماعی خود را برای شرکت در انتخابات بر اساس برنامه و کاندیدای مشترک بسیج کنند تا مشارکت کنند و به نسبت جمعیت خود در انتخابات پیروز شوند. لذا برای تأثیر گذاشتن بر سیاست به رادیکالیزم خیابانی روی آوردند.

ج. اولویت ندادن به اهداف بلندمدت، ایجاد نهادهای سیاسی و رقابت محدود: اگر اهداف بلند مدت مشترک، ساخت نهادهای سیاسی و رقابت محدود به عنوان قواعد اصلی فرهنگ سیاسی مسلط را تشکیل ندهد رقابت بر سر اهداف و منافع محدود گروهی و قومی ... به رقابت همه و یا هیچ، برد و باخت کامل تبدیل می‌شود، در این وضعیت آشفته هر گروهی برای پیروزی کامل و شکست کامل گروه‌های دیگر مبارزه می‌کند و برای آن به روش‌های فراقانونی و نافرمانی و عدم همکاری) که برای ایجاد بن‌بست‌های شدید استفاده می‌شود، روی می‌آورند و در نتیجه رادیکالیزم خیابانی به وجود می‌آید.

د. شکاف‌های قومی، دینی و دولت‌های پسا استعماری: اگر جامعه و گروه‌های سیاسی و ذینفع در امتداد خطوط قومی، زبانی و دینی تقسیم شده باشند، دولت بر مبنای قومیت و روایت تاریخی و سیاسی خاص و غیر فراگیر تشکیل شده باشد، با فروپاشی حکومت و نظام در چنین کشوری، تمامی این شکاف‌ها و مطالبات تاریخی آن فعال می‌شوند و منازعات اجتماعی نسبتاً حاد که ادوارد آذر از آن تحت عنوان «منازعات اجتماعی دوام‌دار» یاد می‌کند و بعدتر به تفصیل توضیح خواهم داد، به وجود می‌آیند. این سنخ از منازعات، رقابت‌ها

را از سطح رقابت‌های محدود و قاعده‌مند فراتر برده و به بازی همه و یا هیچ تبدیل می‌کند و طبیعتاً به تاکتیک‌های رادیکال و رادیکالیزم خیابانی می‌انجامد.

اکنون می‌توان با تناسب این چهارعامل، چهار راهکار برای درمان رادیکالیزم خیابانی پیشنهاد کرد:

۱. **مقاومت عاری از خشونت به مثابه یک ارزش و سبک زندگی:** اگر در انقلاب خشونت در تمامی اشکال آن نفی شود و عدم خشونت به مثابه سبک زندگی نه فقط یک استراتژی و تاکتیک، پذیرفته شده باشد، چنین انقلابی ذاتاً حامل خشونت، ترویج‌کننده آن و رادیکالیزم خیابانی نخواهد شد. رهبران چنین انقلابی با اتکا به تئوری و فلسفه عدم خشونت مانند گاندی خواهند کوشید در یک جامعه به شدت تقسیم‌شده اولاً اولویت مطلق اش حل «منازعات اجتماعی دوام‌دار» بر اساس راه‌حل‌های همه‌شمول از قبیل مشارکت، فدرالیزم، سکولاریزم و دموکراسی خواهد بود و برای آنها راه حل عادلانه به دست خواهند داد و ثانیاً با هرگونه خشونت و رادیکالیزم فرقه‌ای، ملی‌گرایانه و قومی با اتکا به مقاومت عاری از خشونت به مثابه یک ارزش و سبک زندگی و تکنیک‌های آن مقابله خواهند کرد تا خشم و خشونت به بخشش و آشتی تبدیل شود. در این خصوص مطالعه سال‌های پایانی زندگانی گاندی، آرا و تفکرات او و زندگی و آرای مارتین لوتر کینگ و تا حدودی نلسون ماندلا الهام‌بخش و آموزنده هستند. رهبرد جامع که در پایان بخش نخست توضیح داده شد، می‌تواند ستون فقرات این راهکار باشد. اگر انقلاب ایران که از ظرفیت معنوی تشیع و اسلام استفاده می‌کرد و از این رهبرد بهره‌مند می‌بود می‌توانست بر خشونت اقوام و گروه‌های چپ غالب آید و در دام خشونت سقوط نکند.

۲. **ایجاد توافق بر حقوق و آزادی‌های اساسی و دموکراسی:** اگر توافق عمیق بر ارزش‌های لیبرال دموکراسی وجود نداشته باشد و در مورد دوره انتقال و نوع نظام سیاسی، سیستم انتخابات و جزئیات مهم دیگر توافق و راه‌حلی که تقسیم قدرت و مشارکت تناسبی را برای همه تأمین نکند، رقابت محدود و قاعده‌مند نمی‌شود. اختلاف بر سر ارزش‌های لیبرال، حقوق و آزادی‌های اساسی در کشورهای اسلامی نیز یک مانع عمده بر سر راه رقابت محدود و عاری از رادیکالیزم محسوب می‌شود و توافق را بر سر اهداف بلندمدت مشکل می‌کند. حل این مشکل را شاید بتوان در سکولاریزم نرم و مدارای دو جانبه جستجو کرد.

۳. **توافق جمعی بر اهداف مشترک:** ایجاد توافق بر اهداف مشترک بلندمدت و ساخت نهادهای سیاسی و مبارزه مشترک جامعه مدنی برای آن یکی دیگر از طرق فایق آمدن بر رادیکالیزم است.

۴. **حل منازعات دوام‌دار اجتماعی:** مهم‌ترین بخشی که می‌تواند مانع از خشونت و رادیکالیزم بعدی در دوره انتقال شود حل منازعات قومی، زبانی، دینی، مذهبی و منازعه لیبرال‌ها با غیر لیبرال‌ها در چارچوب قانون اساسی است. در این خصوص تئوری حل منازعه یوهان گالتونگ، تکنیک‌ها و روش‌های آن بسیار آموزنده و راهگشا است. در این بخش حقیقتاً پیشاپیش در تدوین پلان استراتژیک جامع و کلان که پیشنهاد جین شارپ بود و در بخش دوم توضیح داده شد، از تئوری حل منازعه و روش‌های آن در ایجاد توافق بر یک ساختار قانون اساسی که به صورت وسیع، همه‌شمول و براساس اصل برابری، نمایندگی و مشارکت را برای همه تأمین کند و به میزانی از عدالت اجتماعی که نیازهای اساسی همه را بدون پاسخ و تأمین ناشده نگذارد، استفاده حداکثری به عمل آید. در واقع ایجاد چنین توافقی مورد تأکید بسیاری از صاحب‌نظران این عرصه از جمله جین شارپ بوده است و آن را برای عبور از دیکتاتوری به دموکراسی و صلح پایدار لازم می‌دانند. لذا در آغاز این بخش آوردم که صلح پایدار، مقاومت عاری از خشونت و دموکراسی ایده‌هایی‌اند که با هم گره خورده‌اند؛ در این مسیر، حل منازعه و لو در مقام نظر، دو کارکرد مهم دارد؛ اولاً در موفقیت مقاومت مدنی عاری از خشونت تأثیر چشم‌گیر دارد؛ چون چنانکه بعد توضیح خواهیم داد بدون وجود نوعی توافق بر هویت ملی در جایی که هویت ملی ضعیف است، قدرت بر عمل جمعی به وجود نمی‌آید. حل منازعه دوام‌دار اجتماعی که ناشی از عدم وجود توافق بر هویت ملی و نظام سیاسی در یک کشور چند قومی است، برای دستیابی به تعریف مشترک از هویت ملی و تقویت آن مهم و حیاتی است. اهمیت وجود درک مشترک از هویت ملی و نقش آن در

برقراری دموکراسی، جلوگیری از خشونت و در قدرت جامعه بر عمل جمعی، از جمله توسط فوکویاما به خوبی توضیح داده شده است.^{۳۴۲} ثانیاً در ایجاد دموکراسی با ثبات نقش اساسی ایفا می‌کند، اما در عین حال دموکراسی کارآمد و با ثبات در حل منازعه نقش بدیل‌ناپذیر دارد، در عین زمان مقاومت عاری از خشونت چنان‌که از مباحث این بخش و بخش‌های پیشین به دست آمد در ایجاد دموکراسی با ثبات و صلح، نقش انکارناپذیر دارد پس ما با روند چند عاملی که تأثیر متقابل بر یکدیگر دارند رو به رو هستیم. ادامه این مطلب را در ادامه همین بخش تحت عنوان حل منازعات دوام‌دار اجتماعی در منشور مبارزه بر اساس مطالعات گالتونگ و ادوارد آذر، با توجه به افغانستان بیشتر توضیح خواهیم داد.

۵. اجتناب حداکثری از روش‌های فراقانونی و فرانهادی: در بسیج مدنی برای پاسخگو ساختن رهبران جدید در مورد وعده‌ها و رعایت اصول مورد توافق از جمله قانون اساسی، به هیچ‌وجه از روش‌هایی رادیکال، فراقانونی و فرانهادی که بن بست در روند امور روزمره زندگی مردم ایجاد می‌کند استفاده نشود، مگر به ندرت برای حفظ اصل قانون اساسی، حقوق و آزادی‌های اساسی که همه مردم کشور در ثبات و رعایت آن‌ها منافع مشترک دارند. اما تجمع، راهپیمایی، اعتراض جزو روش‌های قانونی است.

حل منازعات دوام‌دار اجتماعی در منشور مبارزه و نقش آن در ایجاد دموکراسی

در این نوشته مکرر از منازعه دوام‌دار اجتماعی و حل آن سخن گفته شده است. هم چنین به تکرار گفته شده است که اگر در مورد حل این منازعات توافق و اجماع به وجود نیاید، دموکراسی و صلح پایدار و کارآمد به وجود نمی‌آید. اما تا کنون به خوبی توضیح داده نشده است که منازعه دوام‌دار اجتماعی چیست و چگونه می‌توان آن را حل کرد و اساساً حل منازعه، روش‌ها و تکنیک‌های آن چیستند؟ این رساله را با این مبحث به پایان می‌بریم و کوشش می‌کنیم که پرسش‌های این مبحث را با توجه به اوضاع افغانستان جواب دهیم تا فهم آن و ضرورت حل این منازعات برای ایجاد صلح و دموکراسی با ثبات ملموس‌تر گردد.

منازعه دوام‌دار اجتماعی چیست؟

منازعه دوام‌دار اجتماعی (protracted social conflict) تعبیری است که ادوارد آذر متفکر آمریکایی لبنانی‌تبار آن را در توصیف منازعاتی که در بسیاری کشورهای جهان سوم، که به لحاظ تاریخ سیاسی متأثر از استعمار و سیاست‌های پسا استعماری بوده‌اند، جریان دارد به کار می‌برد و او بی‌گمان در ارائه این تحلیل متأثر از تجربه لبنان و جنگ‌های داخلی این کشور بوده است. این نوع از منازعه ریشه در تبعیض و خشونت ساختاری دارد. به این معنی که بر مبنای عناصر هویتی از قبیل قوم، نژاد، مذهب و جنسیت ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تبعیض‌آمیز به وجود آمده باشد که بر میزان دسترسی فرد به دلیل تعلق و وابستگی وی به یکی از این هویت‌ها، به فرصت‌های اقتصادی، سیاسی و بر دسترسی وی به منزلت اجتماعی و سیاسی تأثیر می‌گذارد و در واقع نیاز اساسی بخش‌هایی از افراد جامعه را در مورد حقوق بشر بنیادین، آزادی و نیازها و خواسته‌های هویتی، صرفاً به دلیل تعلقات هویتی آنان، تأمین نمی‌تواند. این حالت سبب می‌شود که اعضای این دسته از جوامع در حاشیه قرار گیرند، علاوه بر هویت و شخصیت فردی شان، هویت جمعی شان نیز «دیده» نشود و در مواردی حتی مبنای تحقیر آنان، انسانیت‌زدایی از آنان و اعمال تبعیض ساختاری و سیستماتیک علیه آنان قرار می‌گیرد. در نتیجه افراد این دسته از جوامع، احساس می‌کنند که هم کرامت شان به عنوان یک فرد رعایت و احترام نمی‌شود و هم احساس می‌کنند که منشأ و خاستگاه نقض کرامت او صرفاً ناشی از عواملی چون فساد، عدم حاکمیت قانون، دیکتاتوری و یا تبعیض طبقاتی نیست بلکه ریشه در مسائل هویتی (قومی، نژادی، مذهبی و جنسیتی) دارد. لذا ساختار سیاسی، فرهنگی و ملی رسمی را (مثلاً تعریف و روایت‌هایی که از هویت ملی به دست داده می‌شود) سرکوب‌گر تلقی کرده و علیه خود می‌بینند و در آن سیستم احساس کرامت برابر با دیگر اعضای جوامع و یا اکثریت نمی‌کنند. این حالت ناخوشایند، یعنی احساس نابرابری و تبعیض، حتی اگر تبعیض ساختاری در دسترسی به فرصت‌ها وجود نداشته باشد، در صورت حل نشدن مسائل هویتی ادامه می‌یابد؛ چون انسان‌ها دوست دارند که هویت شان - یعنی چیزی که او را از

342. Francis Fukuyama, Identity; The Demand for Dignity and the Politics of Resentment, p. 124 – 128, 130 – 132, 165.

دیگران و از ارزش‌های مسلط و غالب، چه به عنوان فرد (خود فردی و درونی) و چه به عنوان یک گروه (خودآگاهی گروهی که به تجربه زیسته و جزو خود فردی فرد شده است و او را از دیگران متمایز می‌کند- دیده و شناخته شوند، مورد احترام دیگران باشند و بر طبق آن زندگی کنند.^{۳۴۳} این حالت موجب پدید آمدن منازعه می‌شود، چون هر فرد، جامعه و گروه در پی دفاع و محافظت از کرامت خود است. زیرا صیانت از کرامت از جمله نیازهای اساسی هر فرد به حساب می‌آید. اما ربط آن با استعمار و پسااستعمار (Postcolonialism) این است که روند تشکیل دولت، حکومت و ملی‌گرایی در بسیاری از این کشورها تحت تأثیر سیاست‌های استعماری و تعامل آنان با حکام محلی بوده است. حکومت‌های استعماری در ختم دوره استعمار، قدرت و حکومت را تحت سلطه یک حاکم محلی که پایگاه قبیله‌ای قدرتمندتری داشته است و یا در اختیار رهبر یک جریان ملی‌گرای قومی قرار می‌داده است. در این روند دو پدیده مهم به وجود آمده اند: نخست این که مرزها به گونه‌ای تعیین شده است که یا چندین گروه قومی در یک جغرافیای سیاسی و تحت عنوان یک دولت جای داده شده اند، که به تعبیر گالتونگ چندین ملت در یک دولت ادغام شده اند و یا این که یک ملت در میان دو یا بیشتر از یک کشور تقسیم شده است. گالتونگ یکی از عوامل مهم منازعه را در سطح یک کشور، در بسیاری از ممالک جهان ناشی از همین وضعیت می‌داند که به گفته او دو هزار ملت در سطح جهان در ۲۰۰ دولت جای داده شده اند. به گفته او تنها سوئیس توانسته است به خوبی این مشکل را حل کند.^{۳۴۴} در خصوص کشورهایی که متأثر از استعمار بوده اند، تصور استعمارگران و شرق‌شناسان غربی این بوده است که این دولت‌ها هر کدام دارای نوعی مبنای تاریخی و قومی است. دوم این که چون حکومت و قدرت اصلی از همان آغاز در اختیار یک حاکم محلی دارای پایگاه قبیله‌ای و قومی و یا رهبر یک جریان ملی‌گرای قومی قرار داده شده است، از همان آغاز حکومت، دولت و روند ملت‌سازی و ناسیونالیسم رسمی آن که خود یک پدیده مدرن است، رنگ و بوی قومی به خود گرفته و در چنین خاستگاهی پرمنازعه روایت ناسیونالیستی از تاریخ، فرهنگ، زبان و نمادهای ملی آن ساخته شده اند. این دو پدیده، در شکل‌گیری روایت رسمی ناسیونالیستی آن کشور و تعیین حدود و ثغور آن در دور جدید، عمیقاً مؤثر بوده است. نتیجه این سیاست این بود که اولاً مالک حکومت و قدرت سیاسی فرد (حاکم محلی) و پایگاه قبیله‌ای او شناخته می‌شد. گروه‌های قومی و مذهبی دیگر به میزان قرب و بعد شان از هویت قومی و مذهبی حکام در حاشیه قرار گرفته اند. ثانیاً این نوع از حکومت به تدریج بر مبنای روایتی خاص از تاریخ و ملی‌گرایی توجیه و نمادهای آن ساخته شده است و از طریق رادیو، روزنامه، ارتش و نظام آموزشی ترویج شده است. نتیجه این وضعیت تحمیل نوعی تبعیض ساختاری و فرهنگی و یا دست‌کم موجب عدم سازگاری روایت رسمی با واقعیت‌های هویتی و تاریخی متنوع کشوری که در سابق مستعمره و نیمه مستعمره بوده گردیده است.^{۳۴۵}

۳۴۳. این نکته که چگونه افراد پاره‌ای از جوامع و گروه‌ها کرامت فردی و جمعی خود را در حکومت‌هایی که در آن‌ها حقوق و آزادی‌های فردی رعایت نمی‌شود و یا اگر به لحاظ صوری حقوق برابر برای همه وعده داده شده است ولی برخی از گروه‌های اجتماعی به دلیل هویت شان دسترسی برابر به فرصت‌ها ندارند و به نوعی در معرض خشونت و تبعیض قرار دارند و یا روایت مسلط از هویت جمعی مشترک برای آنان برابری و تعلق خاطر (خاطره) مشترک را تولید نمی‌کند، دستخوش بی‌احترامی می‌بینند، توسط فوکویاما در منبع پیشین به خوبی توضیح داده شده است، ر.ک: Ibid, p. 6 – 11, 92 – 107.

در واقع نکته اصلی که عمیقاً درک و فهم شود تا علت منازعات هویتی و چیزی که امروزه «سیاست هویتی» (Identity Politics) نامیده می‌شود به خوبی قابل فهم گردد این است که مسائل هویتی به گونه‌ای با خود درونی (inner self) فرد پیوند دارد و این خود درونی پایه و مبنای کرامت انسانی است. به همین دلیل تعریف و شناختی که فرد از هویت خود دارد، عامل و محرک قوی است برای این که فرد از آن صیانت کند و برای شناخته شدن آن کوشش کند و از جامعه و دولت بخواهد که بر طبق ارزش‌های خود زندگی کند نه ارزش‌های آنان. از سوی دیگر توسط قدرت و روایت غالب و مسلط گاهی هویت پاره‌ای افراد و گروه‌ها نادیده گرفته شده و شناخته نمی‌شوند و یا حتی این گونه هویت‌ها را بر اساس ارزش‌ها و روایت‌های خود دست‌کم تحقیر و یا حتی از آن فرد به دلیل هویت شان انسانیت زدایی می‌کنند. لذا آن دسته از افراد و گروه‌ها که از این گونه سیاست‌ها آسیب می‌بینند، اولاً برای دفاع از هویت خود در برابر تحقیر و شناخته نشدن آن متحد می‌شوند و بستری پر جاذبه برای رهبران سیاسی که خواهان مقابله با این وضعیت اند، به وجود می‌آورد، ثانیاً طالب شناخته شدن خودشان هستند و می‌خواهند که از سوی دیگران احترام شوند و لذا هرگونه چارچوب و قواعد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را که از ظرفیت لازم برای احترام گذاشتن به این گونه هویت‌ها برخوردار نباشد، به چالش می‌کشند تا تغییر کند، چون عزت نفس فرد و افراد وابسته به یک گروه هویتی وقتی تأمین می‌شود که از سوی دیگران شناخته شده و احترام شوند. ثالثاً به دلیل همین نکاتی که گفته شد، مسائل و نیازهای هویتی به عامل اساسی منازعه چه بسا مهم‌تر از منافع اقتصادی تبدیل شده است.

344. Johan Galtung, Transcend and Transformation; An introduction to conflict work, p. 73.

۳۴۵. اهمیت این تحول و نقش مخرب آن را در صورتی می‌توان خوب درک کرد که توجه کنیم پیش از دوره جدید در دوره امپراطوری‌ها چیزی به نام ناسیونالیسم، ملت و دولت ملی وجود نداشت. اما دوره جدید در بسیاری از کشورهای جهان سوم تحت تأثیر استعمار آغاز گردید، قدرت‌های استعماری در واقع با توجه به شناخت و اولویت‌های خود، ملی‌گرایی کشورهای جدید را که می‌بایست به عنوان ملت-دولت شناخته می‌شد، بر اساس یکی از عناصر قومی و تاریخی آن کشور،

در پدید آمدن این سنخ از منازعه به گفته ادوارد آذر^{۳۴۶} چهار عامل که توضیح داده خواهند شد نقش دارند و منازعه‌ای که با ارجاع به این چهار عامل قابل فهم و توضیح باشد از نوع منازعه دوام‌دار اجتماعی به شمار می‌آید.

عامل اول. گروه‌های هویتی به مثابه محور اصلی منازعه: دولت، در جوامعی که این‌گونه منازعه پدید می‌آید بر محور حاکم یا نخبگانی از یک گروه هویتی و یا ائتلافی از چندین گروه هویتی به وجود آمده است و در نتیجه رابطه دولت با گروه‌های هویتی دیگر مبتلا به نوعی گسست و فاصله است و به عین ترتیب میان جامعه و دولت نوعی فاصله وجود دارد. این وضعیت همان‌گونه که توضیح داده شد، عمدتاً میراث استعمار است که در طی آن به گونه‌ای تصنعی گروه‌های هویتی گوناگون در یک دولت سرزمینی جای داده شده است و دولت تحت تسلط یک گروه و یا ائتلافی از چندین گروه قرار داده شده است و در نتیجه میان جامعه و دولت فاصله به وجود آمده است. افراد در این جوامع منافع خود را از طریق عضویت در گروه هویتی خویش تعقیب می‌کنند، نه نهادهای دولت.

حضور این عامل را می‌توان به گونه روشن در منازعه افغانستان دید. مرزهای افغانستان توسط انگلیس در جنوب و شرق با قبول آن از سوی حاکم خودمختار افغانستان و توافق روس و انگلیس در شمال تعیین شده است و قدرت حکومتی با حمایت مالی و تسلیحاتی هند بریتانوی در اختیار امیر عبدالرحمن خان قرار گرفت و حکومت‌های افغانستان از آن تاریخ به بعد غالباً به این دلیل که به گفته پاره‌ای محققان منابع داخلی برای حکمرانی، مخصوصاً تجهیز و اكمال نیروی دهها هزار نفری جنگی، کفایت نمی‌کرده است، متکی بر حمایت خارجی بوده است که نتیجه آن پیدایش حکومت محلی با پشتوانه خارجی بر محور قدرت یک فرد و خاندان بوده است که پیوند و پایگاه قبیله‌ای نیز داشته است.

عامل دوم. محروم‌سازی از نیازهای اساسی: نیازهای اساسی هر فرد عبارتند از امنیت، حقوق بشر بنیادین، آزادی و کرامت و نیازهای هویتی (دینی و فرهنگی). یعنی هر فرد می‌خواهد آن‌گونه که هست شناخته شود و احترام گردد و بتواند آن را اظهار کند. هر فرد نیاز دارد که مطابق وجدان خود زندگی کند، توانایی‌های خویش را انکشاف دهد و از استقلال مالی برخوردار شود و بر سرنوشت خود مسلط باشد، هر فرد نیاز دارد که در دسترسی منصفانه به سیاست و تعیین سیاست‌های کلان داشته باشد و هر فرد نیاز دارد که دسترسی برابر به فرصت‌های اقتصادی داشته باشند. همه این‌ها از نیازهای اساسی هر انسان است. در واقع هر فرد طالب کرامت، برابری و آزادی است. نمی‌خواهد تحت تبعیض باشد و به حاشیه رانده شده و زندگی فردی او توسط جامعه و حکومت کنترل شود و نتواند خود را آن‌گونه که می‌خواهد انکشاف دهد. بر همین اساس هرگونه ساختاری که منشأ تولید و تحمیل روابطی می‌شود که فرد در آن سیستم و شبکه روابط ناشی از آن، احساس کند که برابری، کرامت و آزادی از او دریغ شده است و او به دلیل هویت خود عملاً فراموش می‌شود و یا به حاشیه رانده می‌شود، خواسته‌ها، دیدگاه و نیازهای او مهم شمرده نمی‌شود، این احساس منشأ نارضایتی وسیع و عمیق می‌گردد.

این نیازها قابل مذاکره و سازش نیستند. لذا گروهی که می‌خواهد از طریق منازعه نیازهای اساسی خود را به دست آورد، در واقع خواهان حل منازعه از طریق تغییر ساختارهایی موجود است که چنین روابط نابرابر را تولید می‌کنند. در افغانستان این عامل وجود دارد. همان‌گونه که اشاره شد افغانستان بر اساس تسلط امیر عبدالرحمن خان شکل گرفت و او به قدرت استبدادی خود ماهیت خاندانی و قومی داد. ناسیونالیسم افغانی در بستر همین قدرت به وجود آمد. طالبان نیز در همین مسیر رفته است و لذا نتیجه آن حذف فرهنگی و مذهبی در حد ژنوساید فرهنگی، اپارتاید مذهبی، اعمال تبعیض و به حاشیه قراردادن گروه‌های هویتی دیگر (گروه‌های قومی و مذهبی و دینی) از جمله زنان است. زنان بر اساس هویت جنسی شان به طور کامل از عرصه اجتماع و دسترسی به منابع و فرصت‌ها حذف شده اند. این حذف سیستماتیک بر اساس مذهب و عنعنه‌های قومی توجیه می‌شوند که هر دو مبنای هویتی دارند، هویت قومی (افغانیت) و مذهبی (اسلامیت و حنفی‌گری). پس می‌توان گفت در این روند شاهد محروم‌سازی گروه‌های هویتی، جوانان و زنان از نیازهای اساسی

شکل دادند و یا در شکل دادن آن نقشی مؤثر ایفا کردند. اما این برساخته خام در برابر رشد فزاینده خودآگاهی ملی و قومی سایر اجزا و عناصر قومی، فرهنگی و تاریخی آن کشور، شکننده بوده است.

346. Oliver Ramsbotham, and Others, Contemporary Conflict Resolution, (Fourth Edition), p. 118 – 122.

شان هستیم و شاهد سرکوب شدید نیازهای اساسی زنان و جوانان و در سطح وسیعتر تمامی شهروندان افغانستان هستیم، چون حقوق و آزادی‌های اساسی به طور منظم و سیستماتیک سرکوب می‌شوند.

عامل سوم. ناتوانی از ارائه خدمات برای تأمین نیازهای اساسی: دولت‌های اقتدارگرا، ورشکسته و هویت‌گرا نمی‌توانند خدمات عمومی و نیازهای اساسی شهروندان خود را تأمین کنند. لذا به قیمت نیازهای دیگران منافع خود و حامیان خویش را به حد اکثر می‌رسانند و لذا در مواجهه با آن گروه‌های هویتی دیگر روندی از هویت یابی و بسیج اجتماعی را روی دست می‌گیرند و در این گیرودار منازعه حاد می‌شود.

در مورد افغانستان می‌توان گفت به عنوان یک دولت حائل، عمق استراتژیک کشوری دیگر و فاقد منابع مالی لازم، از همان آغاز ناتوان از تأمین نیازهای اساسی مردم افغانستان بوده است و هم‌چنین حکومت در پی تسلط کامل بر منابع محدود این کشور در جهت منافع خاص بوده است، در این متن و زمینه تاریخی و سیاسی در جریان جنگ با شوروی روندی از هویت‌یابی گروه‌های قومی و مذهبی دیگر شتاب گرفت و بعد از سقوط حکومت حزب وطن، منازعه حل نشد و به منازعه حاد و خونین تبدیل گردید. امروز نیز گروه طالبان در پی تسلط انحصاری بر تمامی منابع ثروت در افغانستان است و می‌خواهد استفاده از این منابع را عمدتاً در اختیار گروه‌ها و افراد حامی خویش قرار دهد و یا نتیجه قهری حکومت‌داری شان چنین چیزی خواهد بود، چون فاقد تعهد و سازوکار قانونی و ملی برای توزیع برابر و منصفانه منابع به همه شهروندان افغانستان است. این گروه هیچ تعهد قانونی و سازوکار روشن و مؤثر که دسترسی منصفانه همه شهروندان را به فرصت‌ها و منابع تأمین کند حتی به صورت صوری هم ندارد، بلکه نوعی نگاه غیمتی که به قول خودشان در نتیجه فتح افغانستان نصیب شان شده است به این منابع وجود دارد و تمامی منابع و ثروت‌های طبیعی را نه جزو املاک عامه بلکه جزو املاک و اموال امارتی (معادل اموال خالصه دولتی) می‌دانند.

عامل چهارم. پیوند بین المللی: براساس این نظریه، دولت و گروه‌های هویتی همه در درون یک ساختار و نظام اقتصادی منطقه‌ای و جهانی قرار دارند و لذا در این‌گونه منازعات میان بعد داخلی و بین المللی آن نمی‌توان تفکیک کرد و در درون این ساختار میان دولت و گروه‌های هویتی و اجزای خارجی این ساختار نوعی رابطه حامی و پیرو، مشتری و فروشنده به وجود می‌آید و در واقع این اجزا نیاز متقابل به یکدیگر دارند و یک سویه نیستند و به این ترتیب منازعه بعد فرامرزی پیدا می‌کند.

این عامل به وضوح، در دوره تاسیس افغانستان با مرزهای کنونی اش، در جنگ با شوروی، در جنگ داخلی افغانستان و در جنگ طالبان با نیروهای بین المللی و دولت افغانستان وجود داشته است.

تسلط طالبان بر کشور این عوامل را شدت بخشیده است و طبیعتاً منازعه ناشی از آن نیز شدیدتر خواهد شد. اگر این عوامل و منازعه ناشی از آن‌ها به صورت اساسی درمان نشود و در مورد حل آن اجماع اساسی براساس توافق روی یک ساختار عادلانه و همه‌شمول که از سوی همه جوانب چارچوب منصفانه برای هرگونه همکاری اجتماعی پایدار به حساب آیند، به وجود نیاید، احتمال بروز خشونت مجدد منتفی نمی‌گردد و زمینه امکان عمل جمعی برای ایجاد دموکراسی با ثبات و دولت‌سازی فراهم نمی‌گردد. چون تحقیقات و تجارب تاریخی نشان می‌دهند که مردم یک سرزمین و یک کشور اگر براساس هویت‌های قومی، مذهبی و مانند آن تقسیم شوند، اولاً نمی‌توانند کار و اقدام مشترک برای رهایی خود از استبداد و دیکتاتوری انجام دهند. ثانیاً، نمی‌توانند دولت ملی کارآمد که نسبت به همه شهروندان خود نسبت یک سان داشته باشد به وجود آورند. دولتی که کسی به جهت قومیت، مذهب، جنسیت، صنف خاص و یا به جهت میزان وفاداری اش به ایدئولوژی‌ای خاص، در قیاس با سایر افراد که از لحاظ توانایی‌های فردی و شایستگی برابراند، این احساس نانوشته را نداشته باشند که رهبری نهادهای مهم و یا کار در اداره و دسترسی به سایر فرصت‌ها حق اوست نه حق آن افراد دیگر و ثالثاً، به دموکراسی با ثبات و کارآمد دست نمی‌یابند. به گفته فوکویاما، افغانستان از حیث وجود منازعه شبیه سوریه سال ۲۰۱۱ است. کشورهایی شدیداً دارای تنوع قومی و مذهبی، به جای این‌که این تنوع در آن‌ها خود به یک سرمایه اجتماعی و فرصت مهم برای ابتکار، خلاقیت، جامعه‌باز

و پرتساهل تبدیل شود، گرفتار هرج و مرج و شورشگری داخلی شده اند و هویت ملی در چنین وضعیتی ضعیف خواهد بود.^{۳۴۷}

برای این که چگونه می توان این نوع از منازعه را حل و یا منحل کرد، فهم دقیق ماهیت این منازعه و هم چنین فهم دقیق منطق، دلیل، اهداف و نیازهای اساسی همه جوانب منازعه لازم است که پیش از هر اقدامی دیگر به دست آید.

تفاوت اساسی این نوع از منازعه که از عناصر اصلی آن گروه های هویتی است با منازعه کشوری که مردم آن به لحاظ هویتی، مانند کشورهای اروپای شمالی یک دست اند، این است که در کشورهای دسته نخست ساختار سیاسی و فرهنگی برآمده از ملی گرایی ناقص و یک سویه، مناسباتی را به وجود آورده است که مانع از تحقق شهروندی کامل برای هر فرد می شود و طبیعتاً نیازهای اساسی اقشار وسیعی از مردم تأمین نمی شود. چون مردم در این دسته از کشورها بر اساس هویت های گوناگون تقسیم می شوند و به راحتی نمی توانند ائتلاف وسیع از کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران، زنان و سایر طبقات اجتماعی تشکیل دهند تا طبقه حاکمه را مجبور کنند که در قدرت سیاسی و تصمیم گیری های اساسی آنان را شریک کنند. هم چنین نمی توانند از طریق وضع مالیه ثروتمندان را ملزم به پرداخت بخشی از درآمد شان به منظور بازتوزیع درآمد به سود افراد فقیر در جامعه کنند. بلکه سطح اختلاف در این گونه از کشورها فراتر از اختلاف سیاسی و اقتصادی شهروندان با حاکمیت و ثروتمندان است. ریشه در ساختار فرهنگی و اتنیکی دارد که در مواردی زیاد در نتیجه حمایت و مداخله استعمار به وجود آمده است، یعنی استعمار همان گونه که پیش از این توضیح داده شد، این ساختار معیوب را با در اختیار قراردادن حکومت به حاکم محلی و یا ائتلافی از نخبگان یک و یا چند قوم، به وجود آورده است. اما اختلاف در دسته دوم، برای مثال در کشورهای اسکانندیناوی از این نوع نبوده است. لذا به گفته گالتونگ در این کشورها کارگران، دهقانان، ماهی گیران و دیگر اصناف ائتلاف کردند و یک دولت رفاه را از رهگذر وضع مالیه بر ثروتمندان و توزیع مجدد ثروت به سود مردم فقیر به وجود آوردند. برای مثال این نوع از منازعه را که در کشورهای اروپای شمالی وجود داشته است مقایسه کنید با منازعه ای که در کلمبیا وجود داشته است.

در کلمبیا اکثریت رنگین پوستان (۷۰ درصد کل جمعیت) عمدتاً فقیراند و برای تأمین نیازهای خانواده های شان به خشونت متوسل می شوند یا در قاچاق مواد مخدر شرکت می جویند، یا از اموال ثروتمندان سرقت می کنند و یا انقلاب خشونت بار را علیه آنان به راه می اندازند. در جانب مقابل اقلیت سفید پوست (۳۰ درصد از کل جمعیت) اما عمدتاً ثروتمند قرار دارند که از خشونت اکثریت رنگین پوست در ترس و خوف به سر می برند.^{۳۴۸} لذا حل منازعه در کشورهایی دست نخست صرفاً از طریق دموکراسی صوری که حق رای، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به همه در آن داده می شود و همه دارای حقوق برابر شهروندی دانسته می شود، به دست نمی آید، بلکه عملاً افراد به دلیل ساختارهای بسته و محدود فرهنگی، قومی، مذهبی و ساختارهای اقتصادی و سیاسی متأثر از آنها، هم چنان ناتوان می مانند و به دلیل این ناتوانایی ها عملاً از این حقوق استفاده نمی توانند و از تأثیرگذاری برابر در تعیین سیاست های اساسی کشور برخوردار نمی گردند. دقیقاً به همین دلیل است که برابری صوری، بدون ایجاد تغییر در ساختارها، به شریک بودن (partnership) واقعی همه شهروندان در دولت، ساختارها و روندهای آن، نمی انجامد تا به موجب آن هر شهروندی شریک برابر در دولت بوده و از سهم، صدا و تأثیرگذاری برابر برخوردار باشد.^{۳۴۹} در واقع به همین دلیل که نوع ساختارها از جمله نابرابری اقتصادی (برای مثال فقر و جهل) در تعیین میزان دسترسی فرد به فرصت ها و تأثیرگذاری او بر سیاست های کلان، نقش انکارناپذیر دارند، جان رالز از این اشکال که آزادی های بنیادین صرفاً صوری اند؛ به آزادی و برابری واقعی نمی انجامند، چنین پاسخ می دهد که اصل نخست عدالت که از حقوق و آزادی های برابر برای همه شهروندان دفاع می کند، متضمن «ارزش منصفانه» (fair value) هم است. یعنی ارزش منصفانه را به عنوان یک اصل برای تمامی مراحل و حالات بخش جدایی ناپذیر عدالت می داند. به موجب این ارزش، ساختارها و روندها باید به گونه ای ساخته شوند که دسترسی برابر همه شهروندان را به تمامی فرصت ها، حقوق و آزادی های اساسی، از جمله اینکه هرکس بتواند از این حقوق خود در تعیین سیاست های کلان به گونه ای مؤثر

347. Francis Fucuyama, Identity ... p. 12 – 125.

348. Galtung, Transcend and Transformation, An introduction to conflict work p. 86.

349. Ronald Dworkin, Justice for Hedgehogs, p. 4- 5.

استفاده کند، تضمین کنند. هم‌چنین التزام به این ارزش به عنوان بخشی از اصل نخست عدالت ایجاب می‌کند که ساختارها و روندها هر چند مدت یک بار به منظور تضمین دسترسی برابر همه شهروندان به حقوق، آزادی‌ها و فرصت‌ها و تضمین توانایی آنان بر استفاده مؤثر از حقوق‌شان، اصلاح و بازسازی شوند، چه در غیر این صورت نهادها و ساختارها و خود دولت و جامعه سیاسی عادلانه محسوب نمی‌شوند. چون موضوع عدالت به گفته رالز جامعه سیاسی، دولت، ساختارها، نهادها و روندهای آن است.^{۳۵۰}

لذا فقط از طریق ایجاد تغییر در ساختارهای اساسی دولت و جامعه، مخصوصاً ساختارهای فرهنگی (کلان‌روایت‌ها) و اقتصادی که مولد این نوع رابطه نابرابر اند و با ایجاد ساختارهای جدید می‌توان به حل منازعه نائل شد. در غیر این صورت، نیازهای اساسی شهروندان و گروه‌های هویتی برآورده نمی‌گردند و نیازهای اساسی هم قابل مذاکره و سازش نیستند و در نتیجه منازعه و چه بسا خشونت ادامه می‌یابد. دقیقاً به همین دلیل است که حقوق بشر را به حقوق و آزادی‌های سلبی/ منفی (حقوق مدنی و سیاسی) که از فرد و آزادی‌های او در برابر جامعه و دولت حمایت می‌کنند و حقوق و آزادی‌های مثبت (حقوق اجتماعی و اقتصادی) که دولت را موظف به حمایت از فرد می‌کند تا بتواند از حقوق و آزادی‌های خود استفاده کند، تقسیم می‌کنند. حقوق دسته دوم را مکمل دسته اول می‌دانند که بدون آن‌ها فرد عملاً ناتوان مانده و از حقوق خود استفاده نمی‌تواند، یعنی برابری و دموکراسی صوری به برابری و دموکراسی واقعی نمی‌انجامد.

به همین دلیل راه خروج از این نوع منازعه، مصالحه سیاسی (political settlement) نیست. چون مصالحه سیاسی که از طریق سازش میان خواسته‌های گوناگون با نوعی در پیش گرفتن راه بینابین همراه است (compromise) به وجود می‌آید، مستلزم کوتاه آمدن جوانب از خواسته‌ها و نیازهای خویش اند و لذا بازی در آن برد نیست بلکه به نوعی هم و یا اغلب جوانب در آن بازنده اند و به نیازهای اساسی خود نمی‌رسند. به همین دلیل احتمال تداوم منازعه در آن زیاد است. لذا راه حل اساسی حل منازعه^{۳۵۱} است که از طریق فراتر رفتن از وضعیت موجود (استعلا جستن) از آن، ایجاد تغییر در ساختارهای موجود و ایجاد ساختارهای نو به مثابه واقعیت جدید، به دست می‌آید.

حل منازعه چیست و چگونه به دست می‌آید؟

گفتیم که منازعه افغانستان از نوع منازعه دوام‌دار اجتماعی است که در محور نیازهای اساسی به وجود می‌آید. معنا و مفهوم آن این است که ساختارهای موجود (برای مثال که در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان پایه و مبنای حقوقی نظام سیاسی، اداری و فرهنگی افغانستان تعیین شده است^{۳۵۲}) پاسخگوی این نیازها نیستند بلکه آن‌ها را سرکوب می‌کنند. چون نیازهای اساسی قابل مذاکره و سازش نیستند، لذا این منازعه بدون تغییر ساختارهای موجود که در آن نیازهای اساسی سرکوب می‌شوند، قابل حل نیست. این نکته با بیان این که حل منازعه چیست و چگونه می‌توان آن را حل کرد روشن‌تر می‌گردد.^{۳۵۳}

حل منازعه از رهگذر ایجاد تحول در ساختار موجود که منازعه بر سر آن پدید آمده است، تحقق می‌یابد. یعنی باید روی ساختار جدید سیاسی، اداری، اقتصادی و فرهنگی از جمله ایجاد توافق بر تعریف جامع و همه‌شمول و منصفانه از هویت ملی که از وضعیت موجود فراتر رفته، توافق گردد و این ساختارها به وجود آیند تا تمامی خواسته‌های مشروع و نیازهای اساسی همه جوانب منازعه با ایجاد این ساختار جدید، برآورده گردد و هیچ جانبی احساس باخت و زیان نکند. دقیقاً از همین زاویه می‌توان تفاوت اساسی را میان مصالحه سیاسی که از

350. John Raws, Political Liberalism, (expanded edition), p. 324 – 331.

351. conflict resolution

۳۵۲. این جانب در یک مقاله بلند در دو قسمت تحت عنوان «بررسی امکان ایجاد اجماع و توافق، در چارچوب نظام جمهوری اسلامی افغانستان» ساختارهای یادشده را توضیح داده‌ام. این مقاله در زمان مذاکرات دوحه نوشته شد و ترجمه انگلیسی آن توسط انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان چاپ و منتشر شد، اما اصل آن مقاله در کتاب صلح افغانستان؛ جدال جمهوریت و امارت توسط انتشارات مقصودی در کابل چاپ و منتشر شد. مشخصات کتاب‌شناختی این کتاب در کتابنامه درج شده است. من در این مقاله ظرفیت این قانون اساسی را در آن زمان برای ایجاد توافق که از جمله مشکل طالبان را نیز حل کند بررسی کرده‌ام. طبیعی است که این بررسی متأثر از امکان سنجی صلح با طالبان بوده است.

353. Oliver Ramsbotham, Idem, p. 9 – 10.

رهگذر سازش (compromise) به دست می‌آید و حل منازعه (conflict resolution) که از رهگذر استعلاجیستن و فراتر رفتن از وضع موجود (Transcend) و ایجاد تحول در منازعه (conflict transformation) و خلق واقعیت جدید به دست می‌آید به خوبی فهمید.^{۳۵۴}

این روند که حل منازعه نامیده می‌شود از سه جزء تشکیل می‌شود:

۱. تشخیص اهداف جوانب منازعه،

۲. مشروعیت‌سنجی اهداف: با سه معیار می‌توان مشروعیت و عدم مشروعیت اهداف جوانب منازعه را تشخیص داد: قوانین عادلانه و مورد قبول جوانب، حقوق بشر و نیازهای اساسی،

۳. معماری جدید: یعنی یافتن طرح و ساختارهایی که توانایی و ظرفیت برآورده ساختن همه اهداف مشروع جوانب منازعه را داشته باشند و به مثابه یک واقعیت جدید ایجاد گردد. این واقعیت جدید، با اقتباس از هگل، سنتز و قدر جامع تمامی تر و آنتی‌ترهای منازعه است که تضاد و تنش را به وجود آورده اند، نامیده می‌شود. لذا در آن تمامی جنبه‌های معقول نهفته در جوانب تضاد و اطراف منازعه با هم ترکیب می‌شوند، واقعیت متعالی‌تر، پیچیده‌تر و غنی‌تری را به وجود می‌آورد که همه خود را در آن راحت حس می‌کنند. لذا در این روند، معماری جدید از اهمیت اساسی و تعیین‌کننده برخوردار است. به گفته گالتونگ هر منازعه‌ای به معنای وجود نیازی اساسی است که حل نشده باقی مانده است و به همین دلیل هر منازعه‌ای، راه حل واقعی دارد که باید کشف شود و به خوبی معماری گردد. در این معماری تمامی خواسته‌های معقول جوانب کشف و در یک سنتز جامع ترکیب می‌شوند. یعنی طرح جدید تمامی حقیقت‌های نهفته در اهداف و خواست جوانب گوناگون را از آن خود می‌کند.^{۳۵۵}

گالتونگ نمونه سوئیس را نمونه‌ای موفق از حل منازعه دوام‌دار اجتماعی و حل منازعه از طریق فراتر رفتن از وضع موجود و ایجاد تغییر در ساختار موجود، می‌داند. به عقیده او موفقیت سوئیس در معماری و ایجاد واقعیت جدیدی است که در دنیا تقریباً کم نظیر است که عناصر مهم آن عبارت اند از حفظ استقلال چهار ملت نه یک ملت، بی‌طرفی در امور بین‌المللی، اتخاذ سیاست «دفاع دفاعی»^{۳۵۶} - نه تهاجمی - مبتنی بر دفاع و مقاومت در داخل مرزها، ایجاد نیروی مسلح محلی و متکی بر حمایت محلی به جای ایجاد ارتش کلاسیک و معمول در دیگر کشورها، برابری ملت‌ها در یک ساختار کشور چند ملتی^{۳۵۷} [علاوه بر حمایت از برابری شهروندی و این که هر شهروند در کانتون دیگر غیر از کانتون خود از حقوق ملی و شهروندی برابر برخوردار اند] کنفدراسیون و فراهم کردن بستر وسیع و گسترده برای مشارکت مردم در حاکمیت که از این حیث چیزی در حد دموکراسی مستقیم است.^{۳۵۸}

شاید مطالعه مورد سوئیس بتواند یک نمونه نسبتاً آرمانی به دست دهد. هم برای این که با تخیل و تصور خلاق بتوانیم با شناخت از اهداف جوانب منازعه برای مثال در افغانستان، یک مثال و نمونه عالی را که هم استعلا از وضعیت موجود باشد و هم مستلزم ایجاد تغییر در ساختار موجود باشد کشف کنیم و هم بتوانیم به کمک آن معنای ایجاد تغییر در ساختار موجود و فراتر رفتن از وضع موجود و تفاوت آن را با مصالحه سیاسی، به خوبی فهم و درک کنیم.

برای این که درک ملموس‌تر از حل منازعه و اهمیت آن به دست داده شود، این مسئله را با تطبیق آن بر قضیه افغانستان توضیح می‌دهیم.

354. Ibid, p. 11 – 17, 20

یوهان گالتونگ به تفصیل حل منازعه و روش‌های آن را که عبارتند از استعلا و فراتر رفتن از وضع موجود و ایجاد تغییر در ساختار موجود و خلق واقعیت جدید که نیازهای اساسی همه جوانب را ارضا کند، در کتاب خویش که تحت عنوان Transformation and Transcend چاپ و منتشر شده است، به خوبی توضیح داده است. مشخصات کتاب شناختی این کتاب در کتابنامه درج شده است.

355. Galtung, Johan; "Breaking the Cycle of Violent Conflict" University of California Television (uctv).

356. defensive defence

357. egalitarian Mult nationality

358. Galtung, Idem, p. 67 – 69.

حل منازعه افغانستان در چارچوب رهبرد جامع مقاومت عاری از خشونت

برای این که بتوانیم به حل منازعه افغانستان که فعلاً به صورت نه چندان فعال ادامه پیدا کرده است و احتمال فعال شدن آن به صورت شدید علیه طالبان و یا در صورت سقوط طالبان میان جوانب دیگر وجود دارد، نایل شویم لازم است همگان جوانب منازعه و ماهیت این منازعه را که از سنخ منازعه دوام دار اجتماعی است بشناسند و تصدیق کنند. در قدم دوم اهداف، دلایل و نیازهای جوانب منازعه آن گونه که هست به خوبی شناخته شوند و در قدم سوم اهداف مشروع جوانب منازعه نیز شناخته شوند.

با یک نگاه اجمالی می توان اهداف جوانب منازعه را در افغانستان به شکل زیر ترسیم کرد:

اهداف طالبان و گروه های مانند طالبان (نیروهای شدیداً محافظه کار جامعه و گروه هایی که مدافع وضع موجوداند) عبارتند از حاکمیت اسلام و نفرت از سکولاریسم، محافظت از ساختار جامعه سنتی و ارزش های آن در برابر موج تجدد و نوگرایی فزاینده، امنیت سرتاسری، حفظ یک پارچگی تمام عیار افغانستان و حفظ برتری صنفی، مذهبی و قومی. طالبان فکر می کنند از طریق اعمال نظام امارت می توان اسلام را حاکم کرد و مانع از سکولار شدن جامعه شد، با حفظ برتری قومی و مذهبی، نظام شدیداً متمرکز و سیستم مبتنی بر اطاعت از امیر جامع القوا، امنیت و یک پارچگی افغانستان را حفظ کرد. طالبان عمدتاً بر هویت افغانی در کنار اسلامیت به عنوان دو پایه اساسی هویت ملی تکیه و تأکید دارند. (باید در مقام حل منازعه میان اهداف جوانب منازعه و ساختار مورد نظر آنان تفکیک کرد). از میان اهداف طالبان رعایت موازین و اساسات اسلامی، نفی مراتب شدید سکولاریسم که از سوی دولت بر جامعه تحمیل شود، حفظ اتحاد افغانستان و امنیت آن، می توانند در زمینه فرهنگی و سیاسی افغانستان از اهداف مشروع به شمار آیند.

اهداف جوامع قومی و مذهبی عبارتند از: ۱. تأمین نیازهای هویتی، یعنی زبان، فرهنگ، تاریخ و نشانه های ملی و مذهبی شان که نه تنها حذف، تحریف و سرکوب نشوند بلکه مطابق وزن و اهمیت قدرتمند تاریخی و فرهنگی و مردمی شان در نشانه های دولتی، روایت رسمی از تاریخ و فرهنگ و در آموزش عمومی، حفظ و تقویت شوند و نهاد دولت در این گونه از مسائل بی طرف بوده، رفتار برابر با مؤلفه های فرهنگی، تاریخی و مذهبی افغانستان به عنوان یک کشور داشته و تعریف مشترک، جامع و همه شمول از هویت ملی به دست دهد که بیشترین سازگاری را با واقعیت های تاریخی، فرهنگی و قومی افغانستان و ملت های ساکن در آن داشته باشد. ۲. هیچ گونه تبعیض ساختاری بر مبنای هویت قومی و مذهبی وجود نداشته باشد و دسترسی برابر و منصفانه به سیاست، یعنی تأثیرگذاری در تعیین سیاست های کلان و دسترسی برابر به فرصت های اقتصادی وجود داشته باشد و ساختار سلسله مراتبی قومی، هویتی، مذهبی، صنفی و تمرکز قدرت در ارگ و یا در قندهار، که این دو، یعنی ساختار سلسله مراتبی و تمرکز قدرت، مستلزم به حاشیه راندن آنان و هویتی شدن دولت است، وجود نداشته باشد. از پیامدهای این نوع سیاست، اپارتاید جنسیتی علیه زنان و مراتب خفیف تر از اپارتاید مذهبی و قومی است که در دوره طالبان به وجود آمده است. ۳. اداره محلی از مردم محل نمایندگی کند، در برابر آن ها مسؤول و پاسخگو باشد و حکومت داری خوب و قوی در محل به وجود آید و مردم بتوانند در توسعه محلی از طریق مشارکت در طراحی و اجرای برنامه های انکشافی نقش مؤثر و تعیین کننده داشته باشند.

اهداف زنان این است که بر مبنای هویت جنسیتی خود به طور سیستماتیک از جامعه حذف نشوند، فردیت آن ها به رسمیت شناخته شود و تحت عنوان شریعت و فرهنگ افغانی زندگی فردی آنان شدیداً توسط حکومت، جامعه و خانواده کنترل نشود و فرصت رشد و «خودانکشافی» برابر به آنان داده شود و از حقوق شهروندی برابر با مردان برخوردار باشند. مراد من از «خود انکشافی» این است که هر انسانی از جمله یک دختر و پسر جوان بتواند بر اساس درک خود از زندگی خویش و استعدادهایش با کسب دانش، مهارت، فعالیت اجتماعی و کار به فردی بالغ، مستقل و توانمند تبدیل شود، نه اینکه تابع، آسیب پذیر و محتاج حمایت دیگران هم چون یک کودک باقی بماند و یا دختر جوان برای آینده ای خود تصویری جز یک خانم خانه دار که تحت سلطه ای شوهر و تحت حمایت او زندگی کند، نداشته باشد و ما با نظام به اصطلاح شرعی خود، فرصت رشد انسانی را از او به اجبار سلب کنیم.

اهداف جوانان از جهاتی شبیه زنان است. جوانان نیز می‌خواهند تحت عنوان شریعت زندگی فردی آنان شدیداً توسط حکومت، جامعه و خانواده کنترل نشود و فرصت برابر جهت خودانکشافی داشته باشند و در تعیین سیاست‌های کلان نقش داشته باشند.

اهداف اقوام، زنان و جوانان همه مشروع اند و برای تحقق اهداف خود طرح‌هایی نیز دارند. البته برای این که جوانان و هم‌چنین زنان بتوانند به اهداف خود برسند، در قالب نهادها و انجمن‌ها فراتر از تقسیم‌بندی قومی و مذهبی منسجم و متحد شوند تا صدا و قدرت واقعی شان دیده و شنیده شود. فکر می‌کنم به درک اهمیت و ضرورت این مسئله، فقره‌ای از خاطره این جانب از جریان نظرخواهی عمومی که برای وضع و تصویب قانون اساسی جمهوری در سال ۱۳۸۲ در داخل و خارج افغانستان به عمل آمد، کمک می‌کند و اگر در محتوای آن دقت کافی به عمل آید ضرورت و اهمیت مسئله ملموس‌تر خواهد شد.

این جانب به عنوان عضو کمیسیون تدقیق قانون اساسی (۱۳۸۲) در سراسر ولایت بامیان، بهسود ولایت میدان، برخی از نواحی شهر کابل و برخی از موسسات دولتی در اجرای این نظرخواهی عمومی شرکت داشتم. در این نظرخواهی‌ها وقتی اجتماعات کلان و یک پارچه و متشکل از اقشار گوناگون تشکیل می‌شد، سخنرانان که عمدتاً افراد متنفذ محلی بودند سخنان تکراری و کلیشه‌ای می‌گفتند و احیاناً اگر جوان و یا خانمی هم صحبت می‌کرد شاید به دلیل این که در یک جمع کلان صحبت می‌کرد از کلیشه‌ها عبور نمی‌کرد و نمی‌توانست خواسته‌ها و نیازهای اساسی اش را بیان کند، اما این جانب مطابق یک فرمت که بر اساس نسخه‌های جهانی تنظیم شده بود کوشش می‌کردم شرکت‌کنندگان را در دسته‌های گوناگون اجتماعی تقسیم کنم و از آنها سوال‌های مشخص بپرسم. در این جلسات دیدگاه جوانان بسیار متفاوت بود از آن‌چه در جلسات عمومی و مشترک گفته می‌شد. این واقعیت به این معناست که اولاً آن‌چه در مجالس عمومی و لومردمی بیان می‌شود، نظر و دیدگاه واقعی همه مشارکت‌کنندگان مخصوصاً جوانان نیست و ثانیاً جوانان هنوز نمی‌توانند فضای عمومی و مشترک را تحت تأثیر خود قرار دهند، لذا نیازمند اتحاد و تشکیل انجمن‌های خاص خود شان هستند.

حال باید دید چه ساختار حقوقی و سیاسی می‌تواند این اهداف مشروع، از جمله اهداف مشروع طالبان و گروه‌های محافظه کار جامعه را بر آورده سازد و افغانستان را متحد و قدرتمند کند؟ چه ساختاری می‌توان به وجود آورد که نوعی استعلا از وضع موجود و ایجاد تغییر در ساختارهای موجود که همان ساختار منازعه است، به وجود آید و ایجاد واقعیت جدید که سنتز و قدر جامع و نسخه متعالی‌ای باشد که تمامی تضادهای موجود در آن حل و یا منحل شوند، به حساب آید؟

این معماری با شکوه و ساختار متعالی را می‌توان از طریق مذاکره فراگیر کشف کرد که در آن، در قدم نخست، همه گروه‌ها و جوانب از مطلق‌اندیشی به این معنا و مفهوم که جانب مقابل شان شر مطلق است دست بکشند و از افق بلندتر و چشم اندازی گسترده‌تر به خود و دیگری نگاه یک سان داشته باشند و هم‌چنین برای کشف نمونه این ساختار واقعی جدید کوشش کنند و آن را قابل کشف بدانند.

به باور این جانب ساختار حقوقی و سیاسی پارلمانی (نظام پارلمانی به جای نظام ریاستی) غیرمتمرکز شبیه سویس و نظام انتخاباتی تناسبی و یا چند بعدی، سکولاریسم نرم و مداراگر - محافظت از حقوق دینی افراد، جامعه دینی و تأمین برابری و عدالت برای افراد متدین در قالب مدل مدارای دو جانبه (twins toleration) - هویت ملی دموکراتیک مبتنی بر حقوق شهروندی و کثرت‌گرا که در آن درک مشترک از هویت ملی^{۳۵۹} ارزش‌محور، عام، جامع و همه‌شمول باشد و از روایت پسا استعماری فراتر رود، می‌تواند زمینه تحقق این خواسته‌های متنوع را فراهم کند.

در خصوص مدارای دو جانبه میان دین خواهی و سکولاریسم توجه دقیق و اساسی به چند نکته لازم است:

الف. سطوحی از سکولاریسم مانع دینی ندارد. چون مراد ما از سکولاریسم نوعی عرفی‌گرایی در عرصه حکومت و قانون است که

۳۵۹. این جانب در همان مقاله «بررسی امکان ایجاد اجماع...» نشان داده‌ام به دست دادن درک مشترک و جامع از هویت ملی با استفاده از تعبیر به کار رفته در قوانین اساسی افغانستان از آغاز تا کنون کاری سخت و دشوار نیست و با اندکی انصاف می‌توان به آن دست یافت. چون عناصر و تعبیر مناسب در متن این اسناد به طور پراکنده وجود دارند و هم این که اصلاحات مورد نیاز با روحیه و فرهنگ عمومی و تجربه زیسته همه مردم افغانستان سازگارتر است.

از قدیم در میان مسلمانان وجود داشته است و اکنون می‌توان این عرفی‌گرایی را بر اساس ارزش‌های مهم اخلاقی مدرن در راستای حل نیازهای اساسی هر انسانی از جمله زنان و جوانان جامعه قرار داد. در خصوص حکومت می‌توان گفت هیچ فرد و صنفی نمی‌تواند ادعا کند که از نگاه اسلام، سرنوشت جمعی مردم و حاکمیت ملک آن است و او مالک حاکمیت و سرنوشت مردم است. پس چیزی به نام حکومت دینی (تئوکراسی) مبنای اسلامی ندارد. این مهم‌ترین وجه سکولاریسم است.

ب. یگانه وجه قابل تصور از حاکمیت الاهی در میان مردم این است که حکم و فرامین او که مبنای ثواب و عقاب اخروی است اطاعت شود. اما شناخت این فرامین یا به گونه‌ای است که می‌تواند برای عموم مردم (البته در حدود عقیده مسلمانی که مسلم پنداشته می‌شود) موجه و قابل قبول باشد؛ برای مثال از نص صریح قرآن و سنت متواتر و قطعی به دست می‌آیند و جنبه عمومی هم داشته باشند مانند حرمت شراب نوشی، سرقت، قتل، و... در این صورت این گونه از احکام می‌توانند مبنای قانون عام و دولتی در جامعه مسلمان قرار گیرند و یا این که نمی‌توان نسبت به حکم خداوند ادعای شناخت کرد بلکه در واقع یک سلسله احکام فقهی بوده و محصول اجتهاد فقها هستند. پابندی به این گونه احکام از منظر دینی و فقهی فقط بر خود مجتهدان و پیروان آنان لازم است، به خودی خود نمی‌توانند قانون عام محسوب شوند حتی اگر جنبه عمومی داشته باشند. حکومت اگر بخواهد این دسته از احکام فقهی را به قانون عام تبدیل کند با دو مانع دینی و فقهی مواجه است: نخست این که حکومت حق ندارد زندگی خصوصی دیگران را که ممکن است از لحاظ فقهی و مذهبی متفاوت باشند بر اساس دیدگاه فقهی و مذهبی خود کنترل کند، چون مانع از عمل آنان بر مبنای مذهب فقهی شان می‌شود. پلوارالیزم کلامی و مذهبی (مذهب فقهی) و کثرت‌گرایی در درون یک مذهب (به این معنا و مفهوم که پیروان یک مذهب در اخذ احکام دینی از این حق برخوردار اند که از عالم مورد اعتماد خود وظیفه و حکم دینی خود را اخذ کنند) عملاً در اسلام به دلیل قبول اجتهاد در فروع و اصول وجود داشته و به لحاظ نظری از رسمیت برخوردار است. این کثرت‌گرایی عملاً ایجاب می‌کند که حکومت در افغانستان نسبت به مذاهب و دیدگاه‌های گوناگون فقهی (در درون یک مذهب فقهی) و اسلامی که در افغانستان وجود دارد بی‌طرف باشد. تنوع مذهبی و فکری در تفکر اسلامی در افغانستان به تفاوت کلان شیعه و سنی خلاصه نمی‌شود، بلکه اکثریت سنی نیز به مذاهب و تفکرات گوناگون تقسیم می‌شوند. در این میان حنفی به روایت دیوبندی فقط یک اکثریت نسبی را در جامعه اهل سنت تشکیل می‌دهند. دوم این که تبدیل کردن یک حکم فقهی به قانون عام الزام‌آور، غالباً مستلزم جرم‌انگاری و وضع تعذیر است. اولاً اصولاً وضع تعذیر برای هر فعل حرام و ترک واجب خود یک رای فقهی قابل مناقشه است. ثانیاً امر به معروف و نهی از منکر همان گونه که ابو حامد غزالی اذعان می‌کند در مسائل اختلافی و اجتهادی موضوعیت پیدا نمی‌کند، یعنی شما نمی‌توانید یک مسئله اختلافی و اجتهادی را معروف و یا منکر نامیده و براساس آن امر و نهی کنید.^{۳۶۰} اکثر قریب به اتفاق احکام فقهی که مبنای قوانین و فرمان‌های رهبر طالبان را تشکیل می‌دهند، یا جزو تخریجات فقهی اند که در اصل خود جزو احکام اجتهادی اند نه احکام شرعی قطعی الصدور و قطعی الدلالة و یا احکام و فرامین حکومتی و سلطانی اند که به قول و گمان خودشان از باب دفع مفسده و سد ذرایع صادر می‌کنند، اما لحظه‌ای فکر نمی‌کنند که سلب حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی مردم که اولاً و بالذات هر فرد از آن برخورداراند، می‌تواند بزرگترین مفسده باشد، لازم نیست حکومت مسئولیت اخلاقی فرد را بر دوش بگیرد و خود آنان را فاقد هرگونه صلاحیت و مسئولیت در برابر زندگی شان و فاقد هرگونه مسئولیت فردی و مختص به خودشان در پیشگاه خداوند به شمار آورد.

پس می‌توان گفت کنترل رفتار فرد توسط حکومت با استناد به احکام فقهی چندان توجیه دینی ندارد.

اساساً کنترل فرد و مداخله در زندگی فردی او بر اساس احکام فقهی دو مشکل اساسی دیگر نیز دارد: اول این که دینداری را که نوعی انتخاب اصیل و اخلاقی است، مخدوش کرده و نابود می‌کند و دوم مانع پیشرفت و خودانکشافی فرد می‌شود.

لذا دینداری حکومتی مانند سکولاریسم آمرانه و تحمیلی هر دو بر خلاف مدارا و حقوق بشر و نیازهای اساسی انسانی و برخلاف اصل تأمین عدالت و برابری برای همه، علی‌رغم تفاوت‌های دینی، مذهبی و جنسیتی است، یعنی با حکومت دینی نمی‌توان تبعیض و نابرابری بر اساس مذهب و جنسیت را از میان برد و لذا مانع از صلح و حل منازعه می‌شوند.

۳۶۰. از شروط حسبه این است که منکر بودن آن (فعل و یا ترک فعل) بدون اجتهاد معلوم باشد، پس هر چیزی که محل اجتهاد است، در آن حسبه نیست. احیاء علوم الدین، ۲/ ۲۸۶

حکومت دینی نمی‌تواند مانع از سکولار شدن جامعه شود و حکومت ملتزم به حقوق و آزادی‌های بنیادین نمی‌تواند سکولاریسم را به صورت یک پروژه بر جامعه تحمیل کند و اقشار مذهبی را سرکوب و سبک زندگی آنان را تحقیر کرده و به حاشیه براند بلکه نهادهای مذهبی به عنوان بخشی از جامعه مدنی از آزادی و حمایت قوی برخوردار باشند. پس مدارای دو جانبه میان اسلام و سکولاریسم ممکن و معقول است.

اما خواسته‌ها و اهداف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و اختلاف بر سر نمادهای جوانب منازعه، از طریق ایجاد توافق بر یک ساختار و چارچوب منصفانه مبتنی بر قانون اساسی که تمامی اهداف مشروع همه جوانب را در چارچوب اصول عدالت و انصاف بر آورده سازد، میسر و ممکن است. به گونه‌ای که منفعت پایدار همه در پیروی از آن چارچوب به طور معقول قابل درک و فهم بوده و از این قابلیت برخوردار باشد که به فهم عمومی و مشترک تبدیل شود. در این مورد، در قدم نخست باید موارد محل اختلاف را به صورت جزئی‌تر به تفصیل مشخص کرد و بعد بهترین راه حل ممکن را در همان مورد در چارچوب اصول عدالت و انصاف کشف کرد. در حل این مسائل می‌توان از تجارب موفق جهانی و تحقیقات دانشمندان در سطح جهان که در خصوص تاریخ و منازعه افغانستان نوشته اند، استفاده کرد. ایجاد این توافق برای اقدام و عمل جمعی در زمان مبارزه و برای حفظ ثبات و صلح پایدار بعد از فروپاشی دیکتاتوری لازم و ضروری است، چون بدون این توافق، هویت ملی و درک مشترک از آن ضعیف باقی خواهد ماند و خودآگاهی قومی به صورت فزاینده شدت و افزایش خواهند یافت و در چنین فضایی قدرت جمعی بر عمل جمعی و مشترک به وجود نخواهد آمد و برقراری دموکراسی با ثبات که صلح دائم را در پی داشته باشد حداقل مشکل و دشوار خواهد شد.

برای ایجاد این توافق نیازمند گفت‌وگوی فراگیر هستیم تا بتوانیم فهم و ذهنیت مشترک از مسائل افغانستان به دست آوریم. نظریه مقاومت عاری از خشونت آن گونه که در این رساله توضیح داده شده است می‌تواند در ارائه چارچوب، خطوط رهنما و مبارزه انسانی، اخلاقی و سیاسی برای یک گفت‌وگوی سازنده، جامع و فراگیر کمک می‌کند. در واقع نظریه عدم خشونت مخصوصاً از نوع رویکرد جامع آن که به مثابه پیروی از حقیقت و سبک زندگی به آن می‌نگرد، اگر خوب درک شود و به یک رویکرد غالب و مسلط تبدیل شود، موفقیت گفت‌وگوی فراگیر را بر ایجاد توافق تضمین می‌کند. پس ما به این نظریه برای ایجاد توافق از طریق گفت‌وگو میان همه گروه‌های قومی و مذهبی نیاز داریم. اما ایجاد این توافق هرچند شرط لازم برای ایجاد تحول و تغییر بنیادین که به حل منازعه می‌انجامد، است، اما شرط کافی نیست و لذا همان‌گونه که در بخش دوم کتاب و تا حدودی در بخش اول کتاب به خوبی توضیح داده شد- مقاومت مدنی برای عبور از وضع موجود و ایجاد تغییر، لازم است. زیرا بدون چنین مقاومتی منازعه فعال نمی‌شود تا همه جوانب را متقاعد کند که برای حل آن تغییرات اساسی و بنیادین و ایجاد واقعیت جدید را قبول کنند. اما فعال شدن منازعه که جانب مقابل را که قدرت بر کنترل کشور را در دست دارد، مجبور به قبول تغییر کند (این نکته در بخش دوم به خوبی توضیح داده شد) بدون این که جامعه و نیروهای سیاسی قدرت جمعی بر ایجاد تغییر به دست آورد، به دست نمی‌آید. چون اجبار بر قبول تغییر بدون قدرت به وجود نمی‌آید که قدرت مورد نظر در اینجا قدرت مردم، قدرت حقیقت و قدرت عشق است. این قدرت جمعی بدون توافق بر حل منازعه دوامدار اجتماعی و توافق بر یک چارچوب مبتنی بر عدالت و انصاف برای همکاری اجتماعی که چشم انداز و برنامه سیاسی مشترک به وجود آورد، ممکن و میسر نمی‌گردد. پس برای اجبار جانب مقابل به قبول تغییر نیازمند قدرت جمعی هستیم و قدرت جمعی بر اجبار بدون توافق اجتماعی و حل منازعه به وجود نمی‌آید. اما قدرت جمعی بر اجبار تا وقتی که به صورت مقاومت مدنی جمعی عاری از خشونت در نیاید فقط در حد یک توانایی بالقوه باقی می‌ماند و به صورت قدرت بالفعل بر اجبار و قدرت بر تغییر در نمی‌آید تا بتواند عملاً حکومت را تغییر دهد. از آنجایی که این مقاومت مبتنی بر ضرر زدن به هیچ‌کسی و مبتنی بر حقیقت و پرهیز از هرگونه نفرت و خشونت است، زمینه درک متقابل و گفت‌وگوی مؤثر و صلح پایدار را در جامعه و میان نیروهای قومی و سیاسی نیز به خوبی فراهم می‌کند. پس یک‌بار دیگر می‌توان بر وجود رابطه معنادار میان دموکراسی، صلح پایدار و مقاومت عاری از خشونت، تأکید کرد.

اما این که مقاومت عاری از خشونت چگونه در افغانستان ممکن می‌گردد و می‌کدام آن چیست شاید پاسخ اجمالی آن برای هر کسی

که به دقت این کتاب را مطالعه کند به دست آید و می‌توان یک‌بار دیگر تاکید کرد که شرط لازم این مبارزه و فعال شدن میکانیزم آن در افغانستان که به صورت واضح در بخش‌های مختلف کتاب توضیح داده شد، ایجاد اجماع و توافق بر یک نظام و چارچوب حقوقی و سیاسی مشترک و همه‌شمول است که بتواند رهبری شبکه جامع را که در اعماق جامعه و نقاط مختلف آن ریشه داشته باشد، به وجود آورد، اما استراتژی و تکنیک‌های این نوع از مبارزه در افغانستان، منابع و سرمایه‌های اجتماعی آن در این کشور نیازمند یک تحقیق موردی و اختصاصی است. این جانب تصویری روشن از طرح و پرسش‌های این تحقیق در ذهن خود دارم و می‌توانم با اهل تحقیق که ضرورت این تحقیق را احساس می‌کنند، در میان بگذارم. به هر حال این کتاب از جهات دیگر نیز مفید خواهد بود که فقط به دو مورد اشاره می‌کنم: نخست این‌که برای درک سیاست افغانستان و لزوم نفی خشونت و نفرت‌زدایی از سیاست‌ورزی در این کشور، حد اقل در میان اقوام و جوامع گوناگون نه تنها مفید بلکه لازم و ضرور است. دوم این‌که به مردم، اقشار گوناگون جامعه و فعالان اجتماعی کمک می‌کند که چگونه در چارچوب وضعیت موجود از حقوق خود دفاع کنند.

منابع

الف. فارسی

۱. احمدی، محمد امین «نظریه صلح در کلام و مرام مولانا»، سرج، نشریه مرکز فرهنگی و اجتماعی سراج، ۱۳۸۶ شماره ۲۹ - ۳۰.
۲. احمدی، محمد امین، «تئوری چهار ضلعی صلح؛ چگونه می توان با طالبان به صلح رسید؟»، اندیشه معاصر، شماره ۱۵ بهار ۱۳۹۸. ویرایش نخست این مقاله در روزنامه ۸ صبح (شماره ۱۲ حوت ۱۳۹۷) نیز چاپ شده بود.
۳. احمدی، محمد امین صلح افغانستان؛ جدال جمهوریت و امارت، کابل، انتشارات مقصودی، ۱۴۰۰.
۴. استفان، آلفرد «گذار در تونس و رواداری دو سویه»، علی عادل و عارف عمار، پیشنهاد و ویرایش علمی ترجمه از محمد امین احمدی، منبع پیشین.
۵. بارت، بریان، سی.، فلسفه عدم خشونت گاندی؛ گزیده های اساسی، ترجمه محمد امین احمدی، ۱۴۰۴، وبسایت بنیاد اندیشه با نشانی اینترنتی:

<https://andish.af/fa/afghanpersonalities/category/213/ahamadi-amin>

۶. غزالی، امام ابو حامد، احیاء علوم الدین، ج ۲، مؤسسه الحلبی و شرکائه للنشر والتوزیع، القاهرة ۱۳۸۷ ه. ق.
۷. لاورس، چارلز، آر. «وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه در محیط های دانشگاهی» محمد امین احمدی، اندیشه معاصر شماره ۱۷، ۱۳۹۸.
۸. ملکیان، مصطفی، «تقریر حقیقت و تقلیل مرارت، وجه اخلاقی و تراژیک زندگی روشنفکری»، آفتاب، سال دوم شماره ۱۳ اسفند ۱۳۸۰ صص ۴۴ - ۴۷.
۹. ناگلر، مایکل، رهنمودی بر مقاومت عاری از خشونت، محمد امین احمدی، ۱۴۰۳، وبسایت بنیاد اندیشه با نشانی اینترنتی:

<https://andisha.org/fa/afghanPersonalities/2265/The-A-Guide-for-Nonviolence-Practical-Action>.

ب. انگلیسی

1. Ackerman Peter & Christopher Krugler, Strategic nonviolent conflict; The Dynamics of people power in the twenty Century, Praeger Publishers, 1994: Prager (1994).
2. Ackerman, Peter, and Jack Du Vall, A Force More Powerful; A Century of Nonviolent Conflict, Martin's Press eBook, [us. macmillan.com/newsletter signup](https://us.macmillan.com/newsletter/signup).
3. Anisin, Alexie, "Debunking the Myths Behind Nonviolent Civil Resistance", in Critical Sociology, April 2020,
4. Chenoweth Erica, "how Civil Resistance works The Pillars of Support", <https://youtu.be/gnd31MrU5JE?si=ohrjMrvRZ6xa7QLi>.
5. Chenoweth Erica, "The Paradox of Civil Resistance in the 21st Century", <https://youtu.be/o78lMMJZlM0?si=senDcMn2CAjax0s1>.
6. Chenoweth, Ericha & Maria Stephan, Why Civil Resistance Works; The Strategic Logic of Nonviolent Conflict, Colombia University Press, 2011.
7. Chenoweth, Ericha, "The Role of Violence in Nonviolent Resistance", in: Annual Review of Political Science,
8. Chenoweth, Ericha, "Why Civil Resistance Works: Nonviolence in the Past and Future", (lecture) in: A Rockefeller & Dickey Center Lecture, <https://youtu.be/EHkzgDOMtYs?si=q0l-JCOZOR51jTzrw>.
9. Chenoweth, Ericha, "Why Civil resistance Works", Harvard Kennedy School, <https://youtu.be/aCms5ZNw0TI?si=0x3rHOoIZ6O2LTSj>.
10. Chenoweth, Ericha, Civil Resistance: What everyone needs to know, Oxford University Press, 2021.
11. Dworkin, Ronald, Justice for Hedgehogs, Harvard University Press, 2011.
12. Fukuyama Francis, Identity; The Demond for Dignity and the Politics of Resentment, New York, 2018.
13. Galtung, Johan, Transcend and Transform: An introduction to conflict work, (Paradigm Publisher, Bulder , Colorado, 2004)
14. Galtung, Johan; "Breaking the Cycle of Violent Conflict" University of California Television (uctv)
15. Kadivar Mohammad Ali and Neil Keckley, "Sticks, Stones, and Molotov Cocktails: Unarmed Collective Violence and Democratization", In: Socios: Sociological Research for Dynamic World, V. 4.
16. Martin, Brian, "Gene Sharp's Theory of Power", Journal of Peace research. Vol. 26. No. 2, 1989
17. Nagler N. Micheal, The Third Harmony: Nonviolence and the New Story of Human Nature, BK, Berrett-Koehler, Inc, 2020.
18. Nagler, Michael N. Peace and Conflict Studies164A: Introduction to Nonviolence (Lectures

- in California University) <https://mettacenter.org>
19. Pacha khan, Abdul ghafur Khan, My Life and Struggle, Autobiography of Badshah Khan, Translated by Helena H. Bouman, Delhi, Hind Pocket Book.
 20. Pinkney, Jonatan, when civil Resistance success, Building Democracy After Popular Nonviolent Uprising, ICNC, 2018.
 21. Ramsbotham, Oliver and Others, Contemporary Conflict Resolution, (Fourth Edition) Polity Press, 2020
 22. Rawls John, Political Liberalism (expanded edition), Columbia University Press, 2005.
 23. Robert A. Pape, "The Strategic Logic of Suicide Terrorism", American Political Science Review, vol. 97, No. 3 (August 2003), pp.3343 – 361.
 24. Robert Pape, Dying to Win: The Strategic Logic of Suicide Terrorism, Random House, 2005.
 25. Roy, Arundhati, "Debunking the Gandhi Myth", In: Laura Flandres & Friends' Chanel.
 26. Ryan, Howar, Critique of Nonviolent Politics; From Mahatma Gandhi to the Anti – Nuclear Movement, (2002 new ed. University of Wollongong – UOW, <https://documents.uow.edu.au>)
 27. Sharp, Gene, From Dictatorship to Democracy, fourth U.S. Edition, The Albert Einstein Institution, 2010.
 28. Sharp, Gene, The Politics of Nonviolent Action, In Three parts, Albert Einstein Institution, Ninth Prenting, 2006.
 29. Sharp, Gene; "Power and Potential of Nonviolent Strgle", 1990, The Albert Einstain Institution, www.AEinstein.org.
 30. Snauwaert, Dale, The Philosophy of Nonviolence; Foundation, The University of Toledo, (Dale Stnuwaert @dalesnauwaert5683)
 31. Wacks, Raymond, Philosophy of Law; A Very Short Introduction, Oxford University Press 2006.



Introduction to Nonviolence Resistance

**Philosophical Foundations, Political Theory,
Quantitative and Qualitative Studies**

Dr. Amin Ahmadi

